شرح کافی

شرح کافی

شرح کلینی پارسی
کتاب الاشربه و غیر [illegible]
[illegible]
اعاده
۱۱ آذر

بسم الله الرحمن الرحیم
این کتاب مستطاب شرح
سه کتاب از کتب کافی است
کتاب الاشربة و فیه اخبار
الغنا و القمار و کتاب
الزی و التجمل و المروة و فیه
احکام المساکن و کتاب
الدواجن و فیه احکام الکلاب
تصنیف عالم جلیل و محدث
محقق نبیل مولانا المولی الاجل
خلیل القزوینی قدس سره مطهره
عن وجه اعجباً احقر میرزا محمد
تقی عفی عنه منتقل شد الحمد
المنعم علی کل طالب ما تمناه
کتبه بماه فی لیلة
النوروز ۱۳۰۷

للحقیر محمد باقر بن علی

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد واوصيائه اجمعين وبعد چون فقير حقير خليل بن الغازی القزوينی عفا الله تعالى عنهما مأمور شد بصافی در شرح کافی ابی جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الرازی رضی الله تعالى عنهم بزبان فارسی و بانجام رسيد شرح بيست و سه کتاب از جمله سی و سه کتاب کافی و شروع نمود بتاريخ عشر ششم شهر محرم الحرام سال هزار و هفتاد و هشت هجری بتوفيق الله تعالى در شرح کتاب بيست و چهارم اصل کتاب الاشربة اشربه بفتح همزه و سکون شين بی نقطه و کسر راء بی نقطه و با يک نقطه جمع شراب است يعنی اين کتاب مشتمل بر ابواب احاديث متعلقه بانواع آشاميدنيهاست در اين کتاب سی و هفت باب است اول باب فضل الماء دوم باب آخر منه سيم باب کثرة شرب الماء چهارم باب شرب الماء من قيام والشرب بنفس واحد پنجم باب القول على شرب الماء ششم باب الاوانی هفتم باب فضل ماء زمزم وماء الميزاب هشتم باب ماء السماء نهم باب فضل ماء الفرات دهم باب المياه المنهی عنها يازدهم باب النوادر دوازدهم ابواب الانبذة باب ما يتخذ منه الخمر سيزدهم باب اصل تحريم الخمر چهاردهم باب ان الخمر لم تزل محرمة پانزدهم باب شارب الخمر شانزدهم باب آخر منه هفدهم باب ان الخمر راس کل اثم وشر هيجدهم باب مدمن الخمر نوزدهم باب آخر منه بيستم باب تحريم الخمر فی الکتاب بيست و يکم باب ان رسول الله صلى الله عليه واله حرم کل مسکر قليله وکثيره بيست و دوم باب ان الخمر انما حرمت لفعلها فما فعل فعل الخمر فهو خمر بيست و سيم باب من اضطر الى الخمر للدواء او العطش او للتقية بيست و چهارم باب النبيذ بيست و پنجم باب الظروف بيست و ششم باب العصير بيست و هفتم باب العصير الذی قد مسته النار بيست و هشتم باب الطلاء بيست و نهم باب المسکر يقطر منه فی الطعام سی ام باب الفقاع سی و يکم باب صفة الشراب الحلال سی و دوم باب آخر من الاشربة ايضا سی و سيم باب الاوانی يکون فيها الخمر ثم يجعل فيها الخل ويشرب بها سی و چهارم باب الخمر تجعل خلا سی و پنجم باب نوادر سی و ششم باب الغناء سی و هفتم باب النرد والشطرنج باب اول اصل باب فضل الماء شرح اين باب بيان رجحان

آبست در اين باب شش حديث است اول اصل عن عيسى بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی عن ابيه عن جده قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه الماء سيد الشراب فی الدنيا والآخرة شرح روايت است از عيسى بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدش گفت که گفت امير المؤمنين صلوات الله عليه که آب مهتر آشاميدنيهاست در دنيا و آخرت دوم اصل عن عبيد بن زرارة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول وذکر رسول الله صلى الله عليه واله اللهم انک تعلم انه احب الينا من الآباء والامهات والماء البارد شرح وذکر بصيغه ماضی غائب معلوم با بی نقطه جمله حاليه است بتقدير وقد ذکر وضمير مستتر راجع بامام است اللهم تا آخر مفعول يقول است يعنی روايت است از عبيد بن زرارة گفت که شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت بر حالی که بتحقيق ياد کرد رسول الله صلى الله عليه واله را که خداوندا بدرستی که تو ميدانی که او محبوبتر است سوی ما از پدران و مادران و از آب خنک ترجيح آب خنک بر آب غير خنک باعتبار لذت منافات ندارد با ترجيح آب فاتر در نفع چنانچه گذشت در کتاب الاطعمه در حديث پنجم و ششم باب القديد که باب شصت و چهارم است سيم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله عليه السلام قال اول ما يسأل الله جل ذکره العبد ان يقول له اولم اروک من عذب الفرات شرح اول مرفوع و مبتدا است ما مصدريه است ومصدر بمعنی مفعول اليه است سؤال الله تعالى دو قسم است اول آنچه در مقام بيان انعام خودش است بر کافر برای اتمام حجت بر او مثل آيه سوره بلد الم نجعل له عينين ولسانا وشفتين و آيه سوره تکاثر ثم لتسألن يومئذ عن النعيم دوم آنچه در مقام حساب و موازنه ميان اعمال صالحه و نعمتها است برای جزای عمل پس اين حديث منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الاطعمه در حديث سيم باب آخر فی التقدير وان الطعام لا حساب به که باب سی و سيوم است که الله تعالى سؤال نميکند بنده را از آنچه مباح کرده زيرا که سؤال در اين حديث از قسم اول است و در حق کافر است و در آنچه گذشت از قسم دوم است و در حق مؤمن است ان يقول خبر مبتدا است و در بعض نسخه ان ناصبه نيست و يقول مرفوع است پس اول منصوب و نائب ظرف زمان است اولم اروک بهمزه استفهام انکاری و واو عاطفه بر مقدر است و آن بعثتهای سابقه بود و بايست مثل چشم و گوش و طعام پس اول يعنی او را سيراب نکردم العذب بفتح عين بی نقطه و سکون ذال با نقطه و باء يک نقطه خوش مزه خواه از طعام و خواه از شراب الفرات بضم فا و تخفيف را بی نقطه و الف

انته

و تا دو نقطه در بالا آب خوشگوار یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حای بی نقطه و تشدید جیم اول از امام جعفر صادق علیه السلم گفت کما را رسول الله چیزی ذکر نبوده را اینست که میگو بیاورد که آیا این نیز بنود که سیراب کودم ترا از خوشترین آب خوشگوار چهارم اصل عن علی بن الریان بن الصلت رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلم قال رسول الله صلی الله علیه وآله سید شراب الجنة الماء شرح روایتست از علی بن ریان بفتح رای بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین ابن صلت بفتح صاد بی نقطه و سکون لام و تای دو نقطه در بالا نسبت حدیث را گفت امام جعفر صادق علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که مهتر آشامیدنی بهشت آبست در بعض نسخ در اینجا حدیثی دیگر موافق حدیث شادوان این باب هست پنجم اصل عن ابن فضال عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال من تلذذ بالماء فی الدنیا لذذه الله عز وجل من اشربة الجنة شرح روایتست از حسن بن علی بن فضال بفتح فا و تشدید ضاد با نقطه از کسی که خبر داد او را امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت که هر که لذت برد از آب در دنیا یعنی که قدر آن را شناخت بشکر گذاری صاحب لذت میکند او را الله عز وجل از آشامیدنیهای بهشت ششم اصل عن الحسین بن علوان قال سال رجل ابا عبد الله علیه السلم عن طعم الماء فقال سل تفقها ولا تسل تعنتا طعم الماء طعم الحیاة شرح تفقها مفعول له است یا حالست و بنا بر دوم مصدر بمعنی اسم فاعلست التعنت بعین بی نقطه و نون و تای دو نقطه در بالا مصدر باب تفعل طلب لغزش در جواب یعنی روایتست از حسین بن علوان بضم عین بی نقطه و سکون لام گفت که پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلم را از مزه آب پس امام گفت که سوال کن برای طلب دانش خود و سوال مکن برای طلب لغزش مسئول مزه آب مانند مزه زندگیست مراد اینست که او نفعی است مانند لذت زندگی باب دوم اصل باب آخر منه شرح این باب دیگر است از تتمه باب سابق یعنی که متعلق بآبست در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله مصوا الماء مصا ولا تعبوه عبا فانه یوجد منه الکباد شرح مصوا بضم و فتح میم و تشدید صاد بی نقطه مضمومه بصیغه امر باب نصر و علم است المص بفتح میم مکیدن و آن آشامیدن آب و مانند آنست باهستگی لا تعبوه بضم عین بی نقطه و تشدید بای یک نقطه

مضموم بصیغه نهی باب نصر است العب بفتح عین بی نقطه و تشدید بای یک نقطه یکباره آب آشامیدن الکباد بضم کاف و تخفیف بای یک نقطه و دال بی نقطه درد جگر و شاید که شامل تشنگی جگر نیز باشد صاحب قاموس در باب عین بی نقطه و فصل نون گفته که والنشف القبع ای قطع العطش بغیر نفس تولد الکبادة یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بمکید آب را مکیدنی و یکباره میاشامید آن را یکباره آشامیدنی چه بدرستیکه شان اینست که گاهی بهم میرسد از آن درد جگر دویم اصل عن ابن ابی طیفور المتطبب قال دخلت علی ابی الحسن الماضی علیه السلم فنهیته عن شرب الماء فقال علیه السلم وما بأس بالماء وهو یدیر الطعام فی المعدة ویسکن الغضب ویزید فی اللب ویطفی المرارة شرح المتطبب بطای بی نقطه و دو بای یکنقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل نام مردی در علم طب بعض اطبا منع از شرب آب میکنند غیر بیمار را نیز برای حفظ صحت و بجای آب گلاب و عرق بید مشک و مانند آنها میفرمایند ما اسم استفهام است یا حرف نفی است و بنا بر اول برای استفهام انکاری است و مبتدا است و باس با تنوین خبر مبتدا است یا عکس است و بالماء صفت باس است و بنا بر دوم باس اسم ما مشابه بلیس است و بالماء خبر است و جمله و هو یدیر تقدیر جمله و هو حالیه است یدیر بدال بی نقطه و یای یکنقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعیل است معده بکسر میم و سکون عین و بفتح میم و کسر عین است یسکن از باب تفعیل است لب بضم لام و تشدید بای یکنقطه است یطفی بطای بی نقطه و فا و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است المرارة بفتح میم و تخفیف دو رای بی نقطه مصدر باب نصر و علم تلخی و مراد اینجا خلط صفراست که بغایت تلخست و چون در معده ریخته شود دهن تلخ میشود یعنی روایتست از ابن طیفور متطبب گفت که داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلم پس نهی کردم او را از آشامیدن آب پس گفت امام علیه السلم که و چیست ضرری که بسبب آبست و حال آنکه آب عاقبت نخود میکند طعام را در معده و فرو مینشاند خشم را و می افزاید در عقل و خاموش میکند آتش صفرا را سیم اصل عن ابی داود المسترق عمن حدثه قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلم فدعا بتمر فاکل واقبل یشرب علیه الماء فقلت له جعلت فداک لو امسکت عن الماء فقال انما اکل التمر لاستطیب علیه الماء شرح المسترق برای بی نقطه و

وتشدید قاف بصیغه اسم فاعل باب استفعال صاحب خلق خوب چنانچه گویا که غلام بسیار میخورد و در کتب رجال
در ترجمه سلیمان بن سفیان المسترق چنین است که انما سمی المسترق لانه کان راویة لشعر السید وکان یستجفه
الناس لانشاد ما یسترق ای یرق علی افئدتهم وکان یسمی المنشد یشرب از باب علم است لو برای تمنا است
اسکت بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب افعالست اکل بهمزه والف وضم کاف است لاستطیب بکسر لام
وطاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب استفعال است یعنی
روایتست از ابو داود خرقی خراز کسی که خبر داد او را گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس طلب کرد
خرمایی را پس خورد و شروع کرد در آشامیدن پس سر آن آب را پس گفتم او را که قرابت شوم کاش نگاه داری خود
را از آب مرادش اینست که آب از پی شیرینی ضرر دارد پس امام گفت که جز این نیست که بعد از میل آنچه خورده
خرما را برای اینکه خوش لذت یابم بر سر آن آب را نزدیک با این مضمون گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث هفتم
باب التمر که باب نود و هفتم است چهارم اصل عن یاسر قال قال ابو الحسن علیه السلام عجبا لمن اکل مثل ذا او اشار
بیده ولم یشرب علیه الماء کیف لا ینشق معدته شرح عجبا منادی است بحذف حرف نداء و بعضی میگویند که
مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر عجبت عجبا و اشار بیده کلام راویست که در میان کلام امام در آمده
و مراد اینست که دو دست خود را پهن کرد برای تعیین مشار الیه ذا و بیان اینکه مراد بمثل ذا مقداری
از طعام است که دو دست پهن را پر کند و قریب به آنچه می آید در حدیث باب سیوم باب آینده یعنی
روایتست از یاسر بیاء دو نقطه در پایین و الف و کسر سین بی نقطه و راء بی نقطه گفت که گفت امام رضا
که ای تعجب برای کسی که خورد مثل این را و امام اشارت کرد بدست خود و پهنا شامید بر سر آن آب را
که چگونه شکافته نمیشود معده او و مراد اینست که آشامیدن آب بعد از طعام بسیار ضرور است
باب سیم اصل باب کثرة شرب الماء شرح این باب بیان بسیاری آشامیدن آبست در این باب چهار
حدیث است اول اصل عن هشام بن الحکم قال قال ابو الحسن علیه السلام ان شرب الماء البارد اکثر تلذذ
شرح اکثر بثاء سه نقطه و راء بی نقطه بصیغه افعل التفضیل مرفوع و خبر انست و مضاف است و تلذذ
بدو ذال با نقطه بصیغه مصدر باب تفعل مجرور است یعنی روایتست از هشام بن الحکم گفت که گفت

امام موسی

امام موسی کاظم علیه السلام که بدرستی که آشامیدن آب خنک بیشتر لذت بردنی است مراد اینست که کثرت
شرب ماء بارد مکروه نیست دویم اصل عن احمد بن عمر الحلبی قال قال ابو عبد الله علیه السلام وهو یوصی رجلا
فقال له اقلل من شرب الماء فانه یمد کل داء واجتنب الدواء ما احتمل بدنک الداء شرح واو در وهو حالیه است
اقلل بفتح همزه و بکسر لام و تشدید لام مفتوحه بصیغه امر باب افعال است شرب منصوب و مفعول به است
یمد بتشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الامداد کشانیدن زمان چیزی
و تقویت چیزی و در این اشارتست باینکه کثرت شرب ماء برای صاحب داء مکروه است چون باعث
طول مدت داء میشود بخلاف صحیح پس این منافات ندارد با حدیث سابق زیرا که آن در صحیح است اجتنب
بجیم و نون و باء یک نقطه بصیغه امر باب افتعالست ما مصدریه است و مصدر نائب ظرف زمانست احتمل
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست بدنک مرفوع و فاعلست الداء مفعول منصوب و مفعول
به است یعنی روایتست از احمد بن عمر حلبی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام در حالیکه او سفارش
میکرد مردی را که بیمار بود پس امام گفت او را که کم کن آشامیدن آب را چه بدرستی که آب زیاد برقرار
حاجت میکشاند زمان هر درد را و پرهیز کن از دوا چندانکه تاب دارد بدن تو درد را و مراد اینست که ترک علاج
در غیر وقت ضرورت بهتر است سیم اصل عن یاسر الخادم عن الرضا علیه السلام قال لا بأس بکثرة شرب الماء علی
الطعام ولا تکثر منه علی غیره وقال لو ان رجلا اکل مثل ذا و جمع بیدیه کلتیهما لم یضمهما ولم یفرقهما ثم
لم یشرب علیه الماء کان تنشق معدته شرح لاتکثر بصیغه نهی مخاطب معلوم یا نفی غایب مجهول باب
افعالست غیره عبارتست از آنچه غالب بدن نمیشود مثل اکثر میوه ها یا عبارتست از ناشتا و مانند آن
بدانکه لو اینجا دو احتمال دارد اول اینکه برای تمنا باشد دویم اینکه شرطیه باشد و بر هر تقدیر کان
از افعال ناقصه است و ضمیر مستتر اسم است و اسم راجع برجل است تنشق بصیغه مضارع غایبه معلوم
باب انفعالست معده مرفوع فاعلست و این جمله خبر کان است و بنا بر احتمال اول جمله کان تنشق معدته استیناف
بیانی سابق است و جواب سؤال مقدر است و بنا بر احتمال دویم جمله جزائیه است و مراد اینست
که او عادت کرده بوده باینکه معده او شکافته شود و با وجود آن زنده ماند و این نوع کلام در مقام

اقلل م

ارایت لو ان ج

تعجب بسیار واقع است پس بر هر تقدیر مضمون این موافق مضمون حدیث چهارم باب سابق است یعنی
روایت است از یاسر خادم از امام رضا علیه السلام گفت که نیست بر والی بسیار و آشامیدن آب بر
غذای بدن و بسیار مکروه است آشامیدن آب بر غیر غذای بدن و امام گفت که کاش رسیده
این زکام در خود باشد مثل این و امام فراهم آورد دو دست خود را بعض آنها که نکرد آنها را و
جدا از یکدیگر نکرد آنها را بعد از آن بنا شامیده باشد بر سر آن آب را یا تا این که میبود که
شکافته شود معده او چهارم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله ع قال الاکثار من شرب الماء
فانه مادة لکل داء شرح روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بسیار
مکن از آشامیدن آب چه بدرستی که آن ماده کار است برای هر دردی بیان این شد در شرح
حدیث دویم این باب باب چهاردهم اصل باب شرب الماء من قیام والتزیج بنفس واحد شرح
این باب بیان آشامیدن آب در وقت ایستادن و آشامیدن در یک نفس است در این باب
حدیث است اول اصل عن السکونی عن ابی عبد الله ع قال شرب الماء من قیام بالنهار اقوی واصح
للبدن شرح سکونی بفتح سین بی نقطه اسمعیل بن ابی زیاد است لام در للبدن برای تعلیل
یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آشامیدن آب در وقت ایستادن در
روز قوی کننده تر است و صحیح کننده تر است بدن را دوم اصل عن محمد بن احمد بن ابی محمود رفعه الی ابی
عبد الله علیه السلام قال شرب الماء من قیام بالنهار یمری الطعام وشرب الماء من قیام باللیل یورث الماء
الاصفر شرح روایت است از محمد بن احمد بن ابی محمود بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق ع
امام گفت که آشامیدن آب در وقت ایستادن در روز گوارا میکند طعام را و آشامیدن
آب در وقت ایستادن در شب باعث میشود زردآب را سیم اصل عن ابی هاشم بن یحیی المدائنی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام الی اداوة فشرب منها وهو قائم شرح الاداوة
بکسر همزه و تخفیف دال بی نقطه و الف و واو ظرف آبی که برای وضو و مانند آن آماده شده است
و آن مطهره بکسر و فتح میم و فتح ها میگویند یعنی روایت است از ابی هاشم بن یحیی المدائنی از امام

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که برخواست امیر المؤمنین صلوات الله علیه بسوی مطهره پس
آشامید از آن بر حالی که او ایستاده بود در روز چهارم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال کنت عند
ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه عبد الملک القمی فقال له اصلحک الله اشرب الماء وانا قائم فقال له ان
شئت قال فاشرب بنفس واحد حتی اروی قال ان شئت قال افاسجد ویدی فی ثوبی قال ان شئت ثم
قال ابو عبد الله علیه السلام انی والله ما من هذا وشبهه اخاف علیکم شرح اشرب بصیغه مضارع متکلم
معلوم باب علم بتقدیر استفهام است یا همزه و لفظ است مثل آیه سوره یونس الآن وقد عصیت
قبل ان شئت بتقدیر [illegible] فاعلم ان شئت است اروی براء بی نقطه و واو و الف بصیغه مضارع
متکلم معلوم باب علم است مضمون اذا سجدنا آخر گذشت در کتاب الصلوة در حدیث باب سیم
باب الرجل یصلی وهو متلثم تا آخر که باب شصت و دوم است من هذا متعلق باخاف است و تقدیم
ظرف برای حصر اضافیست و خطاب در علیکم با اهل قم است و اشارت است بامثال اجلاف فقهای که بعضی
جاهلان اهل قم با دعای اختراعی در نصب جانشین رضا علیه السلام کردند بقصد تبرک یعنی روایت
از عبد الرحمن بن حجاج گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در وقتی که داخل شد بر او
عبد الملک قمی پس گفت امام را که نیکو گرداند ترا الله تعالی آیا آشامم آب را بر حالی که من ایستاده ام
پس امام گفت او را که اگر خواهی عبد الملک گفت که پس آیا آشامم بیک نفس تا سیراب شوم امام گفت
که اگر خواهی عبد الملک گفت که پس آیا سجده کنم در نماز در حالی که دست من در جامه من پنهان
باشد امام گفت که اگر خواهی بعد از آن گفت امام جعفر علیه السلام که بدرستی که من بخدا قسم که نه از این
و مانند این میترسم بر شما ای اهل قم پنجم اصل عن عمرو بن ابی المقدام قال کنت عند ابی جعفر ع
انا وابی فاتی بقدح من خزف فیه ماء فشرب وهو قائم ثم ناوله ابی فشرب منه وهو قائم ثم
ناولنیه فشربت منه وانا قائم شرح روایت است از عمرو بفتح عین ابن ابی المقدام بکسر میم
وسکون قاف و دال بی نقطه گفت که بودم نزد امام محمد باقر ع من و پدرم پس آورده شد قدحی
از سفال که در آن بود آب پس امام آشامید بر حالی که او ایستاده بود بعد از آن داد آن را به پدرم

پس آشامید در حالی که او ایستاده بود بعد از آن داد بمن آن را پس آن را آشامیدم از آن در حالی که من
ایستاده بودم ششم اصل عن حاتم بن اسمعیل المدینی عن ابی عبد الله صلوات الله ان امیر المؤمنین
صلوات الله علیه واله کان یشرب الماء وهو قائم ثم شرب من فضل وضوءه قائما ثم التفت
الی الحسین علیه السلام فقال یا بنی انی رایت جدک رسول الله صلی الله علیه واله صنع هکذا شرح روایتست
از حاتم بحاء بی‌نقطه والف و فتح تاء دو نقطه در بالا ابن اسمعیل مدینی بفتح میم و کسر دال بی
سکون یاء دو نقطه در پایین و نون از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین
صلوات الله علیه واله بود که می آشامید آب را در حالی که او ایستاده بود بعد از آن رو آورد بسوی
امام حسین علیه السلام پس گفت ای پسرک بدرستی که من دیدم جدت رسول الله صلی الله علیه واله را
که کرد چنین یعنی که ایستاده از تتمه آب وضوی خود آشامید برای برکت و قوت
هفتم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلثة انفاس فی الشرب افضل من نفس واحد
شرح روایتست از عبید الله بن علی حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سه نفس در آشامیدن
آب فاضل‌تر است از یک نفس هشتم اصل عن معلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلثة انفاس
افضل من نفس واحد شرح مضمون این موافق سابق است نهم اصل عن شیخ من اهل المدینة
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یشرب الماء فلا یقطع نفسه حتی یروی قال فقال علیه السلام
وهل اللذة الا ذاک قلت فانهم یقولون انه شرب الهیم قال فقال کذبوا انما شرب الهیم ما لم
یذکر اسم الله عز وجل علیه شرح الهیم بکسر هاء و سکون یاء دو نقطه در پایین شتران تشنه
شرب الهیم اشارتست بآیت سوره واقعه یعنی روایتست از پیری از اهل مدینه گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می آشامد آب را پس نمی‌برد نفس خود را تا آنکه سیراب
شود راوی گفت که پس گفت امام علیه السلام و آیا لذت هست مگر این مراد اینست که این
کمال لذتست و جایز است اگرچه مکروه باشد باعتباری دیگر چنانچه مذکور شد در حدیث
اول باب دویم گفت که پس بدرستی که مخالفان میگویند که بدرستی که آن مانند آشامیدن

شتران

شتران تشنه است که مذموم است در سوره واقعه راوی گفت که پس امام گفت که دروغ گفتند جز این
نیست که مانند آشامیدن شتران تشنه آشامیدنیست که مذکور نشود اسم الله عز وجل بر آن باب [illegible] اصل
القول عند شرب الماء این بابیست در بیان سخن نزد آشامیدن آب است در این باب چهار حدیث اول الاصل
عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الرجل لیشرب الشربة من الماء
فیدخله الله عز وجل بها الجنة قلت وکیف ذاک یا ابن رسول الله قال ان الرجل یشرب الماء فیقطعه
ثم ینحی الاناء وهو یشتهیه فیحمد الله عز وجل ثم یعود فیشرب ثم ینحیه وهو یشتهیه فیحمد الله عز
وجل ثم یعود فیشرب فیوجب الله عز وجل له بذلک الجنة شرح سنان بکسر سین بی‌نقطه و
تخفیف نون است لیشرب بفتح لام از باب علم است الشربة بضم شین با نقطه و سکون راء بی‌نقطه
مقداری از آب که یک کس را سیراب کند ینحی بنون و حاء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعیل است یحمد از باب علم است ضمیر فیه راجع باناء است یا راجع بماء است و حاصل هر دو یکی
است ترک ذکر حمد بنا بر ظهور است مثل ذکر تسمیه در سه جا و مضمون این حدیث گذشت در
کتاب الایمان والکفر در حدیث شانزدهم باب الشکر که باب چهل و هشتم است و در آن بتسمیه
در اول و حمد در سیم نیز مذکور بود یعنی روایتست از عبد الله بن سنان گفت که شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که مرد هر آینه می آشامد شربتی از آب را پس داخل میکند او را
الله عز وجل بسبب آن شربت در بهشت گفتم که و چگونه است این ای پسر رسول الله گفت
که بدرستی که مردی آشامد آب را پس می برد آن را بعد از آن دور میکند ظرف آب را در حالی که
او میخواهد آب را پس حمد میکند الله عز وجل را بعد از آن بر میگردد در ظرف آب پس می آشامد
پس واجب میکند الله عز وجل برای او بسبب آن عمل بهشت را دویم اصل عن ابن القداح عن ابی
عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه واله اذا شرب الماء قال الحمد لله الذی سقانا عذبا
زلالا ولم یسقنا ملحا اجاجا ولم یؤاخذنا بذنوبنا شرح الزلال بضم زای با نقطه و بتخفیف دو لام
آب صاف الاجاج بضم همزه و تخفیف دو جیم آب آمیخته بتیره لم یسقنا تا آخر اشارتست بآنکه

قدرت داشت و نکرد یا باینکه ما مستحق آن بودیم باعمال خود و او عفو کرد وجه استعاره ذنب
در انبیا و اوصیا بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث سیم باب بیست و ششم که باب
المشیئة والاراده است **یعنی** روایتست از عبدالله بن میمون قداح از امام جعفر صادق ع
گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که چون می آشامید آب را میگفت که حمد الله راست آنکه
آشامانید ما را آب خوشگوار صاف و نیاشامانید ما را آب شور تیره و گرفت و گیر نکرد ما را
بگناهان ما **سیم اصل** عن بنت عمر بن یزید عن ابیها عمر عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا شرب
احدکم الماء فقال بسم الله ثم قطعه فقال الحمد لله ثم شرب فقال بسم الله ثم قطعه فقال الحمد لله ثم
شرب فقال بسم الله ثم قطعه فقال الحمد لله سبح ذلک الماء له مادام فی بطنه الی ان یخرج **شرح**
روایتست از دختر عمر بن یزید بفتح یاء دو نقطه در پایین از پدر وی عمر از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون آشامید از شما یکی آب را باین روش که گوید که بسم الله بعد از آن ببرد آنرا پس گوید
که الحمد لله بعد از آن آشامد باین روش که گوید که بسم الله بعد از آن ببرد آنرا پس گوید که الحمد لله بعد
از آن آشامد باین روش که گوید که بسم الله بعد از آن ببرد آنرا پس گوید الحمد لله تسبیح میکند آن
آب برای او چندانکه در شکم اوست تا آنکه بیرون آید **چهارم اصل** علی بن محمد رفعه قال قال
ابو عبدالله علیه السلام اذا اردت ان تشرب الماء باللیل فحرک الاناء وقل یا ماء ماء زمزم وماء فرات
یقرآنک السلام **شرح** حرک بصیغه امر از باب تفعیل است یقرآنک بقاف و راء بی نقطه
وهمزه بصیغه مضارع غائب معلوم تثنیه از باب افعال است **یعنی** روایت کرد علی بن محمد
بالا بردن سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون اراده کنی که آشامی آب را
در شب پس بجنبان ظرف را و بگو که ای آب آب چاه زمزم و آب رود فرات میرسانند ترا سلام **باب**
[illegible] باب الاوانی شرح اوانی بفتح همزه و تخفیف واو والف و کسر نون و تخفیف یاء دو نقطه
در پایین جمع آنیه بهمزه والف منقلب از همزه و کسر نون و یاء است نظیر ضوارب و ضاربه و آنیه
جمع اناء بکسر همزه و تخفیف نون والف و همزه منقلب از یاء است مثل اکسیه و کساء پس اوانی
جمع الجمع است و اناء در اصل بمعنی ظرف آبخوری است و گاهی مستعمل میشود در ظرف آب و در ظرف

مطلقا

مطلقا مطرزی در مغرب گفته که الاناء وعاء الماء والجمع القلیل آنیه والکثیر الاوانی **یعنی** این باب بیان
ظرفهای آبخوریست در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن طلحة بن زید عن ابی عبدالله علیه السلام قال
کان رسول الله صلی الله علیه وآله یشرب فی الاقداح الشامیة یجاء بها من الشام وتهدی الیه صلی الله علیه وآله
شرح الاقداح بفتح همزه و سکون قاف و دال بی نقطه والف و حاء بی نقطه جمع قدح بفتح قاف و
فتح دال ظرفهای آبخوری که سر آنها فراخ باشد و عکس را سیراب کند بیان رجحان اقداح شامیه
و آید در شرح حدیث هشتم این باب یجاء بجیم والف و همزه بصیغه مضارع غائب مجهول از باب ضرب است
و ضمیر مستتر راجع برسول الله و نائب فاعلست با در بها برای تعدیه مفعول دویمست تهدی بتای بی نقطه
والف منقلب از یاء بصیغه مضارع غائبه مجهول از باب افعال است و ضمیر مستتر راجع باقداح است **یعنی**
روایتست از طلحة ابن زید از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که آب می
آشامید در قدحهای شامیه آورده میشدند از برای او آنها از شام و هدیه کرده میشود سوی او صلی الله علیه
وآله **دویم اصل** عن عمرو بن ابی المقدام قال رایت ابا جعفر علیه السلام وهو یشرب فی قدح من خزف
شرح الخزف بفتح خاء با نقطه و زاء و فاء گلی که از گل ساخته شده باشد و بآتش بسیار پخته شده باشد
یعنی روایتست از عمرو بن ابی المقدام گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلام را بر حالی که او آب می آشامید در قدحی
از خزف **سیم اصل** عن سماعة بن مهران عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا ینبغی الشرب فی آنیة الذهب و
لا الفضة **شرح** روایتست از سماعه بفتح سین بی نقطه و تخفیف میم ابن مهران بکسر میم و سکون هاء
و راء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سزاوار نیست آشامیدن در ظرفهای آبخوری زر
و نه سیم **چهارم اصل** عن یونس بن یعقوب عن اخیه یوسف قال کنت مع ابی عبدالله علیه السلام فی الحجر
فاستسقی ماء فاتی بقدح من صفر فقال رجل ان عباد بن کثیر یکره الشرب فی الصفر فقال لا بأس وقال ع
للرجل الا سألته اذهب هو ام فضة **شرح** حجر بکسر حاء بی نقطه و سکون جیم است الصفر بضم صاد
بی نقطه و سکون فاء و راء بی نقطه روی که مرکب است از مس و غیر مس و آن غیر از تلع است و آن مرکب
جامست و اگر روح توتیاست آن مرکب برنج است و اگر سرب است آن مرکب مفرغ است جوهری گفته
که الصفر بالضم الذی یعمل منه الاوانی و ظاهر اینست که جام باشد و صاحب قاموس گفته که والصفر بالضم

من النخاس ظاهراين اسم از سه قسم است عباد بفتح عين بي نقطه وتشديد با يك نقطه والف ودال بي نقطه
ابن كثير بفتح كاف وكسر ثا سه نقطه بعرى از نخ القانت بكره بصيغه مضارع غايب معلوم از باب علم يا از باب
تفعيل است الابنة بفتح همزه وتشديد لام حرف تنديد است **يعني** روايتست از يونس بن يعقوب از برادر
يوسف گفت كه بودم با امام جعفر صادق عليه السلام در حجر پس طلب آشاميدني كرد آب ايشان داده شد گفت
از روي تعجب گفت مردي كه بدرستي كه عباد بن كثير ناخوش ميدارد آشاميدن آنرا در روي سبوي امام گفت كه
نيست پروايي وگفت امام عليه السلام آمرزد را كه چرا نپرسيدي عباد را كه آيا از راست در وي باسيم است
پنجم اصل عن غياث بن ابراهيم عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه
لا تشربوا الماء من ثلمة الاناء ولا من عروته فان الشيطان يقعد على العروة والثلمة **شرح** الثلمة بضم
ثا سه نقطه وسكون لام رخنه كه در لب قدح ومانند آن ميباشد از شكستگي عروة بضم عين
بي نقطه وسكون را بي نقطه است قعود شيطان بر اين دو جا شايد كه عبارت از آن باشد كه اكثر جا باشد غالبا
يعني روايتست از غياث بن ابراهيم از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفت امير المؤمنين صلوات الله عليه
كه مياشاميد آب از رخنه ظرف آبخوري و نه از دسته آن چه بدرستي كه شيطان مي نشيند بر دسته
و رخنه **ششم اصل** عن سالم بن مكرم عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال ابي لعمرو بن عبيد وبشير الرحال
وواصل الحديث ولا يشرب من اذن الكوز ولا من كسره ان كان فيه فانه مشرب الشيطان
سخن امام با اين سه كس كه زه وساء معتزله اند گذشت در كتاب الاطعمه در حديث سيم باب التسمية
والتحميد والدعاء على الطعام كه باب چهل و هفتم است **شرح** روايتست از سالم بن مكرم بضم ميم و
سكون كاف وفتح را بي نقطه از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفت پدرم عمرو بن عبيد و بشير
رحال و واصل را در حديثي كه و آشاميده نميشود از گوش كوزه كه دسته آنست و نه از شكستگي كوزه
اگر باشد در آن چه بدرستي كه آن جاي آبخوردن شيطان است **هفتم اصل** عن ابن القداح عن ابي
عبد الله عليه السلام قال مر النبي صلى الله عليه وآله بقوم يشربون الماء بافواههم في غزوة تبوك فقال النبي
صلى الله عليه وآله اشربوا بايديكم فانها من خير آنيتكم **شرح** روايتست از عبد الله بن ميمون قداح
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گذشت نبي صلى الله عليه وآله بجماعتي كه مي آشاميدند آب را از دهن

بعضها

٨

بعضهاي خودشان در جنگ تبوك پس گفت نبي صلى الله عليه وآله كه بياشاميد بدستهاي شما چه بدرستي كه آنها
از جمله بهترين ظرفهاي آبخوري شماست **هشتم اصل** عن طلحة بن زيد عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان النبي
يعجبه ان يشرب في القدح الشامي وكان يقول عليه السلام هو انظف آنيتكم **شرح** يعجبه بعين بي نقطه وجيم و با
يك نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال است ان يشرب بصيغه معلوم باب علم انظف است
بنون وظا بي نقطه و فا بصيغه افعل التفضيل است يعني پاكيزه تر و شايد كه وجه آن اين باشد كه چون بيشتر
اصلا مانند كاسه چيني چون سنگ پخته است و شيشه كه بر روي آن كشيده ميشود بسيار محكم است
يعني روايتست از طلحة بن زيد از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه بود نبي صلى الله عليه وآله كه خوش مي آمد
او را اينكه آشامد در قدح شامي و بود كه ميگفت عليه السلام كه قدح شامي پاكيزه ترين ظرفهاي آبخوري شماست **نهم
اصل** عن علي بن اسباط عن ابي الحسن الرضا صلوات الله عليه قال سمعته يقول وذكر مصر فقال قال النبي صلى الله
عليه وآله لا تأكلوا في فخارها ولا تغسلوا رؤوسكم بطينها فانه يذهب بالغيرة ويورث الدياثة **شرح** وذكر
بصيغه معلوم يا مجهول از باب نصر جمله حاليه است بتقدير قد الفخار بفتح فا وتشديد خا با نقطه والف و
را بي نقطه كل پخته ضمير فانه راجع بطين مصر است خوا مفرد را باشد و خواه كل رسول او الغيرة بفتح
غين با نقطه وسكون يا دو نقطه در پايين و را بي نقطه مصدر باب علم رشك كردن بمعني محافظت زن
خود و مانند آنست از رسوايي الدياثه بكسر دال بي نقطه وتخفيف يا دو نقطه در پايين والف و ثا سه نقطه
مصدر باب ضرب بيغيرتي **يعني** روايتست از علي بن اسباط بفتح همزه وسكون سين بي نقطه و با يك نقطه
والف وطا بي نقطه از ابو الحسن امام رضا صلوات الله عليه گفت كه شنيدم از او كه ميگفت در حالي كه تحقيق
ياد كرد مصر را پس گفت كه گفت نبي صلى الله عليه وآله كه چيزي مخوريد در ظرف كل پخته مصر و مشوييد سرهاي خود
را بكل مصر چه بدرستي كه آن ميبرد غيرت را و مي آورد بي غيرتي را **باب هفتم اصل باب فضل ماء زمزم
وماء الميزاب وشرح** اين باب بيان خوبان آب چاه زمزم و آب ناودان كعبه است در اين باب شش حديث
اول اصل عن علي بن عقبة عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال كانت زمزم اشد بياضا من اللبن و
احلى من الشهد وكانت سائحة فبغت على المياه فاغارها الله عز وجل واجرى عليها عينا من صبر
شرح اغار بغين با نقطه والف منقلبه از واو و را بي نقطه بصيغه ماضي غايب معلوم باب افعال است صبر

العسل

بفتح صاد بی‌نقطه و کسر و سکون با یک‌نقطه دار و بیست تلخ یعنی روایتست از علی بن عقبه از کسی که مذکور کرد
حدیث او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود زمزم سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل و بود روان بر
روی زمین پس زیاده روی کرد بر سایر آبها پس آب چاه کرد آنرا الله عز و جل برنگ آبهای چاههای
دیگر و روان کرد بر آن چشمه را از صبری بیانکه از آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث اول و دوم باب
حج ابراهیم تا آخر که باب هفتم است که آب زمزم روان شد بر روی زمین بسبب ریختن هاجر خاک
را بر دور آن ظاهر میشود اینکه امثال این بنوع از مجاز است و مراد اینست که فضل زمزم بر تبه بیست
که اگر بر این میبود که همه خلایق روی زمین است و مردمان آب آنرا میبردند باطراف روی زمین
بقصد تبرک و استشفا پس ترجیح میدادند آنرا بر سایر آبهای روی زمین سفیدتر میبود از شیر
و شیرین‌تر میبود از عسل و روان میبود و اگر چنین میبود ابتلاء و اختیار در تکلیف حج کم میشد
مثل اینکه کعبه از زمرد سبز و یاقوت سرخ میبود چنانچه گذشت در کتاب الحج در حدیث دویم
باب ابتلاء الخلق و اختبارهم بالکعبة که باب دوم است دوم اصل و باسناده قال ذکرت زمزم عند
ابی عبد الله علیه السلام فقال اجری علیها عین من تحت الحجر فاذا غلب ماء العین عذب ماء زمزم شرح
حجر بفتح حا و فتح جیم است غلب بصیغه معلوم باب ضرب است عذب بصیغه معلوم باب حسن است
یعنی و بسند حدیث سابق راوی گفت که مذکور شد زمزم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس امام
گفت که روان کرده شده بر زمزم چشمه از پایین حجر اسود پس چون غالب شود آب آن چشمه
بر آب چشمه صبر خوش‌مزه میشود آب زمزم سیم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال
قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ماء زمزم خیر ماء علی وجه الارض و شر ماء علی وجه الارض ماء برهوت
الذی بحضرموت ترده هام الکفار باللیل شرح برهوت گذشت در کتاب الجنائز در حدیث سیم و
چهارم و پنجم باب ارواح الکفار که باب نود و دویم است صاحب قاموس گفته که و برهوت و یحرک
بالضم بئر او واد الهام بالف و تخفیف میم جمع هامه سرها و مرغان سیاه و مراد اینجا پیشوایانست
یا مراد ارواح است حضرموت بفتح حا بی‌نقطه و سکون ضاد با نقطه و را بی‌نقطه و فتح و هم
میم و سکون واو و تا دو نقطه در بالا اسم شهریست در یمن یعنی روایتست از عبد الله بن میمون

قداح

قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که آب زمزم بهتر آبیست
که بر روی زمینست و بدتر آبی بر روی زمین آب برهوتست که در حضرموتست وارد میشوند آنرا پیشوایان
کفار در شب چهارم اصل عن اسمعیل بن جابر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ماء زمزم شفاء من کل
داء و اظنه قال کائنا ما کان شرح روایتست از اسمعیل بن جابر بجیم و بکسر با یک‌نقطه گفت که
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که آب زمزم شفاست از هر دردی و گمان دارم امام را که
گفت بر حالی که آن درد باشد آنچه باشد مقصود تاکید تعمیم درد است پنجم اصل عن ابن القداح
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ماء زمزم دواء مما شرب له شرح
روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که گفت
رسول الله صلی که آب زمزم درمانست از هر دردی که آشامیده شد برای آن ششم اصل عن صارم قال
اشتکی رجل من اخواننا بمکة حتی سقط للموت فلقیت ابا عبد الله علیه السلام فی الطریق فقال یا صارم ما
فعل فلان قلت ترکته بالموت جعلت فداک فقال اما لو کنت مکانک لاسقیته من ماء المیزاب فطلبنا
عند کل احد فلم نجده فبینا نحن کذلک اذ ارتفعت سحابة ثم ارعدت و ابرقت و امطرت فجئت الی
بعض من فی المسجد فاعطیته درهما و اخذت قدحه و اخذت من ماء المیزاب فاتیته به
و سقیته منه و لم ابرح من عنده حتی شرب سویقا و صلح و برا شرح روایتست از صارم بصاد
بی‌نقطه و الف و کسر را بی‌نقطه گفت که بیمار شد مردی از برادران مؤمن ما در مکه تا آنکه افتاد برای
مردن پس برخوردم امام جعفر صادق علیه السلام را در راه پس گفت که ای صارم چه کرد فلان کس
گفتم که واگذاشتم او را در مردن قربانت شوم پس گفت که آگاه باش اگر میبودم بجای تو هر آینه میآشامانیدم
او را از آب ناودان کعبه پس طلب کردیم نزد هر کسی که میسر نشد پس نیافتیم آب ناودان را در میان
اینکه ما چنان بودیم ناگاه بلند شد ابری بعد از آن غرید و برق نمود و بارانید پس آمدم سوی بعض
آنکه در مسجد الحرام بود پس دادم او را درهمی و گرفتم قدح او را و گرفتم از آب ناودان پس آوردم نزد بیمار
آن آب را و آشامانیدم او را از آن آب و نرفته بودم از نزد او تا آنکه خورد سویق را و خوب شد و
صحیح شد باب هشتم اصل باب ماء السماء شرح این باب بیان آب

قال رسول الله صلی الله علیه و آله

ابراست در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول قال رسول الله صلی
الله علیه وآله فی قوله تعالی ونزلنا من السماء ماء مبارکا قال لیس من ماء فی الارض الا وقد خالطه ماء
السماء **شرح** در نسخ انزلنا از باب افعالست ودر مصحف ونزلنا از باب تفعیل است **یعنی** روایتست از
محمد بن مسلم گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله در قول
الله تعالی در مصحف که وفرود آوردیم از ابر آبی برکت داده شده را گفت که نیست هیچ آبی در زمین مگر بر
حالی که بتحقیق آمیخته شده آنرا آب ابر مراد اینست که از جمله برکت آب ابر اینست که چون اندکی از آن
داخل آبهای چشمه وکاریز وچاه ومانند آنها شود آن آبها بسیار فراوان میشود چنانچه مجربست
که چون باران می بارد آن آبها زیاد میشود وچون نمیبارد کم میشود با وجود آنکه از آب باران آن آبها
بسیار کم میرسد واین صریح قدرت الله تعالی است موافق آیت سوره زمر الم تر ان الله انزل من السماء
ماء فسلکه ینابیع فی الارض تا آخر **دوم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله
علیه اشربوا ماء السماء فانه یطهر البدن ویدفع الاسقام قال الله عز وجل وینزل علیکم من
السماء ماء لیطهرکم به ویذهب عنکم رجز الشیطان ولیربط علی قلوبکم ویثبت به الاقدام **شرح**
روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیاشامید آب
ابر را چه بدرستی که آن پاک میکند بدن را ودفع میکند بیماریها را بیان این آنکه گفت الله عز وجل در
سوره انفال که وفرود می آورد بر شما از ابر آبی را برای اینکه پاک کند شما را بآن وبر طرف کند از
شما اثر وسوسه شیطان را وبرای اینکه استوار کند دلهای شما را وثابت کند بوسیله آن قدمهای
شما را **سیم اصل** عن علی بن اسباط عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلم قال الله لا یکره
لان الله عز وجل یقول لیصیب به من یشاء **شرح** لا یکره اشارتست باینکه آشامیدن آب تگرگ
مکروه نیست زیرا که آنرا رحمتست برانچه دارنست در سوره نور چنین است وینزل من السماء من
جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء ویصرفه عن من یشاء **یعنی** روایتست از علی بن اسباط از پدرش
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که تگرگ خورده نمیشود زیرا که الله عز وجل میگوید در سوره نور
که آنرا رسیده میکند الله تعالی بتگرگ کسی را که خواهد آنرا رسیده **باب پنجم اصل باب فضل ماء الفرات شرح**

این باب بیان رحجان آب رود فراتست در این باب شش حدیث است **اول اصل** عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم
قال اما ان اهل الحد تحنک بماء الفرات الا احبنا اهل البیت وقال علیه السلم ما سقی اهل الکوفة ماء الفرات
الا لامر وقال یصب فیه میزابان من الجنة **شرح** اخال بکسر همزه وخاء بانقطه والف منقلبه از یاء
وتخفیف لام بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است وفتح همزه آن جایز است در بعض
لغات واین از نوادر است تحنک بحاء بی نقطه ونون بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است و
تحنک مطاوع تحنیک است که مصدر باب تفعیل است بمعنی مالیدن چیزی بکام دهن طفل
استحباب تحنیک مولود بآب فرات گذشت در کتاب العقیقه در حدیث سیم وچهارم ما یفعل
بالمولود تا آخر که باب سیزدهم است اهل منصوبست باختصاص یا بعطف بیان ما نا فیه است سقی
بسین بی نقطه وقاف بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است اهل مرفوع ونایب فاعلست یا
منصوب ومفعول دوم است ما برای ابهام وتعظیم است ومراد بامر اینست که شیعه امامیه
تحنیک کنند اطفال خود را در وقت ولادت بآب فرات تا ترقی محبت محمد وآل محمد علیهم السلم یابند
یصب بصاد بی نقطه وتشدید بای یکنقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است بیان خروج
آب فرات از جنت وتعیین ان جنت گذشت در کتاب الجنائز در حدیث اول باب نزد وسیم که باب
فی جنة آدم وبیش از باب الاطفال است **یعنی** روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر
صادق علیه السلم امام گفت که گمان نمیبرم کسی را که کام او در وقت ولادت مالیده شده باشد بآب
رود فرات مگر آنکه دوست داشته ما اهل بیت را در سن تمیز وگفت امام علیه السلم گفت که آشامیده
نشدند اهل کوفه آب رود فرات مگر برای کاری عظیم وامام گفت که ریخته میشود در رود فرات دو
ناودان از بهشت **دوم اصل** عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال تدفق فی الفرات کل یوم دفقات
من الجنة **شرح** تدفق بدال بی نقطه وفاء وقاف بصیغه مضارع غایبه معلوم یا غایب مجهول باب
نصر وضرب است الدفق بفتح دال وسکون فاء ریختن آب بتندی کلا منصوبست دفقات بکسر دال بی نقطه
وفتح وکسر فاء وتشدید قاف مرفوع ونایب فاعلست الدفق روان شتاب **یعنی** روایتست از بعض
یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت که بتندی ریخته میشود در رود فرات

در هر روزی آبهای تند و از بهشت سیم اصل من الحسین بن سعید رفعه قال قال امیر المؤمنین علیه السلام
نهرکم هذا یعنی ماء الفرات یصب فیه میزابان من میازیب الجنة قال وقال ابو عبد الله علیه السلام لو
کان بیننا وبینه امیال لاتیناه نستشفی به شرح حسین بن سعید از امام رضا و از امام محمد
تقی و امام علی نقی علیهم السلام است امیال جمع قلیل میل است و میل بکسر میم تخفیف یعنی روایتست از حسین
بن سعید نسبت داده حدیث را بامامی که روایت از اوست امام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در کوفه که این نهر شما میخواهد آب فرات ریخته میشود در ان ناودان از ناودانهای بهشت امام گفت
که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر میبود میان ما و میان نهر فرات چند میل هر آینه می آمدیم نزد
آن بر حالتی که طلب شفا کنیم بآب چهارم اصل عن علی بن الحسین رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام کم بینکم
وبین الفرات فاخبرته فقال لو کنت عنده لاحببت ان آتیه طرفی النهار شرح روایتست از علی بن الحسین
بن عبد ربه بالا برد سند حدیث را با شخصی از اهل عراق گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام چند میل
میان شما و میان فرات پس خبر دادم او را امام گفت که اگر میبودم نزدیک فرات هر آینه دوست میداشتم
اینرا که آیم نزد آن در دو طرف روز پنجم اصل عن غیر واحد رفعوه الی امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال
اما ان اهل الکوفة لو حنکوا اولادهم بماء الفرات لکانوا شیعة لنا شرح روایتست از چند کس
بالا بردند سند حدیث را تا امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که آگاه باشید بدرستیکه اهل کوفه اگر می
مالیدند کام اولاد خود را بآب فرات هر آینه جمیع آن اولاد میشدند پیروان برای ما ششم اصل
عن حکیم بن جبیر قال سمعت سیدنا علی بن الحسین صلوات الله علیهما یقول ان ملکا یهبط من السماء
فی کل لیلة معه ثلاثة مثاقیل مسکا من مسک الجنة فیطرحها فی الفرات وما من نهر فی شرق الارض
ولا غربها اعظم برکة منه شرح روایتست از حکیم بفتح حا و کسر کاف ابن جبیر بضم جیم و فتح با
یک نقطه گفت که شنیدم از سید ما علی بن الحسین صلوات الله علیهما میگفت که بدرستیکه فرشته فرود
می آید از آسمان در هر شب با او هست سه مثقال مشک از مشک بهشت پس می اندازد آنها را در نهر فرات
ونیست هیچ نهری در مشرق زمین نسبت بکعبه و نه در مغرب زمین بزرگتر باعتبار برکت از نهر فرات
باب پنجم اصل باب المیاه المنهی عنها شرح این باب بیان آبهاییست که نهی از انها وارد شده از ائمه

معصومین علیهم السلام

معصومین علیهم السلام در این باب چهار حدیث است اول اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام
قال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله عن الاستشفاء بالحمات وهی العیون الحارة التی تکون فی الجبال
التی توجد فیها رائحة الکبریت فانها من فیح جهنم شرح الاستشفا طلب صحت بجریان بسبب
برکت آن چیز پس نهی از استشفا بحمه منافات ندارد با جواز صحت طلب بآن باعتبار درمان مرض
بنحو مثل اینکه اگر کسی بغایت تشنه باشد و دفع تشنگی خود بحمه و مانند آن کند استشفا نکرده
حمات بفتح حا بی نقطه و تشدید میم جمع حمه است وهی العیون تا آخر کلام مسعده است و
در تفسیر اهل لغت برای حمه ذکر جبال و رائحه کبریت نیست جوهری گفته که والحمة العین الحارة
یستشفی بها الاعلاء والمرضی وفی الحدیث العالم کالحمة و میتواند بود که کلام امام باشد و ذکر جبال
بعنوان بیان غالب افراد باشد و دعوی اینکه بعض آنها بوی زاج دارد و بوی کبریت ندارد ثابت
نیست الفیح بفتح فا و سکون یا دو نقطه در زیر و حا بی نقطه جوشیدن دیگ و مانند آن
از کمال گرمی و در بعض نسخ بجای یا واو است و بهمان معنی است نزد صاحب قاموس بخلاف جوهری
مطلق جوشیدن گفته که فیح جهنم شده حرارت آن و بنا بر من برای سببیت است و بر سابق میتواند
بود که مصدر بمعنی اسم فاعل باشد و من برای تبعیض باشد یعنی روایتست از مسعده بفتح میم
و سکون سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه و دال بی نقطه ابن صدقه بفتح صاد بی نقطه و فتح دال بی نقطه
و قاف از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از طلب شفا بحماتی
و آنها چشمهای گرم است که میباشند در کوهها که یافته میشود از آنها بوی کبریت چه بدرستی
که آنها از جوشش جهنم است دویم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان نوحا
علیه السلام لما کان فی ایام الطوفان دعا المیاه کلها فاجابته الاماء الکبریت والماء المر فلعنهما
شرح روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه نوح علیه السلام
در وقتیکه بود در روزگار طوفان خواند آبها را بهمگی آنها پس اطاعت کردند او را مگر آبی که از آن
بوی کبریت می آید و آب تلخ پس لعنت کرد آن دو آب را امثال این بنوعی از مجاز استعاره
است که این دو آب بی برکت است پس استشفا بآنها خوب نیست چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق

التیمی

سیم اصل محمد بن یحیی عن حمدان بن سلیمان النیسابوری عن محمد بن یحیی بن زکریا وعدة من اصحابنا عن
احمد بن ابی عبد الله عن ابیه جمیعا عن محمد بن سنان عن ابی الجارود عن ابی سعید عقیصا التیمی قال مررت
بالحسن والحسین صلوات الله علیهما وهما فی الفرات مستنقعان فی ازارین فقلت لهما یا ابنی رسول الله صلی
الله علیهما افسدتما الازارین فقالا یا با سعید فساد الازارین احب الینا من فساد الدین ان للماء
اهلا وسکانا کسکان الارض شرح وعدة مرفوع است وعطف است بر محمد بن یحیی جمیعا عبارت
از محمد بن یحیی بن زکریا و ابی عبد الله که کنیت محمد بن خالد برقی است عقیصا بفتح عین بی‌نقطه
وکسر قاف وسکون یاء دو نقطه در پایین وصاد بی‌نقطه والف مقصوره اسم یا لقب ابو سعید است
تیمی بفتح تاء دو نقطه در بالا وسکون یاء دو نقطه در پایین وکسر میم است المستنقع بنون وقاف و
عین بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل از باب استفعال در آب نشسته الفساد بفتح تا تباه شدن وتباه کردن
وبنا بر اول مصدر باب نصر است وبنا بر دوم اسم مصدر باب افعال است ودر بعض نسخ فسادنا
للازارین است بجای فساد الازارین یعنی روایت کرد محمد بن یحیی از حمدان بن سلیمان نیشابوری
از محمد بن یحیی بن زکریا وروایت کرد جماعتی از یاران ما از احمد بن ابی عبد الله از پدرش همگی از
محمد بن سنان از ابو الجارود از ابو سعید عقیصا تیمی گفت که گذشتم بامام حسن وامام حسین
صلوات الله علیهما در حالی که ایشان در نهر فرات نشستگان بودند در دو لنگ پس گفتم ایشان را که
ای دو پسر رسول الله درهم شکستید الله بر شما تباه کردید دو لنگ را آلوده کی پس گفتند مرا که ای
ابو سعید تباه شدن دو لنگ محبوبتر است سوی ما از تباه شدن کیش یعنی ترک عمل بحکمی از احکام
شریعت بدرستی که برای آب اهل وساکنان هستند مانند ساکنان زمین که خانها وماننداینها است مراد
اینست که آب را متصرفانی ومجاوران خصیبا شند وغالب اینست که نظر ایشان بجای بی‌ستری
افتد چنانچه خبر تو دانستی که ما ازار دارایم وهر کلام ما نیز باید کرد بهیئت اصل ثم قالا الی این ترید فقلت الی
هذا الماء فقالا وما هذا الماء فقلت ارید دواءه اشرب منه لعلة بی ارجو ان یخف له الجسد ویسهل
البطن فقالا ما نحسب ان الله عز وجل جعل فی شیء قد لعنه شفاء قلت ولم ذاک فقالا لان الله
تبارک وتعالی لما آسفه قوم نوح فتح السماء بماء منهمر واوحی الی الارض فاستصعب علیه عیون منها

من هذا الماء المر

فاستصعت

فلعنها وجعلها ملحا اجاجا اصل هذا الماء اشارتست بآب دریای نجف که میان آن وکوفه یک فرسخ
بوده تقریبا وآن دریا در این زمانها خشک شده ونجف اشرف در کنار آن دریا بوده ما در هذا الماء
استفهامیه است ومراد اینست که بچه کار می‌آید این آب الدواء بکسر دال بی‌نقطه وتخفیف واو والف
وهمزه منقلب از یاء مصدر باب مفاعله علاج ومصدر اینجا مضاف بمفعولست ومراد اینست که میخواهم
که آن تلبیه را معالجه کند ببرکت خود واز استشفای این آب است ودوا بفتح دال بمعنی چیزیست که معالجه
بآن میشود اشرب بصیغه متکلم باب علم استیناف بیانی سابق است ودر بعض نسخ من هذا الماء
الماء است بجای منه یخف بخاء بانقطه وتشدید فاء بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب است
ذکر لام در له بجای با اشعار است باینکه آن آب صاحب برکتست ومحض آلت نیست الجسد
مرفوع وفاعلست یسهل بصیغه مضارع غائب معلوم یا مجهول باب افعالست وبنا بر اول ضمیر
مستتر راجع بهذا الماء است والبطن منصوبست وبنا بر دوم البطن مرفوع ونائب فاعلست
ما نحسب بفتح وکسر سین میتواند بود آسفه بهمزه والف از باب افعالست وبیان حقیقت اسف
الله تعالی گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب النوادر که باب سیم است فتح
السماء علیه منهمر اشارتست بآیه سورة القمر فاستصعب بصاد بی‌نقطه وعین بی‌نقطه وباء یکنقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعالست ودر بعض نسخ فاستعصت بعین بی‌نقطه وصاد
بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل اللام باب استفعالست وحاصل هر دو یکیست و معنی
بر نوع اعجاز مجاز است وبر هر تقدیر نا از زیادتی کا... یعنی بعد از آن گفتند که سوی
کجا اراده داری پس گفتم که سوی این آب دریا پس گفتند که وچیست این آب دریا پس گفتم که
میخواهم معالجه آن را با این انکه می‌آشامم از آن برای کوفتی که بامنست امید دارم که سبک
شود برای آن آب بدن ونرم کند شکم را پس گفتند که گمان نداریم که الله عز وجل گردانیده باشد
در چیزی که بتحقیق لعن کرده باشد آن را شفائی گفتم که وچراست این ملعون بودن پس گفتند
برای اینکه الله تبارک وتعالی در وقتی که غضبناک کردند او را قوم نوح گشود ابر را بآبی ریزان
ووحی کرد بسوی زمین برای جوشیدن آب سرکشی کرد بر او چند چشمه از جمله زمین پس لعن کرد

تاق

کرد آنها را و کرد اینها را شور و تلخ **اصل** وفی روایة حمدان بن سلیمان انهما قالا علیهما السلام یا سعید ما بینکر ولایتنا فی کل یوم ثلث مرات یکون طیبا ان الله عز وجل عرض ولایتنا علی المیاه فما قبل ولایتنا عذب وطاب وما جحد ولایتنا جعل الله عز وجل مرا و ملحا اجاجا **شرح** یوم عبارتست از روز و از شب و ثلث مرات عبارتست از آنچه در وقت نماز صبح است و از آنچه در وقت نماز ظهر و عصر است و آنچه در وقت نماز شام و خفتن است و انکار آب دریا امامت اهل البیت را در این سه وقت عبارتست از اینکه مسافران دریا جمع میان ظهر و عصر و جمع میان شام و خفتن میکنند و مع هذا نمازها را ناقص میکنند بی حجتی که بضرورت شرعیه مسافرت دریا میکنند احکام ما را اطاعت نمیکنند موافق آنچه گذشت در کتاب المعیشه در حدیث چهارم باب رکوب البحر للتجارة که باب صد و بیست و یکم است یکون طیبا جمله حالیه مقدره است و در بعض نسخ نیست **یعنی** و در روایت حمدان بن سلیمان این زیادتست که ایشان گفتند علیهما السلام که ای ابو سعید میروی نزد آب که منکر میشود امامت ما را در هر روزی نه شبی سه بار بر حالی که باشد معالج تو بعد ازین که الله عز وجل واخود کرد امامت ما را بر آبها پس آنچه قبول کرد امامت ما را خوش شیرین و پاکیزه شد و آنچه منکر شد امامت ما را و آن آبهای دریاست کردانید الله عز وجل تلخ و شور تلخ **چهارم اصل** عن ابی عمرو عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابو علیه السلام یکره ان یتداوی بالماء المر وبماء الکبریت وکان یقول ان نوحا علیه السلام لما کان الطوفان دعا المیاه فاجابته کلها الا الماء المر وماء الکبریت فدعا علیهما ولعنهما **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث دویم این باب **باب یازدهم اصل باب النوادر شرح** این باب بیان مضمونهای متفرق است در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن العزرمی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال تحت العیون من تحت الکعبة **شرح** عزرمی بفتح عین بی نقط و سکون زاء بی نقط و فتح زای با نقط و تخفیف میم اسمش عبد الرحمن بن محمد است **یعنی** روایتست از عزرمی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که روان شد چشمها از پایین کعبه در وقت طوفان نوح یا مطلقا **دویم اصل** عن ابی حمزة الثمالی قال کنت عند حوض زمزم فاتانی رجل فقال لا تشرب من هذا الماء یا ابا حمزة فان هذا یشرکه فیه الجن والانس

وهذا

فیه م

وهذا لا یشرکه الا الانس قال فتعجب من قوله وقلت من این اعلم هذا قال ثم قلت لابی جعفر علیه السلام ما کان من قول الرجل لی فقال علیه السلام لحانت ذلک رجل من الجن اراد ارشادک **شرح** حوض زمزم عبارتست از حوضی که در بیرون چاه زمزم ساخته شده برای اینکه مردمان به آسانی آب از آنجا بردارند و چاه زمزم را نیز بعنوان تغلیب حوض مینامند موافق آنچه مذکور است در کتاب الروضه اندکی پیش از حدیث آدم علیه السلام مع الشجره که انا ابن صدی الحوضین عبد المطلب و هاشم المطعم فی العام السغب مشار الیه هذا در هر دو آب و او و چاه زمزم است و مراد اینست که آشامیدن از آب دلو که بیرون آمده بهترست از آشامیدن از آب ریخته در حوض که دست میزنند در آن کسی که نمیشناسی او را و تجویز میکنی که ناصبی باشد بخلاف آب دلو که باختیار تست و شریک میکنی در آن مجهول الحال را پس شاید که مراد بجن انجا آدمیان مجهول الحال باشند و مراد بانس آدمیان شناخته بایمان باشد علم بصیغه معلوم مجرد است هذا در هر دو جا مفعول و فاعل یشرکه است **یعنی** روایتست از ابو حمزه ثمالی بضم ثاء سه نقطه و تخفیف میم گفت که بودم نزد یک حوض زمزم پس آمد نزد من مردی پس گفت مرا که میاشام ازین آب ای ابو حمزه چه بدرستی که اهل آب شریک میشوند در آن جنیان و انسیان ابو حمزه گفت پس تعجب کردم از سخن او و با خود گفتم که از کجا دانستم این را ابو حمزه گفت که بعد از آن گفتم امام محمد باقر علیه السلام را آنچه بود از سخن آن مرد مرا پس گفت امام علیه السلام که او بدرستی که او مردی از جن بود اراده کرد راهنمائی ترا **سیم اصل** عن یعقوب بن یزید رفعه قال قال امیر المومنین علیه السلام ماء نیل مصر یمیت القلوب **شرح** یمیت در نسخ بیاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست و اکثرش با سر نقطه از ارباب مذهب ما شد مناسب معنا بحدیث پنجم این باب المیت بفتح میم و سکون یاء نرم کردن **یعنی** روایتست از یعقوب بن یزید نسبت داد حدیث را بامامی که روایت از او است مسلم گفت که گفت امیر المومنین علیه السلام که آب نیل مصر میمیراند دلها را مقصود دلها است اهل مصر است نظیر آنچه گذشت در حدیث نهم باب ششم که باب الاوانی است **چهارم اصل** عن سلیمان بن جعفر قال قال ابو عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض وانا علی ذهاب به لقادرون فقال یعنی ماء العقیق **شرح**

القلب

روایتست از سلیمان بن جعفر گفت که سخن گفت امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره مؤمنان
که فرمود داود دیدم از این آب ابتقدیر پس ساکن کردیم آن را در زمین و به درستی که ما بر بردن آن قادریم آب آید
قادر انیم پس امام گفت که میخواهد آب عقیق را مثلا پنجم اصل عن عبد الله بن ابراهیم المداینی عن ابی
الحسن علیه السلام قال نهران مؤمنان و نهران کافران فاما المؤمنان فالفرات و نیل مصر و اما الکافران فدجلة
و نهر بلخ شرح اطلاق مؤمن و کافر بر نهران قبیل تشبیه است مثل زید اسد … فرات و نیل مصر که از انهار است یعنی
که مردمان در آن دو نهر که غرق میشوند بسیار مانند و مردم خوش … و خوش خوی علامت ایمانست و دجله
بغداد و نهر بلخ بسیار آزار رسانیدن مانند و مردم بدخوی … و بدخوی علامت کفر است یعنی روایتست از عبد الله
بن ابراهیم مداینی از امام رضا علیه السلام که دو نهر مؤمن اند و دو نهر کافر اند پس اما دو نهر مؤمن پس فرات و نیل
مصر است و اما دو نهر کافر پس دجله و نهر بلخ است ششم اصل عن داود الرقی قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام
اذا استسقی الماء فلما شربه رایته قد استعبر و اغرورقت عیناه بدموعه ثم قال یا داود لعن الله قاتل الحسین
صلوات الله علیه و اهل بیته و لعن الله … الا کتب الله عز و جل له مائة الف حسنة و حط عنه مائة الف
سیئة و رفع له مائة الف درجة و کانما اعتق مائة الف نسمة و حشره الله عز و جل یوم القیمة ثلج الفؤاد
شرح الرقی بفتح را بی نقطه و تشدید قاف … موضع است صاحب قاموس گفته که والرقة کل ارض الی
جنب واد ینبسط الماء علیها ایام المد ثم ینضب الجمع رقاق و بلد علی الفرات واسطة دیار ربیعة و قریة
غربی بغداد و قریة اسفل منها بفرسخ و بلد بقوهستان و موضعان آخران اذ بکسر همزه و سکون ذال
با نقطه مکسور بالتقاء ساکنین است استسقی بسین بی نقطه و با یک نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب
معلوم باب استفعال است و ضمیر مستتر راجع بامام است اغرورقت بغین با نقطه و دو را بی نقطه و قاف
بصیغه ماضی غائبه معلوم باب افعیعال است عیناه فاعل است قاتل اسم جنس است و شامل کثیرین
هست شربه از باب علم است و اهل منصوب است بعطف بر الحسین و عبارتست از خاندان کربلا … اهل
اهل بیت او خط عجا … بنقط و تشدید طا بی نقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است ثلج بفتح ثا
سه نقطه و کسر لام و جیم بصیغه صفت مشبهه باب علم … عبارتست از اطمینان و کمال
خوشحالی بسبب انتقام از دشمنان و ظالمان یعنی روایتست از داود رقی که گفت که بودم نزد امام جعفر

وما من عبد شرب الماء فذکر الحسین صلوات الله علیه

صادق علیه السلام

صادق علیه السلام وقتی که طلب کرد آب را پس چون آشامید آن را دیدم او را که … آب چشم کرد و پر آب شد دو
چشم او با اشکهای خود بعد از آن گفت … ای داود لعنت کناد الله کشنده امام حسین صلوات الله علیه را و نیست هیچ
بنده که آشامید آب را پس یاد کرد امام حسین صلوات الله علیه را و خانواده او را و لعنت کرد کشنده او را مگر آنکه
نوشت الله عز و جل برای او صد هزار حسنه را و برطرف کرد از و صد هزار سیئه را و بلند کرد برای او صد
هزار درجه را و چنانست که آزاد کرده باشد صد هزار بنده را و حشر میکند او را الله عز و جل در روز قیامت
در حالی که خنک دلست باب چهاردهم اصل الزبیب لا ینبذ … باب ما یتخذ منه الخمر شرح انبذه بفتح همزه و سکون
نون و کسر بای یک نقطه و ذال با نقطه جمع نبیذ بفتح نون و کسر بای یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین است
و آن فعیل بمعنی مفعولست یعنی افکنده شده در آب و مانند آن در مدتی برای اینکه تغیر بهم رساند
… خواه مست کننده شود و آن نبیذ حرام است و خواه مست کننده نشود و آن نبیذ حلالست
… نبیذ نیست و ذکر آن در این ابواب طفیلی است بنا بر اینکه … افکندن چیزی در آن
مست کننده میشود بخلاف غیر آن چنانچه گذشت در کتاب النکاح در باب صد و نود و یکم در کلام
یونس یتخذ بتشدید تا دو نقطه در بالا که اولش منقلب از همزه است و خا با نقطه و ذال با نقطه بصیغه مضارع
غایب مجهول باب افتعال است خمر اینجا عبارتست از مست کننده که آشامیده میشود یعنی این چهارده باب
بابهای در بیان نبیذهاست این باب بیان چیزیست که ساخته میشود از آن خمر در این باب سه حدیث
اول اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الخمر من خمسة
العصیر من الکرم و النقیع من الزبیب و البتع من العسل و المزر من الشعیر و النبیذ من التمر شرح مراد بخمر
اینجا قدر مشترک میان خمر اصلی و خمر الحاقیست و بیان آنها میشود در شرح عنوان باب آینده الکرم بفتح کاف
و سکون را بی نقطه النقیع بفتح نون و کسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بی نقطه است البتع
بکسر با یک نقطه و سکون و فتح تا دو نقطه در بالا و عین بی نقطه است المزر بکسر میم و سکون زای با نقطه
و رای بی نقطه است ذکر شعیر اینجا بعنوان مثالست پس گندم و ذرت و جاورس و مانند اینها داخل
این قسم است یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله

ابواب ۴

بی‌نقط

که خمر پنج نوع و از پنج چیز است اول عصیر از انگور است دویم نقیع از مویز است و سیم تبع از عسل است و
چهارم مزر از جو و مانند آنست و پنجم نبیذ از خرما است **دویم اصل** عن الحسن الحضرمی عمن اخبره
عن علی بن الحسین صلوات الله علیه قال الخمر من خمسة اشیاء من التمر والزبیب والحنطة والشعیر والعسل **شرح**
مراد بخمر اینجا خمر لغویست که بیان میشود در شرح عنوان باب آینده و جایز است اینکه هر کدام از
حنطه و شعیر قسمی علیحده شمرده شود و اینکه مجموع آنها یک قسم شمرده شود پس این حدیث منافات
ندارد با حدیث سابق **یعنی** روایتست از حسن حضرمی بفتح حاء بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح راء
بی نقطه و تخفیف میم از کسی که خبر داد او را از علی بن الحسین صلوات الله علیه گفت که خمر لغوی از پنج چیز است
از خرما است و از مویز است و از گندم است و از جو و مانند آنست و از عسل است **سیم اصل**
عن علی بن اسحق الهاشمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الخمر من خمسة العصیر من
الکرم والنقیع من الزبیب والبتع من العسل والمزر من الشعیر والنبیذ من التمر **شرح** این موافق حدیث اول
این بابست **باب سیزدهم اصل الباب اصل تحریم الخمر شرح** این باب بیان ابتدای حرام کردن خمر است مقصود بیان
اینست که ابتدای تحریم خمر تحریم خمر عنبست و بعد از آن تحریم خمر تمر ملحق بآن شده و بعد از آن تحریم سایر
انواع خمر ملحق بآنها شده **یعنی** لفظ خمر در لغت عرب حقیقتست در خمر اصلی و آن شیره انگور مست کننده است
و مجاز مشهور است در خمر الحاقی مثل آنچه از خرما یا مویز یا جو یا مانند آنها باشد و مؤید اینست آنچه گذشت در
کتاب النکاح در باب صدوق در کلام یونس و آنچه می آید در حدیث سیم باب بعد از این باب که باب سی
و پنجم است که افاعیل الخمر تعلو علی کل ذنب کما یعلو شجرها علی کل الشجر و مطرزی در مغرب در تفسیر خمر گفته
که هی التی من ماء العنب اذا غلی واشتد وقذف بالزبد وماء واذا انکشف عنه وسکن و بعضی میگویند
که لفظ خمر در لغت عرب حقیقتست در اعم از خمر انگور و صاحب قاموس گفته که الخمر ما اسکر من عصیر العنب
او عام کالخمرة وقد یذکر والعموم اصح لانها حرمت وما بالمدینة خمر عنب وما کان شرابهم الا البسر والتمر و
و بطلان این استدلال ظاهر میشود از آنچه می آید در احادیث این باب و دویم که باب انه الخمر انما حرمت
لفعلها فما فعل فعل الخمر فهو حرام در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی الربیع الشامی قال

سألت

سألت ابا عبد الله علیه السلام عن اصل الخمر کیف کان بدو حلالها وحرامها ومتی اتخذ الخمر فقال ان آدم علیه السلام لما
اهبط من الجنة اشتهی من ثمارها فانزل الله عز وجل علیه قضیبین من عنب فغرسهما فلما ان اورقا و
اثمرا وبلغا جاء ابلیس لعنه الله فحاط علیهما حائطا فقال آدم علیه السلام ما حالک یا ملعون فقال ابلیس
انهما لی فقال له کذبت **شرح** اصل الخمر عبارتست از اول چیزی که خمر از آن بهم رسید البدو بفتح باء یک نقطه
و سکون دال بی نقطه و واو و بضم باء و ضم دال و تشدید واو و بقلب واو دویم بهمزه مصدر معتل اللام
باب نصر بمعنی ظاهر شدن ضمیر حلالها و حرامها راجع باصل است و تانیث باعتبار مضاف الیه است و اضافه
در حلالها و حرامها از قبیل اضافه فرع بسوی اصل است اتخذ بصیغه ماضی غائب مجهول افتعالست
اهبط بهاء یک نقطه و طاء بی نقطه بصیغه ماضی غائب مجهول از باب افعالست و در بعضی نسخ هبط بهاء یک نقطه
و طاء بی نقطه بصیغه معلوم از باب ضرب است و بیان رفتن آدم گذشت در کتاب الحج در باب حدیث دویم باب
بود و سیم که باب عنوان و پیش از باب الاطفال است القضیب بفتح قاف و کسر ضاد با نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه شاخ باریک بریده شده از درخت من برای بیان جنس است
جاء بجیم و الف منقلب از واو و حاط با نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم از باب نصر است [illegible]
در رفتار و در نسخ بجای بی نقطه و طاء بی نقطه است و آن تصحیف است چون منافی است با آنکه حائطا بجای بی نقطه
و کسر همزه و طاء بی نقطه حال موکده باشد الحوط پاسبانی کردن کذبت بصیغه مخاطب معلوم از باب ضرب است
یعنی روایتست از ابی الربیع شامی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از اصل خمر که چگونه بود
پیدا شدن حلال آن و حرام آن و در چه وقت ساخته شد خمر پس امام گفت که بدرستی که آدم علیه السلام
در وقتی که فرود آورده شد از بهشت میل کرد از میوه های بهشت پس فرود آورد الله عز وجل بر او دو
شاخ را برای انگور پس کاشت آنها را پس در هنگامی که برگ آوردند و میوه آوردند و رسیدند
بکمال میوه آمد ابلیس لعنه الله پس دیوار کشید بر دور آنها بر حالی که پاسبان بود پس گفت آدم علیه السلام که چیست
حال تو ای ملعون پس گفت ابلیس که بدرستی که آنها از منست پس آدم گفت او را که دروغ گفتی
اصل فرضیا بینهما بروح القدس فلما انتهیا الیه قص علیه آدم قصته فاخذ روح القدس ضغثا

من آن روزی بر علیها والعنب فی اغصانها حتی ظن آدم علیه السلام انه لم یبق منها شیء وظن ابلیس لعنه الله مثل
ذلک قال فدخلت النار حیث دخلت وقد ذهب منها ثلثاها وبقی الثلث فقال الروح اما ما ذهب منهما
فحظ ابلیس لعنه الله وما بقی فلک یا آدم شرح روح القدس بضم قاف وضم دال مذکور است در روایت سوره نحل
ودر آیت سوره مائده ودر آیه سوره نحل الضغث بکسر ضاد بانقطه وسکون غین بانقطه وثا سه نقطه
دسته از گیاه خشک وتر مو تار با ینفی است که آتش در مجموع آن افروخته بود الاغصان بضم همزه
وسکون غین بانقطه وصاد بی‌نقطه جمع غصن بضم غین وسکون صاد شاخهای که از اطراف تنه درخت
بیرون آمده لم یبق بفتح قاف است مثل منصوبست یعنی پس راضی شدند در میان خودشان به جبرئیل که محاکمه
کند پس در وقتی که رسیدند سوی جبرئیل خواند بر او آدم سرگذشت خود را پس گرفت جبرئیل
دسته را از آتش و انداخت آن را بران دو تاک بر حالی که انگور در شاخهای آن دو تاک بود
تا آنکه گمان کرد آدم علیه السلام این را که شان اینست که باقی نماند از آن دو تاک چیزی وگمان کرد ابلیس
لعنه الله مثل این را امام گفت که پس داخل شد آتش در جایی که داخل شد و بتحقیق رفت از آن دو تاک
دو ثلث آنها و باقی ماند یک ثلث پس گفت جبرئیل اما آنچه رفت از آن دو تاک پس نصیب ابلیس است
لعنه الله و آنچه باقی ماند پس از آن تست ای آدم مراد اینست که آتش داخل شد در درونهای انگور آن دو
دو تاک و برطرف کرد دو ثلث آب آن دانها را پس احتمال خمر اصلی شدن از انها برطرف شد
زیرا که خمر مویز الحاقیست و چندانکه از آن دو ثلث چیزی باقی بوده باشد و منقلب بسرکه نشده باشد
آن نشده باشد احتمال شرکت ابلیس در آن هست دویم اصل علی بن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان الله عز وجل لما اهبط آدم علیه السلام امره بالحرث والزرع وطرح الیه غرسا من غروس الجنة فاعطاه
النخل والاعناب والزیتون والرمان فغرسها لتکون لعقبه وذریته فاکل هو من ثمارها شرح
الحرث بفتح حاء بی‌نقطه وسکون راء بی‌نقطه وثاء سه نقطه کاشتن درخت الزرع بفتح زای بانقطه
وسکون راء بی‌نقطه وعین بی‌نقطه فشاندن تخم در زمین و تفسیر آنها گذشت در کتاب الحجة
در شرح حدیث سیم باب شصتم که باب ان الامامة عهد من الله تا آخر است و در کتاب المعیشة

در شرح باب صد و پنجاه و ششم که باب ما یجب من الحرث والزرع است الغرس بفتح غین
بانقطه وسکون راء بی‌نقطه وسین بی‌نقطه درخت کاشته شده وکاشتن درخت و بیاید دو تعبیر
مصدر با بعضی باست من غروس الجنة شاخهای آن بیاید آن پس فاء در فاعطاه برای تفریع است جمع در
نخل و اعناب و افراد در زیتون و رمان موافق آیت سوره انعام اشارتست باینکه دران یک درخت چند
شاخ برای خرما بوده وچند شاخ برای انگور بوده و یک شاخ برای انار بوده ضمیر منصوب در فغرسها
راجع بنخل و اعناب و زیتون و رمانست و این اشارتست باینکه شاخهای آن درخت را از یکدیگر
جدا کرد و هر کدام را نهالی کرد برای اینکه درخت هر میوه علیحده باشد لتکون اشارتست باینکه مردمان
در بلاد روی زمین متفرق شدند بعضی میوه‌ها در بعضی بلاد حاصل نمیشود و ایضا بعضی میوه‌ها موافق
ذائقه و مزاج بعضی مردمان نمیباشد پس تفریق کاشتن آن شاخها بهتر است برای مصلحت
نسل و اولاد آدم یعنی روایتست از ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه
الله عز وجل در وقتی که فرود آورد از بهشت آدم را امر کرد او را بکاشتن درخت وفشاندن
تخم و انداخت سوی او درختی را از درختهای بهشت پس داد او را درختان خرما و درختان
انگور و درخت زیتون و درخت انار آدم کاشت آنها را علیحده تا باشد برای نسل او و اولاد
او پس خورد از میوه‌های آن درختان اصل فقال لها ابلیس لعنه الله یا آدم ما هذا الغرس الذی
لم اکن اعرفه فی الارض وقد کنت فیها قبلک ائذن لی آکل منها فابی آدم علیه السلام ان یدعه فجاء ابلیس
عند آخر عمر آدم وقال لحواء انه قد اجهدنی الجوع والعطش فقالت له حواء فما الذی ترید
قال اریدان تذیقینی من هذه الثمار فقالت له حواء ان آدم علیه السلام عهد الی الا اطعمک
شیئا من هذا الغرس لانه من الجنة ولا ینبغی لک ان تاکل منها شیئا فقال لها فاعصری فی کفی
شیئا منه فابت علیه شرح ائذن بکسر همزه وسکون یاء دو نقطه در پایین منقلبه از همزه وفتح
ذال بانقطه بصیغه امر بابی علم است آکل بهمزه و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر مجزوم
است یعنی پس گفت مر او را ابلیس لعنه الله که ای آدم چیست این کاشتنی که نبودم که شناسم

آن را در زمین و بتحقیق بودم در زمین پیش از تو رخصت ده مرا که بخورم از آن درختان پس انکار کرد
آدم علیه السلام از اینکه رخصت دهد او را پس آمد ابلیس نزد آخر عمر آدم که بیهوش شده بود و گفت حوا را
که بدرستی که شأن اینست که بتحقیق بیتاب کرده مرا گرسنگی و تشنگی پس گفت او را حوا که پس چیست
آنچه میخواهی گفت که میخواهم اینرا که بچشانی مرا از این میوه‌ها پس گفت او را حوا که بدرستی که آدم ع
سفارش کرده سوی من اینرا که نخورانم ترا چیزی از این کاشته زیرا که آن از بهشت است
و سزاوار نیست ترا اینکه خوری از بهشت چیزی را پس گفت حوا را که پس بفشر در دست من
چیزی از آن پس رجوع کرد ابلیس بسوی او برد **اصل** فقال ذرینی امصه ولا آکله فاخذت عنقودا
من عنب فاعطته فمصه ولم یاکل منه لما کانت حوا قد اکدت علیه فلما ذهب بعض خبثه
حوا من فیه فاوحی الله تبارک وتعالی الی آدم علیه السلام ان العنب قد مصه عدوی وعدوک ابلیس
لعنه الله وقد حرمت علیک من عصیره الخمر ما خالطه نفس ابلیس فحرمت الخمر لان عدو الله ابلیس مکر
بحوا حتی مص العنبه ولو اکلها لحرمت الکرمة من اولها الی آخرها وجمیع ثمرها وما یخرج منها **شرح**
امصه بفتح وضم میم و تشدید صاد بی نقطه مفتوحه از باب علم و نصر است و مجزوم است تقدیرا
ولا آکل مجزوم و منصوب میتواند بود عنقود بضم عین بی نقطه و سکون نون و ضم قاف و دال
بی نقطه است ما در لما مصدریه است اکدت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعیل است ذهاب
بعض عنقود عبارتست از اکثر دو ثلث آب انگور را مکید بحیله اینکه داخل شرب است و
داخل اکل نیست پس آدم بسفارش در منع از این نکرده **بدانکه** امثال این مکر و حیلها از ابلیس
سر زده و بعد از آن اهل ربا و مانعان زکوة و خمس از او یاد گرفته اند نظیر آنچه گذشت در کتاب
العقل در حدیث بیست و سیم باب بیستم که باب البدع والرای والمقاییس است که اول من قاس
ابلیس و اهل آن مکرها غافلند از آیه سوره بقره که الذین یاکلون الربوا و بیان شده در کتاب
المعیشه در شرح حدیث سیم باب الربوا تا کتاب بچهار و یک است و غافلند از امثال آیه سوره
نحل که افامن الذین مکروا السیئات تا آخر آن بفتح و کسر همزه و تشدید نون مفتوحه و بفتح

همزه و سکون

نون و سکون نون میتواند بود و بنا بر سیم مجزوم است و العنب مرفوع است و بنا بر ثانی العنب منصوب است
حرمت در اول بصیغه متکلم معلوم باب تفعیل است من تبعیضیه است عصیره بضم غایب راجع
بعنب است الخمر منصوب و مفعول حرمت است ما مصدریه است و مصدر مفعول له است ضمیر خالطه
راجع بخمر است و تذکیر آن جایز است المخالطه آمیخته شدن النفس بفتح نون و فتح فا و سین
بی نقطه جرعه یعنی آنچه آشامیده شده باشد و مراد به نفس ابلیس دو ثلث عصیر است که ابلیس آنها
را آشامیده بود فحرمت تا آخر کلام امام است و تتمه وحی نیست حرمت در دویم و سیم بصیغه غایبه
مجهول باب تفعیل است تا در العنبه برای وحدتست باعتبار اینکه یک خوشه برده اکلها بهمزه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر منصوب راجع بالعنبه است کرمه بفتح کاف و سکون
را بی نقطه و تا و تانیث عبارتست از تاک انگور یا عبارتست از انگور و بنا بر اول معنی حرام بودن
غیر آن و انتفاع بآنست **بدانکه** در این فقره تصریح است باینکه خمر در شریعت آدم علیه السلام نیز بوده
و موافق این می آید در احادیث باب آینده و توهم منافات میشود میان این و آنچه گذشت در
کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب هفدهم که باب بی عنوان است که در شریعت آدم حرامی غیر
شرک نبوده و همچنین در صدر شرایع باقیه و دفع توهم منافات باینست که بعض افعال مستلزم
شرک میباشد غالبا یا کلیا و بعض مردمان غافل میشوند از آن مثل ترک و اخلاق ردیه و ظن و موافق
اینست آنچه می آید در حدیث نهم باب پانزدهم و در حدیث چهارم باب هفدهم و بعض احادیث
باب هجدهم و باین باطل میشود قول مخالفان که میگویند که خمر در بعض شرایع سابقه حرام نبوده
پس ابلیس گفت که بگذار مرا که مکم انگور را و نخورم آن را پس حوا از تاک گرفت خوشه را از انگوری
پس داد با ابلیس آن را پس مکید آن را و نخورد از آن برای اینکه بود حوا که بتحقیق تاکید کرده بود بر ابلیس
ترک خوردن آن بسبب سفارش آدم پس در وقتی که رفت بعض انگور کشید خوشه را حوا از دهن
ابلیس پس وحی کرد الله تبارک و تعالی سوی آدم ع که انگور بتحقیق مکید او را دشمن من و دشمن تو ابلیس لعنه الله
و بتحقیق حرام کردم بر تو از جمله فشرده انگور خمر را برای اینکه آمیخته شد خمر با جرعه ابلیس پس حرام کرده شد

خرمارا اینکه دشمن الله ابلیس حیله و مکر کرد بحوا تا آنکه مکید انگور را و اگر میخورد آن خوشه را هر آینه حرام
کرده میشد تاک انگور از اولش تا آخرش و جمیع میوه آن تاک و آنچه بیرون آید از آن تاک اصل ثم انه قال
لحواء علیها السلام لو امصصتنی شیئا من التمر کما امصصتنی من العنب فاعطته تمرة فمصها وکانت العنبة
والتمرة اشد رائحة وازکی من المسک الاذفر واحلی من العسل فلما مصتهما عدو الله ابلیس لعنه الله ذهبت
رائحتهما وانتقصت حلاوتهما شرح لو برای تمنی است الاذکی بذال بانقطه بصیغه افعل التفضیل خالص تر
در بوی خوش الاذفر بذال با نقطه و فا و را بی نقطه بصیغه صفت مشبهه بغایت خوشبو یعنی
بعد از آن بهشتی که ابلیس گفت حوا را ای کاش بمکانیدی مرا چیزی از خرما چنانچه مکانیدی مرا از انگور
پس داد باو یک خرما را پس مکید آنرا و بود آن انگور و آن خرما تند تر باعتبار بو و خالص تر از مشک
و بغایت خوشبو و شیرین تر از عسل پس در وقتی که مکید آنها را دشمن الله ابلیس لعنه الله رفت بوی آنها
و کم شد شیرینی آنها اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ثم ان ابلیس لعنه الله ذهب بعد وفاة آدم ع فبال
فی اصل الکرمة والنخلة فجری الماء فی عودهما ببول عدو الله فمن ثم یختمر العنب والتمر فحرم الله عز وجل علی
ذریة آدم علیه السلام کل مسکر لان الماء جری ببول عدو الله فی النخل والعنب وصار کل مختمر خمرا لان الماء
اختمر فی النخلة والکرمة من رائحة بول عدو الله ابلیس لعنه الله شرح عود بضم عین بی نقطه و سکون واو
و دال بی نقطه در دو معنی مستعمل میشود اول چوب مطلقا خواه صلابت داشته باشد مثل درخت امرود و درخت شفتالو خواه رخاوت داشته باشد مثل درخت
انگور و درخت خرما دویم آنچه صلابت دارد از جمله روییدنیها مثل درخت زیتون و درخت انار و پس درخت
خرما و درخت انگور که تجویف بسیار دارد عود نیست و آن تجویفها برای جریان آبست و لهذا چون تاک
تازه بریده در آتش گذارند آب از آن بیرون می آید فجری الماء فی عودهما اشارتست باینکه پیش از بول ابلیس
درخت خرما و تاک انگور مانند درختهای دیگر صلب بوده و بسبب بول ابلیس صلابت آنها برطرف شد
و مجرای آب در آنها بسیار بهم رسید پس مانند شد بساق گندم و جو و مانند آنها که تجویف بسیار دارد
برای جریان آب در آنها نادر بود برای سببیت است لاختمر بخاء با نقطه و را بی نقطه مصدر باب
افتعال خمر شدن و در تجویف چیزی داخل شدن و مراد معنی اولست در فمن ثم یختمر العنب والتمر

واین

۱۸

و این اشارتست باینکه اگر جریان آب در تجویفهای درخت آنها نبود آنها خمر نمیشدند مثل اینکه امرود و
شفتالو و مانند آنها خمر نمیشود فحرم الله عز وجل تا آخر برای بیان اینست که تحریم مسکرات دیگر
حادث شده بعد از تحریم خمر عنب و خمر تمر بسبب اینکه آنها مانند خمر عنب و خمر تمر است در اسکار
و خمر عنب و خمر تمر حرام است بسبب بول ابلیس و این کلام از قبیل استدلال ببرهان یا بقیاس فقهی نیست
بلکه برای بیان سر حکمت تحریم است و برای دفع استبعاد است و صار کل مختمر خمرا اشارتست بقاعده
کلیه در آنچه حرام از آن ساخته میشود و آن اینست که هر حاصلی که از نباتات حاصل شود و نبات
آن الکیر باشد بسبب رخاوت مثل درخت انگور و درخت خرما و بوته گندم و بوته جو و بوته ذرة و امثال
آنها خمر میشود و هر حاصلی از نباتات که نباتات آن الکیر نباشد بسبب صلابت مثل درخت سیب
و به و انار و زیتون پس خمر نمیشود پس مختمر بضم میم اول و فتح میم دویم بصیغه اسم مکان باب
افتعالست و ماخوذ است از اختمار بمعنی دویم و مضاف محذوف است بتقدیر حاصل المختمر زیرا که خمر
خمر میشود حاصل درخت خرما و انگور و بوته گندم و جو است و آنچه مختمر است درخت و بوته است
اختمر در دویم ماخوذ از اختمار بمعنی دویم است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بعد از آن
که ابلیس لعنه الله رفت بعد از وفات آدم ع پس بول کرد در بیخ تاک انگور و بیخ درخت خرما پس جاری
شد آب در جوف آنها یعنی گذر رخاوت بهم رسانید و الکیر شدند بسبب بول دشمن الله ابلیس
که خمر میشود انگور و خرما یعنی که اگر درخت آنها الکیر نمیبود آنها خمر نمیشد پس از آن حرام کرد الله
عز وجل بر اولاد آدم ع هر مست کننده را برای اینکه آب جاری شد بسبب بول دشمن الله در درخت
خرما و درخت انگور و گردید هر حاصل درخت الکیر خمر برای اینکه آب قرار گرفت در تجویفهای درخت خرما
و تاک انگور بسبب بوی بول دشمن الله ابلیس لعنه الله حاصل اینست که درخت خرما و تاک انگور بسبب بوی
بول ابلیس مانند درختان پوچ و پوسیده شد و آن باعث این شد که آن دو درخت الکیر شد و آن
باعث این شد که حاصل آنها خمر میشده باشد بخلاف حاصل درختان صلب که خمر شدن چیزی
از آن اگر ممکن باشد بغایت الغایة نادر است والنادر کالمعدوم سیم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام

قال لما هبط نوح علیه السلام من السفینة غرس غرسا وکان فیما غرس علیه السلام الحبلة ثم رجع الی اهله فجاء
ابلیس لعنه الله فقلعها ثم ان نوحا عاد الی غرسه فوجده علی حاله ووجد الحبلة قد قلعت ووجد ابلیس
لعنه الله عندها فاتاه جبرئیل علیه السلام فاخبره ان ابلیس لعنه الله قلعها شرح غرس اول بفتح غین است
و ثانی مصدر بمعنی اسم مفعول است و مراد انواع مغروس و افراد باعتبار اینست که در اصل بصیغه
الحبلة بضم حاء بی نقطه و سکون باء یک نقطه و بفتح حاء و فتح باء تاک انگور و ان مرفوع است قلعها
از باب منع یا از باب تفعیل است یعنی روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در
وقتی که فرود آمد نوح ع از کشتی کاشت انواع کاشته را و بود در میان آنچه کاشت نوح ع تاک انگور بعد
از ان برگشت بسوی منزل و اهل خود پس آمد ابلیس لعنه الله پس از بیخ کند آنرا بعد از ان بسببی
که نوح ع برگشت سوی انواع درخت کاشته خود پس یافت آنرا بر حال خود و یافت تاک را که
بتحقیق کنده شده بود و یافت ابلیس لعنه الله را نزد آن پس آمد نزد او جبرئیل ع پس خبر داد او را باینکه
ابلیس لعنه الله کنده آنرا اصل فقال نوح علیه السلام لابلیس لعنه الله ما دعاک الی قلعها فوالله ما غرست
غرسا احب الی منها فوالله لا ادعها حتی اغرسها فقال ابلیس لعنه الله وانا والله لا ادعها حتی اقلعها
فقال له اجعل لی منها نصیبا فجعل له الثلث فابی ان یرضی فجعل له النصف فابی ان یرضی وابی نوح علیه السلام
ان یزیده شرح احب بصیغه افعل صفت غرسا است یا مرفوع و مبتدا و خبرش محذوفست بتقدیر هو
وجمله صفت غرسا است یعنی پس گفت نوح ع ابلیس را لعنه الله که چه چیز خواند ترا سوی کندن آن پس
بخدا قسم که نکاشته ام کاشته که محبوبتر باشد سوی من از ان پس بخدا قسم که وا نمیگذارم
آنرا تا کاشته کنم آنرا پس گفت ابلیس لعنه الله که و من بخدا قسم که وا نمیگذارم تا آنکه کنده کنم آنرا
پس ابلیس گفت نوح را که پس بگردان برای من از ان نصیبی پس نوح گردانید برای ابلیس ثلث را
پس ابلیس ابا کرد از آنکه راضی شود پس نوح گردانید برای ابلیس نصف را پس ابلیس ابا کرد از آنکه
راضی شود و ابا کرد نوح ع از اینکه افزون از نصف دهد او را اصل فقال جبرئیل علیه السلام یا رسول الله
احسن فان منک الاحسان فعلم نوح ع انه قد جعل له علیها سلطانا فجعل نوح له الثلثین فقال

ازام

ابو جعفر

ابو جعفر علیه السلام فاذا اخذت عصیرا فطبخته حتی یذهب الثلثان نصیب الشیطان فکل واشرب شرح پس گفت
جبرئیل نوح ع را که ای رسول الله نیکویی کن چه بدرستی که از جانب تست نیکویی کردن پس دانست نوح ع
اینرا که جبرئیل بتحقیق گردانید برای ابلیس بر تاک سلطنتی را پس نوح گردانید برای ابلیس دو ثلث را
پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که پس چون گرفتی فشرده انگور را پس بجوشانی آنرا تا آنکه رود دو ثلث که حصه
شیطانست پس بخور و بیاشام حدیث چهارم اصل عن سعید بن یسار عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان ابلیس لعنه الله نازع نوحا ع فی الکرم فاتاه جبرئیل ع فقال له ان له حقا فاعطه فاعطاه الثلث
فلم یرض ابلیس لعنه الله ثم اعطاه النصف فلم یرض فطرح جبرئیل ع نارا فاحرقت الثلثین وبقی الثلث
فقال ما احرقت النار فهو نصیبه وما بقی فهو لک یا نوح حلال شرح روایتست از سعید بن یسار بفتح یا
دو نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که ابلیس لعنه الله نزاع
کرد نوح ع را در تاک انگور پس آمد نزد نوح جبرئیل ع پس گفت نوح را که بدرستی که برای ابلیس است حقی در
تاک پس بده او را پس داد او را ثلث پس راضی نشد ابلیس لعنه الله بعد از ان داد ابلیس نصف پس ابلیس راضی
نشد پس انداخت جبرئیل ع آتشی را پس آتش سوزانید دو ثلث و باقی ماند یک ثلث پس جبرئیل گفت
که هر چه سوزانید این آتش پس آن حصه ابلیس است و آنچه باقی ماند پس آن برای تو ای نوح حلال است
بدانکه اختلاف تقریر یک واقعه در این حدیث و حدیث سابق نظیر اختلاف تقریرات یک واقعه در حکایت
شرح
موسی و فرعون در سور قرآنیست و حاصل همه یکیست باب چهارم اصل باب ان الخمر لم تزل محرمة
این باب بیان اینست که خمر در هر شریعتی از شش شریعت که شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم
و شریعت موسی و شریعت عیسی و شریعت محمد صلی الله علیه و آله است حرام کرده شده بوده در این باب
سه حدیث است اول اصل عن ابراهیم بن عمر الیمانی عن ابی عبد الله ع انه قال ما بعث الله عز وجل نبیا
قط الا وفی علم الله عز وجل انه اذا اکمل له دینه کان فیه تحریم الخمر ولم تزل الخمر حراما ان الدین انما
یحول من خصلة ثم اخری ولو کان ذلک جملة قطع بهم دون الدین شرح اکمل بصیغه معلوم و مجهول
میتواند بود اکمال دین نبی عبارتست از بیان جمیع احکام شریعت آن نبی دینه بتقدیر بیان دین است

جمله ان الذین آخر استیناف است بیان نبوات است و الذین بتقدیر بیان الذین است یحولوا بحا بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و مفعولش محذوف است بتقدیر یحولون الناس الجهة بکسر جیم جانب
و مراد اینجا حکمی از احکام شریعت است و تحویل سوی جهتی عبارتست از اخراج از جهل سوی علم
بحکمی مشار الیه ذلک محول الیه است جمله بضم جیم و سکون میم منصوبست و عبارتست از جمیع احکام
شریعت قطع بقاف و طا بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول از باب منع است بهم نایب
فاعلست صاحب قاموس گفته که قطع بزید کعنی فهو مقطوع به عجز عن سفره بای سبب کان او حیل
بینه و بین ما یؤمله یعنی روایتست از ابراهیم بن عمر یمانی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت
نفرستاد الله عز و جل صاحب شریعتی را هرگز مگر بر حالی که در علم الله عز و جل بود اینکه او بجهة کامل
کند برای آن صاحب بیان شریعت جز این نیست که میگردانند مردمان را از سوی جانبی بعد از آن سوی
جانبی دیگر و اگر میبود آنچه میگردانند مردمان را سوی آن مجموع عاجز میشدند آن مردمان از تکلیف
بشریعت حاصل اینست که حدوث و شریعتی در وقت جاهلیت جهلا و عدم معرفت مردمان
باحکام شریعتی از شرایع بوده پس اگر تدریج در تعلیم آداب شریعت حادث نمیشد عاجز میشدند
دویم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال ما بعث الله عز و جل نبیا قط الا و فی علم الله تبارک و تعالی
انه اذا اکمل له دینه کان فیه تحریم الخمر و لم تزل الخمر حراما انما الذین یحولون من جهة الی اخری و لو
کان ذلک جملة قطع بهم دون الدین شرح مضمون این موافق سابقست سیم اصل عن زرارة قال
قال ابو عبد الله علیه السلام ما بعث الله عز و جل نبیا قط الا و فی علم الله عز و جل انه اذا اکمل دینه کان فیه
تحریم الخمر و لم تزل الخمر حراما و انما ینقلون من خصلة الی خصلة و لو حمل ذلک علیهم جملة
لقطع بهم دون الدین شرح الخصلة بفتح خا با نقطه و سکون صاد بی نقطه ادب و فضیلت
حمل بحا بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است یا از باب تفعیل علی سبیل المبالغه است
مضمون باقی موافق سابقست اصل قال و قال ابو جعفر علیه السلام لیس احد ارفق من الله عز و جل فمن
رفقه تبارک و تعالی انه نقلهم من خصلة الی خصلة و لو حمل علیهم جملة لهلکوا شرح زراره گفت

که

که گفت امام محمد باقر علیه السلام که نیست هیچکس مهربانتر از الله عز و جل پس از جمله مهربانی او تبارک و تعالی اینست
که او در وقت تعلیم ادب نقل کرد مردمان را از ادبی سوی ادبی دیگر و اگر بار میکرد بر ایشان مجموع را هر آینه
عاجز بالکلیه میشدند باب یازدهم اصل باب شارب الخمر شرح این باب بیان آن شناعت شرب خمر است در این باب
نوزده حدیث است اول اصل عن ابی الربیع الشامی قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الخمر فقال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان الله عز و جل بعثنی رحمة للعالمین و لامحق المعازف و المزامیر و امور الجاهلیة و الاوثان
و قال اقسم ربی انه لا یشرب عبد لی فی الدنیا خمرا الا سقیته مثل ما شرب منها من الحمیم یوم القیمة معذبا
بعد او مغفورا له و لا یسقیها عبد لی صبیا صغیرا او مملوکا الا سقیته مثل ما سقاه من الحمیم یوم
القیمة معذبا بعد او مغفورا له شرح رحمة للعالمین اشارتست بآیه سوره انبیا که و ما ارسلناک الا
رحمة للعالمین و لامحق بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع بکسر لام و فتح لام میتواند بود و بنابر اول
منصوبست و اشارتست باینکه رحمة مفعول له است و بنابر دوم مرفوعست و اشارتست باینکه رحمة
حال ضمیر منصوبست موافق آیت سوره توبه و رحمة للذین آمنوا منکم المعازف بفتح میم و عین بی نقطه
و الف و کسر زای با نقطه و فا جمع معزف بکسر میم و سکون عین و فتح زای سازهایی که آواز آنها بجل
دستست مثل طنبور و عود و دایره و نقاره ماخوذست از عزف بفتح عین و سکون زای یعنی
آواز شیاطین المزامیر بفتح میم و زای با نقطه و الف و کسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و را
بی نقطه جمع مزمار بکسر میم سازهایی که آواز آنها بدمیدنست مثل سرنا و نای و ارغنون و موسیقار
امور الجاهلیة یعنی بنابر امور الجاهلیه است مثل نرد و شطرنج و قمار و مانند آنها از لهوها که کار اهل
جهالتست و بطلان آنها در شریعتی شده اقسم بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست برای
تحقیق وقوع است من الحمیم حالست از مثل است یا متعلق به سقیته است موافق آنچه می آید در حدیث ششم
این باب و الحمیم مذکر است در بسیاری از نسخه ها و آن آب بغایت گرم که مثل مس گداخته است
معذبا حال از مفعول ضمیر منصوب در سقیته است بعد مبنی بر ضمست صغیرا یعنی نادانست بقرینه
آنچه می آید در حدیث هفتم این باب ذکر مملوک بعنوان مثالست و مراد مطلق بیست یعنی روایتست

از ابو الربیع شامی گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از خمر پس امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که بدرستی که الله عز و جل فرستاد مرا برای رحمت عالمیان و برای اینکه بر طرف کنم سازهای دستی
و سازهای دمیدنی و سایر کارهای لهو اهل جاهلیت را و بتان را و گفت که قسم خورده صاحب کل
اختیار من که نمی آشامد بنده از من در دنیا خمر را مگر آنکه آشامانیدم او را مثل آنچه آشامید
از خمر بر حالی که از جمله حمیم باشد در روز قیامت بر حالی که معذب باشد بعد از آن یا مغفور له
باشد در گناهان دیگر و نمی آشاماند خمر را بنده از من بچه نادانی را یا مملوکی را اسلام مگر آنکه آشامانیدم
او را مثل آنچه آشامانده آنرا بر حالی که از حمیم باشد در روز قیامت بر حالی که معذب باشد
بعد از آن یا مغفور له باشد **دوم اصل** عن ابی الربیع الشامی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله من شرب الخمر بعد ما حرمها الله عز و جل علی لسانی فلیس باهل ان یزوج اذا خطب و لا
یشفع اذا شفع و لا یصدق اذا حدث و لا یؤتمن علی امانة فمن ائتمنه بعد علمه فیه فلیس للذی ائتمنه
علی الله عز و جل ضمان و لا له اجر و لا خلف **شرح** مضمون بعض این گذشت در کتاب المعیشه
در حدیث سیم باب صد و پنجاه و پنجم که باب الخمر منه فی حفظ المال و کراهة الاضاعة است ما
مصدریه است حرمها الله عز و جل علی لسانی اشارت است بآنچه گذشت در احادیث باب سابق
که احکام شریعت بتدریج نازل میشد اهل ان بفتح همزه و تشدید نون میتواند بود و بنابر اول ان مثقله
لا نافیه است و بر هر تقدیر یزوج بصیغه مضارع غائب مجهول باب تفعیل است لا یشفع بصیغه مضارع
غائب مجهول باب تفعیل است و آن و نظایر آن مرفوع و منصوب میتواند بود و بنابر اول لا نافیه است و
نفی بمعنی نهی است و بنابر دوم زایده برای تکرار نفی سابق است و یشفع عطف بر یزوج است التشفیع
قبول شفاعت کسی شفع بصیغه ماضی غائب معلوم باب منع است یصدق بصیغه مضارع غائب
باب تفعیل است حدث بصیغه ماضی غائب معلوم باب تفعیل است یؤتمن بهمزه بصیغه مضارع
غائب مجهول باب افتعال است خلف بفتح خاء با نقطه و فتح لام است **یعنی** روایت است از ابو الربیع
شامی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که آشامید خمر را بعد از آنکه

حرام

حرام کرد آنرا الله عز و جل در قرآن که بر زبان جاری شده پس نیست اهل برای اینکه زن داده شود چون زن خواهد
و قبول کرده نمیشود شفاعت او چون شفاعت کند برای کسی و راست گو شمرده نمیشود چون سخن گوید
امین شمرده نمیشود بر امانتی پس هر کس که امین شمرد او را بر امانتی بعد از دانستن شرب خمر او پس نیست
برای کسی که امین شمرد او را بر الله عز و جل ضمان اینکه تلف نشود و نه او راست مزدی چون تلف شود
و نه عوضی **سیم اصل** عن الحسین بن سدیر عن ابیه عن ابی جعفر علیه السلام قال یأتی شارب الخمر یوم القیمة
مسودا وجهه مدلعا لسانه یسیل لعابه علی صدره و حق علی الله عز و جل ان یسقیه من بئر خبال
قال قلت و ما بئر خبال قال بئر یسیل فیه صدید الزناة **شرح** مسودا بتشدید دال بی نقطه بصیغه
اسم فاعل باب افعلال است یا بتشدید واو مفتوحه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است و بر هر تقدیر
وجهه مرفوع است مدلعا بدال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال است الادلاع بیرون
انداختن زبان لسانه منصوب است خبال بفتح خاء با نقطه و تخفیف باء یکنقطه و الف و تخفیف لام مذکور
شد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث پنجم باب الغیبة و البهت که باب صد و چهل و هشتم است الصدید
بفتح صاد بی نقطه و کسر دال بی نقطه اول چرک است در دمل و مانند آن الزناة بضم زای با نقطه و تخفیف نون
و الف و تاء تانیث جمع زانی و زانیه زنا کنندگان و مراد اینجا بصدید الزناة چرک فروج زنا کنندگان است
و آن تفسیر خبال است **یعنی** روایت است از حسین بن سدیر بفتح سین بی نقطه و کسر دال بی نقطه از
پدرش از امام محمد باقر علیه السلام گفت که می آید آشامنده خمر در روز قیامت بر حالی که سیاه است روی او
بیرون انداخته است زبان خود را روان میشود لعاب دهن او بر سینه او و حق است بر
الله عز و جل اینکه بیاشاماند او را از چاه خبال سدیر گفت که گفتم که و چیست چاه خبال امام
گفت که چاهیست که روان میشود در آن چرک زنا کنندگان **چهارم اصل** عن ابن ابی عمیر عن
بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله شارب الخمر لا یعاد اذا مرض و لا یشهد له
جنازة و لا تزکوه اذا شهد و لا تزوجوه اذا خطب و لا تأتمنوه علی امانة **شرح** یعاد بیاء دو
نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غائب مجهول باب نصر است مرض از باب علم است

تشهد بصيغه مضارع غايب از باب علم است الجنازة بفتح جيم وتخفيف نون وزاى با نقطه جسد
آدمى ميت و بكسر جيم تابوتى كه ميت در آنست و بعضى بعكس گفته اند يعنى روايتست از محمد بن ابي عمير از
بعض ياران اشان از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه آشامنده خمر زيارت
كرده نميشود چون بيمار شود و شهود نميشود براى او جنازه مراد اينست كه اگر او بميرد بايد كه مؤمن
حاضر نشود جنازه او را بقصد تعظيم او و پاكيزه مشمريد او را چون گواهى دهد و مدهيد او را
چون زن خواهد و امين مشمريد او را بر امانتى پنجم اصل عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام
قال قال رسول الله شارب الخمر ان مرض فلا تعودوه وان مات فلا تحضروه وان شهد فلا تزكوه وان خطب
فلا تزوجوه وان سالكم امانة فلا تامنوه شرح اين ظاهر است از شرح سابق ششم اصل عن عجلان
ابي صالح قال قلت لابي عبد الله عليه السلام المولود يولد فنسقيه من الخمر فقال لا من سقى مولودا خمرا او قال مسكرا
سقاه الله عز وجل من الحميم وان غفر له شرح روايتست از عجلان بفتح عين بى نقطه و سكون جيم
ابو صالح گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه كودك زاده ميشود آيا بى آيا مى آشامانيم او را از خمر
پس امام گفت كه نه بسيار اين انكه هر كه آشامانيد تازه زاده را خمرى يا امام گفت كه مست كننده آشامانيد
او را الله عز وجل از حميم هر چند كه آمرزد براى او گناهان ديگر را هفتم اصل عن عجلان ابي صالح قال
سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول قال الله عز وجل من شرب مسكرا او سقاه صبيا لا يعقل سقيته من ماء الحميم
معذبا او مغفورا له ومن ترك المسكر ابتغاء مرضاتي ادخلته الجنة وسقيته من الرحيق المختوم وفعلت
به من الكرامة ما افعل لاوليائي شرح رحيق مختوم مذكور است در سوره مطففين يعنى روايتست
از عجلان ابو صالح گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت كه گفت الله عز وجل كه هر كه
آشامد مست كننده را يا آشامانيد آن را بكودكى كه نيك و بد را نميداند آشامانيدم او را از حميم
بر حالى كه معذب باشد يا مغفور له باشد در گناهان ديگر و هر كه واگذاشت آشاميدن مست كننده را براى
طلب خشنودى من درآورم او را در بهشت و آشامانيدم او را از خالص خمر بهشت كه سر بمهر است و
كردم با او از گرامى بودن آنچه را كه ميكنم با دوستان خود هشتم اصل عن ابن فضال عن بعض اصحابنا
عن ابي عبد الله

عن ابي عبد الله عليه السلام قال شارب الخمر ياتي يوم القيمة مسودا وجهه مائلا شفته مدلعا لسانه ينادي
العطش العطش شرح شفته بفتح وكسر شين با نقطه و فتح فا و تا دو نقطه در بالا منقلب از ها لام الفعل
و ضمير غايب مرفوع است و در بعض نسخ شدقه بكسر شين با نقطه و سكون دال بى نقطه و قاف و
ضمير است بمعنى كنج لب و در بعضى ديگر شقه بشين با نقطه و تشديد قاف و ضمير است بمعنى نصف
روى العطش بفتح عين بى نقطه و فتح طا بى نقطه مصدر از باب علم مرفوع و خبر مبتداى محذوف است
بتقدير حالى يا بتقدير انا لى مبتداى خبر محذوف است بتقدير [illegible] وما نند آن و بر تقدير دوم متضمن
مبالغه است و ميتواند بود كه منصوب و مفعول مطلق فعل محذوف باشد بتقدير عطشت يا مفعول به
فعل محذوف باشد بتقدير اطلبوا يعنى روايتست از ابن فضال از بعض ياران از امام جعفر صادق عليه السلام
گفت كه آشامنده خمر مى آيد در روز قيامت بر حالى كه سياه است روى او و كج است لب او و بيرون
انداخته است زبان خود را و فرياد ميزند كه العطش العطش نهم اصل عن حماد بن بشير عن ابي عبد الله عليه السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من شرب الخمر بعد ان حرمها الله تعالى على لساني فليس باهل ان يزوج
اذا خطب ولا يصدق اذا حدث ولا يشفع اذا شفع ولا يؤتمن على امانة فمن ائتمنه على امانة
فاكلها او ضيعها فليس للذي ائتمنه على الله عز وجل ان ياجره ولا يخلف عليه شرح ان ياجره
بهمزه وجيم وراء بى نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم از باب نصر و ضرب است الاجر بفتح همزه و سكون
جيم مزد دادن لا يخلف بخاء با نقطه و فاء بصيغه مضارع غايب معلوم از باب افعال منصوب و
مرفوع ميتواند بود الاخلاف بر گردانيدن عوض آنچه رفته بكسى باقى ظاهر است از شرح حديث
پنجم اين باب اصل وقال ابو عبد الله عليه السلام اني اردت ان استبضع بضاعة الى اليمن
فاتيت ابا جعفر عليه السلام فقلت له اريد ان استبضع فلانا فقال لي اما علمت انه يشرب الخمر فقلت
قد بلغني من المؤمنين انهم يقولون ذلك فقال صدقهم فان الله عز وجل يقول يؤمن بالله
ويؤمن للمؤمنين شرح ظاهر اينست كه در اينجا از كاتبان كافى سهوى شده باشد زيرا كه مانند
اين قصه گذشت در كتاب المعيشة در حديث از باب صد و پنجاه و پنجم كه باب الخمس و حفظ المال

وکراهة الاضاعة است ودر اینجا صاحب بضاعة اسمعیل بن ابی عبد الله بود وناصح امام جعفر صادق ع
بود وممکن نیست که امام جعفر صادق ع بعد از نهی بد این عمل که در تتمه حدیث مذکور میشود کرده
باشد پس ظاهر اینست که وقال اسمعیل بن ابی عبد الله باشد بجای وقال ابو عبد الله وایضا فاتیت
ابا جعفر باشد بجای فاتیت ابا جعفر مکر آنکه ابو عبد الله کنیت اسمعیل نیز باشد نظر اینکه ابو الحسن
کنیت امام موسی کاظم وامام رضا علیهما السلام است واسمعیل این سخن را با امام محمد باقر علیه السلام
نیز گفته باشد وعمل بنصیحت نکرده باشد وما موافق ظاهر شرح میکنیم والله اعلم استبضع
بباء یکنقطه وضاد بانقطه وعین بینقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب استفعالست ،
الاستبضاع جدا کردن مالی برای اینکه سرمایه تجارتی شود وسرمایه دادن کسی را واول مراد است
در اول وتعدیه ان بالی بتضمین ارسال بعنوان مضاربه است ودویم مراد است در دویم
البضاعه بکسر بای یکنقطه سرمایه تجارت فاعل بلغنی ضمیر مستتر راجع بمصدر پیشترست انهم
بکسر همزه استیناف بیانی سابق است مشار الیه ذالک مصدر پیشترست یعنی وگفت اسمعیل پسر
امام جعفر صادق ع که بدرستی که من اراده کردم که جدا کنم وفرستم سرمایه را بسوی یمن
پس آمدم نزد پدرم امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم او را که بدرستی که من میخواهم که سرمایه دهم
فلان کس را پس گفت مرا که آیا ندانستی ایرا که او می آشامد خمر را پس گفتم که بتحقیق رسید آن بما از
مومنان بدرستی که ایشان میگویند آن را پس امام گفت مرا که تصدیق کن مومنان را چه بدرستی که الله
عز وجل میگوید در سوره توبه که رسول الله میگرود بالله وباور میکند برای مومنان سخن ایشان را
اصل ثم قال انک ان استبضعته فهلکت وضاعت فلیس لک علی الله عز وجل ان یاجرک ولا
یخلف علیک فاستبضعته فضیعها فدعوت الله عز وجل ان یاجرنی فقال ای بنی مه لیس لک علی الله
ان یاجرک ولا یخلف علیک قال قلت له ولم شرح او از شک راوی است یا مبنی بر اینست که هلاک
بمعنی برطرف شدن بسبب خرج است وضیاع بمعنی برطرف شدن بسبب کم کردن ومانند آنست
موافق فاکلها او ضیعها که در جلد اینجا است یخلف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال

منصوب

منصوب ومرفوع میتواند بود ای بفتح همزه وسکون یا حرف ندا است مه بفتح میم وسکون ها اسم فعل است
بمعنی اسکت یعنی بعد از آن پدرم گفت که بدرستی که تو اگر سرمایه دادی او را پس هلاک شد یا ضایع
شد پس نیست ترا بر الله عز وجل اینکه مزد دهد ترا ونه اینکه عوض آورد برتو پس سرمایه دادم او را
پس ضایع کرد آن را پس خواندم الله عز وجل را که مزد دهد مرا پس پدرم گفت که ای پسرکم ساکت باش نیست
ترا بر الله اینکه مزد دهد ترا ونه اینکه عوض آورد برتو اسمعیل گفت که گفتم او را که وچرا اصل فقال لان الله عز
وجل یقول ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما فهل تعرف سفیها اسفه من شارب الخمر
قال ثم قال علیه السلام لا یزال العبد فی فسحة من الله عز وجل حتی یشرب الخمر فاذا شربها خرق الله عز وجل
عنه سرباله وکان ولیه واخوه ابلیس لعنه الله وسمعه وبصره ویده ورجله یسوقه الی کل شر ویصرفه
عن کل خیر شرح الفسحه بضم فا وسکون سین بینقطه وحاء بینقطه وسعت واینجا عبارتست
از عدم احاطه خطیئه بکسی که مذکور است در آیه سوره بقره بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته
السربال بکسر سین بینقطه وسکون را بینقطه وبا یکنقطه پیراهن که پرده آدمیست الملبس منصوب است
وسمعه ونظایرش مرفوع بعطف بر ولیه است یعنی پس پدرم گفت مرا که برای اینکه الله عز وجل
میگوید در سوره نساء که ومدهید سفیهان را مالهای شما که کردانید الله آنها را برای شما باعث برپا
بودن پس آیا میشناسی کمخردی را که کمخردتر باشد از آشامنده خمر اسمعیل گفت که بعد از آن گفت پدرم علیه السلام
که پیوسته بنده در فراخیست از جانب الله عز وجل تا آنکه آشامد خمر را پس چون آشامید آن را پاره
کرد الله عز وجل از او پرده او را وشد کارساز او وبرادر او ابلیس لعنه الله وگوش او ودست او وچشم او
وپای او میرانند او را بسوی هر بدی ورو گردان میکنند او را از هر نیکی موافق آنچه می آید در احادیث باب
ان الخمر راس کل اثم وشر دوم اصل عن زید بن علی عن آبائه علیهم السلام اجمعین قال لعن رسول الله صلی الله
علیه واله الخمر وعاصرها ومعتصرها وبایعها ومشتریها وساقیها واکل ثمنها وشاربها وحاملها و
المحمولة الیه شرح روایتست از زید بن علی از پدرانش علیهم السلام اجمعین یعنی که روایت کرد از امام زین العابدین

از اسلم حسین از امیر المؤمنین کفت که لعنت کرد رسول الله ده خمر را و فشرنده خمر را و کسی را که طلب فشردن
خمر میکند و فروشنده خمر را و خرنده خمر را و آشامنده خمر را و خورنده بهای خمر را و آشامندن خمر را و
آورنده خمر را بمجلس و ساقی آن و کسی را که خمر آورده میشود سوی او و از اهل مجلس هر چند که نیاشامد
یازدهم اصل عن حفص البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال من شرب النبیذ علی انه حلال خلد فی النار و
من شربه علی انه حرام عذب فی النار شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب مشعر است باینکه
نبیذ اینجا عبارت است از خمر که پیش گذشت چنانچه در بعض احادیث باب ما یتخذ منه الخمر و کاه نبیذ مستعمل
میشود در غیر خمر چنانچه گذشت در بعض احادیث باب سابق و کاه مستعمل میشود در هر این دو معنی
چنانچه می آید در باب النبیذ شرب نبیذ بر نهج اینکه عبارت است از شرب آن بی مبالاتی و انقباض نفس
و این حدیث ابطال قول معتزله و زیدیه میکند که میگویند که مرتکب کبیره با اصرار نیز مخلد در نار است
یعنی روایت است از حفص بفتح حا با نقطه و سکون فا و صاد با نقطه و را بی نقطه مرا و از امام جعفر صادق علیه السلام
کفت هر که آشامنده خمر را بر نهج اینکه آن حلال است مخلد است در آتش جهنم و هر که آشامید آنرا بر نهج اینکه
آن حرام است معذب شود در آتش جهنم اگر توبه نکند دوازدهم اصل عن زراره و غیره عن ابی عبد الله علیه السلام
قال شارب المسکر لا عصمة بیننا و بینه شرح مسکر بصیغه اسم فاعل باب افعال اعم است از خمر زیرا که هر خمر
مسکر است و بعض مسکر خمر نیست مثل عرق سیب و بنگ و مانند آنها العصمة بکسر عین بی نقطه و سکون
صاد بی نقطه مصدر باب ضرب نگاه داشتن کسی را از ضرر یعنی روایت است از زراره و غیر او از امام جعفر صادق ع
کفت که آشامنده مست کننده نیست نگاهداری میان ما و میان او و مراد اینست که میان ما و میان او
جنگ و صحبت سیزدهم اصل عن یزید بن ابی زیاد عن ابی جعفر علیه السلام قال من شرب المسکر و مات و فی
جوفه منه شیئ لم یتب منه بعث من قبره مخبلا مائلا شدقه سائلا لعابه یدعو بالویل و الثبور شرح
و او در و فی جوفه حالیه است و اشارت است بمجهول شبانه روز بعد از شرب چنانچه می آید در حدیث
دوازدهم باب آینده المخبل بخا با نقطه و با یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال صاحب خبل بفتح خا و سکون

وفتح با

وفتح با بمعنی فساد اعضا برعشه و فالج و مانند آنها الشدق بکسر شین با نقطه و سکون دال بی نقطه و قاف
کنج لب الویل بفتح واو و سکون یا دو نقطه در پایین مرگ ناگهان الثبور بضم ثا سه نقطه و ضم با یک نقطه
و سکون واو و را بی نقطه بی نصیب بودن از هر خوبی دعا بویل و ثبور یعنی نفرین بر خود است بگفتن
یا ویلی و یا ثبوراه و آن از کمال دلتنگی و آزار می باشد یعنی روایت است از یزید بفتح یا دو نقطه در پایین
ابن ابی زیاد بکسر زای با نقطه از امام محمد باقر علیه السلام کفت که هر که آشامید مست کننده را و مرد در حالی که در شکم
او باشد از آن چیزی توبه نکرده باشد از آن برانگیخته میشود از قبرش در حالی که صاحب عشر است
کج است کنج لب او و روانست لعاب دهن او ندا میکند که ای مرگ ناگهان من و ای بی نصیبی من چهاردهم اصل
عن عمر بن ابان قال قال ابو عبد الله علیه السلام من شرب مسکرا کان حقا علی الله عز و جل ان یسقیه من طینة
خبال قلت و ما طینة خبال فقال صدید فروج البغایا شرح البغایا بفتح با یک نقطه و غین با نقطه
و الف و یا دو نقطه در پایین و الف مقصوره جمع بغیان و بغیا ایضا زنان و مردان زناکار یعنی روایت
از عمر بن ابان کفت که کفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که آشامید مست کننده را حق لازم بر الله
عز و جل اینکه آشاماند او را از گل چاه خبال گفتم که چیست گل چاه خبال پس گفت که چرک فرجهای زناکاران
که در جهنم میرود و سوی آن چاه و این مضمون گذشت در حدیث سیم این باب پانزدهم اصل عن ابی بصیر عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا اصلی علی غریق خمر شرح غریق خمر عبارت
از گرفتاری ببلای خمر یعنی مصر بر شرب خمر بی توبه یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام
کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نماز نمیگذارم بر فرو رفته در خمر چون مرده باشد شانزدهم اصل
عن یونس بن ظبیان قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا یونس ابلغ عطیة عنی انه من شرب جرعة من خمر
لعنه الله عز و جل و ملائکته و رسله و المؤمنون و ان شربها حتی یسکر منها نزع روح الایمان من
جسده و رکبت فیه روح سخیفة خبیثة ملعونة فیترک الصلوة فاذا ترک الصلوة عیرته الملائکة
و قال الله عز و جل له عبدی کفرت و عیرتک الملائکة تسوة لک عبدی شرح ابلغ بصیغه امر باب
افعال است عطیه بفتح عین بی نقطه و کسر طا بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین مردی بوده که

که شرح خواهیم کرد مؤمنون عبارتست از ائمه هدی موافق الخبر که گذشت در کتاب الحجة در حدیث دویم
و پنجم باب عرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه و آله و الائمة علیهم السلام که باب بیست و نهم است و در حدیث دهم مولد
ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام که باب صد و بیست و دویم است یا مراد از اعم ایشانست یسکر بصیغه
مضارع غایب معلوم باب علم است منزع بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است روح الایمان که
در کتاب الحجة در حدیث اول باب فیه ذکر الارواح التی فی الائمة علیهم السلام که باب بیست و پنجم است و در کتاب
الایمان والکفر در حدیث یازدهم باب الکبائر که باب صد و دوازدهم است رکبت بصیغه ماضی غایبه مجهول
باب تفعیل است سوءة بفتح سین و سکون واو و همزه منصوب منادای شبه مضاف است بحذف حرف ندا
یعنی روایتست از یونس بن ظبیان بفتح ظای با نقطه و سکون بای یک نقطه و یای دو نقطه گفت که گفت دریابیم
امام جعفر صادق علیه السلام گفت ای یونس [illegible] را از جانب من اینکه مثال اینست که هر که آشامید
جرعه از خمر را لعنت کرد او را اسد عز و جل و ملائکه و رسولان او و ائمه هدی [illegible] اگر او آشامید
تا آنکه مست شود از خمر کنده شد جان ایمان از بدن او و جا داده شد در بدن او جان ناپسند
لعنت کرده شده پس ترک میکند نماز فریضه را پس چون ترک کرد نماز را سرزنش کردند او را ملائکه
و گفتند سر [illegible] او را که ای بنده من کافر شدی و سرزنش کردند او را ملائکه ای زشتی برای تو ای بنده
اصل ثم قال ابو عبد الله علیه السلام سوءة سوءة کانکو دنا السوءة والله لتوبیخ الجلیل جل اسمه ساعة
واحدة اشد من عذاب الف عام قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام ملعونین اینما ثقفوا اخذوا و قتلوا
تقتیلا ثم قال یا یونس ملعون ملعون من ترک الصلاة اسد عز و جل انه هو اخذ [illegible] و الخنزیر
و [illegible] بغضب الجلیل شرح سوءة دو جا بفتح سین بی نقطه و سکون واو و همزه مرفوع و خبر نغضب بغضب الجلیل عز اسمه نسخه
مبتدای محذوفست بتقدیر هذه سوءة و [illegible] هذه سوءة در قول السوءة استفهام در کاف صفت
سوءة دویم است و ما مصدریه است یکون بصیغه مضارع غایبه یا غایب معلوم باب نصر از افعال ناقصه است
السوءة مرفوع و فاعلست و مقصود اینست که این سوءة مشتملست بر جمیع افراد سوءة که میباشد
و این در مقام مبالغه مستعار است نظیر زید الرجل یعنی اینکه مرد کامل است نسبت با و مانند [illegible]

باشد

باشد من عذاب الف عام نظیر آیه سوره توبه است که و رضوان من الله اکبر ملعونین منصوبست بدشنام و مفعول
فعل محذوفست بتقدیر ذم یا ابعد یا مانند آنها و عبارتست از [illegible] و اقتباس است از آیه سوره احزاب ان
بکسر همزه و سکون نون شرطیه است اخذ بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است بدا بفتح بای یک نقطه و رای بی نقطه
بصیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعیل است الندم گفتن [illegible] با غین با نقطه و رای بی نقطه
و قاف بصیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعیل است نغضب بغضب الجلیل با حرف جر و فتح عین با نقطه و فتح ضاد
با نقطه و بای یک نقطه است و در بعض نسخ بجای آن نغضب بغضب الجلیل عز اسمه است و بنا بر این نغضب بصیغه
متکلم مع الغیر معلوم باب علم است و این جمله استیناف بیانی است یعنی بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که این زشتی است زشتی است چنانچه میباشد زشتی بتحقیق قسم که هر آینه سرزنش رب جلیل جل اسمه در
یک ساعت سخت تر است از عذاب هزار سال راوی گفت که بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ملعونانند
که هر جا که یافته شوند گرفته میشوند و طلب قتل کرده میشود برای ایشان نوعی از طلب قتل بعد از آن امام گفت
که ای یونس ملعونست ملعونست کسیکه ترک کرد فرمان اسد عز و جل را بیان این آنکه اگر او پیش گرفت راه صحرا را
تو بین هلاک میکنم او را و اگر پیش گرفت راه دریا را تو بین غرق شدن میکنم او را بسبب غضب رب جلیل بر او
[illegible] اصل من جماعة [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان اهل الری فی الدنیا من المسکر یموتون عطاشا و یحشرون
مصدر عطاشا و یدخلون النار عطاشا شرح الری بفتح و کسر رای بی نقطه و تشدید یا معتل العین واوی و معتل اللام
یائی باب علم سیراب شدن و بکسر را اسم مصدر است عطاش بکسر عین بی نقطه است یعنی روایتست از
مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه اهل سیراب شدن در دنیا از مست کننده میمیرند بر حالی که
تشنگانند و محشور میشوند بر حالی که تشنگانند و داخل میشوند آتش جهنم را بر حالی که تشنگانند [illegible] اصل
عن الحسین بن علی عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام مثله و زاد فیه و لو ان رجلا کحل عینه بمیل من خمر کان حقیقا علی الله
ان یکحله بمیل من نار شرح کحل بحای بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و منع است یعنی روایتست از
حسن بن علی وشا از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام مثل حدیث سابق و زیاد کرده در آن که و اگر میبود
اینکه مردی سرمه کند چشم خود را بمیلی از خمر میشد سزاوار لازم بر اسد تعالی اینکه سرمه کند او را بمیلی از آتش جهنم

من استخف بصلاته ولا يرد علي الحوض لا والله
لا ينال شفاعتي مرمر

نوزدهم اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ينال شفاعتي من شرب المسكر ولا
يرد على الحوض لا والله شرح لا استخفاف سبكي كردن بچيزي وكم اعتنائي بچيزيست ومراد اينجا ترك محافظت
بر اوقات مقرره وحدود وشروط شرعيه است على بتشديد يا مفتوح جار است والحوض منصوب وظرف مكانست ابن ترتيبه
آنچه مي آيد در حديث هفتم باب آينده لا يرد علينا الحوض وحوض عبارتست از حوض كوثر كه معروفست يعني
روايتست از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه در نمي يابد شفاعت من
كسي را كه سبكي كرد بنماز خود ووارد نميشود بر من در حوض كوثر نه بخدا قسم در نمي يابد شفاعت من كسي را كه
آشاميد مست كننده را ووارد نميشود بر من در حوض كوثر نه بخدا قسم باب شانزدهم اصل اين باب آخر هفت شرح
اين باب ديگر است كه نسبت دارد بباب سابق ودر اين باب دوازده حديث است اول اصل عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله
عن ابي عبد الله عليه السلام قال من شرب مسكرا انحبست صلوته اربعين يوما وان مات في الاربعين مات ميتة
جاهلية فان تاب تاب الله عليه شرح انحبست بحاي بي نقطه وبا يك نقطه وسين بي نقطه بصيغه ماضي غايبه
معلوم باب انفعال است ميتة بكسر ميم وسكون يا دو نقطه در پايين منصوب وبا تنوين است ومفعول مطلق
براي نوع است جاهلية منصوب وصفت ميتة است وميتوان كه ميتة مضاف بجاهلية باشد يعني روايت
از عبد الرحمن بن ابي عبد الله از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه هر كه آشاميد مست كننده را بند ميشود نماز او
در چهل روز از آن شب يعني كه در اهل زمان جهالتست كه اكثر ايشان سعود بحل قبول نميكنند واگر مرد در آن چهل
روز از آن شب مرد بنوعي از مردن كه در اهل زمان جهالتست كه اكثر ايشان عمل بقول رسولان نكرده اند پس اگر بازگشت
كند بازگشت ميكند الله تعالى براو برحمت وقبول نماز دوم اصل عن داود بن الحصين عن ابي عبد الله عليه السلام
قال من شرب مسكرا لم تقبل منه صلوته اربعين يوما فان مات في الاربعين مات ميتة جاهلية وان تاب
تاب الله عليه شرح حصين بفتح حاء بي نقطه وكسر صاد بي نقطه است ومضمون اين ظاهر است از شرح حديث
سابق سيم اصل عن سعد الاسكاف عن ابي جعفر عليه السلام قال من شرب مسكرا لم تقبل منه صلوته اربعين يوما
وان عاد سقاه الله من طينة خبال قلت وما طينة خبال فقال عليه السلام ما يخرج من فروج الزناة شرح روايتست
از سعد اسكاف بكسر همزه از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه هر كه آشاميد مست كننده را قبول كرده نشد از او نماز او در چهل روز

روزها نشب واگر تكرار كرد آشاميدن را الله تعالى از طينة خبال گفتم كه وچيست طينة خبال اين گفت امام عليه السلام
كه آبيست كه بيرون مي آيد از فرجهاي زناكاران خبال مذكور شده در حديث سيم وچهاردهم باب سابق چهارم اصل
عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام قال من شرب من الخمر شربة لم تقبل له صلوة اربعين يوما شرح
شربة بضم شين وسكون راء بي نقطه با فتح نقطه ظاهر است از شرح حديث اول اين باب پنجم اصل عن عبد
الرحمن بن الحجاج عن ابي عبد الله ع قال من شرب الخمر لم يقبل الله له صلوة اربعين يوما شرح اين نيز ظاهر است
ششم اصل عن الفضيل بن يسار عن ابي جعفر عليه السلام قال ان لله عز وجل عند فطر كل ليلة من شهر
رمضان عتقاء يعتقهم من النار الا من افطر على مسكر ومن شرب مسكرا لم تحتسب له صلوته اربعين صباحا يوما خ
فان مات فيها مات ميتة جاهلية شرح مضمون صدر اين حديث گذشت در كتاب الصيام در
حديث هفتم باب فضل شهر رمضان كه باب دوم است فطر بكسر فا وسكون طا اسم مصدر باب افعال است
الا بمعني غير است زيرا كه اعتقاد عموم ندارد لم تحتسب بصيغه مضارع غايبه يا غايب مجهول باب افتعال است يعني
روايتست از فضيل بضم فا وفتح ضاد با نقطه ابن يسار بفتح يا دو نقطه در پايين وتخفيف سين بي نقطه
از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه بدرستي كه الله عز وجل راست نزد افطار هر شب از ماه رمضان آزاد كردگان آزاد
ميكند ايشان را از آتش جهنم مگر كسي را كه افطار كرد بر مست كننده وهر كه آشاميد مست كننده را حساب كرده
نشد براي او نماز او در چهل روز از آن شب پس اگر مرد در آنها مرد بنوعي از مردن كه جاهليت است هفتم اصل
عن ابي بصير عن ابي الحسن عليه السلام قال لما احتضر ابي عليه السلام قال لي يا بني انه لا ينال شفاعتنا من استخف بالصلوة
ولا يرد علينا الحوض من ادمن هذه الاشربة فقلت يا ابه واي الاشربة فقال كل مسكر شرح احتضر بحاي
بي نقطه وضاد با نقطه وراء بي نقطه بصيغه ماضي غايب مجهول باب افتعال است الاحتضار حاضر شدن مرگ
كسي ومراد اينجا وقت وصيت است واين سخن در وقت وصيت بترتيب اينست كه امام در اين وقت شريك
كرد براي تقيه در وصيت بعضي فاسقان را كه استخفاف بصلوة وشرب خمر از ايشان صادر ميشد موافق
آنچه گذشت در كتاب الحجة در حديث سيزدهم وچهاردهم باب الاشارة والنص على ابي الحسن موسى عليه السلام كه باب
هفتادم است شفاعتنا مرفوع ومنصوب ميتواند بود والحوض منصوب ومفعول فيه است ابن بفتح همزه

وفتح تاء بکنقط و سکون ها است و مرفوع و منصوب میتواند بود و همچنین است کل یعنی روایتست از ابو بصیر از
امام موسی کاظم علیه السلام گفت که در وقتی که نزدیک مرگ شد پدرم گفت که ای پسر که بدرستی که شفاعت ما
که در نمی یابد شفاعت ما کسی را که سبکی کرده بنماز و وارد نمیشود بر ما در حوض کوثر کسی که عادت کرده این شرابها
را پس گفتم که ای پدر و کدام شرابها است اینها پس گفت هر مست کننده است هشتم اصل عن سماعة بن مهران
عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من شرب مسکرا لم تقبل منه صلوة اربعین یوما شرح این
ظاهر است از شرح احادیث این باب نهم اصل عن عمرو بن شمر قال سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول من شرب شربة
خمر لم یقبل الله منه صلوة سبعا و من سکر لم تقبل منه صلوة اربعین صباحا شرح روایتست از عمرو بن شمر
گفت که شنیدیم از امام جعفر صادق ع میگفت که هر که آشامید جرعه از خمر را قبول نکرد الله تعالی از او نمازش
را در هفت شبانروز و هر که مست شد قبول کرده نشد از و نمازی در چهل روز و از شب بدانکه ممکن است
دفع منافات میان این حدیث و امثال حدیث چهارم این باب بحمل الحدیث بر غیر مدمن خمر و حمل حدیث چهارم بر مدمن
من خمر دهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من شرب خمرا حتی یسکر لم یقبل
الله عز و جل منه صلوة اربعین صباحا شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق یازدهم اصل عن سلیمان بن خالد
عن ابی عبد الله ع قال من شرب شربة من خمر لم یقبل الله منه صلوة اربعین یوما شرح روایتست از سلیمان
بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که آشامید جرعه از خمر را قبول نکرد الله از و نمازی را در چهل روز و از شب
دوازدهم اصل عن الحسین بن خالد قال قلت لابی الحسن علیه السلام انا روینا عن النبی ص انه قال من شرب الخمر
لم تحتسب له صلوة اربعین صباحا قال فقال قد صدقوا قلت و کیف لا تحتسب صلوته اربعین صباحا لا اقل
من ذلک و لا اکثر شرح روینا بصیغه مجهول باب تفعیل است تحتسب بصیغه مجهول باب افتعال است یعنی
روایتست از حسین بن خالد گفت که گفتم امام موسی کاظم یا امام رضا علیه السلام را که بدرستی که ما روایت کرده
شده ایم از نبی صلی الله علیه و آله که او گفت که هر که آشامید خمر را حساب کرده نمیشود برای او نمازی در چهل روز و از شب
نه کمتر از آن و نه زیادتر از آن اصل فقال ان الله عز و جل قدر خلق الانسان فصیره نطفة اربعین یوما ثم
نقلها فصیرها علقة اربعین یوما ثم نقلها فصیرها مضغة اربعین یوما فهو اذا شرب الخمر بقیت فی مثانته

اربعین یوما

اربعین یوما علی قدر انتقال خلقته قال ثم قال علیه السلام و کذلک جمیع غذائه اکله و شربه یبقی فی مثانته اربعین یوما
شرح بیان مثل این شد در کتاب الاطعمه در حدیث دوم باب ان من لم یأکل اللحم اربعین یوما تغیر خلقه در کتاب
پنجاه و ششم است و انتقال نطفه و مضغه و علقه گذشت در کتاب العقیقه در بعض احادیث باب بدو خلق
الانسان و تقلبه فی بطنه امه که باب ششم است قدر از باب تفعیل یا از باب ضرب است فا در فصیره برای بیان و تفصیل
… و تخفیف شین بانقط او طبیعت و اصل الغذاء بکسر غین بانقطه و ذال بانقطه و الف ممدوده
انچه جزو بدن شود از خوردنیها و آشامیدنیها و مقصود اینست که هر چه جزو بدن شود اثر آن باقی میماند
مدت بقای صورت نوعیه نطفه و صورت نوعیه علقه و صورت نوعیه مضغه یعنی چهل روز و از شب میقات
مقرر الهیست موافق آیه سوره اعراف و تم میقات ربه اربعین لیلة یعنی امام گفت که بدرستی که الله عز و جل
باندازه قرار داد آفرینش آدمی را با بیرون شدن که گردانید آدمی را نطفه در چهل روز و از شب بعد از آن نقل کرد خون
بسته را با بیرون شدن که گردانید آن را … در چهل روز و از شب بعد از آن نقل کرد خون بسته را با بیرون شدن که
گردانید آن را پاره گوشت در چهل روز و از شب پس آدمی چون آشامید خمر را ماند در طبیعت او در چهل
روز و از شب بر مقدار انتقال آفرینش او راوی گفت که بعد از آن گفت امام علیه السلام که و همچنان جمیع آنچه
جزو بدن آدمی میشود خواه خوردنی باشد و خواه آشامیدنی او باشد باقی میماند در طبیعت او در چهل
روز و از شب مراد بقاء اثر آنست باب هفدهم اصل باب ان الخمر راس کل اثم و شر شرح این باب بیان
اینست که خمر سر هر گناه و فسادی است در این باب نه حدیثست اول اصل عن اسمعیل بن یسار عن
ابی عبد الله علیه السلام قال سأله رجل فقال اصلحک الله شرب الخمر شر ام ترک الصلوة فقال شرب الخمر ثم قال او تدری
لم ذلک قال لا قال لانه یصیر فی حال لا یعرف معه ربه شرح فا در فا و تدری برای عطف بر مقدر است
و آن چنین است که معلوم شد بجواب امام پس تقدیر ا تدری ان شرب الخمر شر من ترک الصلوة و تدری
لم ذلک … معرفت رب که ممکن نیست ارتکاب هر معصیت حتی ترک … مستلزم معصیت است
موافق آنچه مذکور شد در حدیث سوم باب نوادر که باب سی و پنجم است یعنی روایتست از اسمعیل بن یسار
بفتح یاء دو نقط در پایین و تخفیف سین بی نقط و در بعض نسخ بیاء یک نقط و تشدید سین بانقط

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسید امام را مردی یا بزه شرکه گفت او را که نا هلا ادلک الله آیا اثاب السلیمة خمر
بدتر است یا ترک نماز پس امام گفت که آشامیدن خمر بدتر است بعد از آن امام گفت که آیا و میدانی که چرا است
این آن زد گفت که نه امام گفت که برای اینست که او میگردد در حالی که نمیشناسد باری آن صاحب عقل احتیاط خود را
دویم اصل عن الحلبی و زرارة و محمد بن مسلم و حمران بن اعین عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام قالا ان الخمر راس کل
اثم شرح روایتست از علی بن عبیدالله بن علی حلبی و زراره و محمد بن مسلم و حمران بعضها ، بیقطر ابن اعین بفتح همزه
و سکون عین و فتح یا دو نقطه در پایین از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند که خمر سر همه گناهها
سیم اصل عن زید الشحام عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الخمر راس کل اثم شرح این ظاهر است
از شرح سابق چهارم عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال الشرب مفتاح کل شر و مدمن الخمر کعابد وثن
و ان الخمر راس کل اثم و شاربها مکذب بکتاب الله لو صدق کتاب الله حرّم حرامه شرح روایتست از ابو بصیر
زید بیع فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آشامیدن خمر کلید هر فسادیست و عادت کننده خمر مانند
بت پرستست و بدرستی که خمر سر هر گناهیست و آشامنده آن دروغ میشمرد کتاب الله را اگر است میشمرد
کتاب الله تعالی را حرام میشمرد حرام آنرا اشارتست باینکه تصدیق که جزو ایمانست محض علم به صدق نیست
بلکه کردیدن و کردن نهادنست و آن منافاتست باطرح دارد بالا ادمان خمر پنجم اصل عمن رواه عن ابی عبدالله علیه السلام
قال قال الله عز و جل جعل للشر اقفالا و جعل مفاتیح تلک الاقفال الشراب شرح این گذشت در کتاب الکفر و الایمان
در حدیث سیم باب الکذب که باب صد و سی و دویست یعنی روایتست از کسی که روایت کرد حدیث را از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت که بدرستی که الله عز و جل کرداند برای فساد قفلها و کرداند کلیدهای
آن قفلها را شراب مست کننده ششم اصل عن ابی بصیر عن احدهما علیهما السلام قال ان الله عز و جل جعل للمعصیة بیتا ثم
جعل للبیت بابا ثم جعل للباب غلقا ثم جعل للغلق مفتاحا فمفتاح المعصیة الخمر شرح الغلق بفتح غین با نقطه و فتح لام
بستادر یعنی روایتست از ابو بصیر از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که بدرستی که الله عز و جل کرداند
برای نافرمان برداری خانه بعد از آن کرداند برای آن خانه دری بعد از آن کرداند برای آن در بستنی
بعد از آن کرداند برای آن بستن کلیدی پس کلید نافرمان برداری خمر است هفتم اصل عن ابراهیم بن

ابی البلاد

ابی البلاد عمن ذکره عن احدهما علیهما السلام قال ما عصی الله عز و جل بشیء اشد من شرب المسکر ان احدهم لیدع الفریضة
الفریضة و یثب علی امه و اخته و ابنته و هو لا یعقل شرح اسم ابی البلاد بکسر با یک نقطه یحیی بن سلیم یا یحیی بن سلیمان است
اسدی مجرور و بفتح میم و فتح سین مبنوا اند بود و بنابر اول صفت شیء است و بنابر دوم خبر لای محذوف و است بتقدیر هو
و جمله صفت شیء است یثب بثا سه نقطه بکسر و تخفیف با یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء و وی
باب ضرب است الوثوب جستن بر ماده و مانند آن یعنی روایتست از ابراهیم بن ابی البلاد از پدرش از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام ~~که آشامیدن مست کننده~~ گفت که عصیان کرده نشد الله عز و جل بچیزی که سخت تر باشد
از آشامیدن مست کننده بدرستی که یکی از شاربان مسکر هر آینه ترک میکند نماز فریضه را و میجهد بر مادر خود و خواهر خود
و دختر خویش بحالی که او عقل ندارد هشتم اصل عن محمد بن الحسین رفعه قال قیل لامیر المؤمنین صلوات الله علیه انک تزعم
ان شرب الخمر اشد من الزنا و السرقة فقال علیه السلام نعم ان صاحب الزنا لعله لا یعدوه الی غیره و شارب الخمر اذا شرب الخمر
زنی و سرق و قتل النفس التی حرم الله عز و جل و ترک الصلوة شرح روایتست از محمد بن حسین نسبت داد
حدیث را بامامی که روایت از او ست امام گفت که گفته شد امیر المؤمنین صلوات الله علیه را که آیا بدرستی که تو
دعوی میکنی اینرا که آشامیدن خمر سخت تر است از زنا و از دزدی پس گفت علیه السلام آری بدرستی که اینکه بدرستی
کرد زنا کار شاید که او تجاوز نکند سوی غیر زنا و بدرستی که آشامنده خمر چون آشامد خمر را زنا میکند و دزدی
میکند و میکشد جان داری را که حرام کرده الله عز و جل و ترک میکند نماز را نهم اصل عن بعض اصحابنا رفعه
عن ابی عبدالله علیه السلام قال شرب الخمر مفتاح کل شر شرح این ظاهر است از حدیث سیم این باب باب تحریم اصل باب مدمن المسکر شرح
الادمان مصدر باب افعال مستمر کردن چیزی را و مراد اینجا امرار بر چیزیست یعنی پیوسته بودن در ارتکاب
آن هیچند که هر کی بار باشد یعنی این باب بیان مستمر کننده شرب خمر است در این باب دو حدیث است اول اصل
عن عجلان ابی صالح قال قال ابو عبدالله علیه السلام من شرب المسکر حتی یفنی عمره کان یکن حبلا لا وثان و من ترک
سکرا مخافة من الله عز و جل ادخله الله الجنة و سقاه من الرحیق المختوم شرح کمن عبد الاوثان
اشارتست بایه سوره حج فاجتنبوا الرجس من الاوثان چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دویم آن باب

یعنی روایتست از عجلان ابو صالح کفت که کفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که آشامید مست کننده را تا آنکه بآخر رسید عمر او شد مانند کسی که پرستید بتان را و هر که ترک کرد مست کننده را بسبب ترس از الله عز و جل داخل کرد او را الله عز و جل در بهشت و آشامانید او را از خمر خالص بهشت سر بمهر که مذکور است در سوره تطفیف دویم اصل عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله مدمن الخمر یلقی الله عز و جل کعابد وثن شرح روایتست از زید پیه فروش از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مستمر کننده خمر می بیند خدای عز و جل را مانند پرستنده بتی سیم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال قال مدمن الخمر یلقی الله عز و جل حین یلقاه کعابد وثن شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل عن عمرو بن حنظله قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول مدمن الخمر یلقی الله حین یلقاه کعابد وثن شرح این نیز ظاهر است پنجم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله مدمن الخمر یلقی الله عز و جل یوم یلقاه کافرا شرح روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مستمر کننده خمر می بیند خدای عز و جل را در روزی که می بیند او را اکر در روز مرکست بر حالی که منکر ربوبیت الله تعالی است ششم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله علیه السلام قال مدمن الخمر یلقی الله تبارک و تعالی یوم یلقاه کعابد وثن شرح این ظاهر است هفتم اصل عن الحلبی و زراره و محمد بن مسلم و حمران بن اعین عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام انهما قالا مدمن الخمر کعابد وثن شرح این نیز ظاهر است هشتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله مدمن الخمر کعابد وثن اذا هو مات و هو مدمن علیه یلقی الله عز و جل حین یلقاه کعابد وثن شرح اذا هو مات تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است برای تفسیر کلام رسول الله صلی الله علیه و آله تعدیه مدمن بعلی بتضمین معنی اصرار است ضمیر علیه راجع بخمر است. و تذکیر آن جایز است و مقصود اینست که اکر مصر بر خمر توبه صحیح کند مانند عابد وثن نیست و بیان شرط صحت توبه کذشت در کتاب العقل حدیث سیم باب سی و دوم که باب لزوم الحجة علی العالم و تشدید الامر علیه است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله

که مستمر کننده خمر مانند پرستنده بتهاست چون داوم در حالی که او مصر باشد بر خمر می بیند خدای عز و جل را در وقتی که می بیند او را مانند پرستنده بتی نهم اصل عن محمد بن زاذیه قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام اساله عن شارب المسکر قال فکتب علیه السلام شارب الخمر کافر شرح زادیه بزای با نقطه و الف و دال بی نقطه که حرکت آن بالف است و ساکن یا است و کسر با یکنقطه و سکون ها، در اصل اسم عجمی است در بعض نسخ المسکر است بجای خمر و جوابها یعنی روایتست از محمد بن زاذیه کفت که نوشتم سوی امام رضا علیه السلام میپرسیدم او را از شارب خمر راوی کفت که پس نوشت امام علیه السلام که شارب خمر کافر دهم اصل عن حجر عن ابی عبد الله علیه السلام قال مدمن الخمر کعابد وثن شرح این ظاهر است باب یازدهم اصل باب آخر مانند شرح این باب دیکر است که نسبت بحال دیباجه است در این باب سه حدیث اول اصل عن حجار عن حماد قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول حدثنی ابی عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال مدمن الخمر کعابد وثن قال قلت له و ما المدمن قال الذی اذا وجدها شربها شرح روایتست از حجار و دجیم و الف و ضم را بی نقطه و سکون یا و واو و دال بی نقطه کفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت که خبر داد مرا پدرم از پدرش اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله کفت که مستمر کننده خمر مانند پرستنده بتی است حماد کفت امام را که و چیست معنی مستمر کننده کفت کسی که چون یابد خمر را آشامد آن را مراد بعضا ییقرا دوم اصل حدثنی ابو بصیر و ابن یعفور قالا سمعنا ابا عبد الله علیه السلام قال لیس مدمن الخمر الذی یشربها کل یوم و لکنه الموطن نفسه انه اذا وجدها شربها شرح موطن بواو و طا بی نقطه بصیغه اسم فاعل است از باب تفعیل است التوطین قرار دادن یعنی خبر داد مرا ابو بصیر و عبد الله بن ابی یعفور کفتند که شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت که نیست مستمر کننده خمر کسی که آشامد آن را در هر روزی و لیکن او قرار دهنده است دل خود را که او چون یابد خمر را آشامد آن را مراد بعضا ییقرا است سیم اصل عن نعیم البصری عن ابی عبد الله علیه السلام قال مدمن المسکر الذی اذا وجده شربه شرح روایتست از نعیم بضم نون و فتح عین بی نقطه بالفتح نون و کسر عین بصری بکسر با یکنقطه و صاد بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که مستمر کننده مست کننده کسیست که چون یابد آن را آشامد آن را باب بیستم

المسکر

اصل باب تحریم الخمر فی الکتاب شرح این باب بیان حرام کردن خمر در قرآن است و در این باب دو حدیث است
اول اصل عن علی بن یقطین قال سأل المهدی ابا الحسن علیه السلام عن الخمر هل هی محرمة فی کتاب الله عز وجل فان الناس انما
یعرفون النهی عنها ولا یعرفون التحریم لها فقال له ابو الحسن علیه السلام بل هی محرمة فی کتاب الله عز وجل یا امیر المؤمنین
فقال له فی ای موضع هی محرمة فی کتاب الله جل اسمه یا ابا الحسن شرح روایتست از علی بن یقطین گفت که
پرسید مهدی که از خلفای بنی عباس است و پسر منصور دوانیقی است امام موسی کاظم علیه السلام را از خمر که آیا آن
حرام کرده شده است در کتاب الله عز وجل یا نه از آنکه احتمال نهی تنزیه دارد و نمیشناسند حرام کردن او را پس
پس گفت او را امام موسی کاظم علیه السلام که بلکه خمر حرام کرده شده است در کتاب الله عز وجل ای فلان پس گفت که
در کدام جا خمر حرام کرده شده است در کتاب الله جل اسمه ای ابو الحسن اصل فقال قول الله عز وجل انما
حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر الحق فاما قوله ما ظهر منها یعنی الزنا المعلن و
نصب الرایات التی کانت ترفعها الفواجر للفواحش فی الجاهلیة واما قوله عز وجل وما بطن یعنی ما
نکح من الآباء فان الناس کانوا قبل ان یبعث النبی صلی الله علیه وآله اذا کان للرجل زوجة ومات عنها تزوجها
ابنه من بعده اذا لم تکن امه فحرم الله عز وجل ذلک شرح یعنی در نسخه خود جا بصیغه مضارع بوده است
و ظاهر نیز بنا و بصیغه سیما بدلیل یعنی بتقدیر فیقال فیه یعنی است نظر فاما الذین اسودت وجوههم
اکفرتم که بتقدیر فیقال لهم اکفرتم است و مثل این گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب سی و هفتم
که باب فیما احل الله عز وجل من النساء است معلن بعین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال است نکح بصیغه
بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب و منع است و ضمیر مستتر راجع بما است و ما نکح بتقدیر نکاح ما
نکح است من در من الآباء ابتدائیه است و مستعمل شده بمعنی خلف مثل اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة
و بیان شد در کتاب الصلوة در ذیل شرح احادیث باب وجوب الجمعة و علی کم تجب که باب شصت و هشتم
است و اینکه در این حدیث گذشت در کتاب النکاح در حدیث چهل و هفتم باب سی و
یا یکصد و نودم است و بیان دفع منافات شد باین روش که ظاهر بودن چیزی باعتباری منافات
ندارد با باطن بودن آن باعتبار دیگر یعنی پس امام گفت که آن قول الله جل و عز است در سوره

اعراف

اعراف که بگو که جز این نیست که حرام کرده صاحب کل اختیار من بغایت رسواها را آنچه را که ظاهر شد از جمله
آنها و آنچه که باطن شد و اثم را و کشتن بغیر حق را پس اما قول او که ما ظهر منها پس گفته میشود در آن که خواهش
زنای آشکار کرده شده را و برپا داشتن علمهای را که بودند که بلند میکردند آنها را زنان زناکار برای اعلام آنها در
زمان جاهلیت اما قول او عز وجل که وما بطن پس گفته میشود در آنکه خواسته باین نکاح آنچه را که نکاح کرده
شده بعضی از پدران زیرا که مردمان بودند پیش از آنکه مبعوث شود نبی صلی الله علیه وآله که چون میبود برای
زنی و میمرد از سر آن زن جفت خود میکرد آن زن را پسر آن مرد بعد از آن مرد چون نمیبود مادر او پس حرام کرد
الله عز وجل این نکاح را اصل واما الاثم فانها الخمرة بعینها وقد قال الله عز وجل فی موضع آخر یسألونک عن
الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس فاما الاثم فی کتاب الله فهی الخمرة والمیسر واثمهما اکبر کما قال الله تعالی قال
فقال المهدی یا علی بن یقطین هذه والله فتوی هاشمیة قال فقلت له صدقت والله یا امیر المؤمنین الحمد لله الذی
لم یخرج هذا العلم منکم اهل البیت قال فوالله ما صبر المهدی ان قال لی صدقت یا رافضی شرح حصر در فانها
الخمر باعتبار مراد در این آیه است زیرا که بقرینه مقابله مراد چیزی خواهد که سر جمیع آثام باشد و آن خمر است تخصیص
چنانچه گذشت در باب ان الخمر رأس کل اثم و شر که باب هفدهم است و قول او یکی از قبیل تعمیم بعد از
باشد بغایت رکیک است زیرا که بعد از آن والبغی بغیر الحق مذکور است بعینها احتراز است از سایر آثام
یا احتراز است از سایر اشربه مسکره و احتمال دو یم موافق است با آنچه می آید در حدیث دو یم و بیخم باب
آینده و گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه وآله والی الائمة علیهم السلام
کتاب بیخا مو دو یم است تفسیر میسر می آید در بعض احادیث باب النرد والشطرنج که آخر ابواب است فادی
فاما برای تفریع است کتاب الله عبارتست از سوره بقره باعتبار اینکه اول سوره مدنیه است و سوره مدنیه
از جمله کتاب است باعتبار تغلیظ در آنها بخلاف سوره مکیه که اکثر آنها بیان آداب و حکمت است چنانچه گذشت
در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب الهمزات که باب هفدهم است فتوی بضم و فتح فا غیر منصرف است
بالف تأنیث یعنی واما الاثم در شهره اعراف پس بدرستی که آن خمر است بخصوصها و بتحقیق گفت
الله عز وجل در جای دیگر که سوره بقره است که می پرسند از تو و بساط قمار بگو که در آنها است گناهی بزرگ

ومنفعتهای برای مردمان سبیلها انزه در سوره بقره پیش آن می و بساط قمار است و گناه آنها بزرگتر است
از نفع آنها چنانچه گفت الله تعالی در تتمه آیت سوره بقره علی بن یقطین گفت که پس گفت مهدی که ای
علی بن یقطین این بخدا قسم که فتوایست که مخصوص بنی هاشم است علی بن یقطین گفت که
پس گفتم او را اگر راست گفتی بخدا قسم ای فلان حمد الله که بیرون نکرده این علم را از شما خاندان و داده
علی بن یقطین گفت که پس بخدا قسم که صبر نکرد مهدی تا آنکه گفت مرا اگر راست گفتی ای رافضی
مراد اینست که دانست که من چه قصد کردم و تصریح بآن کرد **سیوم اصل** بعضی اصحابنا مرسلا قال
ان اول ما نزل فی تحریم الخمر قول الله عز وجل یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس
تحریم الخمر
واثمهما اکبر من نفعهما فلما نزلت هذه الایة احس القوم بتحریمها وتحریم المیسر وعلموا ان الاثم
مما ینبغی اجتنابه ولا یحمل الله عز وجل علیهم من کل طریق لانه قال ومنافع للناس **شرح** بعضی مرفوع و
مبتدا است و عبارتست از یکی از سفرای صاحب الزمان صلوات الله علیه مرسلا بصیغه اسم مفعول باب
افعال حال هم مستتر در قال است که راجع بمبتدا است و مقصود اینست که او این سخن را بعنوان پیغام از ناحیه
مقدسه گفت احس بهمزه بینقطه و تشدید سین بینقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است القوم
عبارتست از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله لا یحمل بحاء بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
الحمل بفتح حا و سکون میم است بمعنی آوردن بر دوش در جنگ و مراد اینجا سخت گیریست **مع** بعضی یاران
ما ابو حالی که رسول بود گفت که بدرستی که اول آنچه نازل شد در تحریم می قول الله عز وجل بود در سوره بقره
که میپرسند ترا از می و بساط قمار بگو که در آنهاست گناهی بزرگ و منفعتهایی برای مردمان و گناه
آنها بزرگتر است از نفع آنها پس وقتی که نازل شد این آیه ادراک کردند اصحاب بحرام کردن می و حرام
کردن بساط قمار و دانستند نیز که گناه از جمله چیزیست که سزاوار است اجتناب آن و حمله نمی‌آورد
الله عز وجل برایشان در ابتدا از هر راهی زیرا که او گفت که و منافعی برای مردمان **اصل** ثم انزل الله عز وجل
آیة اخری انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون فکانت
هذه الایة اشد من الاولی واغلظ فی التحریم ثم ثلث بآیة اخری فکانت اغلظ من الایة الاولی والثانیة واشد

فقال

فقال عز وجل انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة
فهل انتم منتهون فامر عز وجل باجتنابها وفسر عللها التی لها ومن اجلها حرمها **شرح** تفسیر آیه انما الخمر والمیسر
تا آخر گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث پنجم باب الرجل یصلی فی الثوب وهو غیر طاهر تا آخر که باب شصت
و یکم است و در کتاب المعیشة در حدیث دویم باب القمار والنهبة که باب چهلم است ثم ثلث تا آخر دلالت
میکند بر اینکه آیه ثالثه متصل بآیه ثانیه نیست بلکه در سوره دیگر است که نزول آن متراخیست از نزول
سوره که آیه ثانیه در آنست و جامعان این مصحف غلط کرده اند در وصل آیه ثالثه بآیه ثانیه و این از جمله
علم ائمه معصومین علیهم السلم است که بخواص شیعه خود رسانیده اند الهاء ظرف مستقر و خبر مبتدای محذوف بتقدیر
هی است و جمله صله موصولست و واو در و من برای عطف جمله بر جمله است الهاء ظرف لغو است و متعلق بحرم است
و واو برای عطف مفرد بر مفرد است بعطف تفسیر **یعنی** بعد از آن نازل کرد الله عز وجل آیتی دیگر یاد در سوره مائده
که جز این نیست که می و بساط قمار و بتان و تیرهای فال کرد نجس است به سبب عمل شیطان پس
اجتناب کنید از آن شاید که شما بمطلب خود رسید پس شد این آیه سخت‌تر از آیه اولی و غلیظ‌تر در حرام کردن
بعد از آن سه کرد تحریم را با آیتی دیگر و سوم شد غلیظ‌تر از آیه اولی و ثانیه و سخت‌تر پس گفت عز وجل آیتی
که در مصاحف مشهوره در سوره مائده متصل بآیه ثانیه است که جز این نیست که میخواهد شیطان اینکه واقع سازد
میان شما عداوت و بغض را در می و بساط قمار و باز دارد شما را از یاد الله و از نماز پس آیا شما قبول میکنید نهی
را پس امر کرد عز وجل باجتناب و بیان کرد علتهایی را که آنها برای می است و بسبب آنها حرام کرد می را **اصل**
ثم بین الله عز وجل تحریمها وکشفه فی الایة الرابعة مع ما دل علیه فی هذه الای المذکورة المتقدمة بقوله عز وجل
قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر الحق وقال الله عز وجل فی الایة الاولی یسئلونک
عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس ثم قال فی الایة الرابعة قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر
منها وما بطن والاثم فخبر عز وجل ان الخمر من الاثم فی الخمر وغیرها وانه حرام **شرح** ثم بین تا آخر دلالت میکند
بر اینکه آیت رابعه در سوره مکیه نیست بلکه در سوره مدنیه است که نزول آن متراخیست از نزول سوره که آیه
ثالثه در آن بوده و جامعان این مصحف خطا کرده اند در ادخال آیه رابعه در سوره اعراف که از مکیه شمرده اند

٥,١

واین نیز از جمله مکنون علم ائمه معصومین علیهم السلام است که بخواص شیعه خود رسانیده اند و مراد از مصدر باست ذلّ بصیغه
ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر راجع بالله تعالی است و ضمیر علیه راجع بتحریمها است و میتواند بود که ماضی مجهول
باشد و ضمیر علیه راجع بما باشد آی بعضه والف و واو دو نقطه در پایین جمع آیات نکرار ذکر اولی و آیت رابعه را
یکی بکو برای اظهار بیان و تفصیل است خبر تحا بانقطه و با بی نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل
برای مبالغه الاثم یعنی کل الاثم است فی الخمر و غیرها عبث مخلا و ضرار است و او غیرها عطف است و غیر منصوب
بعطف بر اسم ان است یا مرفوع و مبتدا است و بر هر تقدیر واو در روانه بمعنی مع است و انه بفتح همزه و تشدید
نون مفتوحه و ضمیر راجع بغیرها است و در محل آن نصب و رفع جایز است مثل ید خولها و او در کلمه جاول صفت
که بیان شد در کتاب الطهور در شرح حدیث ششم باب ما لا ینتفع به المیتة تا آخر که باب نهم است یعنی
بعد از آن بیان کرد الله عز و جل تحریم می را و هم بدا کرد تحریم می را در آیه چهارم با وجود آنکه در اعتمامی کرده بود در این
آیات ثلاث مذکوره سابقه بقول الله عز و جل که بکو که حرام نیست که حرام کرده صاحب کل اختیار من بغایت سوال ها
را الخمر را که ظاهر شد از جمله انها و آنچه را که باطن شد و گناه را و کشتن کسی بغیر حق را و گفت عز و جل در آیه
اولی که در سوره بقره است که میپرسند ترا از می و سیاه قمار بکو که در انها است گناهی بزرگ و منفعتهای برای
مردمان بعد از آن گفت در آیه چهارم که بکو که جز این نیست که حرام کرده صاحب کل اختیار من بغایت سوال ها الخمر
را که ظاهر شد از جمله انها و آنچه را که باطن شد و گناه را و کشتن کسی بغیر حق را پس خبر داد که الله عز و جل اینکه هکذا
همکی گناه در می است و غیر می با همین است که حرام است و مراد اینست که در این آیه رابعه کمال مبالغه در تحریم می
هست چنانچه کویا کر غیر می گناهی نیست اصلا اصل وذلک ان الله عز و جل اذا اراد ان یفترض فریضة انزلها یونزل
شیئا بعد شیء حتی یوطن الناس انفسهم علیها و یسکنوا الی امر الله عز و جل و نهیه فیها و کان ذلک من امر الله عز و جل
علی وجه التدبیر فیهم اصوب و اقرب لهم الی الاخذ بها و اقل لنفارهم منها شرح و ان برای الهیئت
کار الله عز و جل چون اراده کند اینکه فرض لازم کند فریضه را نازل میکند آنرا چیزی بعد از چیزی تا آنکه
قرار دهند مردمان دلهای خود را بران فریضه و ساکن و مطمئن شوند بسوی امر الله عز و جل و نهی او
در ان فریضه و میباشد آن تدریج از الله جل و عز بر وجه تدبیر در مردمان درست تر و نزدیک کننده

ایشانرا

ایشانرا بسوی عمل بآن فریضه و کم کننده تر نفرت ایشانرا از آن فریضه بدانکه از جمله آیات داله بر تحریم خمر آیه
سوره حج است که فاجتنبوا الرجس من الاوثان چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دویم آخر ابواب
و شاید که امام علیه السلام ترک استدلال بآن کرده باشد برای تقیه زیرا که تحریم آن آیه بسیار غلیظ است
قلیله و کثیره شرح م و حکام بنی العباس از شنیدن آن غضبناک میشده اند باب نهم که اصل باب آنکه رسول الله حرم کل مسکر
این باب بیان اینست که رسول الله صلی الله علیه و آله حرام کرد هر چه آشامیدنی مست کننده را اندک او و بسیار او را در این
باب هفده حدیث است اول اصل و کلیب الصیداوی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول خطب رسول الله صلی الله علیه و آله
فقال فی خطبته کل مسکر حرام شرح صیداوی بفتح صاد بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه
والف ممدوده شهر بیست در ساحل دریای شام و در نسبت همزه آن منقلب بواو میشود یعنی
روایتست از کلیب بضم کاف و تخفیف لام مفتوحه صیداوی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که خطبه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت در خطبه خود که هر مست کننده حرام است دویم اصل
علی بن الحکم عن ابی الربیع الشامی قال قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله عز و جل حرم الخمر بعینها فقلیلها و کثیرها حرام کما حرم المیتة
والدم و لحم الخنزیر و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله الشراب من کل مسکر و ما حرمه رسول الله صلی الله علیه و آله فقد حرمه فقد
الله عز و جل شرح قریب باین مضمون گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب پنجاه و دویم که باب
التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله و الی الائمة علیهم السلام فی امر الدین است تحریم خمر بعینها احترازاست از تحریم خمر
بلحم سنخها مثل اینکه بجای انما الخمر و المیسر گوید که انما المسکر و المیسر و ظاهر این حدیث و حدیث نهم این باب اینست
که لفظ خمر در لغت عرب حقیقت باشد در شیره انکور مست کننده و مجاز مشهور باشد در اعم از آن چنانچه
گذشت در شرح عنوان باب اصل تحریم الخمر که باب سیزدهم است حرم در کلاحرم بصیغه ماضی غایب مجهول یا
معلوم باب تفعیل است یعنی روایتست از ابی الربیع شامی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی
که الله عز و جل حرام کرد شراب انکور را بخصوص آن به کم آن و بسیار آن حرام است چنانچه حرام کرده شده
مردار و خون و گوشت خوک و حرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله آشامیدنی را از هر مست کننده و
آنچه حرام کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله پس بتحقیق حرام کرد آنرا الله عز و جل مراد اینست که تحریم رسول الله

از روی ظن و خود رایی نیست بلکه از روی وجود در قرآنست و بقول بعینها استنباط از دو علم علوم است اگر چه آن
باعتبار ظاهر قرآن معلوم نیست موافق آنچه بیان میشود در شرح حدیث یازدهم باب من اضطر الی الخمر للدواء تا آخر
که باب ... است سیم اصل عن عطا بن يسار عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله كل
مسكر حرام وكل مسكر خمر شرح روایتست از عطا بفتح عین بی نقطه وطا بی نقطه والف ممدوده ابن یسار بفتح یا
دو نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که هر مست کننده حرامست و هر مست کننده مانند خمر است چهارم اصل عن معوية بن وهب قال قلت لابي عبد الله
ان رجلا من بني عمي وهو رجل من صلحاء مواليك امرني ان اسئلك عن النبيذ فاصفه لك فقال عليه السلام انا
اصفه قال رسول الله صلى الله عليه وآله كل مسكر حرام فما اسكر كثيره فقليله حرام قال قلت فقليل الحرام يحله كثير
الماء فرد بكفه مرتين لا لا شرح فاصفه مرفوع و منصوب میتواند بود و مقصود بیان اینست که اراده استعلام
او نبیذ را بتقدیری نیست که مست کند و مع هذا آب بسیار داخل آن میکند فما اسکر بفاء تفریعیه است ان؟
و در بعض نسخ بواو است و بر هر تقدیر تتمه کلام رسول الله نیست بلکه کلام امام است و بیان تفریع مفصل
میشود در شرح حدیث یازدهم این باب یعنی روایتست از معویة بن وهب بفتح واو و سکون ها و فتح ها
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که مردی از پسران عموی من و او مردیست از صالحان
پیروان تو امر کرده مرا اینکه سوال کنم تو را از شراب خرما پس بیان میکنم آن را برای تو پس گفت امام علیه السلام
که من بیان میکنم آن را برای تو گفت رسول الله که هر مست کننده حرام است پس هر چه مست کرد بسیارش
پس کمترش حرامست راوی گفت که گفتم که آیا پس کم حرام حلال میکند آن را بسیار آب پس رد کرد بکف
خود دو بار که نه نه مراد اینست که بزبان نگفت بلکه باشارت دست فهمانید که نه نه پنجم اصل
عن الفضيل بن يسار عن ابي جعفر عليه السلام قال ابتدائي في النبيذ فقال حرم الله عز وجل الخمر بعينها وحرم رسول الله
صلى الله عليه وآله من الاشربة كل مسكر شرح روایتست از فضیل ابن یسار از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که
پرسیدم امام را از شراب خرما پس امام گفت که حرام کرد الله عز وجل شراب انگور را بخصوص آن و حرام
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از آشامیدنیها هر مست کننده را ششم اصل عمر بن ... سدي قال سالت

المصلا

لابي عبد الله عليه السلام عن النبيذ فقال ان رسول الله ص خطب الناس فقال في خطبته ايها الناس الا ان كل مسكر
حرام الا وما اسكر كثيره فقليله حرام شرح الا وما اسكر تا آخر تتمه کلام رسول الله است یا کلام امام است موافق
آنچه می آید در حدیث یازدهم این باب یعنی روایتست از کلیب اسدی که گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از شراب خرما پس گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه گفت مردمان را پس گفت در خطبه خود ای مردمان
آگاه باشید بدرستی که هر مست کننده حرام است و هر چه مست کرد بسیارش پس کمش حرامست هفتم اصل
عن صفوان الجمال قال كنت مبتلى بالنبيذ معجبا به فقلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك اصف لك النبيذ قال
فقال لي بل انا اصفه لك قال رسول الله صلى الله عليه وآله كل مسكر حرام وما اسكر كثيره فقليله حرام له هذا نبيذ
السقاية بفناء الكعبة فقال لي ليس هكذا كانت السقاية انما السقاية زمزم شرح مبتلى با یکنقطه والف
ساقط بالتقاء الساکنین بسبب تنوین بصیغه اسم مفعول باب افتعال است معجبا بجیم بی نقطه وجیم وبای
یکنقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال است و ما اسکر تتمه کلام رسول الله است یا کلام امام است هذا مبتدا
و اشارتست بآنچه نزدیک باشد نبیذ خبر مبتداست و مضاف است و مثل این کلام متعارف است در مقام اظهار
کمال نزدیکی چیزی بحیثی که گویا که نظر نزدیک که اشاره کنی بآنست السقایة بکسر سین آنکاه که برای
آشامیدن مردمان مهیا شده باشد و این اشارتست بآیه سوره توبه اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد
الحرام كمن آمن بالله اعتبار دلالت بر اینکه تولیت سقایه حاج که مرد نزد کعبه است ممدوح فی الجمله است
و مشهور است که آن سقایه نبیذ داشته و مردمان در موسم حج از آن می آشامیده اند پس دلالت میکند
بر اینکه نبیذ حلال باشد و حاصل جواب امام اینست که نبیذ سقایه بعنوان مسکر است و غیر نبیذ است
مست کننده است الفنا بکسر فا و نون والف ممدوده پیشگاه خانه یعنی فضای بیرون در خانه و اشارتست
باینکه سقایه در پهلوی چاه زمزم بوده و زمزم در پیشگاه در کعبه است اسم لیس ضمیر شان مستتر را نیست
هکذا خبر کانت است که مقدم شده و اشارتست بنبیذ مسکر و زمزم مرفوع و خبر مبتدا است و مراد
اینست که آب زمزم چون اندک سنگین بود و در زمزم آن را تغییر میدادند با انداختن چیزی در آن تا مردمان
رغبت در آشامیدن آن کنند و آن مسکر نبوده یعنی روایتست از صفوان شتردار که گفت که بودم

کفاره شراب خرما و نبیذ پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قربانت شوم بیان کنم برای تو شراب خرما را
بیان میشد که اندکی از آن است سم برای ترطیب معده و محمد مستی نیز صفوان گفت که پس امام گفت که
من بیان میکنم شراب خرما را برای تو گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرامست و هر چه مست
کند بسیار آن پس کم آن حرامست پس گفتم او را نبیذ سقایه حاج است در پیشگاه کعبه پس چگونه حرام باشد
پس امام گفت مرا که نیست سقایه اینچنین بوده باشد سقایه حاج جز آن نیست که سقایه حاج چاه زمزم
که آب آن محتاج بتغییر مزه است اصل افتدری اول من غیرها قلت لا قال العباس بن عبد المطلب کانت له حبلة
افتدری ما الحبلة قال لا قال الکرم فکان ینقع الزبیب غدوة ویشربونه بالعشی وینقعه بالعشی ویشربونه غدوة
یرید به ان یکسر غلظ الماء علی الناس و ان هؤلاء قد تعدوا فلا تشربه ولا تقربه شرح یکسر بسین بی نقطه و را
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است مشار الیه هؤلاء فقهای مخالفانست تعدوا بفتح دال بی نقطه
مشدده است یعنی آیا پس میدانی اول کسی را که تغییر داد زمزم را در مزه با انداختن شیرینی در آن گفتم که نه گفت
که او عباس ابن عبد المطلب است بود برای او حبله بفتح حا بی نقطه و فتح با یک نقطه آیا پس میدانی که چیست
معنی حبله گفتم که نه امام گفت که آن تاک انگور است پس بود که در آب زمزم میریخت مویز را در اول روز
و مردمان می آشامیدند آن را در آخر روز یعنی که تا آخر روز اثر شیرینی آن باقی میبود و از اول روز تا آخر روز
آن را می آشامیدند و میریخت مویز را در آخر روز و مردمان می آشامیدند آن را در آخر روز و مقصود آنست که آن عمل برای
که شکند سنگینی زمزم آب را از مردمان حج کذا و بدرستی که این مفتیان مخالفان شیعه امامیه بتحقیق تجاوز
کردند سوی نبیذ مست کننده باعتبار اشتراک لفظی پس میاشام از او و نزدیک مشو البته آن را هشتم اصل
عن سماعة قال سألته عن التمر والزبیب یطبخان للنبیذ فقال لا و قال کل مسکر حرام و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
کل ما اسکر کثیره فقلیله حرام و قال علیه السلام لا یصلح فی النبیذ الخمیرة و هی العکرة شرح یطبخان بطا بی نقطه
و با یک نقطه و خا با نقطه بصیغه مضارع تثنیه غایب مجهول باب نصر و منع بتقدیر استفهام است مراد
بنبیذ اینجا نبیذ حلالست مثل نبیذ سقایه که گذشت در حدیث سابق و نهی از طبخ برای اینست که طبخ
برای این میباشد که زود مسکر شود چنانچه می آید در حدیث هفتم باب بیست و چهارم که باب النبیذ است

اولیه

وا

و این تقریب امام علیه السلام تحریم مسکر کرده و کلام رسول الله را در اینجا نقل کرده و بعد از آن مانند طبخ را بیرون منع
کرده نقل کلام رسول الله اینجا بعینه است یا از قبیل نقل بالمعنی است موافق آنچه می آید در حدیث یازدهم
این باب لا یصلح بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب منع و حسن است الصلاح بفتح صاد ضد
فساد الخمیر بفتح خا با نقطه و کسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه مایه که داخل چیزی میکنند
از جنس آن چیز برای آنکه زود رسیده شود و فطیر نماند مثل آنچه در خمیر داخل میکنند و آن خمیر
مایه می نامند العکر بفتح عین بی نقطه و تخفیف کاف مفتوحه و را بی نقطه دُرد نبیذ
از صاف کردن نبیذ باقی می ماند از حجم خرما و مویز و مانند آنها و جمله تأنیث گذشت در کتاب الحجة در حدیث
ششم ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است و می آید در حدیث یازدهم این
باب و حدیث دوم باب النبیذ که باب بیست و چهارم است و هی العکر از قبیل تفسیر مطلق بمقید است باعتبار
اینکه تحقق مطلق در اینجا در ضمن این مقید است و منع از ادخال الخمیر در نبیذ برای اینست که از آن با
اینست که زود مست کننده شود یعنی روایتست از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
گفت که پرسیدم امام را از خرما و مویز که با هم جوش داده میشوند برای نبیذ حلال است پس امام گفت که نه و گفت که هر مست کننده
حرام است و گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر چه مست کند بسیار آن پس کم آن حرام است و کذلک امام
که خوب نمیشود در نبیذ حلال خمیر مایه و آن درد نبیذ صاف کرده شده است نهم اصل عن الفضیل بن یسار
قال ابتدانی رسول الله صلی الله علیه و آله ابو عبد الله علیه السلام یوما من غیر ان اساله فقال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
کل مسکر حرام قال قلت اصلحک الله کله حرام فقال نعم الجرعة منه حرام شرح روایتست از فضیل بن یسار
گفت که ابتدا سخن کرد با من امام جعفر صادق علیه السلام روزی بی آنکه من سوال کنم او را پس گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرامست راوی گفت که گفتم که نگاهدارد ترا الله همگی آن حرامست
خواه بسیار و خواه کم پس امام گفت که آری یک جرعه از آن نیز حرام است دهم اصل عن ابی الصباح الکنانی عن
قال قال ابو عبد الله علیه السلام حرم الله الخمر قلیلها و کثیرها کما حرم المیتة والدم ولحم الخنزیر و حرم النبی صلی الله علیه
و آله من الاشربة المسکر و ما حرم النبی صلی الله علیه و آله فقد حرمه الله عز و جل و قال ما اسکر کثیره فقلیله حرام

شرح خمر بتاء تانیث و بی تا حقیقت است در آب انکور مست کننده المسکر منصوب است یعنی روایت است از ابو الصباح
بفتح صاد بی نقطه و تشدید با یک نقطه کنانی بکسر کاف و دو نون کفت که کفت امام جعفر صادق علیه السلام که حرام کرد
الله مست کننده از جمله آب انکور را کمتر او و بسیار او را چنانچه خمر حرام کرد مردار و خون و کوشت خوک را و حرام
کرد نبی صلی الله علیه و آله از جمله مست کننده‌ها آشامیدنیها مست کننده را و آنچه حرام کرد نبی صلی الله علیه و آله پس بتحقیق
حرام کرده آن را الله عز و جل و امام کفت هر چه مست کرد بسیار آن پس کم آن نیز حرام است اصل عن عبد الرحمن
بن الحجاج قال استاذنت لبعض اصحابنا علی ابی عبد الله علیه السلام فساله عن النبیذ فقال حلال فقال اصلحک الله انما
سالتک عن النبیذ الذی یجعل فیه العکر فیغلی حتی یسکر فقال ابو عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل
مسکر حرام شرح یجعل بصیغه مضارع مجهول غایب یا متکلم مع الغیر معلوم باب منع است یغلی بغین با نقطه
و یا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یسکر بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال مرفوع و منصوب
میتواند بود یعنی روایت است از عبد الرحمن بن حجاج کفت که طلب رخصت کردم برای بعضی یاران به
امام جعفر صادق علیه السلام پس پرسید امام را از نبیذ پس امام کفت که حلال است پس کفت که نکاه دارد ترا
الله جز این نیست جز این نیست که پرسیدم ترا از نبیذی که درد داخل کرده میشود در آن درد نبیذ دیکر پس
میجوشد تا آنکه مست کننده میشود پس کفت امام جعفر صادق علیه السلام که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست
کننده حرام است اصل فقال الرجل اصلحک الله فان من عندنا بالعراق یقولون ان رسول الله صلی الله علیه و آله
انما عنی بذلک القدح الذی یسکر فقال ابو عبد الله علیه السلام ان ما اسکر کثیره فقلیله حرام فقال له الرجل فاکسره
بالماء فقال ابو عبد الله علیه السلام لا و ما للماء یحلل الحرام اتق الله عز و جل و لا تشربه شرح من بفتح میم و سکون
نون موصوله است و عبارتست از فقهای مخالفان که در بصره و کوفه میبودند القدح منصوب است و مراد
پیاله آخر است که باعث مستی میشود بعد چند پیاله که پیش از آن خورد چنانچه ظاهر میشود از اخبار باب
در حدیث ششم باب نوادر که باب سی و نهم است ان ما اسکر کثیره فقلیله حرام یعنی اینست که آنچه
اسکر کثیره فقد اسکر قلیله فقلیله حرام و این اشارتست براه غلط فقهای مخالفان و تفصیل آن اینست
که مسکر اسم فاعل است و آن در وقت مشترک میان ماضی و حال حقیقت است و در مستقبل مجاز

نیز

نیز که یسکر بمعنی استقبال اراده تفسیر آن معمول نیست بلکه اسکر بصیغه ماضی می‌آید و نسبت اسکار بچیزی در زمان
ماضی اکر بعضی اینست که شخص آنچیز در زمان ماضی اسکار کرده پس لازم می‌آید که کم آن مسکر نیز حرام نباشد و اکر بعضی
اینست که جنس آن در زمان ماضی اسکار کرده پس ثابت میشود که قلیل مسکر نیز حرام باشد زیرا که اسکار مجموع
مرکب از پنج جرعه مثلا متحقق نمیشود مکر باینکه جرعه اخیر اسکار کرده باشد یا باینکه کل واحد اسکار کرده با
نظر باینکه اکر کسی یکدفعه کسی را چوب زده باشند و کشته باشند کل واحد ایشان قاتل است بنابر اینکه هر
کدام اکر چوب نمیزد دیکران قاتل نمیبودند و بر تقدیر هم تدریج هر چیز در زمان ماضی اسکار کرده یعنی پس کفت
آن مرد که نکاه دارد ترا الله تعالی پس بدرستی که جمعی نزد ما اند در عراق که بصره و کوفه است میکویند که بدرستی
که رسول الله صلی الله علیه و آله جز این نیست که خواسته مقدار قدحی را که مست میکند اکر آشامیده شود پس
کفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که آنچه مست کرد در زمان ماضی بسیار آن پس هر مست کرده در زمان ماضی
کم آن نیز حرام است پس کفت امام را آن مرد که آیا پس میشکنم حرام بودن آن را بداخل کردن آب در آن پس کفت امام جعفر
صادق علیه السلام که نه و چیست آب را که حلال کند حرام را بپرهیز از عذاب الله عز و جل و میاشام نبیذ مسکر را
نه بسیار آن را و نه کمتر آن را اصل ابن ابی عمیر عن حنان قال سمعت رجلا یقول لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی النبیذ فان
ابا مریم یشربه و یزعم انک امرته بشربه فقال معاذ الله عز و جل ان اکون امرته بشرب مسکر و الله انه لشیء ما
اتقیت فیه سلطانا و لا غیره قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل مسکر حرام فما اسکر کثیره فقلیله حرام شرح یزعم
بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است معاذ بفتح میم و عین بی نقطه و ذال با نقطه مصدر میمی باب نصر
بمعنی پناه کرفتن و منصوب و منادای مضاف است بحذف حرف ندا یا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر
اعوذ صاحب قاموس کفته که و معاذ الله ای اعوذ بالله معاذا و کذا معاذة الله ان اتقد بر من او را است امر
بهمزه و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر مرفوع است نفی تقیه امام در شرب مسکر می‌آید در بعض
احادیث باب بیست و سیم که باب من اضطر الی الخمر للدواء او للعطش او للتقیه است و کذشت در کتاب الطهارة در حدیث
دوم باب بیستم که باب مسح الخف است فما در فما اسکر برای تفریع است و اشارتست بدقیقه که مذکور شد
در شرح حدیث سابق یعنی روایت است از حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون کفت که شنیدم از مردی

که میگفت امام جعفر صادق علیه السلام را اگرچه میگویند در نبیذ مسکر چه بدعتیست که ابدا هیچ می آشامند آنرا و دعوی
میکنند اینها که تو امر کردی بآشامیدن نبیذ مسکر پس امام گفت که ای پناه گرفتن بالله عز و جل از آنکه امر کرده باشم
کسی را بآشامیدن مسکری بخدا قسم که بدرستی که شرب مسکر هیچ چیز نیست که تقیه کردم در آن پادشاهی
و نه غیر او را گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرامست پس آنچه مست کرد در زمان ماضی بسیار
پس کمتر حرامست سیزدهم اصل عن عمرو بن مروان قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان هولاء ربما حضرت معهم العشاء
فیجیئون بالنبیذ بعد ذلك فان انا لم اشربه خفت ان یقولوا فلانی فکیف اصنع فقال اکسره بالماء قلت
فاذا انا کسرته بالماء اشربه قال لا شرح عشا بفتح عین بی‌نقطه و الف ممدوده است فلانی عبارت است از آن
یا جعفری اکسره بصیغه امر از باب ضرب است یعنی روایتست از عمرو بن مروان گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که بدرستی که این مخالفان بسا که حاضر شدم با ایشان شامه را پس میاورند نبیذ مسکر را بعد از آن پس
اگر من نیاشامم آنرا می ترسم که گویند رافضی است پس چگونه کنم پس امام گفت که بشکن اسکار آنرا باب
گفتم که پس چون من بشکنم اسکار آنرا باب در خانه خود آیا بیاشامم آنرا امام گفت که نه چهاردهم اصل عن محمد بن
عبدة النیسابوری قال قلت لابی عبد الله علیه السلام القدح من النبیذ والقدح من الخمر سواء فقال نعم سواء قلت
فالحد فیهما سواء فقال سواء شرح روایتست از محمد بن عبده بفتح عین بی‌نقطه و سکون و فتح بای یک نقطه
و دال بی‌نقطه نیشابوری گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا قدح از نبیذ مسکر و قدح از آب انگور
مسکر برابر است در گناه پس امام گفت که آری برابر است گفتم که پس حد در آنها برابر است پس امام گفت که
برابر است مراد همتا دنیا است پانزدهم اصل عن عمر بن حنظلة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
ما تری فی قدح من المسکر یصب علیه الماء حتی تذهب عادیته و یذهب سکره فقال لا والله ولا قطرة قطرت منه
فی حب الا اهریق ذلك الحب شرح العادیه بعین بی‌نقطه و الف و کسر دال بی‌نقطه و تخفیف یای دو نقطه در
پایین ستمکاری السکر بضم و فتح سین و سکون کاف و بضم سین و ضم کاف و بفتح سین و فتح کاف مستی لا
در اول بتقدیر لا یجوز شرب است و لا در دوم است که بر جمله اسمیه داخل شده پس حاجت
بتکرار دیگر نیست قطره مرفوع و مبتدا است قطرت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر یا باب تفعیل

خرب است القطر بفتح قاف و سکون طا چکیدن و چکانیدن و التقطیر چکانیدن حب بضم حا و تشدید بای یک نقطه
اهریق بضم همزه و سکون ها و کسر را بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و قاف بصیغه ماضی غایب مرکب ابنی
دو مجهول باب افعال است یکی اراق دیگری هراق الاراق و الاراقه ریختن یعنی روایتست از عمر بن حنظله گفت
که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه میگویی در قدحی از مسکر که غالب شود بر آن آب تا آنکه رود ستمکاری آن و رود
مستی آن پس امام گفت که نه بخدا قسم و نه قطره چکیده از آن در آب خم که ریخته شد آب آن خم شانزدهم اصل
عن حنان بن سدیر عن یزید بن خلیفة و هو رجل من بنی الحارث بن کعب قال سمعته یقول اتیت المدینة و زیاد بن
عبید الله الحارثی علیها فاستاذنت علی ابی عبد الله علیه السلام فدخلت علیه و سلمت علیه و تمکنت من مجلسی قال فقلت
لابی عبد الله علیه السلام انی رجل من بنی الحارث بن کعب و قد هدانی الله عز و جل الی محبتکم و مودتکم اهل البیت شرح روایتست
از حنان بن سدیر از یزید بفتح یای دو نقطه در پایین ابن خلیفه بفتح خا با نقطه و فا و او مردیست از بنی الحارث
بن کعب که در کوفه میبوده است حنان گفت که شنیدم از یزید میگفت که آمدم بمدینه و زیاد بن عبید الله حارثی
که از قبیله منست والی بود بر مدینه پس طلب رخصت کردم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شدم بر او
و سلام کردم بر او و قرار گرفتم در جای خود پس یزید گفت که پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من
مردی ام از بنی الحارث بن کعب و بتحقیق راه نمود مرا الله عز و جل بسوی دوستی شما و دوستی شما اهل بیت پیغمبر
صلی الله علیه و آله قال فقال لی و کیف اهتدیت الی مودتنا اهل البیت فوالله ان محبتنا فی بنی الحارث
بن کعب لقلیل قال فقلت له جعلت فداك ان لی غلاما خراسانیا و هو یعمل القصارة و له همشهریجین
اربعة و هم یتداعون کل جمعة لتقع الدعوة علی رجل منهم فیصیب غلامی کل خمس جمع جمعة شرح
القصارة بکسر قاف و تخفیف صاد بی‌نقطه و را بی‌نقطه کاذری همشهریجین بفتح ها و سکون میم و فتح
شین با نقطه و سکون ها و کسر را بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و جیم که در بعض لغات بجای
یای دوم نسبت میباشد جمع همشهری است که در اصل لفظ عجمی است و تصغیر آن باعتبار اینست
که حال الهیجا است که مرفوع و فاعل ظرف است یتداعون بدال بی‌نقطه و فتح عین بی‌نقطه بصیغه مضارع
جمع مذکر غایب معتل اللام باب تفاعل است التداعی بیکدیگر قرار دادن جهت دعوت و ضیافت یکی بکرد

دوبار خ وجعه دو وبم مرفوع ومنصوب میتواند بود یعنی یزید گفت که پس امام گفت مرا که وچگونه دانی
سوی شوق ما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وآله پس گفتم بخدا قسم که دوستی ما در بنی الحارث بن کعب هم آنست که
یزید گفت که پس گفتم امام را که قرابت شوم بدوستی که مراست غلامی خراسانی و او کار زنی میکند و او را
بحالی که هستم یابند چهار نفر و ایشان بنوبت ضیافت یکدیگر میکنند در هر روز جمعه برای آنکه واقع
شود ضیافت بر دیگری از ایشان پس میخورد غلام مرا در هر پنج روز جمعه یکی و روز جمعه اصل فیجعل لهم النبیذ
واللحم ثم اذا فرغوا من الطعام واللحم جاء باجانة فملأها نبیذا ثم جاء بمطهرة فاذا ناولها انسانا منهم قال له
لا تشرب حتی تصلی علی محمد وآل محمد فاهتدیت الجماعة بکم بهذا الغلام شرح الاجانة بکسر همزه وتشدید
جیم والفرق نون وآن ظرفیست سر فراخ مانند لگن و از سفال است ودر اکثر جاها شسته میشود
المطهرة بکسر وفتح میم وسکون طاء بی نقطه وفتح هاء وراء بی نقطه ظرف آبخوری مثل قدح یعنی پس حاضر
میکند برای مهمانان نبیذ را وگوشت را بعد از آن چون فارغ میشوند از خوراک وگوشت می آورد
سوی ... پس میکند آنرا از نبیذ بعد از آن آورد قدح را پس چون دهد شخصی از ایشان را میگوید او را
که میاشام تا آنکه بگوئی اللهم صل علی محمد وآل محمد پس راه یافتم بجهت شوق شما بوسیله این غلام بلکه جهت
توفیق الهی شامل کسی شود از اهتمام غلام بگفتن اللهم صل علی محمد وآل محمد مشتمل میشود بکمال اهتمام
الله تعالی باو باعتبار اینکه نماز معراج مؤمنست وچندانکه مؤمن در نماز است در عروج است تا وقتی که
بمنتهای مطلب رسد وسلام کرد ومنصرف شود ومعلوم است که منتهای فرایض نماز پیش از سلام الفراغ
گفتن اللهم صل علی محمد وآل محمد است پس از این معلوم میشود که آل محمد افضل خلایقند بعد از محمد زیرا
که اگر دیگری مثل ایشان میبود در قرب درگاه الهی شریک ایشان میشد در صلوة فریضه والسلام علی من اتبع
الهدی اصل قال فقال لی استوص به خیرا واقرأه منی السلام وقل له یقول لک جعفر بن محمد انظر شرابک
هذا الذی تشربه فان کان یسکر کثیره فلا تقربن قلیله فان رسول الله صلی الله علیه وآله قال کل مسکر حرام وقال
ما اسکر کثیره فقلیله حرام قال فجئت الی الکوفة واقرأت الغلام السلام من جعفر بن محمد علیه السلام شرح استوص
بواو وصاد بی نقطه بصیغه امر معتل الفاء ومعتل اللام از باب استفعال است لا استیصاء قبول سفارش کردن

وحمل کردن

۳۷

وحمل کردن بتقاضای آن سفارش مقصود اینست که قبول کن سفارش مرا در آن غلام خیرا واقرأه بقاف وراء بی نقطه
وهمزه بصیغه امر از باب منع است لا تقربن بنون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه نهی حاضر از باب علم است وضمیر
مستتر در قال در هر دو جا راجع برسول الله یا راجع بامام است ودر بعضی نسخ لفظ قال اینجا نیست وبنابر این قوله ما
اسکر تا آخر کلام رسول الله است واقرأت در نسخ از باب افعال است وآن بمعنی قرأت از منع باید یعنی یزید
گفت که پس امام گفت مرا که قبول کن سفارش مرا که بآن غلام خیر را و بخوان او را از جانب من سلام و بگو او را
که میگوید ترا جعفر بن محمد که نظر کن نبیذ ترا اینکه میآشامی آنرا پس اگر باشد که مست کند بسیار شرب
نزدیک مشو البته کم او را بنزدیکی بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وآله گفت که هر چه مست کند حرامست و
گفت که هر چه مست کرد بسیار شرب کم شرب حرامست بیان این شد در شرح حدیث یازدهم این باب یزید گفت
که پس آمدم سوی کوفه وخواندم غلام را سلام از جانب جعفر بن محمد علیه السلام اصل قال فبکی ثم قال اهتم
بی جعفر بن محمد حتی یقرئنی السلام قال قلت نعم وقد قال لی قل له انظر شرابک هذا الذی تشربه فان کان
یسکر کثیره فلا تقربن قلیله فان رسول الله صلی الله علیه وآله قال کل مسکر حرام وما اسکر کثیره فقلیله حرام و
قد اوصانی بک فاذهب فانت حر لوجه الله تعالی قال فقال الغلام والله انه لشراب ما یدخل جوفی ما بقیت
فی الدنیا شرح اهتم بتقدیر استفهام است بمعنی از باب افتعال است ومرفوع ومنصوب میتواند بود مراد
بشراب در شراب مسکر است جمله ما یدخل استینافی بیانی است ومیتواند بود که مراد شراب آشامیدنی
باشد وجمله ما یدخل صفت شراب باشد یعنی یزید گفت که پس غلام گریه کرد بعد از آن گفت مرا که آیا
اهتمام کرد بمن جعفر بن محمد تا آنکه میخواند سلام بمن یزید گفت که گفتم آری وبتحقیق گفت مرا که بگو غلام را
که نظر کن نبیذ ترا آنکه میآشامی آنرا پس اگر باشد که مست کند بسیار شرب پس نزدیک مشو البته کم شرب را
بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وآله گفت که هر چه مست کنند حرامست وآنچه مست کرد بسیار شرب
پس کم شرب حرامست وبتحقیق امام سفارش کرد مرا بتو پس برو پس توئی آزاد برای رضای الله تعالی یزید
گفت که پس گفت غلام که بخدا قسم که بدرستیکه آن نبیذ هر آینه مست کننده است بیان این اینکه داخل
نمیشود در درون من مادامیکه باقی باشم در دنیا متن اصل عن کلیب بن معاویة قال کان ابو بصیر واصحابه

يشربون النبيذ يكسرونه بالماء فحدثت به ابا عبد الله عليه السلام فقال لي وكيف صار الماء يحل المسكر مرهم لا يشربوا
منه قليلا ولا كثيرا **شرح** روايتست از كليب بضم كاف وفتح لام ابن معاويه گفت كه بود ابو بصير و ياران او كه مي آشاميدند
نبيذ مسكر را ميشكستند اسكار آنرا بآب پس خبر دادم امام جعفر صادق عليه السلام را پس امام گفت مرا كه و چگونه
گردد آب بآميزش كه حلال كند مست كننده را امر كن ايشانرا كه نياشامند از نبيذ مسكر كم را و نه بسيار را
اصل قلت انهم يذكرون ان الرضا من آل محمد يحله لهم فقال وكيف كان يحلون آل محمد المسكر وهم لا يشربون
منه قليلا ولا كثيرا **اصل شرح** اين فقره در بعض نسخ كافي نيست و تركش بهتر مينمايد زيرا كه اينجا يعني لابد نيست كه
مؤمنان باما متنا و راضي ابد يحلون آل محمد الذي قيل اكلوني البراغيث است وحاجت بيان باقي نيست **اصل**
ففعلت فامسكوا عن شربه فاجتمعنا عند ابي عبد الله عليه السلام فقال له ابو بصير ان ذا جاءنا عنك بكذا
وكذا فقال صدق يا ابا محمد ان الماء لا يحل المسكر فلا تشربوا منه قليلا ولا كثيرا **شرح** پس كردم آنرا كه امام
فرمود پس نگاه داشتند خود را از آشاميدن نبيذ پس فراهم شديم نزد امام جعفر صادق عليه السلام پس گفت
امام را ابو بصير كه بدرستي كه اين زد آورد نزد ما از جانب تو چنين و چنين پس امام گفت كه راست گفت
اي ابو محمد بدرستي كه آب حلال نميكند مست كننده را پس ميآشاميد از آن كم را و نه بسيار را **باب**
بيست و دويم اصل باب ان الخمر انما حرمت لفعلها فما فعل فعل الخمر فهو خمر شرح اين باب بيان اينست كه شيره
انگور مست كننده جز اين نيست كه حرام كرده شد براي كار آنكه مست كردن است پس هر چه كرد كار شيره انگور
مست كننده را پس آن در حكم شيره انگور مست كننده است در حرام بودن در اين باب چهار حديث
اول اصل عن يعقوب بن يقطين عن اخيه علي بن يقطين عن ابي ابراهيم عليه السلام قال ان الله عز وجل لم يحرم الخمر
لاسمها ولكن حرمها لعاقبتها فما فعل فعل الخمر فهو خمر **شرح** اسم بكسر همزه و سكون سين بي نقطه ماخوذ است
از سمو بكسر سين و سكون ميم يعني علامتي كه بآن ممتاز شود جنسي از ساير اجناس مثل خمر وماء و مراد بتحريم
براي اسم چيزي اينست كه تحريم آن چيز شود بي تعليل بصفتي كه مشترك باشد ميان آن چيز و غير آن چيز
پس تحريم ميته و دم و لحم خنزير در قرآن تحريم لاسمهاست بخلاف تحريم خمر در قرآن كه لصفتهاست چنانچه
بيان ميشود در شرح حديث سيم اين باب **يعني** روايتست از يعقوب بن يقطين از برادرش علي بن يقطين

الامام

الامام موسى كاظم عليه السلام گفت كه بدرستي كه الله عز وجل حرام نكرد در قرآن آنرا براي صفت انگور مست كردنست
پس هر چه كرد اثر شيره انگور مست كننده را پس آن در حكم شيره انگور مست كننده است در حرام بودن
حاصل اينست كه لفظ خمر حقيقت است در شيره انگور مست كننده و مجاز مشهور است در نبيذ مست كننده
مثلا باعتبار اينكه شيره انگور بي انضمام غير چون خبز دلوك بر جا آورد مست كننده ميشود بخلاف غير شيره
انگور چنانكه گذشت در شرح عنوان باب دوازدهم ليكن آن غير در حكم شيره انگور است چون مست كننده شود
دويم اصل عن الحسن بن علي بن يقطين عن اخيه الحسين بن علي بن يقطين عن ابيه علي بن يقطين عن ابي الحسن
الماضي عليه السلام قال ان الله تبارك وتعالى لم يحرم الخمر لاسمها ولكن حرمها للعاقبة فما كان عاقبته عاقبة الخمر
فهو خمر **شرح** مضمونش ظاهر است از شرح حديث سابق **سيم اصل** عن بعض اصحابنا قال قلت لابي عبد الله عليه السلام
لم حرم الله الخمر فقال حرمها لفعلها وفسادها **شرح** روايتست از بعض ياران ما كه گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را
كه چرا حرام كرد الله شيره انگور مست كننده را پس امام گفت كه حرام كرد شيره انگور مست كننده را بسبب
اثرش و فسادش **بدانكه** اين اشارتست بآيه سوره مائده انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء
في الخمر والميسر و گذشت در حديث دويم باب بيستم **چهارم اصل** عن ابي الجارود قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن
النبيذ اخمر هو فقال ما زاد على الترك جودة فهو خمر **شرح** زاد بزاي با نقطه و الف و دال بي نقطه بصيغه ماضي
غايب معلوم بابش ضرب است و ضمير مستتر راجع بما است الزيادة افزون كردن و افزون شدن و مراد اينجا
معني اولست علي بمعني بنائيه است جوده بضم و فتح جيم و سكون واو و دال بي نقطه منصوب و مفعول به
زاد است و آن مصدر بابش فعل است و ضد فساد است و مراد اينست كه هر چه ترکش سبب ضد فساد شود
باين معني كه فعلش سبب فساد شود مانند خمر است در حرام بودن و ميتواند بود كه مراد بزيادت اينجا معني
دويم باشد و مراد بترك نگاه داشتن باشد و جوده تميز باشد و مراد اين باشد كه هر مست كننده كه نگه
آن باعث بهتري آن شود خمر حقيقي است مثل نزال انگوره و هر چه چنان نيست خمر حقيقي نيست مثل نبيذ اگر
چه در حكم خمر باشد در حرام بودن ليكن اين احتمال مناسب عنوان اين باب نيست **يعني** روايتست از
ابو الجارود گفت كه پرسيدم امام محمد باقر عليه السلام را از نبيذ مست كننده كه آيا مانند شيره انگور مست كننده است

آن در حرام بودن پس امام گفت آنچه افزون کرد باعتبار ترکش نیکوئی و استقامت حال را پس آن مانند شیرۀ
انگور است کشنده است در حرام بودن خواه نبیذ باشد و خواه غیر نبیذ باشد خواه مشروب باشد
و خواه ماکول باشد **باب بیست و سیم اصل باب من اضطر الی الخمر للدواء او للعطش او للتقیة**
شرح اضطر بضم طاء بی‌نقطه منقلبه از تاء افتعال و تشدید راء بی‌نقطه مفتوحه بصیغه ماضی غایب
مجهول باب افتعال است للدواء بکسر دال بی‌نقطه و الف ممدوده مصدر باب مفاعله معالجه کردن عطش
بفتح عین بی‌نقطه و فتح طاء بی‌نقطه مصدر باب علم است **بدانکه** حدیثها سبب عطش در این باب ذکر
نشده و در تهذیب در اواخر کتاب الصید و الذبایح چنین است که وعن الرجل اصابه عطش حتی خاف علی
نفسه فاصاب خمرا قال یشرب منه قوته پس می‌تواند بود که اینجا لفظ او للعطش از کاتبان زیاده شده باشد یا اسقاط
حدیثی شده باشد **یعنی** این باب بیان کسی است که ناچار شد سوی مست کننده برای معالجه کردن یا
تنگی یا برای نگاهداشتن خود را از ضرر مخالفان در این باب دوازده حدیث است **اول اصل** عن ابی بصیر
قال دخلت ام خالد العبدیة علی ابی عبد الله علیه السلام و انا عنده فقالت جعلت فداک انه یعترینی قراقر فی
بطنی و قد وصف لی اطباء العراق النبیذ بالسویق و قد وقفت و عرفت کراهتک له فاحببت ان اسئلک
عن ذلک فقال لها و ما یمنعک من شربه **شرح** یعترینی بعین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه
مضارع غایب معلوم معتل اللام واوی باب افتعال است الاعتراء فرو گرفتن چیزی را القراقر بفتح قاف
و راء بی‌نقطه و الف و کسر قاف دوم جمع قرقره بفتح دو قاف و سکون راء اول بادهای که در شکم محبوس میشود — وراءم
و باعث درد بسیار میشود وقفت بقاف و فاء بصیغه ماضی متکلم معلوم باب ضرب است **یعنی** روایت کرد
ابو بصیر که کنیت دیگر شر ابو محمد است گفت که داخل شد ام خالد عبدیه بفتح عین بی‌نقطه و سکون باء
یکنقطه بر امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که من نزد او بودم پس گفت که قربانت شوم بدرستی که شان
این است که فرو میگیرد مرا نفخها در شکم من و بتحقیق بیان کردند برای من طبیبان عراق نبیذ مست کننده را
با پست و بتحقیق اطلاع بهم رسانیدم و شناختم ناخوش شمردن تو نبیذ مست کننده را پس دوست داشتم
که سوال کنم ترا از آن پس امام گفت آن زن را که و چه چیز باز میدارد ترا از آشامیدن نبیذ مست کننده

امر

اصل قالت قد قلدتک دینی فالقی الله عز و جل حین القاه فاخبره ان جعفر بن محمد امرنی و نهانی فقال یا ابا محمد الا تسمع
الی هذه المرأة و هذه المسائل لا و الله لا اذن لک فی قطرة منه فانما تندمین اذا بلغت نفسک ههنا و اومی
بیده الی حنجرته یقولها ثلاثا افهمت قالت نعم ثم قال ابو عبد الله علیه السلام ما یبل المیل ینجس حبا من ماء یقولها
ثلاثا **شرح** قلدتک بقاف و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعیل است التقلید کسی را صاحب
قلاده کردن و مراد اینجا بگردن کسی انداختن نیک و بد چیزیست الا تسمع استفهام تعجبی است زیرا که زن
که غریب باشد و مسائل دین خود را در امر و نهی به کسی حواله با امام مفترض الطاعة کند با وجود آنکه اکثر زنان
و مردمان روی ... نمیکنند بسیار عجیب است تقدیر تسمع الی ... اصغاء است هذه
المسائل عبارت است از مسائل دین زن که تقلید کرده با آنها امام را یا عبارت است از سوال و جواب که در اینجا
مذکور شد آذن بهمزه و الف و فتح ذال بانقطه از باب علم است تندمین بنون و دال بی‌نقطه بصیغه
مضارع مخاطبه معلوم باب علم است اومی بواو و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و کتابت
همزه آن بصورت یا بنابر جواز قلب همزه الف بالف است یقولها ثلاثا کلام راوی است و ضمیر راجع بجمله
لا و الله تا آخر است افهمت تتمه کلام امام است یبل بیاء یکنقطه و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بما است ینجس بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است حبا بضم
حاء بی‌نقطه و تشدید باء یکنقطه است **الکوکب** که ظاهر این است که آب قلیل بملاقات نجاست نجس شود
بتغییر **کریم** که از ظاهر سخن بر این است که مراد حب کمتر از کر باشد و این ملایم نیست با آنچه گذشت در کتاب الطهارة
در حدیث هشتم باب چهارم که باب الماء الذی لا ینجسه شیء است که الکر من الماء نحو حبی هذا و اشار الی حب من
تلک الحباب التی تکون بالمدینة پس می‌تواند بود که تنجیس آب بمعنی ایجاب اجتناب از آشامیدن آن آب
باشد و الله اعلم **یعنی** آن زن گفت که بتحقیق بگردن تو انداختم مسائل دین خود را پس ملاقات میکنم الله عز و جل را
در وقتی که ملاقات میکنم او را پس اخبار میکنم او را اینکه جعفر بن محمد امر کرد مرا بآنچه کردم و نهی کرد مرا از آنچه نکردم
پس امام گفت که ای ابو محمد آیا گوش نمیدهی سوی این زن و این مسائل نه بخدا قسم که رخصت نمیدهم
برای تو در قطره از نبیذ مست کننده جز این نیست که پشیمان میشوی چون رسید جان تو اینجا و اشاره

و اشارت کرد بدست خود بسوی حلق خود در حالی که میگفت آن جمله سه بار آیا نفهمیدی آنرا گفت که آری
بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آنچه تر کند میل چشم را نجس میکند خمی از آب در حالی که میگفت
این کلمه را که ما بیل تا آخر است سه بار دویم اصل عن عمر بن اذینة قال کتبت الی ابی عبد الله علیه السلام
اساله عن الرجل ینعت له الدواء من ریح البواسیر فیشربه بقدر اسکرجة من نبیذ صلب لیس یرید
به اللذة و انما یرید به الدواء فقال لا و لا جرعة و قال ان الله عز و جل لم یجعل فی شیء مما حرم شفاء و لا دواء
شرح ینعت بنون و عین بی نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب مجهول از باب منع است دواء
در اول بفتح و ضم و کسر دال بمعنی درمانست من در اول برای سببیت است و در دویم برای تبعیض ضمیر منصوب در
شربه راجع بدواست ظرف در بقدر منصوبست محلا و حال واو است یا حال ضمیر منصوبست اسکرجه
بضم همزه و سکون سین بی نقطه و ضم کاف و سکون را بی نقطه و جیم معرب اسکره پیاله ماست خوری
صلب بضم صاد بی نقطه و سکون لام و با یکنقطه بمعنی شدیدست یا بمعنی خالص است و بر هر تقدیر عبارت
از مست کننده باعتبار اینکه غالب شود بر عقل و بعد از صاف کردن آشامیده میشود دواء در دویم
بکسر دالست لا بتقدیر لا یشربه بقدر اسکرجه است جرعه منصوبست دواء در سیوم بکسر دالست فرق
میان شفاء و دواء اینست که اول باعتبار برکت و شرافت است و دویم اعم است یعنی روایتست از عمر بن
اذینه بضم همزه و فتح ذال با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون گفت که نوشتم سوی امام جعفر صادق
علیه السلام و او را از مردی که بیان کرده میشود برای او درمانی بسبب باد بواسیر پس می آشامد آن درمانرا
بر حالی که بقدر پیاله است از نبیذ مست کننده و نیست اینکه اراده کند بآن لذت را و جز این نیست
که اراده میکند بآن معالجه را پس امام گفت که نی آشامد آنرا و نه یک جرعه را و امام گفت که بدرستی که الله
عز و جل قرار نداده در چیزی از جمله آنچه حرام کرده شفائی را و نه معالجه را بدانکه نفی کردن الله تعالی
شفا و دوا را در حرام بمعنی اینست که هر که الله تعالی مضطر نکند مریض را بسوی آن و معالجه را منحصر در آن
نکند پس منافات ندارد با اینکه گاهی باعث صحت از مرض شود هر چند که استعمال آن نامشروع باشد
موافق آنچه در حدیث آینده است که و لیس یوافقنی الا شرب النبیذ سیم اصل عن علی بن اسباط

قال

قال اخبرنی ابی قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فقال له رجل ان بی جعلت فداک ارواح البواسیر و لیس یوافقنی الا
شرب النبیذ قال فقال ما لک و لما حرم الله عز و جل و رسوله صلی الله علیه و آله یقول له ذلک ثلثا علیک بهذا المریس
الذی تمرسه باللیل و تشربه بالغداة و تمرسه بالغداة و تشربه بالعشی فقال له هذا ینفخ البطن قال فادلک
علی ما هو انفع لک من هذا علیک بالدعاء فانه شفاء من کل داء قال فقلت له فقلیله و کثیره حرام فقال نعم
قلیله و کثیره حرام شرح مریس بفتح میم و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه فعیل بمعنی
مفعول از باب نصر است از مرس بفتح میم و سکون را خیسانیدن خرما و مانند آن در آب یعنی روایتست از
علی بن اسباط گفت که خبر داد مرا پدرم که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را مردی که بدرستی که با
منست قربانت شوم بادهای بواسیر و نیست اینکه موافق باشد مرا چیزی مگر آشامیدن نبیذ مست
کننده راوی گفت که پس امام گفت که چه کار است ترا با آنچه حرام کرده الله عز و جل و رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت
امام برای او آنرا سه بار در باب این خرمای خیسانیده شده را که میخیسانی آنرا در شب و می آشامی آنرا در اول
روز و میخیسانی آنرا در اول روز و می آشامی آنرا در آخر روز پس آن مرد گفت امام را که این باد میکند شکم آدم را
گفت او که پس راهنمائی کنم ترا بر آنچه نافعترست برای تو از این در باب دعا را چه بدرستی که آن باعث
شفاست از هر درد راوی گفت که پس گفتم امام را که پس آیا کم نبیذ و بسیار نبیذ حرامست پس امام گفت
آری کمش و بسیارش حرامست چهارم اصل عن الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن دواء عجن بالخمر فقال لا
و الله ما احب ان انظر الیه فکیف اتداوی به انه بمنزلة شحم الخنزیر او لحم الخنزیر و ان اناسا لیتداوون به شرح
دواء بفتح دالست عجن بصیغه ماضی است غایب مجهول از باب نصر و ضرب است او از نشاء راویست و میتواند
بود که کلام امام باشد یتداوون بفتح واو اول و سکون واو دویم است ضمیر به راجع بدواء معجون بخمر
یا راجع بشحم یا لحم است یعنی روایتست از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از درمانی که خمیر
کرده شود بخمر پس امام گفت نه بخدا قسم که دوست نمیدارم که نگاه کنم بسوی آن پس چگونه درمان میطلبم
بآن بدرستی که آن مانند پیه خوک است یا گفته مانند گوشت خوک است و بدرستی که مردمانی از جاهلان
هر آینه طلب درمان میکنند بآن پنجم اصل عن ابن الحر قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام ایام قدم العراق

فقال ادخل على اسمعيل بن جعفر فانه شاك فانظر ما وجعه وصف لي شيئا من وجعه الذي يجد قال فقمت
من عنده فدخلت على اسمعيل فسألته عن وجعه الذي يجد فاخبرني به فوصفت له دواء فيه نبيذ فقال
اسمعيل النبيذ حرام وانا اهل بيت لا نستشفي بالحرام شرح حو بضم حاء بی نقطه وتشدید واو بی نقطه بعد
ادیم بضم همزه وفتح دال بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین ایام مضاف بمحل قدم بصیغه ماضی غایب
معلوم باب علم است وضمیر مستتر راجع بامام است ودر نسخه لی ردوه بضمیر متکلم است پس لام برای تعلیل
است والا ظاهر بضمیر غایب است پس شیئا عبارت از درمان است ومن تعلیلیه است یجد بکسر وضم
جیم ودال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی باب ضرب ونصر است ولی نظر به(؟)
اهل منصوب بر اختصاص ومرفوع بر خبریت میتواند بود لا نستشفی بصیغه متکلم مع الغیر وغایب معلوم باب
استفعال میتواند بود یعنی روایتست از ابن حرکه(؟) گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام در دو زهالی(؟)
آمد بعد او پس گفت مرا که داخل شو بر پسرم اسمعیل بن جعفر چه بدرستی که او بیمار است پس نظر کن که چیست
کوفت او وبیان کن برای خاطر من چیزی را برای کوفت او که می یابد در خود او وی گفت که پس برخاستم از نزد
امام پس داخل شدم بر اسمعیل پس سوال کردم او را از کوفت او که می یابد در خود پس خبر داد مرا بآن پس بیان
کردم برای او درمانی را که در آن بود نبیذ مست کننده پس گفت اسمعیل که بدرستی که نبیذ مست کننده حرام است
وبدرستی که ما اهل خانواده طلب شفا نمیکنیم بحرام ششم اصل عن معوية بن عمار قال سأل رجل ابا جعفر عليه السلام رجل
عن دواء عجن بالخمر نكتحل منها فقال ابو عبد الله عليه السلام ما جعل الله في حرام شفاء شرح عجن بصیغه ماضی غایب
مجهول باب نصر وضرب است یکتحل بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال بتقدیر استفهام است ضمیر منها
راجع بخمر است یعنی روایتست از معویة بن عمار گفت که پرسید مردی از امام جعفر صادق علیه السلام از درمانی
که تر کرده شده باشد که آیا سرمه کشیده میشود از آن پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نکرد الله تعالی در حرامی
شفا را هفتم اصل عن رجل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من اكتحل بميل من مسكر كحله الله بميل من نار شرح
کحل از باب نصر ومنع است یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که سرمه کشید
بمیلی از مست کننده سرمه کشد او را الله تعالی بمیلی از آتش جهنم هشتم اصل عن قائد بن طلحة انه سأل

ابا عبد الله

ابا عبد الله عليه السلام عن النبيذ يجعل في الدواء قال لا ينبغي لاحد ان يستشفي بالحرام شرح روایتست از قائد در بعض
بقافست والفاء همزه ودال بی نقطه ابن طلحه اینکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام از نبیذ مست کننده که آیا
داخل کرده میشود در درمان امام گفت که سزاوار نیست برای کسی اینکه طلب شفا کند بحرام نهم اصل
عن علي بن جعفر عن اخيه ابي الحسن عليه السلام قال سألته عن الكحل يعجن بالنبيذ ايصلح ذلك قال لا شرح روایتست از
علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از سرمه که تر کرده میشود بنبیذ مست کننده آیا
خوب میشود آن امام گفت نه دهم اصل عن الحلبي قال سأل ابا عبد الله عليه السلام عن دواء عجن بالخمر فقال ما احب
ان انظر اليه ولا اشمه فكيف اتداوى به شرح اشمه بفتح همزه بی نقطه وتشدید میم بصیغه مضارع متکلم معلوم
باب نصر وعلم منصوب نیست یعنی روایتست از حلبی گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از درمانی
که تر کرده شود بخمر پس امام گفت که دوست نمیدارم که نگاه کنم بسوی آن ونه اینکه بو کنم آنرا پس چگونه طلب علاج
کنم باو یازدهم اصل عن سعيد بن يسار قال قال ابو عبد الله عليه السلام ليس في شرب النبيذ تقية شرح روایتست
از سعید بن یسار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست در آشامیدن نبیذ مست کننده تقیه
الرکونی(؟) که این منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب بیست ویکم گویم که ممکنست که مقصود
ابطال این باشد که حجت حرام بودن هر مسکر متفق علیه است میان موافق ومخالف زیرا که آن نوع
از قیاس منصوص العله است باعتبار اینکه حرمت خمر معلل شده در قرآن بایقاع عداوت وبغضاء وعمل
شیطان وقیاس منصوص العله حجت است نزد مخالفان مطلقا وحجت است نزد شیعه امامیه نیز ظاهرا بلکه
نبی یا یکی از اوصیای او علیهم السلام نص کرده باشند بر عدم مانع ومعارض برای قیاس منصوص العله
وعدم جواز تقیه در مقام احتجاج بنابر اینکه موافق طبع مخالفانست ومخالفان صاحب آنرا
از خود میشمرند ودوست میدارند منافات ندارد با وجوب تقیه در مقام جبر والزام بی کلام در
احتجاج والله اعلم دوازدهم اصل عن زرارة قال قلت امسح على الخفين تقية فقال ثلث لا اتقي
فيهن احدا شرب المسكر ومسح الخفين ومتعة الحج شرح مثل این گذشت در کتاب الطهارة
در حدیث دوم باب بیستم که باب مسح خفاست ودر ذیل آن چنین بود قال زرارة ولم يقل الواجب عليكم

ان لا نتقوا فیهن احدا و بیان شد و گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب التقیه که باب بیست و هفتم است
کو والتقیة فی کل شیء الا فی النبیذ والمسح علی الخفین و بیان شد امسح بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع
بتقدیر استفهام است تقیه منصوب و مفعول له است یعنی روایت است از زراره که راوی امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که در مجلس امام گفتم که آیا مسح کنم بر دو موزه برای تقیه پس امام گفت
که سه خصلت تقیه نمیکنم در آنها کسی را آشامیدن مست کننده و مسح بر دو موزه و متعه در حج است مراد
بیان عدم اضطرار امام به سوی تقیه در آنها است چون نبیذ را گذشت در حدیث سیزدهم باب بیست و یکم با ایراد
بیان وضوح حجت هر کلام از این سه مسئله است موافق آنچه بیان شد در حدیث سابق باب بیست و چهارم
اصل باب النبیذ شرح این باب بیان نبیذ حلال و نبیذ حرام است در این باب هفت حدیث است اول اصل
عن حنان بن سدیر قال سمعت رجلا یقول لابی عبدالله علیه السلام ما تقول فی النبیذ فان ابا مریم یشربه و یزعم انک
امرته بشربه فقال صدق ابو مریم سالنی عن النبیذ فاخبرته انه حلال ولم یسالنی عن المسکر قال ثم قال علیه السلام
ان المسکر ما اتقیت فیه احدا سلطانا ولا غیره قال رسول الله صلی الله علیه وآله کل مسکر حرام وما اسکر کثیره
فقلیله حرام شرح قریب به این گذشت در حدیث دوازدهم باب بیست و یکم ما اسکر کثیره فقلیله حرام
تتمه کلام رسول الله نیست و بیان شد در شرح حدیث یازدهم باب بیست و یکم یعنی روایت است از
حنان بن سدیر گفت که شنیدم از مردی میگفت با امام جعفر صادق علیه السلام که چه میگویی در نبیذ چه به تحقیق
که ابو مریم می آشامد آن را و دعوی میکند این که تو امر کردی او را به آشامیدن آن پس امام گفت
که راست گفت ابو مریم پرسید مرا از نبیذ خبر دادم او را به اینکه آن حلال است و نه پرسید مرا از نبیذ مست کننده
تقیه نکردم در آن کسی را پادشاهی را و نه غیر او را گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرام است
و هر چه مست کرد بسیارش پس کمش حرام است اصل فقال الرجل جعلت فداک هذا النبیذ الذی اذنت
لابی مریم فی شربه ای شیء هو فقال اما ابی علیه السلام فانه کان یامر الخادم فیجیء بقدح ویجعل فیه زبیبا
و یغسله غسلا نقیا ثم یجعله فی اناء ثم یصب علیه ثلثة مثله او اربعة ماء ثم یجعله باللیل و یشربه بالنهار
و یجعله بالغداة و یشربه بالعشی و کان یامر الخادم بغسل الاناء فی کل ثلثة ایام کیلا یغتلم فان کنتم تریدون

نبیذ
النبیذ فهذا النبیذ شرح اذنت از باب علم است اما به فتح همزه و تشدید میم است و این اشارت است به اینکه
حلال از نبیذ مویز میباشد مثل خرما و انجیر خشک النقی بفتح نون و کسر قاف و تشدید یاء دو نقطه در پایین
پاکیزه و این از قبیل اسناد مجازیست ثلثة منصوب و مضاف است مثله به ضم میم و ضم ثاء سه نقطه و ضمیر غایب
راجع به زبیب مجرور و مضاف الیه است و آن جمع مثل است یعنی مقدار است اربعة منصوب و به تنوین است و به تقدیر اربع
مثل است ماء منصوب و تمیز است یغتلم به غین با نقطه به صیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال منصوب است یعنی
پس گفت آن مرد که قربانت شوم این نبیذی که رخصت دادی ابو مریم را در آشامیدن آن چه چیز است آن
پس امام گفت که اما پدرم علیه السلام پس به درستی که او بود که میفرمود خدمتکار را پس می آورد قدحی را و
میکرد در آن قدح قدری از مویز و می شست آن مویز را شستنی پاکیزه بعد از آن میکرد آن مویز را
در ظرفی پس بعد از آن میریخت بر سر آن مویز سه مقدار آن مویز یا چهار مقدار آب بعد از آن
میکرد آن را در شب و می آشامید آن را در روز و میکرد آن را در اول روز و می آشامید در آخر روز و
بود که میفرمود خدمتکار را به شستن آن ظرف پس از آن در هر سه روز تا نشود برای اینکه مست نشود پس اگر
باشید که خواهید نبیذ حلال را پس اینست نبیذ حلال دوم اصل حدثنی ایوب بن راشد قال سمعت
ابا البلاد یسال ابا عبدالله علیه السلام عن النبیذ فقال لا باس به فقال انه یوضع فیه العکر فقال ابو عبدالله علیه السلام
بئس الشراب ولکن انبذوه غدوة واشربوه بالعشی قال فقلت جعلت فداک هذا یفسد بطوننا قال
فقال ابو عبدالله علیه السلام افسد لبطنک ان تشرب ما لا یحل لک شرح عکر به فتح عین بی نقطه و فتح کاف و بیان
شد در شرح حدیث هشتم باب ان رسول الله صلی الله علیه و آله حرم کل مسکر تا آخر که باب بیست و یکم است
انبذوه به صیغه امر باب نصر یا باب افعال است و ضمیر منصوب راجع به نبیذ است افسد به صیغه افعل التفضیل
مرفوع و خبر مقدم بر مبتدا است یا مبتدا است لام در لبطنک برای تعدیه است یعنی خبر داد مرا ایوب
بن راشد گفت که شنیدم ابو البلاد میپرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از نبیذ پس امام گفت که
نیست باکی به آن پس ابو البلاد گفت که به درستی که شان اینست که گذاشته میشود در نبیذ دردی
نبیذ دیگر برای اینکه مست کننده شود پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بد آشامیدنی است

آن ولیک سازند نبیذ را در اول روز و بیاشامید آن را در آخر روز ابو بصیر گفت که گفتم که قربانت شوم این قسم
نبیذ فاسد میکند شکمهای ما را ابو بصیر گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که فاسد کننده تر است شکم
ترا اینکه آشامی چیزی را که حلال نیست برای تو سیم اصل عن الکلبی النسابة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن النبیذ فقال حلال قلت انا ننبذه فنطرح فیه العکر و ما سوی ذلک فقال علیه السلام شه شه تلک الخمرة
المنتنة قال قلت جعلت فداك فای نبیذ تعنی فقال ان اهل المدینة شکوا الی النبی صلی الله علیه و آله
تغیر الماء و فساد طبائعهم فامرهم علیه السلام ان ینبذوا شرح این حدیث با ضمیمه گذشت با اندك تفاوتی در کتاب الحجة
در حدیث ششم باب هشتادم که باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة است و بیان شد
واو در و ما سوی ذلك برای تعمیم است و مراد اینست که گاهی عکر را باعث غلیان نبیذ میکنیم و کاهی غیر
عکر را باعث میکنیم مثل دانه که از بصره می آورند تا باعث غلیان میشود دو حدیث پنجم این باب یعنی روایت استاد
کلینی است کلبی نسابه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نبیذ پس گفت که حلال است گفتم که بدرستی که ما
میسازیم نبیذ را پس می اندازیم در آن دردی نبیذ یکروزه و غیر آن را تا مست کننده شود پس گفت امام علیه السلام
که بد بو و آن خمر گندیده است کلبی گفت که گفتم قربانت شوم پس کدام نبیذ را میخواهی پس امام گفت که بدرستی
که اهل مدینه شکایت بردند بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله از بدی آب و فساد مزاجهای ایشان پس امر کرد ایشان را
پیغمبر علیه السلام باینکه نبیذ سازند اصل فکان الرجل منهم یامر خادمه ان ینبذ له فیعمد الی کف من تمر فیلقیه
فی القدح فمنه شربه و منه طهوره فقلت و کم کان عدد التمر الذی کان فی الکف فقال ما حمل الکف قلت
واحدة او اثنتین فقال علیه السلام ربما کانت واحدة و ربما کانت اثنتین فقلت و کم کان یسع القدح
فقال ما بین الاربعین الی الثمانین الی ما فوق ذلك قال فقلت بالارطال فقال ارطال بمکیال العراق شرح پس بود
مردی از ایشان که امر میکرد خدمتکار خود را باینکه نبیذ سازد برای آن پس آن خدمتکار قصد میکرد
سوی مشتی از خرماها پس میریخت آن را در قدح پس از آن قدح بود آشامیدن آن و از آن بود طهارت
او پس گفتم که و چند بود عدد آن خرماها که بود در دست پس امام گفت عددی که برمیدارد آن را دست گفتم
که آیا بود یکدست یا دو دست پس گفت امام علیه السلام که بسا که بود یکدست و بسا که بود دو دست پس گفتم که و چند بود

فیقرؤ فیه الشنن

الحکمی

کر کجا بر داشت آن خیلی از آب پس امام گفت که آنچه میان چهل تا هشتاد تا بالاتر از آنست راوی گفت که گفتم
که اینها بر رطلهاست پس گفت که رطلهاییست که به پیمانه عراقست بیان شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث ششم
باب دوم که رطل عراقی نصف من یک صاعست و رطل مدنی ششم یک صاعست و صاع چهار مدست و مد
مقداریست از جو و گندم و مانند آنها که در دو دست گشاده کشیده متصل بیکدیگر گنجد و زیاده از آن
گنجایش چهارم اصل عن ابراهیم بن ابی البلاد عن ابیه قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام فقلت یا جاریة اسقینی
ماء فقال لها اسقیه من نبیذی فجاءتنی بنبیذ مریس فی قدح من صفر قال فقلت ان اهل الکوفة لا یرضون بهذا
قال فما نبیذهم قلت له یجعلون فیه القعوة قال و ما القعوة قلت الداذی فقال و ما الداذی فقلت ثفل
التمر یضری به الاناء حتی یهدر النبیذ فیغلی ثم یسکن فیشرب فقال هذا حرام شرح ابو البلاد
گفت در شرح حدیث هفتم باب هفدهم مریس بفتح میم و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و سین بی نقطه مضاف الیه است و عبارتست از خرماهای خیسانیده شده در آب بیان قدح
صفر گذشت در شرح حدیث اول و چهارم باب الاوانی که باب ششم است القعوة بفتح قاف و سکون
عین بی نقطه آنچه باعث جوشیدن و مست کنندگی نبیذ شود و این لفظ بسیار غریبست زیرا که آنچه
متعارفست قعوه است بجای عین داذی بدال بی نقطه و الف و ذال نقطه دار و یاء مشدده برای نسبت
و صاحب قاموس گفته که الداذی شراب الفساق و الثفل بضم ثاء سه نقطه و سکون فاء دردی چیزی که بعد از صاف
کردن آن باقی بماند یضری بضاد با نقطه و راء بی نقطه و الف بصیغه مضارع غایب مجهول از باب افعال یا معلوم
از باب علم است الاضراء عادت فرمودن و الضراوة بفتح ضاد عادت کردن ابن اثیر در نهایه گفته که و منه حدیث
علی انه نهی عن الشرب فی الاناء الضاری هو الذی ضری بالخمر و عود بها فاذا جعل فیه العصیر صار مسکرا و قال
ثعلب الاناء الضاری هیهنا هو السائل ای انه ینغص الشرب علی شاربه پس مقصود اینست که ثفل نبیذ
نبیذ سابق در اناء گذاشته میشود تا وقت احداث نبیذی دیگر و در آن وقت آن ثفل برهم ریخته
میشود و آب خرماهای تازه در آن اناء ریخته میشود و این عمل برای اینست که آن اناء خشک نشود تا مادام
که نبیذ تازه در آن جوش آید یهدر بهاء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب ضرب است

الهدیر آواز جوشیدن فا برای بیانست یغلی بفتح یا بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یکی
بنون بصیغه معلوم باب نصر است و در بعض نسخ بر اه بی نقطه است از باب افعال است پس ترتب بصیغه مجهول باب
علم مرفوع است یعنی روایتست از ابراهیم بن ابی البلاد از پدرش گفت که بودم نزد امام محمد باقر علیه السلام
پس گفت که ای کنیز بیاشامان مرا آبی پس امام گفت کنیز را که بیاشامان او را از نبیذ من پس کنیز آورد نزد من نبیذ
خرمای خیسانیده شده را در قدحی از روی و او گفت که لیکن گفتم که بدرستی که اهل کوفه راضی نمیشوند باین
امام گفت که پس چیست نبیذ ایشان گفتم امام را که داخل میکنند در آن قعوه را امام گفت که و چیست قعوه
گفتم که داذی است پس امام گفت که و چیست داذی پس گفتم که دردی خرماست گفتم که علت گرموده میشود
با آن ظرف نبیذ برای اینکه باو از آن نبیذ باین روش که جوشد بعد از آن ساکن میشود نبیذ پس آشامیده
میشود پس امام گفت که این حرامست باعتبار اینکه مست کننده است نهم اصل عن ابراهیم بن ابی البلاد
قال دخلت علی ابی جعفر بن الرضا علیه السلام فقلت له انی اریدان الصق بطنی ببطنک فقال ههنا یا ابا اسمعیل
وکشف عن بطنه و حسرت عن بطنی و الصقت بطنی ببطنه ثم اجلسنی و دعا بطبق فیه زبیب فاکلت ثم
اخذ فی الحدیث فشکا الی معدته شرح روایتست از ابراهیم بن ابی البلاد گفت که داخل شدم بر امام محمد جواد
بن امام رضا علیهما السلام پس گفتم او را که بدرستی که من میخواهم که متصل کنم شکم خود را بشکم تو پس امام گفت که اینجا
بیا ای ابو اسمعیل پس کشود از شکم خود و جامه برداشتم از شکم خود و متصل کردم شکم خود را بشکم او بعد از آن
نشانید مرا و طلب کرد طبقی را که در آن مویز بود پس خوردم بعد از آن شروع کرد در حکایت پس شکایت کرد
سوء هضم از معده خود اصل و عطشت فاستسقیت ماء فقال یا جاریة اسقیه من نبیذی فجاءتنی بنبیذ مریس
فی قدح من صفر فشربته فوجدته احلی من العسل فقلت له هذا الذی افسد معدتک قال فقال لی هذا تمر من
صدقة النبی صلی الله علیه وآله یوخذ غدوة فیصب علیه الماء فتمرسه الجاریة واشربه علی اثر الطعام و سائر
نهاری فاذا کان اللیل اخذته الجاریة فسقته اهل الدار شرح و تشنه شدم پس طلب آشامیدن ما کردم آب را
پس امام گفت که ای کنیز بیاشامان او را از نبیذ من پس کنیز آورد نزد من نبیذ خرمای خیسانیده شده
را در قدحی از روی پس آشامیدم آن را پس یافتم آن را شیرین تر از عسل پس گفتم امام را که اینست آنچه فاسد کرده

معده ترا

معده ترا راوی گفت که پس امام گفت مرا که این خرما ینبیذ از تصدقات پیغمبر صلی الله علیه وآله است پس خرما گرفته میشود
در اول روز پس ریخته میشود بر سر آن آب برای شستن و پاکیزه کردن از کرد و آلودگی پس از آن خیسانید آن را کنیز و می
آشامم آن را بر اثر طعام در تتمه روز خود پس چون شود شب میگیرد آن را کنیز پس میآشاماند آن را باهل سرا دهم اصل فقلت له ان
اهل الکوفة لا یرضون بهذا فقال و ما نبیذهم قال قلت یوخذ التمر فینقی و یلقی علیه القعوة قال و ما القعوة قلت الداذی
قال و ما الداذی قلت حب یوتی به من البصرة فیلقی فی هذا النبیذ حتی یغلی و یسکن ثم یشرب فقال ذاک حرام
شرح پس گفتم امام را که بدرستی که اهل کوفه راضی نمیشوند باین پس امام گفت که و چیست نبیذ ایشان راوی
گفت که گفتم که گرفته میشود خرما پس پاکیزه کرده میشود پس انداخته میشود در آن قعوه امام گفت که و چیست
قعوه گفتم که داذی است امام گفت که و چیست داذی گفتم که دانه ایست که آورده میشود از بصره پس انداخته میشود
در این نبیذ برای اینکه جوش زند و ساکن شود بعد از آن آشامیده میشود پس امام گفت که این حرام است ملاحظه
منافات نیست میان این و سابق زیرا که قعوه و داذی یعنی چیزیست که باعث جوشیدن و مست کنندگی نبیذ
میشود و آن قدر مشترک میان بعض از خرما و دانه بصره و مانند آنهاست و این بعض ها از قبیل تفسیر عبارت است
جنانچه اشارت شد باین در شرح حدیث سیم از این باب یازدهم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال استاذنت
لابی عبد الله علیه السلام لبعض اصحابنا فساله عن النبیذ فقال حلال فقال اصلحک الله انما سالت عن النبیذ
الذی یجعل فیه العکر فیغلی حتی یسکر فقال ابو عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه وآله کل مسکر حرام شرح
روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که طلب رخصت دخول کردم بر امام جعفر صادق علیه السلام برای بعضی یاران ما پس
پرسید امام را از نبیذ پس امام گفت که حلالست پس آن مرد گفت که نگاه دارد ترا الله جز این نیست که پرسیدم از نبیذی
که داخل کرده میشود در آن دردی یعنی ته شیشه تا اگر مست کننده میشود پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر مست کننده حرام است دوازدهم اصل عن محمد بن جعفر عن ابیه علیه السلام قال قدم علی
رسول الله صلی الله علیه وآله من الیمن قوم فسالوه عن معالم دینهم فاجابهم فخرج القوم باجمعهم فلما ساروا مرحلة قال
بعضهم لبعض نسینا ان نسال رسول الله صلی الله علیه وآله عما هو اهم الینا ثم نزل القوم ثم بعثوا وفدا لهم فاتی
الوفد رسول الله صلی الله علیه وآله شرح المعالم بفتح میم و کسر لام جمع معلم بفتح میم و سکون عین و فتح لام مسائلی که آنها

بعالم

جاهای علم است و مراد بعالم دینیم مسائلی است که جاهای علم دینیست یا معنی که علم با آنها علم احکام دین اسلام است
مرحله بفتح میم و سکون راء بی نقط و فتح حاء بی نقط است اتینا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر مجهول باب افعال
یا مرکب از ذهم استفهام تعجبی و صیغه معلوم باب علم است الوفد بفتح واو و سکون فاء و دال بی نقطه جمع وافد آینده کان
بزرگی برای پیغام آوردن یعنی روایتست از محلب جمیع از پدر شرحبیل گفت که آمدند و وارد شدند بر رسول الله صلی الله علیه و آله گروهی
از یمن جماعتی پس پرسیدند او را از معالم دین ایشان پس جواب داد ایشان را پس از مدینه بیرون رفتند جماعت
ایشان در وقتی که رفتند مسافت یک کوچ گفت بعضی از ایشان بعضی را که فراموش کردیم سئوال کنیم رسول
الله صلی الله علیه و آله از چیزی که آن مهم تر است سوی ما بعد از آن فرود آمدند جماعت بعد از آن فرستادند پیغام
آورنده را که برای ایشان بودند پس آمدند آن پیغام آورندگان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله اصل فقالوا یا رسول الله
ان القوم قد بعثوا بنا الیک یسئلونک عن النبیذ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و ما النبیذ صفوه لی فقالوا یؤخذ
من التمر فینبذ فی اناء ثم یصب علیه الماء حتی یمتلئ و یوقد تحته حتی ینطبخ فاذا انطبخ اخذوه فالقوه فی اناء آخر
ثم صبوا علیه ماء ثم مرس ثم صفوه بثوب ثم یلقی فی اناء ثم یصب علیه من عکر ما کان قبله ثم یهدر و یغلی ثم یسکن علی
عکره شرح یا در نسخه‌ای بتقویت بقلیه است صفوه بکسر صاد بی نقط و تخفیف فاء مضموم بصیغه امر حاضر الفاء
باب ضرب است و این سئوال برای اینست که نبیذ مشترک لفظی است میان حلال است و حرام است
من التمر برای تبعیض است و ظرف نائب فاعل است یا اسم است یعنی بعض و نائب فاعل است و حاصل
القوه بفتح قاف مرس براء بی نقط و سین بی نقط بصیغه ماضی غایب مجهول از باب نصر است
المرس بفتح میم و سکون راء بدست مالیدن چیزی را برای حل شدن آنکه صفوه در دوم بفتح صاد بی نقط و
تشدید فاء مفتوحه بصیغه ماضی معلوم معتل اللام باب تفعیل است عکر بفتح عین و فتح کاف فصیحست
یهدر و یغلی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یسکن بنون از باب نصر است علی بنا بر ظرف
متعلق بیهدر و بعد از آنست یعنی پس گفتند ای رسول الله بدرستی که آن جماعت بتحقیق فرستادند ما را سوی تو
که می‌پرسند تو را از نبیذ پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چیست نبیذ بیان کنید آن را برای من پس گفتند که
گرفته میشود از خرما پس افکنده میشود در ظرفی بعد از آن ریخته میشود بر آن آب تا آنکه پر شود و افروخته میشود

در پایین آن آتش تا آنکه پخته شود پس چون پخته شد گرفتند آن را پس انداختند آن را در ظرفی دیگر بعد از آن ریختند
بر آن آب بعد از آن بدست مالیده شد بعد از آن صاف کردند آن را بجامه بعد از آن انداخته میشود در ظرفی بعد
از آن ریخته میشود بر آن از ثفل نبیذی که بود پیش از آن بعد از آن بآواز می‌آید و میجوشد بعد از آن آرام
میگیرد بسبب ثفل آن که از نبیذ سابق است اصل فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا هذا قد اکثرت ایسکر قال
نعم قال فکل مسکر حرام قال فخرج الوفد حتی انتهوا الی اصحابهم فاخبروهم بما قال رسول الله صلی الله علیه و آله فقال
القوم ارجعوا بنا الی رسول الله صلی الله علیه و آله حتی نسأله عنها شفاها و لا یکون بیننا و بینه سفیر فرجع القوم
جمیعا شرح شفاها بکسر شین بی نقط و تخفیف فاء بصیغه مصدر باب مفاعله منصوب و نائب ظرف
المسافر رجعنا یعنی پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله متکلم ایشان
که ای مرد حاضر بتحقیق بسیار گفتی آیا مست میکند گفت که آری گفت که پس هر مست کننده حرامست امام
گفت که پس از مدینه بیرون رفتند آن وفد تا آنکه رسیدند سوی یاران ایشان پس خبر دادند ایشان را بآنچه
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتند آن جماعت ایشان را که برگردید با ما سوی رسول الله صلی الله علیه و آله
تا آنکه سئوال کنیم او را از آن مسئله در وقت روبرو شدن و نباشد میان ما و میان او خبر آورنده
پس برگشتند آن جماعت همگی اصل فقالوا یا رسول الله ان ارضنا ارض دویة و نحن قوم نعمل الزرع
و لا نقوی علی العمل الا بالنبیذ فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله صفوه لی فوصفوه له کما وصفه اصحابهم
فقال لهم رسول الله افیسکر فقالوا نعم فقال کل مسکر حرام و حق علی الله ان یسقی شارب کل مسکر من
طینة خبال افتدرون ما طینة خبال قالوا لا قال صدید اهل النار شرح الدویة بفتح دال بی نقط
و تخفیف واو مکسوره و تشدید یاء دو نقطه در پایین زمینی ناموافق که در آن درد و بیماری بسیار
باشد طینة خبال یاد کرده شد در حدیث چهاردهم باب شارب الخمر که باب پانزدهم است و حدیث
سیم باب الخمر که باب شانزدهم است یعنی پس گفتند که ای رسول الله بدرستی که زمین ما زمینی است
ناموافق و ما جماعتیم که زراعت میکنیم و توانا نمیشویم بر کار مگر به نبیذ پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله
علیه و آله که بیان کنید آن را برای من پس بیان کردند آن را برای او چنانچه بیان کردند آن را یاران ایشان

پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله که آیا این مست میکند پس گفتند آری پس گفت مست کننده حرام است
ولازم است بر ایشان که آشنا نباشند آشنا شدن و مست کننده از کل چاه خبال آیا این مدانید که چیست
کل چاه خبال گفتند که نه گفت که چرک اهل آتش جهنم است که روان میشود سوی آن چاه باب سیم و بیست و یکم
اصل باب الظروف شرح این باب بیان ظرفهای خمر و نبیذهای مست کننده است در این باب سه
حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن نبیذ قد سکن غلیانه فقال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل مسکر حرام قال وسألته عن الظروف فقال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن
الدباء والمزفت وزدتم انتم الحنتم یعنی الغضار والمزفت یعنی الزفت الذی یکون فی الزق ویصب
فی الخوابی لیکون اجود للخمر قال وسألته عن الجرار الخضر والرصاص فقال لا بأس بها شرح الغلیان بفتح غین با نقطه
و فتح لام مصدر باب ضرب جوشیدن سکون غلیان علامت مسکر است باعتبار اینکه در وقت غلیان
فقاع است و مسکر نیست چنانچه می آید در حدیث باب المسکر یقطر منه فی الطعام که باب بیست و نهم است
الدباء بضم دال بی نقطه و تشدید با یک نقطه و الف و همزه کدو و آن مضاعف است نزد صاحب قاموس و محتمل
اللام است نزد جوهری و مهموز اللام است نزد بعضی المزفت بزای با نقطه و فا و تا دو نقطه در بالا بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل خم که قیر روان بر درون آن مالیده شده باشد مطرزی در مغرب گفته که المزفت
الوعاء المطلی بالزفت و هو القار و هذا مما یحدث تغیر الشراب سریعا الحنتم بفتح حاء بی نقطه و سکون نون
و فتح تا دو نقطه در بالا و تخفیف میم در دو معنی مستعمل میشود اول ظرفی که درون آن بشیشه اندوده شده
باشد و پخته شده باشد برای اینکه حبس باآنچه در آنست بخود نکند دویم سبوی که درون آن قیر روان
مالیده شده باشد پس رنگ آن کبود شده باشد و زدتم انتم الحنتم با بمعنی است که وسواسیان
حنتم را زیاد کرده اند پس منهی عنه را زیاد کرده اند از قدر مقرر در شرع یعنی الغضار تا الخمر کلام راوی است
برای تفسیر حنتم و مزفت و نشر بعکس ترتیب لف است و مقصود دفع منافات میان این حدیث و حدیث
سیم این باب است ببیان اینکه مراد حنتم در این حدیث معنی اول است و مراد در حدیث سیم معنی دویم
غضار بکسر غین با نقطه و تخفیف ضاد با نقطه و الف و را بی نقطه فعال بمعنی مفعول است مثل کتاب که

معنی کوزه

که بمعنی مکتوب است و عبارتست از سبز کرده شده شیشه که مذکور شد یعنی الحنتم و ذکر سبزی باعتبار اینست
که اکثر آنست سبز می باشد یا در آن زمان همه آنها سبز بوده و المزفت مرفوع است بنا بر تقدیر یعنی به است الزفت
بکسر زای با نقطه و سکون فا و تا دو نقطه در بالا قیر روان و این تفسیر مشتق منه در مقام تفسیر مشتق است
بنا بر ظهور مراد الزق بکسر زای با نقطه و تشدید قاف خیک مو را چنانچه متعارف است در خیکها یک بر از
قیر روان میشود و آورده میشود برای فروختن یصب بصاد بی نقطه و تشدید با یک نقطه بصیغه مضارع
غایب مجهول باب نصر است الخوابی بفتح خا با نقطه و تخفیف واو و الف و کسر با یک نقطه و تخفیف یای منقلب
از همزه جمع خابیه بیای منقلب از همزه خم الکون بصیغه غایب و غایب مبتدا الذی بود و بنا بر اول ضمیر راجع
بخوابی است و بنا بر دویم راجع بزفت است لام در الخمر برای تعدیه است و بنا بر اول الجل نیز میتوان بود الجرار
بکسر جیم و تخفیف را بی نقطه اول جمع جره بفتح جیم و تشدید را سبوها الخضر بضم خا با نقطه و سکون
ضاد با نقطه و را بی نقطه جمع اخضر یا جمع خضرا سبزها و مراد اینجا سبز کرده شده ها بشیشه است الرصاص
بفتح را بی نقطه و تخفیف صاد بی نقطه قدر مشترک میان قلعی و سرب یعنی روایت است محمد بن مسلم از امام
محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از نبیذی که بتحقیق ساکن شد جوشیدن آن
پس امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرامست راوی گفت که و پرسیدم
امام را از ظرفهای نبیذ و مسکر که آیا بعد از خالی شدن از نبیذ و شسته شدن آنها بآب یکبار یا سه بار
یا هفت بار استعمال آنها جایز است یا نه پس امام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از استعمال کدو
و خم زفت مالیده شده چه جای خم بی زفت و زیاد کردید شما وسواسیان حنتم را و میخواهد امام
بحنتم سبز کرده شده بشیشه را و مزفت میخواهد بآن زفت را که میباشد در خیک برای فروختن و ریخته
میشود در خمها برای اینکه آن خمها نیکو کننده تر باشند خمر را راوی گفت که پرسیدم امام را از سبوهای
سبز کرده شده بشیشه و پرسیدم از رصاص که آیا استعمال آنها بعد از شستن بآب جایز است پس امام
گفت که عیبی نیست بر او ای آنها دویم اصل عن جراح المداینی عن ابی عبد الله علیه السلام انه منع ما یسکر
من الشراب کله و منع النقیر و نبیذ الدباء و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما اسکر کثیره فقلیله حرام

قبیل

۷

شرح نهی بصیغه ماضی غایب معلوم یا مجهول مجرد است و بنا بر اول ضمیر آن راجع با امام است و بنا بر دوم ضمیر
شأن است نقیر بفتح نون و کسر قاف و سکون یا و در آخر را بی نقطه بیان میشود در حدیث آینده و نقیر
یعنی نبیذ النقیر است و مراد اینست که در ظرف چوبین بالکد و اکر نبیذ مسکر ساخته باشد دیکر در انها نبیذ
حلال نمیتوان ساخت هر چند که مکرر شسته شده باشند بدانکه منافات نیست میان حدیث سابق
و میان این حدیث و حدیث آینده زیرا که ذکر دبا و مزفت در حدیث سابق بعنوان مثالست و مراد هر ظرفیست
که جذب رطوبت نمود کند قال رسول الله از قبیل نقل بالمعنی است بنا بر انچه کذشت در شرح حدیث
یازدهم باب بیست و یکم یعنی روایتست از جراح بفتح جیم و تشدید را بی نقطه و حاء بی نقطه مداینی از امام جعفر
صادق علیه السلام اینکه امام منع کرد از انچه مست میکند از آشامیدنی نه کمی آن و منع کرد نبیذ حلال را در ظرف
چوبین نبیذ حرام و نبیذ حلال را در کدو که ظرف نبیذ حرام شده باشد و امام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که وجه مست کرد بسیار آن پس کم آن نیز حرام است سیم اصل عن ابی الربیع الشامی عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی
رسول الله صلی الله علیه و آله عن کل مسکر فکل مسکر حرام فقلت فالظروف التی تصنع فیها منه فقال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله
عن الدباء و المزفت و الحنتم و النقیر قلت و ما ذاک قال الدباء القرع و المزفت الدنان و الحنتم جرار خضر
و النقیر خشب کان اهل الجاهلیة ینقرونها حتی یصیر لها اجواف ینبذون فیها شرح فا در فکل عاطفه تفریعیست و این
اشعار است بانکه نهی از ظروف نیز برای تنزیه نیست بلکه برای تحریم است بدانکه جمعی توهم تنزیه در این کرده اند
بنا بر دو چیز اول قیاس نجاست خمر و نبیذ مسکر بر نجاست چیزهای دیکر و این قیاس باطلست دوم انچه می آید در حدیث
اول باب سی و سیم و تفریع بر آن میشود بروشنی که دفع این توهم شود فالظروف بتقدیر استفهام است تصنع بصاد
بی نقطه و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع بظروف است
من در منه برای تبعیض است و ضمیر راجع بحرام است و ظرف خبر مبتدا است الدنان بکسر دال بی نقطه و تخفیف
نون اول جمع دن بفتح دال و تشدید نون خمها و مراد اینست که فرق میان مزفت و حنتم نیست مکر باعتبار
اینکه مزفت خم است و آن بزرکست و حنتم سبو است و آن کوچک است و هر دو در مالیده شدن بزفت
شریکند و این مبنی بر اینست که مراد بحنتم اینجا معنی دوم است از دو معنی که کذشت در شرح حدیث اول این باب

مرصد

بین الحنتم نیست میان این دو حدیث جرار جمع جره است و مضاف خضر بضم خا با نقطه و سکون ضاد
با نقطه و را بی نقطه جمع اخضر است و آن مضاف الیه است و عبارتست از سبوهای سبز کننده که چون [illegible]
که بر روی انها مالیده شده باشد سبز مینماید اکر چه ظرف آنها کبود است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب
و میتواند بود که خضر بمعنی کبودها باشد چنانچه آسمان را خضرا مینامند و آن کبود است و مجاز اخضر میکویند آن
نیز کبود است و شیخ طوسی در تهذیب الجرار الزرق بضم زای با نقطه و سکون را بی نقطه و قاف روایت کرده بجای
جرار خضر و حاصل هر یکیست خشب بضم خا با نقطه و ضم شین با نقطه و با یک نقطه جمع خشب بفتح خا و فتح شین است
و ممکن بود که آنها چوبهای درختان بوده که نبیذ مسکر در انها موافق طبع اهل شرب میشده ینقرونها بنون و قاف و را
بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است النقر بفتح نون و سکون قاف کاویدن چیزی برای اینکه میانه
خالی شود ینبذون از باب نصر است ضمیر فیها راجع باجواف و خشب میتواند بود یعنی روایتست از ابو الربیع
بفتح را بی نقطه و کسر با یک نقطه شامی از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
از هر مست کننده پس هر مست کننده حرام است پس کفتم که آیا پس ظرفهایی که ساخته میشود مسکر در انها از جمله
حرام است پس امام کفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از دبا و مزفت و حنتم و نقیر کفتم که چیست معنی آنچه
مذکور شد امام کفت که دبا کدوست و مزفت خمهائیست که زفت بر انها مالیده شده و حنتم سبوهای
سفالیست که برنک سبز است و نقیر چوبهاست که بودند اهل جاهلیت که میکاویدند آنها را تا شود برای آنها
درونهای که نبیذ میساختند در انها باب بیست و ششم اصل باب العصیر شرح این باب بیان بعضی از احکام آب انکور است
در این باب چهار حدیث است اول اصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یحرم العصیر حتی یغلی شرح یحرم
بصیغه مضارع غایب معلوم باب حسن یا مجهول باب تفعیل است یغلی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
یعنی روایتست از حماد بفتح حا بی نقطه و تشدید میم پسر عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که حرام نمیشود شیره
انکور تا انکه جوش کند دوم اصل عن ابن ابی عمیر عن محمد بن عاصم عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس بشرب العصیر ستة
ایام قال ابن ابی عمیر معناه ما لم یغل شرح روایتست از محمد ابن ابی عمیر از محمد بن عاصم از امام جعفر صادق علیه السلام
کفت که نیست باکی در آشامیدن شیره انکور در شش روز قال ابن ابی عمیر کفت ابن ابی عمیر که معنی کفتن آن اینست

که چندانکه بجوشید باشد مقصود اینست که شش روز از شب باعتبار هوای سرد است هوا گرم
می آید در حدیث سیم باب صفة الشراب الحلال که باب سیوم کم است پس میتواند بود که در هوای گرم زود تر از آن
بجوشد و معیار زمانیست که بجوشیده باشد سیم اصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته
عن شرب العصیر فقال اشرب ما لم یغل فاذا غلا فلا تشربه قال قلت جعلت فداك ای شیء الغلیان قال
القلب شرح روایتست از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از آشامیدن
شیره انگور پس گفت بیاشام آنرا چندانکه نجوشید پس چون جوشید میاشام آنرا راوی گفت که گفتم که قربانت
شوم کدام چیز است جوشیدن گفت که برگردانیدن بأین معنی که بعض اجزا از پایین ببالا آید پس بعضی
از بالا به پایین رفته خواهد بود چهارم اصل عن ذریح قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اذا نش العصیر
و غلی حرم شرح نش بنون و تشدید شین با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است النشیش
آواز جوشیدن یعنی روایتست از ذریح بفتح ذال با نقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت که چون باواز آید شیره انگور و جوشید حرام شد باب بیست و هفتم اصل باب العصیر الذی
قد مسته النار شرح این باب بیان شیره انگور است که بحقیقت دریافت آنرا آتش در این باب دو حدیث
اول اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال کل عصیر اصابته النار فهو حرام حتی یذهب
ثلثاه و یبقی ثلثه شرح روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر شیره انگوری که
دریافت آنرا آتش پس آن حرام است تا انکه برود دو ثلث آن و باقی ماند یک ثلث آن دوم اصل عن حماد عن
ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن العصیر یطبخ بالنار حتی یغلی من ساعته أیشربه صاحبه قال اذا تغیر عن حاله
و غلی فلا خیر فیه حتی یذهب ثلثاه و یبقی ثلثه شرح روایتست از راوی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم
امام را از شیره انگور که پخته میشود بآتش تا انکه بجوش شد در همان ساعت که آتش دید آیا می آشامد آنرا
صاحبش امام گفت که چون که گردید سوی حالتی از حالتش که برودت بود و جوشید پس نیست خیری در آن
تا انکه برود دو ثلث آن و باقی ماند یک ثلث آن باب بیست و هشتم اصل باب الطلاء شرح این باب بیان دوشاب
انگور است در این باب یازده حدیث اول اصل عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول و قد سئل

عن الطلاء

48

عن الطلاء فقال ان طبخ حتی یذهب منه اثنان و یبقی واحد فهو حلال و ما کان دون ذلک فلیس فیه خیر شرح مشار الیه
ذلك الطبخ که مذکور است پس دون ذلك بمعنی اینست که طبخ آن کمتر باشد از اینکه پس دوشاب زیاده از
ثلث خواهد بود یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت در حالیکه بتحقیق
پرسیده شده بود از دوشاب پس گفت اگر پخته شد تا انکه رود از آن دو حصه و باقی ماند یک حصه پس آن
حلال است و آنچه باشد بجز آن کمتر از آنچه مذکور شد پس نیست در آن خیری دوم اصل عن عبد الله بن سنان
قال قال ابو عبد الله علیه السلم ان العصیر اذا طبخ حتی یذهب ثلثاه و یبقی ثلثه فهو حلال شرح این ظاهر است از شرح سابق ذکر
سیم اصل عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا زاد الطلاء علی الثلث فهو حرام شرح روایتست از
عبد الله بن ابی یعفور بفتح یا دو نقطه در پایین و سکون عین بی نقطه و ضم فا و سکون واو و را بی نقطه از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که چون زیاد باشد دوشاب انگور بر ثلث شیره انگور پس آن حرام است چهارم اصل
عن عمر بن یزید قال قلت لابی عبد الله علیه السلم الرجل یهدی الی البختج من غیر اصحابنا فقال علیه السلم ان کان
ممن یستحل المسکر فلا تشربه و ان کان ممن لا یستحل شربه فاقبله او قال اشربه شرح یهدی بدال بی نقطه و یا
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الی بتشدید یا مفتوح حرف است البختج بضم با یک نقطه و سکون
خا با نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا و جیم معرب می پخته بفتح میم و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح با بمعنی
بمعنی دوشاب استحلال مسکر یعنی تجویز آشامیدن کم نبیذ است بجهت آنکه مستی نیاورد چنانچه بیان شده در
شرح حدیث یازدهم باب بیست و یکم که باب ان رسول الله صلعم حرم کل مسکر قلیله و کثیره است یعنی روایتست
از عمر بن یزید گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مرد هدیه میفرستد سوی من دوشاب انگور را
از جمله غیر شیعه امامیه پس گفت امام علیه السلم که اگر باشد از جمله آنکه حلال میشمرد نبیذ مست کننده را پس
میاشام آنرا و اگر باشد از جمله آنکه حلال نمیشمرد نبیذ مست کننده را پس قبول کن آنرا یا امام گفت که پس
بیاشام آنرا پنجم اصل عن عمر بن یزید قال قال ابو عبد الله علیه السلم اذا کان یخضب الاناء فاشربه شرح یخضب بخا
با نقطه و ضاد با نقطه و با یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است یعنی
روایتست از عمر بن یزید گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون دوشاب که رنگین کند ظرف را پس بیاشام

آنرا اشارتست بعبارتی که بآن دانسته میشود ذهاب ثلثین بی حاجت بمساحت ششم اصل عن معویة بن وهب
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن البختج فقال ان کان حلوا یخضب الاناء وقال صاحبه قد ذهب ثلثاه وبقی
الثلث فاشربه شرح واو در وقال بمعنی او است یا ترک همزه از قلم کاتب است و میتوان گفت که برای دفع توهم آنجهت
دوشاب دستی که کمتر از حد معتبر جوشیده است بیاورد و شاید غلیظ که زیاده تر از حد جوشیده باشد زیرا که چنانچه
ترقیق دوشاب بجد جوشیده میتوان کرد بآمیختن آب همچنان تغلیظ دوشاب کمتر از حد جوشیده میتوان کرد
یعنی روایتست از معاویة بن وهب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از دوشاب پس گفت که اگر باشد
شیرین رنگین کند ظرف را و گوید صاحبش که تحقیق رفته دو ثلث آن و باقی مانده یک ثلث و من آب داخل آن
کرده ام بیاشام از آن هفتم اصل عن معویة بن عمار قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل من اهل المعرفة بالحق یأتینی
بالبختج ویقول قد طبخ علی الثلث وانا اعلم انه یشربه علی النصف فاشربه بقوله وهو یشربه علی النصف فقال
لا تشربه فقلت فرجل من غیر اهل المعرفة ممن لا نعرفه یشربه علی الثلث ولا یستحله علی النصف یخبرنا ان عنده
بختجا علی الثلث قد ذهب ثلثاه وبقی ثلثه نشرب منه قال نعم شرح در نسخ لا نعرفه بلا نافیه و میتوان گفت
و مراد اینست که نمیدانیم که آیا مستضعف است یا ناصبی استظهارا اینست که لا زیاده از قلم کاتب باشد و مکرر اینکه
یشربه علی الثلث یعنی لا یستحله علی النصف باشد و لا در ولا یستحله علی النصف زایده برای تأکید نفی در لا نعرفه باشد
یعنی روایتست از معاویة بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی از شیعه امامیه که می آورد
نزد من دوشاب انگور را و میگوید که بتحقیق پخته شده بر ثلث و من میدانم نیز که او می آشامد دوشاب انگور
جوشیده بر نصف را آیا بیاشامم آن دوشاب انگور را بقول او و حال آنکه او می آشامد دوشاب انگور جوشیده
بر نصف را امام گفت که میاشام آن دوشاب را پس گفتم که مردی که نیست شیعه امامیه از جمله آنکه نمی شناسیم
او را که می آشامد دوشاب انگور جوشیده بر ثلث را و حلال نمی شمرد دوشاب انگور جوشیده بر نصف را
خبر میدهد ما را که نزد اوست دوشاب انگور جوشیده بر ثلث و بتحقیق رفته دو ثلث آن و باقی مانده یک
ثلث آن آیا بیاشامیم از آن دوشاب انگور امام گفت که آری هشتم اصل عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله
قال اذا شرب الرجل النبیذ المخمور فلا تجوز شهادته فی شیء من الاشربة ولو کان یصف ما تصفون شرح المخمور

بخا با منقوطه یا بنقطه بصیغه اسم مفعول از باب نصر و ضرب واگذاشته شده در مدت بسیار برای اینکه مست
شود و این احتراز است از نبیذ حلال که از اول روز تا آخر روز واگذاشته است یا از شب تا اول روز است چنانچه
گذشت در بعض احادیث باب بیست و چهارم که باب النبیذ است لا تجوز بصیغه نفی مضارع غایب معلوم
باب نصر است یعنی روایتست از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون آشامد مرد
نبیذ واگذاشته شده را پس گذرانیده نمیشود گواهی او در چیزی از آشامیدنیها مثل دوشاب انگور و جوشیده
بر ثلث هر چند که میبود که بیان میکرد مذهب حقی را که شما شیعه امامیه بیان میکنید نهم اصل عن ابن ابی یعفور
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا زاد الطلاء علی الثلث اوقیة فهو حرام شرح اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف
و تشدید یاء دو نقطه در پایین چهل درهم است و آن منصوب و نایب مفعول مطلق است و ذکر آن بعنوان
مثالست بلکه ذکر اوقیه برای اعلام اینست که مراد به ثلث در این باب ثلث باعتبار وزن باشد نه باعتبار
مساحت زیرا که اوقیه از قبیل مساحت نیست لیک مقتضای حدیث آخر این باب که مشتمل بر رطل و آن از قبیل
پیمانه است و آنچه می آید در احادیث باب صفة الشراب الحلال اینست که ثلث باعتبار مساحت منظور باشد یعنی
روایتست از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون زیاد شد دوشاب انگور بر ثلث شیره انگور
بقدر یک اوقیه مثلا پس آن دوشاب حرام است دهم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه موسی ابی الحسن علیه السلام
قال سألته عن الزبیب هل یصلح ان یطبخ حتی یخرج طعمه ثم یؤخذ ذلک الماء فیطبخ حتی یذهب ثلثاه
ویبقی الثلث ثم یرفع ویشرب منه السنة قال لا بأس به شرح یخرج بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است
و مراد اینست که آبی که مویز در آن پخته شده و آبی که داخل مویز شده و آنرا بشکل انگور کرده سائل احتمال
این داده که مویزی که بشکل انگور شده باشد حکم انگور داشته باشد در عصیر شدن و ایضا احتمال داده که آبی
از خارج داخل عصیر انگور کنند و جوشانیده باید که بقدر ثلث عصیر باقی ماند و قدر مجموع کافی نباشد
و سر نظیر منصوبیت یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام
را از مویز که آیا خوب میشود که پخته شود تا آنکه بیرون آید شیرینی آن بعد از آن گرفته شود آن آب

بيرون فقد رفته بوده پس بپزند تا آنكه ده دو ثلث آن محوع و باقيماند يك ثلث آن مجموع بعد از آن برداشته شود
از آتش و آشاميده شود از آن در يك سال امام گفت كه نيست بر او باكی يازدهم اصل عن عقبة بن خالد عن
ابی عبد الله عليه السلام قال فی رجل اخذ عشرة ارطال من عصير العنب فصب عليه عشرين رطلا ماء ثم طبخها حتی ذهب
منه عشرون رطلا و بقی عشرة ارطال ايصلح شرب ذلك الدام لا فقال ما طبخ علی ثلثه فهو حلال شرح رطل
عراقی نيم صاع است و رطل مدنی شش يك صاع است و بر هر تقدير ذكر رطل بعنوان مثالست يعنی
روايتست از عقبه بضم عين بی نقطه و سكون قاف و با يك نقطه ابن خالد از امام جعفر صادق عليه السلام گفت در
مردی كه گرفته ده پيمانه را از شيره انگور پس ريخت بر آن بيست پيمانه آب بعد از آن بپخت آنرا تا آنكه رفت
از آن بيست پيمانه و باقيمانده ده پيمانه آيا خوب ميشود آشاميدن آن باقيمانده پس امام گفت كه آنچه
پخته شد بر ثلثان هر آن حلالست مراد اينست كه آن باقيمانده كه ده پيمانه است حلالست زيرا كه
از ده پيمانه از شيره انگور و آب دو ثلث رفته پس شيره انگور كه در آن آبيست حلالست مثل اينكه كسی در دو من
انگور يك دو برابر آن آب آخر كند باب بيست و نهم اصل باب المسكر يقطر منه فی الطعام شرح يقطر بقاف و طا
بی نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر است القطر بفتح قاف و سكون طا چكيدن و اين قويتر است
برانكه مراد مسكر مست كننده از جمله آشاميدنيست يعنی اين باب بيان مست كننده است كه ميچكد از آن
در طعام در اين باب يك حديث است اصل عن زكريا بن آدم قال سالت ابا الحسن عليه السلام عن قطرة خمر او نبيذ مسكر
قطرت فی قدر فيها لحم كثير و مرق كثير فقال عليه السلام يهراق المرق او تطعمه اهل الذمة او الكلاب و اللحم اغسله
و كله قلت فان قطر فيه الدم فقال الدم تاكله النار ان شاء الله شرح يهراق بيای بی نقطه و الف و قاف بصيغه مضارع
غايب مجهول از باب افعال مركب است از ده و صيغه چنانچه بيان شد در شرح حديث يازدهم باب بيست و يكم
تطعمه بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب افعالست اهل الذمة ناظر است بجهت الكلاب ناظر است بنبيذ باعتبار
اينكه القاء آن برای مهلك خارجيست و عبارتست از مستعملان نبيذ مسكر از جمله كافرانی كه مانند
سك اند بالكسر و اللحم منصوب و ما اضمر عامله است الدم مبتداست اما اضمر عامله ميتواند بود بدانكه حرف دو وجه

قمروا

نسبی كيست مثل خون حيوانی كه نفس سائله داشته باشد نظاره و مثل خونی كه در بدن مذبوح محبوس مانده باشد
بعد از بيرون آمدن خون مشهور آن و قسمی مخير است و مراد اينجا قسم اولست و كل ثار خون است يعنی افتاد آن
و قلب آن بسيار است يا بمعنی مستهلك كردن آن ميخوردانيدن مانند آنكه اندك ده در آب روان ميباشند و
باعث حرام بودن آب نميشود و مثل اين سوال و جواب گذشت در كتاب الذبايح در باب الدم يقع فی القدر كه
باب يازدهم است يعنی روايتست از زكريا بن آدم گفت كه پرسيدم امام رضا عليه السلام را از قطره شيره انگور مست
كننده يا نبيذ مست كننده كه چكيده در ديگی كه در آنست گوشت بسيار و شوربای بسيار پس گفت امام عليه السلام
كه ريخته ميشود آن شوربا يا ميخورانيده آنرا باهل ذمه يهود يا نصاری يا بسگان و گوشت را بشوی آنرا و بخور آنرا گفتم كه پس اگر
چكيده در آن ديك خون باك پس امام گفت كه خون ميخورد آنرا آتش ان شاء الله اصل قلت فخمر او نبيذ قطر فی
عجين او دم قال فقال فسد قلت ابيعه من اليهود و النصاری و ابين لهم فانهم يستحلون شربه قال نعم قلت و الفقاع
هو بتلك المنزلة اذا قطر فی شيء من ذلك قال اكره ان آكله اذا قطر فی شيء من طعامی شرح مناسب اين كه شده
كتاب الاطعمه در باب اختلاط الميتة بالذكی كه باب دوازدهم است دم رفوعست بعطف بر خمر الفقاع بضم
فا و تشديد قاف و الف و عين بی نقطه خورده نبيذ بمعنی نبيذی كه بجوش آمده باشد و كف كرده باشد و موجود
سكر نشده باشد و مست كننده نشده باشد ماخوذ است از فقع بمعنی دنبلان سفيد نرم و وجه مناسبت
سفيدی كف بالای فقاع است صاحب قاموس گفته كه الفقع و يكسر البيضاء الرخوة من الكماة و كفته كه و
كرمان هذا الذی يشرب سمی به لما يرتفع فی راسه من الزبد يعنی گفتم كه پس خمری يا نبيذی چكيده در آردی
تركرده شده يا خونی چكيده در آن پس گفت كه پس امام گفت كه فاسد شد آن خمير يا تمعی خوردن آن جايز
نيست براي مسلمانان گفتم كه آيا بفروشم آنرا بجهودان و ترسايان و اظهار كنم براي ايشان چه بد رسيد
كه ايشان حلال ميشمرند شرب آنچه را كه چكيده در آن امام گفتم كه آری گفتم كه آيا فقاع نبيذ آن در اين
مرتبه است چون چكيده در چيزی از آنها پس گفت امام گفت كه نا خوش دارم اينكه خورم غير نبيذ را چون
چكد در چيزی از طعام من باب سی ام اصل باب الفقاع شرح فقاع بيان شد در شرح آخر باب سابق
يعنی اين باب بيان خوردن نبيذ است در اين باب پانزده حديث است اول اصل عن سليمان بن جعفر الجعفری

قال سألت ابا الحسن الرضا عليه السلام عن الفقاع فقال هو خمر مجهول فلا تشربه يا سليمان لو كان الدار لي او الحكم لقتلت بائعه و
جلدت شاربه شرح خمر مجهول يعنى كه حرام است مانند خمر ليكن چون مست كننده نيست ستر شده آن
حرام بودن آن بر جاهلان نظير قدر قليل از مسكر كه بيان شد در حديث يازدهم باب بيست و يكم كه بيان رسول الله
صلى الله عليه وآله حرام كرد كل مسكر قليله وكثيره است او در الحكم از سنگ راوى است جلدت بصيغه متكلم معلوم
از باب ضرب است يعنى روايتست از سليمان بن جعفر كه از اولاد جعفر طيار است گفت كه پرسيدم امام رضا عليه السلام
را از غوره بنيذ پس گفت كه آن خمريست نامعلوم مخالفان پس مياشام آنرا اى سليمان اگر ميبود ملكيت از من
يا گفت كه اگر ميبود حكومت از من هر آينه ميكشتم فروشنده آنرا و هر آينه تازيانه ميزدم آشامنده آنرا دوم اصل
عن عمار بن موسى قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الفقاع فقال هو خمر شرح روايتست از عمار بن موسى كه گفت كه
پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از غوره بنيذ پس گفت كه آن مانند خمر انگور است در حرام بودن
سيم اصل عن حسين القلانسى قال كتبت الى ابى الحسن الماضى عليه السلام اسأله عن الفقاع فقال لا تقربه فانه من الخمر
شرح روايتست از حسين كلاه فروش گفت كه نوشتم سوى امام موسى كاظم عليه السلام مى پرسيدم او را از غوره بنيذ پس
گفت نزديك مشو آنرا چه بدرستى كه آن قسمى از جمله اقسام خمر است يا يعنى كه از جمله ملحقات بخمر انگور است در حرام
بودن چهارم اصل عن محمد بن سنان قال سألت ابا الحسن الرضا عليه السلام عن الفقاع فقال هى الخمر بعينها شرح روايتست از
محمد بن سنان گفت كه پرسيدم امام رضا عليه السلام را از غوره بنيذ پس گفت كه آن مانند عين خمر انگور است
مراد اينست كه چنانچه اندكى از خمر انگور كه مست نميكند حرام است همچنان غوره بنيذ حرام است اگرچه مست
نميكند پنجم اصل عن ابن فضال قال كتبت الى ابى الحسن عليه السلام اسأله عن الفقاع فكتب ينهانى عنه شرح روايتست
از حسن بن على بن فضال گفت كه نوشتم سوى امام رضا عليه السلام مى پرسيدم او را از غوره بنيذ پس جواب
نوشت بر حالى كه نهى ميكرد مرا از آن ششم اصل عن زاذان عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال لو ان لى سلطانا
على اسواق المسلمين لرفعت عنهم هذه الخميرة يعنى الفقاع شرح خميرة بضم خا با نقطه و فتح ميم و سكون يا دو نقطه
در پايين تصغير خمره است يعنى روايتست از زاذان بزاى با نقطه و الف و ذال با نقطه از امام جعفر صادق
عليه السلام گفت كه امام گفت كه اگر ميبود اينكه مرا باشد تسلط بر بازارهاى مسلمانان هر آينه بر ميداشتم از اهل

بازارها

بازارها اين خمرك را يعنى اهل غوره بنيذ را هفتم اصل عن ابى جميلة البصرى قال كنت مع يونس ببغداد وانا
امشى معه فى السوق اذ فتح صاحب الفقاع فقاعه فاصاب ثوب يونس فرأيته قد اغتم لذلك حتى
زالت الشمس فقلت له الا تصلى يا ابا محمد فقال ليس اريد ان اصلى حتى ارجع الى البيت فاغسل هذا الخمر من
ثوبى فقلت له هذا رأى رأيته او شئ ترويه فقال اخبرنى هشام بن الحكم انه سأل ابا عبد الله عليه السلام عن
الفقاع فقال لا تشربه فانه خمر مجهول فاذا اصاب ثوبك فاغسله شرح مضمون اين گذشت در كتاب
الصلوة در حديث يازدهم باب الرجل يصلى فى الثوب وهو غير طاهر تا آخر كه باب شصت و يكم است الف انا
باشباع فتحه نون ضمير است و آن اضافت بجمله اذ بكسر همزه و سكون ذال با نقطه براى مفاجات است
الا بتخفيف و تشديد لام ميتواند بود و بنا بر اول مركب از همزه استفهام و لاى نافيه است و بنا بر دوم
حرف تحضيض است نصلى بصيغه متكلم مع الغير و بصيغه مخاطب ميتواند بود يعنى روايتست از ابو جميله
بفتح جيم و كسر ميم بصرى بكسر با يك نقطه گفت كه بودم با يونس بن عبد الرحمن در بغداد پس همراه اينكه
من ميرفتم با او در بازارها ناگاه گشود فروشنده غوره بنيذ غوره بنيذ خود را پس برخورد بجامه
يونس پس ديدم او را كه بتحقيق غمناك شد براى آن تا آنكه نصف النهار رسيد آفتاب پس گفتم يونس
را كه آيا نماز نميگذارى اى ابو محمد پس گفت كه نيست اينكه اراده كنم اينكه نماز گذارم تا آنكه بر گردم سوى
خانه پس بشويم اين خمر را از جامه خود را وى گفت كه پس گفتم او را كه اين رأيى است يا چيزيست كه روايت
ميكنى او را از امامى پس يونس گفت كه خبر داد مرا هشام بن الحكم اينكه او پرسيد امام جعفر صادق عليه السلام را
از غوره بنيذ پس امام گفت كه مياشام آنرا چه بدرستى كه آن خمريست نامعلوم پس چون برخورد
جامه تو اين پس بشو آنرا هشتم اصل عن الحسن بن الجهم وابن فضال جميعا قالا سألنا ابا الحسن عليه السلام
عن الفقاع فقال حرام وهو خمر مجهول وفيه حد شارب الخمر شرح روايتست از حسن بن جهم و حسن بن على
بن فضال همگى گفتند كه پرسيديم امام رضا عليه السلام را از غوره بنيذ پس امام گفت كه حرام است و آن
خمريست نامعلوم مخالفان و در او است حد آشامنده خمر انگور كه هشتاد تازيانه است نهم اصل
عن الوشاء قال كتبت اليه يعنى الرضا عليه السلام اسأله عن الفقاع قال فكتب حرام وهو خمر ومن شربه كان بمنزلة

شارب الخمر و قال ابو الحسن الاخیر علیه السلام لو ان الدار داری لقتلت بائعه و لجلدت شاربه و قال ابو الحسن
الاخیر علیه السلام حده حد شارب الخمر و قال علیه السلام هی خمرة استصغرها الناس شرح و شاربه بنون و تشدید
نون بانفه و القصد و ده اسمش حسن بن علی بن زیاد است یعنی روایتست از نقاش حاجر که گفت
که نوشتم بسوی امام علیه السلام امام رضا علیه السلام را پرسیدم او را از غوره بنید راوی گفت که پس امام
نوشت که حرامست و آن خمریست و هر که آشامید آنرا احد در مرتبه شارب خمر است راوی گفت که گفت
امام علی نقی علیه السلام اگر میبود که این مملکت مملکت من باشد هر آینه میکشتم فروشنده غوره بنید را
و هر آینه تازیانه میزدم آشامنده غوره بنید را و گفت امام علی نقی علیه السلام که حد شارب غوره بنید حد شارب
خمر است که هشتاد تازیانه است و گفت امام علی نقی علیه السلام که آن نوعی از جمله انواع خمر است که
کوچک شمردند آنرا این مردمان مخالف دهم اصل عن سلیمان بن جعفر قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام ما
تقول فی شرب الفقاع فقال خمر مجهول یا سلیمان فلا تشربه اما انه لو کان الحکم لی و الدار لجلدت شاربه
و لقتلت بایعه شرح روایتست از سلیمان بن جعفر که گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که چه میگوئی در آشامیدن
غوره بنید پس امام گفت آن خمریست نامعلوم مخالفان ای سلیمان پس میاشام آنرا آگاه باش بدرستیکه
که شان اینست که اگر میبود حکومت زمین و مملکت از من هر آینه تازیانه میزدم آشامنده آنرا و هر آینه
میکشتم فروشنده آنرا یازدهم اصل عن محمد بن اسمعیل قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن شرب الفقاع فکرهه
کراهة شدیدة شرح روایتست از محمد بن اسمعیل بن بزیع که گفت که پرسیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیه السلام
را از آشامیدن غوره بنید پس ناخوش داشت آنرا ناخوش داشتنی سخت دوازدهم اصل عن زکریا ابی یحیی قال کتبت الی
ابی الحسن علیه السلام اساله عن الفقاع و اصفه له فقال لا تشربه فاعدت علیه کل ذلک اصفه له کیف یعمل فقال
لا تشربه و لا تراجعنی فیه شرح روایتست از زکریا که کنیت او ابو یحیی است گفت که نوشتم بسوی امام موسی کاظم
علیه السلام بر حالی که می پرسیدم او را از غوره بنید و بیان میکردم آنرا برای او که چنین و چنین ساخته میشود
و مست کننده نیست پس امام گفت که میاشام آنرا تکرار کردم برای او در هر بار آن بیان میکردم غوره بنید
را برای امام که چگونه ساخته میشود پس امام گفت که میاشام آنرا و بر مگردان سخن را با من در آن

سیزدهم

سیزدهم اصل عن عمار بن موسی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الفقاع فقال هو خمر شرح این ظاهر است از شرح گذشته
چهاردهم اصل عن الحسن بن علی الوشاء عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه قال کل مسکر حرام و کل مخمر حرام و الفقاع
حرام شرح المخمر بخاء بانقط و راء بینقط بصیغه اسم فاعل باب افعال برای تعدیه یعنی چیزی که بجوش آمده
باشد اما هنوز غوره باشد و مست کننده نشده باشد پس نسبت مخمر بخمر مثل نسبت فقاع به بنید است یعنی
بنا از خمر و فقاع غوره مسکر است و مسکر دو قسم است که خمر انگور و دیگری بنید یعنی روایتست از حسن بن
علی نقاش حاجر از امام رضا صلوات الله علیه که گفت که هر مست کننده حرامست و هر غوره خمر انگور حرامست و هر غوره
بنید حرامست پانزدهم اصل عن ابن فضال قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام اساله عن الفقاع فقال هو الخمر و فیه حد
شارب الخمر شرح این ظاهر است از شرح گذشته باب بیست و یکم اصل ابواب صفة الشراب الحلال شرح شراب حلال عبارتست از
آشامیدنی که منافع بنید مست کننده از آن آید و مست کننده نباشد و مست و منافع بنید مست کننده
گذشت در بعض احادیث باب من اضطر الی الخمر للدواء او للعطش او للتقیة که باب بیست و سیم است و باب بیست
یعنی این باب بیان حکم یکی ساختن شراب حلال است در این باب چهار حدیثست اول اصل عن عمار بن موسی
الساباطی قال وصف لی ابو عبد الله علیه السلام المطبوخ کیف یطبخ حتی یصیر حلالا فقال لی علیه السلام خذ ربعا من
زبیب و نقه و صب علیه اثنی عشر رطلا من ماء ثم انقعه لیلة فاذا کان ایام الصیف و خشیت ان ینش
جعلته فی تنور مسجور قلیلا حتی لا ینش شرح ساباط بسین بینقط و با یکنقط و طاء بینقط موضعی است از
مداین مطبوخ عبارتست از پخته مویز که منافع بنید مسکر داشته باشد یطبخ بصیغه مضارع غایب
مجهول باب نصر و منع است ربع بضم را بینقط و سکون با یکنقط و عین بینقط عبارتست از صاع باعتبار
اینکه قفیز چهار صاع است مطرزی در مغرب گفته الربع الهاشمی هو الصاع لان القفیز اثنا عشر منا و بیان مقدار
صاع شد در کتاب الصیام در شرح حدیث پنجم و هشتم باب الفطرة که باب هفتاد و پنجم است باینروش که چهار
مد است و هر مدی مقدار دو رطل و کسری و ماننده آنهاست که دو دست کشیده متصل بیکدیگر را پر کند نقه بنون
و قاف و ضمیر غایب بصیغه امر معتل اللام باب تفعیل است رطل بفتح و کسر راء بینقط و سکون طاء بینقط
عراقی نیم یک صاع است و مدنی ثلث یک صاع است چنانچه گذشت در کتاب الصیام در حدیث هشتم باب الفطرة

قال کتبت

نقعه بنون وقاف وعين بينقطه بصيغه ماضى از باب منع است نيز بنون وتشديد شين بانقطه بصيغه مضارع
غايب معلوم باب ضرب است تنور بتشديد نون مضموم است المجوس بميم سينقطه وجيم وراء بينقطه بصيغه
اسم مفعول باب تفعيل گرم كرده شده بآتش يعنى روايتست از عمار بن موسى ساباطى كه گفت كه سؤال كردم براى من
امام جعفر صادق عليه السلام پخته مويز را كه چگونه پخته ميشود تا شود حلال بآنكه بنوشند گفت آن امام كه بگير
صاعى از مويز را و پاكيزه كن آنرا و بريز بر آن مويز دوازده رطل از آب بعد از آن بخيسان آنرا در يك شب و روز
باستان ايام تابستان و در زمستان كه خوش آيد ميگذارى آنرا در تنورى گرم كرده شده بآتش اندكى تا بجوش نيايد
اصل ثم تنزع الماء منه كله اذا اصبحت ثم تصب عليه من الماء بقدر ما يغمره ثم تغليه حتى تذهب حلاوته ثم تنزع
ماءه الآخر فتصب عليه الماء الاول ثم تكيله كله فتنظر كم الماء ثم تكيل ثلثه فتطرحه في الاناء الذي تريد ان تطبخه فيه
وتقدره وتجعل قدره قصبة او عودا فتحدها على قدر منتهى الماء ثم تغلي الثلث الآخر حتى يذهب الماء الباقي
ثم تغليه بالنار ولا تزال تغليه حتى يذهب الثلثان ويبقى الثلث شرح تنزع بنون وزاى بانقطه وعين بينقطه بصيغه
مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است اصبحت بصيغه مخاطب ماضى است بتقدير حرف جر وفتح قاف وسكون
دال بينقطه است ما موصوله و مضاف اليها است تغمره بغين بانقطه وراى بينقطه بصيغه مضارع مخاطب
معلوم باب افعال است و ضمير منصوب راجع بما موصوله است الاغمار بسيار شدن آب و مراد اينجا اينست
كه آب بحدى باشد كه حلاوت مويز را ببرد چون مويز در آن جوشد تغليه بغين بانقطه وياء دو نقطه
در پايين بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است و ضمير منصوب راجع بآب يا راجع بمويز است و
حاصل هر دو يكيست الآخر بهمزه والف وكسر خاء بانقطه است ضمير عليه راجع بالماء الآخر است و در بعضى
نسخ تصب على است بجاى تصب عليه و حاصل هر دو يكيست تكيله بياء دو نقطه در پايين بصيغه مضارع مخاطب
معلوم باب ضرب است و ضمير مجموع منصوب راجع بمجموع مركب از آب اول و آب آخر است تطرحه بطاء بينقطه
وحاء بينقطه بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب منع است و ضمير منصوب راجع بثلث است تقدره بقاف
ودال بينقطه وراء بينقطه بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است و ضمير منصوب راجع بثلث آ
القدر بفتح قاف وسكون دال اندازه چيزى گرفتن قدر بفتح قاف وفتح دال بينقطه وراء بينقطه و ضمير

راجع

راجع بثلث است القدر اندازه تحدها بحاء بينقطه وتشديد دال بينقطه بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب
نصر است و ضمير راجع بقصبه يا عود است الحد نشان كردن براى تميز منتهاى چيزى على قدر بفتح دال است منصوبه
باآنكه تغليه بغين بانقطه بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است و آن از سهو كاتبان كافى مينمايد
زيرا كه ظاهر اينست كه تاء دو نقطه بالا بايد بجاى غين و ما موافق ظاهر شرح ميكنيم الاغلاء چيزى را از جوش
درآوردن و مراد ابجار بجوش آب باقيمانده است كه دو ثلث است و هر آبى كه در ديگ ريخته شده و بلند
ثلث است الثلث منصوب ومفعول اول تغلى است الآخر بهمزه والف وفتح خا منصوب ومفعول دويم تغلى است
و عبارتست از دو ثلث كه باقيمانده مراد بذهاب ماء باقى رفتن آن نيز در ديگ است يا مراد اينست كه
مقصود از اين عمل اينست كه معلوم شود تا آن اندازه كه چه وقت دو ثلث آب رفته بجوشيدن و
يك ثلث باقيمانده يعنى بعد از آن جدا ميكنى آن آب را از آن مويز بهمگى آن اى چون رسيدى بصبح بعد از آن
ميريزى بر سر آن مويز از آب تازه بقدرى كه بسيار شود آنرا بعد از آن بجوشانى آنرا تا آنكه رود شيرينى
مويز بعد از آن جدا ميكنى آب دويم را بريزى بر سر آن آب دويم آب اول را بعد از آن پيمانه ميكنى
آن آب را همگى آن پس نگاه ميكنى كه چند است آن آب بعد از آن پيمانه ميكنى ثلث آنرا ميريزى
آن ثلث را در ديگى كه ميخواهى كه طبخ كنى آن آب را در آن ديگ و اندازه ميگيرى آن ثلث را و ميگردانى
اندازه آنرا نيى يا چوبى پس نشان ميكنى آن نى را برابر آخر آن آب كه در ديگ است بعد از آن
آن ثلث ميكنى آن آب ديگر را تا آنكه بديگ رود آن آب باقيمانده نيز بعد از آن بجوشانى آن مجموع را
بآتش و پيوسته ميجوشانى آنرا تا آنكه برطرف شود دو ثلث و باقيماند يك ثلث اصل ثم تاخذ لكل ربع
رطلا من العسل فتغليه حتى تذهب رغوة العسل وتذهب غشاوة العسل في المطبوخ ثم تضربه بعود فتصبه ظ
ضربا شديدا حتى يختلط وان شئت ان تطيبه بشيء من زعفران او بشيء من زنجبيل فافعل ثم اشربه
وان احببت ان يطول مكثه عندك فروقه شرح لكل ربع اشارتست بآنكه ذكر يك ربع در صله مكثه ظ
حديث بعنوان مثالست و از آن معلوم ميشود حال پختن چند ربع مويز در يك ديگ و ميتواند
بود كه مراد هر ربع مطبوخ باشد تغليه بغين بانقطه از باب افعال است و ضمير منصوب راجع بعسل آ

الرغوه بضم وفتح وکسر را بینقطه وسکون غین با نقطه کف افشاره بفتح وضم وکسر غین با نقطه وتخفیف شین
با نقطه برده چیزی ومراد اینجا موم است که پرده عسل است درکندوج ظاهر اینست که اینجا از قلم کاتبان لفظ
فتصبه با لفظ فتطرحه افتاده باشد بیش از فی المطبوخ چنانچه درحدیث آینده مذکور میشود وما موافق
ظاهر شرح میکنیم یختلط بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست وضمیر مستتر راجع بمطبوخ است
تطیبه از باب تفعیل است تطول بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعل یا مخاطب باب تفعیل است مکتفه
بضم وفتح وکسر میم وسکون کاف وبفتح میم وفتح کاف وفوتا اسم نقطاست فوقه برا بینقطه وتا فوقیه بصیغه
امر باب تفعیل است یعنی بعد از آن میگیری بجای هر صاعی رطلی از عسل را پس میجوشانی آن عسل را تا آنکه دور
کف عسل برود وموم عسل پس میریزی آن عسل را در آن مطبوخ بعد از آن میریزی آنرا بچوبی بر دوزی سخت
تا آمیخته شود واگر خواهی که خوشبو کنی آنرا بچیزی از زعفران یا چیزی از زنجبیل پس بکن بعد از آن بیاشام
آنرا واگر خواهی که دراز شود در زمان آن تر دیر و فاسد نشود پس صاف کن آنرا دویم اصل عن عمار الساباطی
عن ابو عبد الله علیه السلام قال سئل عن الزبیب کیف طبخه حتی یشرب حلالا فقال تاخذ ربعا من زبیب فتنقیه
ثم تطرح علیه اثنی عشر رطلا من ماء ثم تنقعه لیلة فاذا کان من الغد نزعت سلافته ثم تصب علیه من الماء
قدر ما تغمره ثم تغلیه بالنار غلیة ثم تنزع ماءه فتصبه علی الماء الاول شرح فتنقیه بنون وقاف ویا دو نقطه
در پایین بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است السلافه بضم سین بینقطه وتخفیف لام والف وفا
در صاحب قاموس گفته که وکتمامه لعرة من سهم والخمر کالسلاف ومراد اینجا آنست که موجود از خیسانیده
شده باعتبار آنکه مناقع خراز آن می آید بعد از اتمام عمل چنانچه بیان شد در شرح عنوان این باب تغمره
بصیغه مخاطب باب افعالاست چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق غلیه بفتح غین با نقطه وسکون لام
وتا وحده مفعول مطلق است ومراد اندک جوشیدنست یعنی روایت از عمار ساباطی از امام جعفر
صادق علیه السلام کفت که امام پرسیده شد از مویز که چگونه پخته میشود تا آنکه آشامیده شود بر حالی که شراب
حلال باشد یا بیخوف که منافع خمر از آن آید وحرام نباشد پس امام گفت که میگیری صاعی از مویز را پس
بگیر و مکی آنرا بعد از آن میاندازی بر آن دوازده رطل از آب بعد از آن میخیسانی آنرا یک شب پس چون

شود فردا میگیری آنرا بعد از آن میریزی بر آن از آب مقدارا یکه بسیار بپوشد آنرا بعد از آن میجوشانی آنرا
باتش جوشیدنی بعد از آن میگیری آبرا آنرا پس میریزی آبرا بر سر آب اول اصل ثم تطرحه فی اناء واحد جمیعا
ثم توقد تحته النار حتی یذهب ثلثاه ویبقی الثلث وتحته النار ثم تاخذ رطلا من عسل فتغلیه بالنار غلیة
وتنزع رغوته ثم تطرحه علی المطبوخ ثم تضربه حتی یختلط به واطرح فیه ان شئت زعفرانا وان شئت تطیبه
بزنجبیل فهذا شرح واوقد تحته النار حالیست واین احتراز است از اینکه بعضی از آتش بجوشد
وبعضی باید خشک شدن بر ظرف نشده باشد هذا بتقدیر خذ هذا است واین برای سفارش
این عمل است یعنی بعد از آن میاندازی آن آبرا در دیگی بهم که آن دو آب را بعد از آن میافروزی در پایین
آن آتش را تا آنکه برود دو ثلث آن وباقی ماند یک ثلث بر حالی که در پایین آن باشد آتش بعد از آن میگیری
رطلی از عسل را پس میجوشانی آن عسل را با آتش جوشیدنی ومیگیری کفش را بعد از آن میاندازی آنرا بر
مطبوخ بعد از آن میزنی آنرا تا آنکه آمیخته شود بمطبوخ و بیانداز در آن اگر خواهی زعفرانرا واگر
خواهی خوشبو کن بزنجبیل فدا اگر اینرا اصل قال فاذا اردت ان تقسمه اثلاثا لتطبخه فکله بشیء واحد حتی
تعلم کم هو ثم اطرح علیه الاول فی الاناء الذی تغلیه فیه ثم تجعل فیه مقدارا وحده حیث یبلغ الماء ثم اطرح
الثلث الاخر ثم حده حیث یبلغ الماء ثم اطرح الثلث الاخیر ثم حده حیث یبلغ الاخر ثم توقد تحته
بنار لینة حتی یذهب ثلثاه ویبقی ثلثه شرح ضمیر مستتر در قال راجع بعمار است واینجا استنباط کرده از
حدیث سابق واین محل تامل است زیرا که در حدیث سابق دلالت بر نشان کردن ثلث دویم ونشان
کردن ثلث سیم نیست چنانچه بیان شد وظاهر است که نشان کردن ثلث سیم لغو محض است ونشان
کردن ثلث دویم مانند لغو است وایضا ثلثا میباید بجای علیه الاول وایضا ثلثا آخر میباید بجای الثلث
الاخر یعنی راوی گفت که پس چون بخواهی اینکه حصه کنی آنرا سه ثلث برای اینکه بپزی آنرا پس پیمانه کن آنرا بیک
پیمانه تا دانی که چند است آن بعد از آن بینداز ثلثی را در ظرفی که میجوشانی آنرا در آن بعد از آن میکردانی درآن
ثلث اندازه را و نشان کن آنرا اندازه را در جای که میرسد آب بعد از آن بینداز ثلثی دیگر را بعد از آن
نشان کن آن اندازه را در جائی که میرسد آب بعد از آن بینداز ثلث آخر را بعد از آن نشان کن آن اندازه را

وطیبه ان شئت بزنجبیل قلیل

درجایی که برسد آب بآخر بعد از آن می‌افروزی در پایین آن با آتش نرم تا آنکه رود دو ثلث و باقی ماند ثلث آن سیم اصل
عن اسمعیل بن الفضل الهاشمی قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام قراقر تصیبنی فی معدتی وقلة استمرائی الطعام فقال
لم لا تتخذ نبیذا نشربه نحن وهو یمرئ الطعام ویذهب بالقراقر والریاح من البطن قال فقلت له صفه لی
جعلت فداک شرح قراقر بیان شد در شرح حدیث اول باب من اضطر الی الخمر للدواء تا آخر که باب بیست و سیم است
قلة منصوبیت الاستمراء گوارا یافتن الطعام منصوبیت یعنی روایتست از اسمعیل بن فضل هاشمی گفت که
شکایت کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام صداهای شکم را که بر میخیزد مراد معده من و کمی گوارا یافتن
مر طعام را پس امام گفت مرا که چرا نمی‌سازی نبیذی را که می‌آشامیم آنرا ما و آن گوارا میکند طعام را و برطرف
میکند صداها و بادها را از شکم راوی گفت که پس گفتم امام را که بیان کن آن نبیذ را برای من قربانت شوم
اصل فقال لی تأخذ صاعا من زبیب فتنقی حبه وما فیه ثم تغسل بالماء غسلا جیدا ثم تنقعه فی مثله
من الماء او ما تقوه ثم تترکه فی الشتاء ثلثة ایام بلیالیها وفی الصیف یوما ولیلة فاذا اتی علیه ذلک القدر صفیته
واخذت صفوته وجعلته فی اناء واخذت مقداره بعود ثم طبخته طبخا رفیقا حتی یذهب ثلثاه ویبقی ثلثه
ثم تجعل علیه نصف رطل عسل وتاخذ مقدار العسل ثم تطبخه طبخا رفیقا حتی یذهب تلک الزیادة شرح
ایضا ظاهرا بودیکراست برای پختن شراب حلال پس این حدیث منافات ندارد با دو حدیث سابق فتنقی بنون و قاف
سکون یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است خبر بکر خا با نقط و تشدید با
یک نقطه و ضمیر راجع بزبیب است و مراد ضایع از جامه موبز است ما فیه عبارتست از خاشاک خرشه انکور
وما سوای آن که با موبز میباشد غالبا ضمیر مثله راجع بموبز است و مراد بکیماء است تقوه بتقیر با انقط و رای بی نقطه
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است الاقمار بسیار سر دادن آب مراد اینست که زیاد کنی آنرا بر خوب بت
صفیته بصیغه مخاطب باب تفعیل است الصفوة بفتح و ضم و کسر صاد و سکون فا بیغش و مراد اینجا آن آب
که بی ثفل موبز است مقداره عبارتست از مقدار برای آن آب که آن آب بعد از جوشیدن باید که بآن حد
رسد و آن ثلث است و اگر دیگر دهل یا سه اخذ مقدار مجموع آب نیز کافی میباشد در معرفت مقدار ثلث
رفیقا بفتح را بی نقطه و کسر فا و سکون یا دو نقطه در پایین و قافست یعنی پس امام گفت مرا که میگیری صاعی

را از موبز پس بدور انداز ضایع موبز را و آنچه را که در موبز باشد از خاشاک بعد از آن بشوی آنرا بآب
شستن خوب بعد از آن بخیسان آن موبز را در مثل آن از جهت آب یا بیفزایی از آب که بسیار شود آنرا بعد از آن
وامیگذاری آنرا در زمستان در سه روز با سه شب و در تابستان در یک روز با یک شب پس چون آمد بر موبز
آن قدر از زمان صاف میکنی آنرا و میگیری صاف آنرا و میگردانی آنرا در دیگی و میگیری مقدار عمق
آنرا بچوبی بعد از آن میپزی آنرا پختنی هموار تا آنکه رود دو ثلث آن و باقی ماند ثلث آن بعد از آن
میگردانی بر آن نیم رطل عسل را و میگیری مقدار عسل را در دیگ بچوبی بعد از آن میپزی آنرا پختنی هموار تا آنکه
رود آن زیادتی که از پختن عسل بهم رسیده بود اصل ثم تاخذ زنجبیلا وخولنجانا ودارصینی وزعفرانا
وقرنفلا ومصطکیا وتدقه وتجعله فی خرقة رقیقة وتطرحه فیه وتغلیه معه غلیة ثم تنزله فاذا برد صفیته
واخذت منه علی غذائک وعشائک قال ففعلت فذهب عنی ما کنت اجده وهو شراب طیب لا یتغیر
اذا بقی ان شاء الله شرح القرنفل بفتح قاف وفتح را بی نقطه وسکون نون وضم فا وتخفیف لام مصطکی
بفتح میم و سکون صاد بی نقطه و فتح طا بی نقطه و تخفیف کاف و الف مقصوره و ممدوده و بضم
و الف مقصوره است تدقه بدال بی نقطه و قاف بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است و ضمیر منصوب
راجع بمجموع است تنزله بصیغه مخاطب باب افعال است غذاء بفتح غین با نقطه و دال بی نقطه و الف ممدوده
است عشاء بفتح عین بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده است یعنی بعد از آن فرا میگیری زنجبیل و خولنجان
و دارچینی و زعفران و میخک و دانه مصطکی را و میکوبی آنرا و میگردانی آنرا در رکوئی نازک و می اندازی
آنرا در مطبوخ و میجوشانی مطبوخ را با آن جوشیدنی بعد از آن فرود می آوری آنرا پس چون خنک شود صاف
میکنی آنرا و تناول میکنی از آن بر سر چاشت و بر سر شام راوی گفت که پس کردم پس رفت از من آن آزاری که
می یافتم آنرا و آن شرابیست پاکیزه خوشبو متغیر نمیشود چون ماند ان شاء الله چهارم اصل عن ابی جعفر بن عمار قال شکوت
الی ابی عبد الله علیه السلام بعض الوجع وقلت ان الطبیب وصف لی شرابا آخذ الزبیب واصب علیه الماء للواحد
اثنین ثم اصب علیه العسل ثم اطبخه حتی یذهب ثلثاه ویبقی الثلث فقال الیس حلوا قلت بلی قال اشربه ولم اخبره
کم العسل شرح آخذ بهمزه و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر تقلیل از اخذ است پس مرفوع

ومنصوب میتواند بود الیل یتهنام انکاریت حلوا بفتح حاء بی نقطه و سکون لام و الف ممدوده است و مراد اینست که چون صاف کرده نشود و جرم مویز در آن ماند قسمی از حلوا میشود لیکن چرا آنرا شراب گفتی و بنا بر ین قول اعلم که اشربه مبنی بر اینست که خوردن دوا را شراب میگویند اگرچه مایع نباشد یا مبنی بر مماشاة است و ظاهر ولم اخبره تا آخر اینست که طبیب مقدار عسل را نیز گفته باشد و اسحق آنرا بامام نقل نکرده باشد از روی فراموشی یعنی روایتست از اسحق بن عمار گفت که شکایت کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام بعض آنچه خود در او کم که بدرستی که طبیب بیان کرد برای من شربتی را بگیرد که فرا گیرم مویز را و بریزم بر سر آن آب را برای یکصاع مویز مثلا دو صاع آب را بعد از آن بریزم بر سر آن عسل را بعد از آن بجوشانم آنرا تا آنکه رود دو ثلث آب آن و بماند یک ثلث پس امام گفت که آیا نیست آن حلو گفتم بلی امام گفت که بیاشام آنرا و خبر ندادم امام را که چند است عسل باب سوم دویم اصل باب الاشربة ایضا شرح این بابیست در بیان شرابهای جوشیده حلال نیز در این باب چهار حدیثست اول اصل عن جعفر بن احمد المکفوف قال کتبت الیه یعنی ابا الحسن الاول علیه السلام اسأله عن السکنجبین و الجلاب ورب التوت ورب التفاح ورب السفرجل ورب الرمان فکتب حلال شرح الجلاب بضم جیم و تشدید لام و الف و با یک نقطه شیره شکر جوشیده صاف کرده شده و معرب گلاب یعنی روایتست از جعفر بن احمد کور که نوشتم سوی امام یعنی ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام که میپرسیدم او را از سرکه انگبین و شیره شکر و رب توت و رب سیب و رب به و رب انار پس نوشت که حلالست دویم اصل عن جعفر بن احمد المکفوف قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام اسأله عن اشربة تکون قبلنا السکنجبین و الجلاب و رب التوت و رب الرمان و رب السفرجل و رب التفاح اذا کان الذی یبیعها غیر عارف و هی تباع فی اسواقنا فکتب جائز لا بأس بها شرح قبلنا بکسر قاف و فتح با یک نقطه منصوب بظرفیت السکنجبین مجرور و بدل تفصیل اشربه است یعنی روایتست از جعفر بن احمد کور گفت که نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلام میپرسیدم او را از شرابهای که میباشند در نزد ما سرکه انگبین و شیره شکر و رب توت و رب انار و رب به و رب سیب چون باشد کسی که میفروشد آنها را غیر شناسا بامامت ائمه هدی و آنها فروخته میشود در بازارهای ما پس امام نوشت که جایز است نیست پروایی با آنها سیم اصل عن خلیلان بن هشام قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام جعلت فداک عندنا شراب یسمی

المیبه

المیبة نعمد الی السفرجل فنقشره و نلقیه فی الماء ثم نعمد الی العصیر فنطبخه علی الثلث ثم ندق ذلک السفرجل و نأخذ ماءه ثم نعمد الی ماء هذا المثلث و هذا السفرجل فنلقی فیه المسک و الافاوی و الزعفران و العسل فنطبخه حتی یذهب ثلثاه و یبقی ثلثه ایحل شربه فکتب لا بأس به ما لم یتغیر شرح در کتاب رجال الخلیل بفتح خاء با نقطه ابن هشام بکسر هاء و تخفیف شین نقطه دار از راویان ابو الحسن ثالث علیه السلام است پس الحاق علامت تثنیه بغلط است میبه بفتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و کسر با یک نقطه و سکون هاء لفظ عجمیست نعمد بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب نصر است نقشره بقاف و شین بانقطه و راء بی نقطه از باب نصر و ضرب و تفعیل است نطبخه را اول بصیغه متکلم مع الغیر معلوم باب افعال برای توصیف است و مراد اینست که آنرا در جایی میریزیم برای پختن آن بر ثلث و باین اعتبار است که آنرا ماء هذا المثلث گفته زیرا که هنوز مانند آبست و قصد تثلیث آن شده المثلث بصیغه اسم مفعول باب تفعیل آنچه جوشیده باشد تا بعدی که ثلث آن مانده باشد هم فیه راجع بمجموع مرکب از دو آبست الافاوی بفتح همزه و تخفیف فا و الف و کسر واو و تشدید یا دو نقطه در پایین که دو بیش منقلب از هاست جمع افواه است و آن جمع فوه بضم فا و سکون واو است بمعنی داروی گرم مثل بخیک و فلفل و هیل و دار چینی مجوز برای نطبخه دویم بصیغه متکلم مع الغیر معلوم تا نفر و منع است مراد بتغیر انجاماست که نشده باشد بسبب جوشیدن از خود و ساکن شدن از جوشیدن که مقصود جوشیدن از خود و مثل فقاع شده نه اینست تامل اسند یعنی روایتست از خلیلان بن هشام گفت که نوشتم سوی امام علی نقی علیه السلام که قربانت شوم نزد ما شربتیست که نام برده میشود میبه بیاد اینکه قصد میکنیم سوی به پس پوست میکنیم آنرا و میاندازیم آنرا در آب بعد از آن قصد میکنیم سوی آب انگور پس درهم یک میکنیم آنرا برای پختن آن بر ثلث بعد از آن میکوبیم آن به خیسیده را و میگیریم آب آنرا بعد از آن قصد میکنیم سوی آب این مثلث و این به بعد از آمیخته کردن بیکدیگر پس میاندازیم در آن مشک را و داروهای گرم را و زعفران را و عسل را پس میاندازیم آنرا تا آنکه رود دو ثلث آن و ماند یک ثلث آن آیا حلال میشود آشامیدن آن پس امام نوشت که نیست پروایی با آن چند آنکه دگرگون نشده باشد باب نهم

اصل باب الاوانی یکون فیها الخمر ثم یجعل فیها الخل او یشرب بها شرح اوانی بتخفیف یاء پایان شد کردی و عنوان

باب ششم یعنی این باب بیان ظرفهائیست که میباشد در آنها خمر بعد از آن کرد انیده میشود در آنها سرکه یا آب

آشامیده میشود یا آنها در این باب دو حدیثست اول اصل عن عمار بن موسی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن الدن

یکون فیه الخمر هل یصلح ان یکون فیه خل او ماء کامخ او زیتون قال اذا غسل فلا بأس وعن الابریق وغیره یکون فیه خمر ایصلح

ان یکون فیه ماء قال اذا غسل فلا بأس وقال فی قدح او اناء یشرب فیه الخمر قال یغسله ثلث مرات سئل ایجزیه

ان یصب فیه الماء قال لا یجزیه حتی یدلکه بیده ویغسله ثلث مرات شرح الدن بفتح دال و تشدید نون

خم اسر فوع و مضافست کامخ بالف و فتح میم و تخفیف خاء نانخورشست و ماء کامخ یعنی آب کامخ است

و آن قسمی از ترشی است که از نان میسازند مثل آنچه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث باب المری که باب هفتاد

و نهمست زیتون مجرور و مرفوع میتواند بود و بنابر اول مراد آبیست که از زیتون گرفته شده باشد و بنابر دوم

روغن زیتون میتواند بود غسل بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب یا باب تفعیل برای مبالغه است و ضمیر

تقدیر ضمیر مستتر راجع بخم و راجع بدن میتواند بود و اول مبنی بر اینست که تذکیر خم جایز است و غسل

متعلق بخم میشود چنانچه گذشت در حدیث هفتم باب الفقاع که باب سی ام است که فاغسل هذا الخمر من ثوبی و بر

هر تقدیر منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در شرح احادیث باب الظروف زیرا که شستن خم و خم

یعنی ازاله عین خمر از خم است و آن در صورتی ممکن است که خم مغضور باشد بنابر اینکه غیر مغضور جذب خمر

میکند و اجزاء خمر در باطن آن میماند هر چند که خشک شده باشد و اذا انما الغالب ممکن نیست و تتمه

این حدیث و قال فی قدح تا آخر است شاهد صدق این معنی است زیرا که اگر محض اجزاء آب در ظاهر خم کافی میبود

حاجت نمیبود بغسل سه بار و حاجت نمیبود بدلک در قدح مثلا که مغضور میباشد الابریق بکسر همزه و سکون

با یک نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و قاف لولهین و آن ظرف آبیست که لوله دارد خواه

از مس و مانند آن باشد و آن را آفتابه میامند و خواه از غیر آن باشد مراد بقدح اینجا ظرف آبخوری مغضور

و مراد باناء ظرف آبخوری غیر مغضور مانند آن نیست یدلکه بدال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است

و ذکر دلک بدست بعنوان مثالست و مقصود ازاله عین است ثلث مرات متعلق بهر یک از دلک و غسل است

یعنی روایتست از علی بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از خم که میباشد در آن خمر

الاولی

آیا خوب میشود اینکه باشد در آن سرکه یا آبکامه یا آب زیتون امام گفت که چون برطرف کرده شود عین خمر بشستن

سه بار و دست مالیدن پس نیست پروایی و پرسیدم از لولهین که میباشد در آن خمر آیا خوب میشود اینکه

باشد در آن آب امام گفت که چون برطرف کرده شود عین خمر بشستن سه بار و آنچه جاری مجرای دست مالیدنست

مثل مالیدن چوبی که در کرده باشد بر آن پس نیست پروایی امام گفت در قدحی یا ظرف آبی که در وی مثلا که

آشامیده میشود در آن خمر گفت که میشوید آن را سه بار امام پرسیده شد که آیا کافی میشود او را اینکه ریزد

در آن آب را سه بار امام گفت که کافی نمیشود او را مگر اینکه مالد آن را بدست خود مثلا و بشوید آن را سه بار دوم

عن حفص الاعور قال قلت لابی عبدالله علیه السلام الدن یکون فیه الخمر ثم یجفف یجعل فیه الخل قال نعم شرح الاعور

بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و واو و را بی نقطه یعنی یک چشم و بعضی بانقطه یعنی که فرو رفتن او در معانی دقیقه بیشتر

باشد از دیگری یجفف بجیم بی نقطه و دو فا بصیغه مضارع غایب یا غایب مجهول باب تفعیل است و ضمیر

مستتر راجع بخمر است التجفیف برطرف کردن خمر بالکلیه و اینجا عبارتست از دست مالیدن و شستن

سه بار خم مغضور را چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق یجعل بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع

بتقدیر استفهام است بدانکه بعضی توهم طهارت خمر کرده اند و شاید که یجفف را در این حدیث بجیم تصحیف کنند

و طرح کنند احادیث کثیره داله بر نجاست خمر را که متواتر و قرآنست چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در

شرح حدیث پنجم باب الرجل یصلی فی الثوب وهو غیر طاهر تا آخر که باب شصت و یکم است و شیخ طوسی در

تهذیب در اواخر کتاب الصید والذبایح در این حدیث یجفف بجیم خوانده و گفته که قال محمد بن الحسن

المراد به اذا جفف بعد ان یغسل ثلث مرات وجوبا او سبع مرات استحبابا حسب ما قدمناه فاما قبل

الغسل وان جفف فلا یجوز استعماله علی حال و این محل تامل است زیرا که بر تقدیر آن تجفیف لغو میشود والله

اعلم یعنی روایتست از حفص اعور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که خم میباشد در آن خمر بعد از آن

برطرف کرده میشود نجاست خمر از آن بالکلیه آیا کرد انیده میشود در آن سرکه امام گفت آری باب سی و چهارم

اصل باب الخمر یجعل خلا شرح این باب بیان خمر است که کردانیده شود سرکه در این باب چهار حدیثست اول اصل

عن ابی بصیر قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن الخمر یصنع فیها الشیء حتی تحمض قال اذا کان الذی صنع فیها هو الغالب

علی ما صنع فیه فلا بأس به شرح یصنع بصاد بی‌نقطه و نون و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب
منع است نحو بجای بی‌نقطه و نون و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب حسن و هم مرفوع
و منصوب میتواند بود الذی عبارتست از خمر منع بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع
بنحو است ضمیر فیها راجع بالذی است و تانیث باعتبار اینست که در خمر تذکیر و تانیث جایز است هو ضمیر فصل است
و راجع بالذی است پس الف اشباعیه و مرفوع میتواند بود و مراد بغالب اکثر باعتبار مساحت ما موصول است
و عبارتست از نحو است صنع در دوم نیز بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع بما است
ضمیر فیه راجع بالذی است بیان آنچه در خمر گذاشته میشود برای اینکه خمر را سرکه کند نجس میشود بسبب ملاقات
خمر و این سه صورت دارد اول اینکه کمتر از خمر باشد باعتبار مساحت و در اینجا میشود در حدیث چهارم این
باب حکم بطهارت و حلال شدن آن شده و این مبنی بر اینست که اقل تابع اکثر میشود در طهارت بعد از نجاست چون
اکثر طاهر شود نظیر اینکه خمر بر که سرکه شد نجس پاک میشود و نظیر اینکه چه بود که نجس میشود پس از آنکه
بثلث رسد و بعد از آن پاک میشود دوم اینکه آنچه اکثر از خمر باشد و حکم نجاست آن شده باشد با مفهوم در حدیث
دوم حدیث چهارم این باب بنا بر اینکه اکثر تابع اقل نمیشود سیم اینکه مساوی یکدیگر باشند و ظاهر مفهوم
این حدیث نجاست آنست و ظاهر مفهوم حدیث چهارم این باب طهارت آنست وجه میان این دو مفهوم
بطهارت با کراهت ممکنست و مؤید طهارت است اطلاق در حدیث دوم و سیم این باب یعنی روایتست
از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از خمر که ساخته و گذاشته میشود در آن چیزی تا آنکه ترش
میشود امام گفت که چون باشد چیزی که ساخته شد آنچیز در ان خمر آن غالب چیزی که ساخته شده است
خوردن نیست پروائی با آن دوم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الخمر العتیقة تجعل خلا قال
لا بأس یعنی شرح روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از خمر کهنه که گردانیده
میشود سرکه گفت که نیست پروائی با آن سیم اصل عن عبید بن زرارة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل
یأخذ الخمر فیجعلها خلا قال لا بأس شرح روایتست از عبید بن زراره گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از مرد که میگیرد خمر را از مردمان پس سرکه میگرداند آنرا گفت که نیست پروائی چهارم اصل عن ابی بصیر قال

سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الخمر یجعل خلا قال لا بأس اذا لم یجعل فیها ما یغلبها شرح یغلبها بغین بی‌نقطه و با یکنقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب ضرب است یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خمر که
گردانیده میشود سرکه امام گفت که نیست پروائی چون گردانیده نشده باشد در ان خمر چیزی که اکثر از خمر باشد
بیان این شده در شرح حدیث اول این باب باب بیست و پنجم اصل این باب نزد شرح این باب بیان احادیث متفرقه است
در این باب نه حدیث است اول اصل عن عیثمة قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام و عنده نساؤه قال فشم رائحة
النضوح فقال اما هذا قالوا النضوح یجعل فیه الضیاح فامر به فاهریق فی البالوعة شرح عیثمه بفتح عین بی‌نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح ثاء سه نقطه و تخفیف میم است النضوح بفتح نون و ضم ضاد با نقطه و سکون
واو و حاء بی‌نقطه کلایی که در ان عبیر و صندل و مشک و مانند آنها میکنند برای پاشیدن و کثیرا نیز
داخل میکنند برای چسبندگی و بعضی بجای کثیرا آب خرما داخل میکنند و زنان بآن زلفهای خود را شانه
میکنند چنانچه مذکور است در تهذیب شیخ طوسی رحمه الله تعالی در اواخر کتاب الصید و الذبایح الضیاح
بفتح ضاد با نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین و الف و حاء بی‌نقطه بمعنی آواز کشیدنست و اینجا مراد
از فقاع باعتبار اینکه آواز جوشیدن از آن ظاهر میشود چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب بیست
و پنجم چهارم که حتی یصیر النبیذ فیغلی و یصیر شیئا یعنی روایتست از عیثمه گفت که داخل شدم بر امام جعفر
صادق علیه السلام بر حالی که نزد او بود زنان او راوی گفت که پس امام بو کرد بوی نضوح را پس گفت که چیست
این گفتند که این نضوح است که گردانیده میشود در ان فقاع پس امام امر کرد بآن پس ریخته شد در جای آب چرک
دوم اصل عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن المائدة اذا شرب علیها الخمر او مسکر فقال
حرمت المائدة شرح روایتست از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد
از سفره چون آشامیده شود بر آن خمر یا مسکری دیگر پس گفت علیه السلام که حرام شد آن سفره یعنی که
نشستن پای چیزی خوردن بر سر آن سفره حرام است اگر چه بخوردن مسکر باشد اصل و سئل علیه السلام فان قام
رجل علی مائدة سفرة یأکل معها علیها و مع الرجل مسکر و لم یسق احدا ممن علیها بعد فقال لا تحرم حتی یشرب
علیها و ان وضع بعد ما یشرب فالوذج فکل فانها مائدة اخری یعنی کل الفالوذج شرح مناسب این گذشت

در کتاب الاطعمه در حدیث اول باب کراهیة الاکل علی مائدة یشرب علیها الخمر که باب سیم است فالوجه بیان شد در
کتاب الاطعمه در شرح حدیث اول باب الولایم که باب بیست و چهارم است یعنی و پرسیده شد امام علیه السلام که بیان کن
در این کردم مردی بر سر سفره که چیده شده میخورد از آنچه بر آن سفره چیده شده و با آن مردم مسکر نیست بعد
بیاشامایند کسی را از جمله جماعتی که بر سر آن سفره‌اند هنوز پس امام گفت که حرام نمیشود آن سفره تا آنکه آشامیده
شود مسکر بر سر آن و اگر گذاشته شود بعد از آنکه مسکر آشامیده شود و آخر شود با لوده مثلا پس
بخورد چه بد چیزی که آن سفره دیگر است میخواهد امام اینرا که بخورد آن پالوده را نه چیزهائی که در سر آن سفره بوده
در وقت شرب مسکر سیم اصل عن احمد بن اسمعیل الکاتب عن ابیه قال اقبل ابو جعفر علیه السلام من المسجد الحرام فنظر الیه
قوم من قریش فقالوا من هذا فقیل لهم امام اهل العراق فقال بعضهم لو بعثتم الیه بعضکم یسأله فاتاه شاب
منهم فقال له یا عم ما اکبر الکبایر قال شرب الخمر فاتاهم فاخبرهم فقالوا له عد الیه شرح روایتست از احمد بن
اسمعیل کاتب از پدرش گفت که آمد امام محمد باقر علیه السلام دیگه از مسجد حرام پس نگاه کردند سوی او جمعی از
قریش پس گفتند که کیست این پس گفته شد ایشان را که این امام اهل کوفه است پس گفت بعض ایشان که کاش
فرستید سوی او بعض شما را پرسد او را پس آمد نزد امام علیه السلام جوانی از ایشان پس گفت امام را که ای عمو
من چیست بزرگتر گناهان کبیره امام گفت که شرب خمر است پس آن جوان آمد نزد ایشان پس خبر داد ایشان
پس گفتند او را که برگرد سوی او برای تکرار همان سوال اصل فعاد الیه فقال له الم اقل لک یا ابن اخ شرب الخمر
فاتاهم فاخبرهم فقالوا له عد الیه فلم یزالوا به حتی عاد الیه فسأله فقال له الم اقل لک یا ابن اخ شرب الخمر ان
شرب الخمر یدخل صاحبه فی الزنا والسرقة وقتل النفس التی حرم الله عز وجل وفی الشرک بالله عز وجل وافاعیل
الخمر تعلو علی کل ذنب کما یعلو شجرها علی کل الشجر شرح الافاعیل جمع افعول بضم همزه و سکون فا و ضم عین
کارهای عجیب این کلام برای دفع تعجب سائلانست چون شنیده بودند که اکبر کبایر شرک بالله است موافق
آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث چهارم و بیست و سیم باب الکبایر که باب صد و دوازدهم است
و حاصل دفع اینست که حکم باینکه خمر اکبر کبایر است بدو وجه است اول اینکه باعتبار خود شرب باشد قطع
نظر کرده از آثارش و این صحیح نیست زیرا که شرک بلکه کذب بدتر از آنست چنانچه گذشت در کتاب الایمان

والکفر

والکفر در حدیث سیم باب الکذب که باب صد و سی و نهم است که والکذب شر من الشراب دوم اینکه باعتبار آثار شرب باشد
و این صحیح است زیرا که شرک بالله و کفر از جمله آثار آنست و مراد اینجا وجه دوم است یعنی پس آن جوان بر
گشت سوی امام و سوال کرد امام گفت او را که آیا نگفتم تو را ای پسر برادر من که آن شرب خمر است پس آن
جوان آمد نزد ایشان پس خبر داد ایشان را پس گفتند او را که برگرد سوی او که خوب تحقیق شود پس
پیوسته بودند با او برای تاکید برگشتن تا آنکه برگشت سوی امام پس پرسید امام را پس گفت امام
او را که آیا نگفتم ای پسر برادر من که آن شرب خمر است بدرستی که شرب خمر داخل میکند صاحبش را در زنا
و دزدی و کشتن جانداری که حرام کرده آنرا الله عز وجل و در شرک بالله عز وجل و کارهای عجیب خمر بالا میرود
بر همه گناهان چنانچه بالا میرود درخت آن بر همه درختها چهارم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال لعن رسول الله صلی الله علیه وآله
فی الخمر عشرة غارسها وحارسها وعاصرها وشاربها وساقیها وحاملها والمحمولة
الیه وبایعها ومشتریها وآکل ثمنها شرح تخصیص خمر که اینجا باعتبار مناسبت مقام است و مقصود حصر نیست بقرینه آنچه
گذشت در حدیث دوم باب شارب الخمر که باب یازدهم است غارسها ونظایرش منصوبند و مرفوع میتواند بود
در نسخ المحمولة الیه و در بعض المحمول الیه وتا است یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که لعنت کرد
رسول الله صلی الله علیه وآله در خمر ده کس را اول کسی را که تاک کارد آنرا دوم کسی که بقصد خمر درختش پاسبانی کند آنرا و سیم فروشنده
آنرا و چهارم خرنده آنرا و پنجم آشامنده آنرا و ششم خورنده بهای آنرا و هفتم فشرنده آنرا و هشتم بردارنده آنرا
و نهم کسی که آورده میشود خمر سوی او و دهم آشامانیده آنرا هفتم اصل عن حفص الاعور قال قلت لابی عبدالله علیه السلام
انی آخذ الرکوة فیقال انه اذا جعل فیها الخمر وغسلت ثم جعل فیها البختج کان اطیب لها فناخذ الرکوة
فنجعل فیها الخمر فنخضخضه ثم نصبه ونجعل فیها البختج فقال علیه السلام لا باس شرح آخذ بهمزه و النصیغه مضارع
متکلم معلوم باب نصر است و مراد بآخذ اینجا خریدنست و در دوم برداشتن است الرکوة بفتح راء
بی نقطه و سکون کاف مضموم و آن ظرف آبیست که از پوست سازند و خیک و دلو نیست البختج بضم بای یک نقطه
و سکون خای با نقطه و فتح تای دو نقطه در بالا و جیم دوشاب انگور لام در لها برای تقویه است نخضخضه بدو
خای با نقطه و دو ضاد بانقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب فعلل است یعنی روایتست از

فنخضخضه

حفص اعور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من میخرم مطبوخ را پس گفته میشود که بدرستی که شان
اینست که چون پخته کرده شود در آن جزو شسته شود برای تطهیر بعد از آن کرده شود در آن دو ثلث پیش از آنکه
کنند تو آن مطبوخ را پس میدانیم مطبوخ را پس میکنیم در آن جزو را پس می‌جنبانیم آن جزو را بعد از آن میریزیم
آن جزو را و بعد از تطهیر میکنیم در آن مطبوخ دو ثلث را پس گفت امام علیه السلام که نیست پروا یعنی مراد اینست که آن
مطبوخ پاک میشود و آن عمل جایز است و صاحب شرح اخذ کرده که گذشت در حدیث سابق تفسیر ششم اصل
عن سعید بن صدقه عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان عند ابی قوم فاختلفوا فی النبیذ فقال بعضهم القدح الذی
یسکر هو حرام وقال بعضهم قلیل ما اسکر وکثیره حرام فردّوا الامر الی ابی علیه السلام فقال ابی ارایتم القسط لو لا ما
یطرح فیه قدر الا کان یمتلی وکذلک القدح الآخر لو لا الاول ما اسکر قال ثم قال علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله
قال من ادخل عرقا واحدا من عروقه قلیل ما اسکر کثیره عذبه الله عز وجل بذلک العرق ثلثمائة وستین نوعا من
انواع العذاب شرح القسط بکسر قاف و سکون سین بی نقطه و طاء بی نقطه پیمانه که نصف صاع است یمتلی بهمزه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب افتعال است الاخر بکسر خاء با نقطه است ذلک العرق یعنی بقدر ذلک العرق مصرا ست که گذشت
در کتاب الدعاء در حدیث سیم و چهارم باب التحمید والتمجید که باب بیست و هفتم است که مجموع عروق بدن
آدمی سیصد و شصت است نصفی متحرکت و نصفی ساکن یعنی روایتست از سعید بن صدقه از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بود نزد پدرم جمعی پس اختلاف کردند در نبیذ مست کننده پس گفت
بعض ایشان که پیاله آخر که مست میکند از جمله پیالها حرام است و گفت بعض ایشان که کم آنچه
مست کرد و بسیار حرام است پس واگذاشتند آن کار را بسوی پدرم علیه السلام پس گفت پدرم که خبر دهید مرا
که پیمانه اگر نمیبود آنچه انداخته میشود در آن در اول بار آیا میبود که پر شود و همچنانست پیاله آخرین اگر نمیبود
پیاله اول مست نمیکرد و بیان این شد مفصلا در شرح حدیث یازدهم باب ان رسول الله صلی الله علیه وآله حرم کل
مسکر آنرا که باب بیست و یکم است امام گفت که بعد از آن گفت پدرم علیه السلام که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله
گفت که هرکه داخل کرد در یک رگ از رگهای خود کم آنچه را که مست کرد بسیارش عذاب میکند الله عز وجل آن رگ
از جمله او را سیصد و شصت نوع از جمله انواع عذاب هفتم اصل عن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلام قال

ان

ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه کره ان تسقی الدواب الخمر شرح روایتست از غیاث از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام ناخوش داشت اینرا که آشامانیده شود بحیوانات خمر هشتم اصل
عن ابن ابی عمیر عن بعض رجاله عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول من ترک الخمر لغیر الله عز وجل سقاه الله
من الرحیق المختوم قال قلت فیترکه لغیر وجه الله قال نعم صیانة لنفسه شرح روایتست از محمد بن ابی عمیر
از بعض شیوخش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت هر که ترک کند خمر را برای غیر ثواب الله
عز وجل آشامانید الله تعالی او را از خمر خالص بهشت که سر بمهر است راوی گفت که گفتم که آیا پس ترک میکند
خمر را برای غیر ثواب الهی امام گفت که آری برای نگاهداری خود از زوال آبرو حاصل اینست که در
ترک خمر احتراز از عذاب آخرت و ادراک ثواب آخرت هست و اگر کسی قصد او نکند دوم نیز در می یابد
الجلد نهم اصل عن مرازم قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من ترک الخمر صیانة لنفسه سقاه الله عز وجل
من الرحیق المختوم شرح این ظاهر است از شرح سابق باب سی و ششم اصل الباب الغناء شرح چون شارب ان
خمر غالب از غنا و قمار نمیباشد عقب الحاق کرد بکتاب الاشربه این دو باب را بمناسبت غناء بکسر غین با نقطه و
تخفیف نون والف و همزه منقلب از یاء در اصل بمعنی چیزیست که حاجت سوی آن نیست و آن از الغنی و الغنی مستند
شل رود بمعنی آوازی که عمده مقصود از آن طرب و لذت شنونده باشد از حسن صوت صاحب قاموس گفته الغناء
ککساء من الصوت ما طرب به و آنچه ظاهر است از جمع احادیث این باب در تحت این عنوان و از آنچه گذشت
در کتاب فضل القرآن در احادیث باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن که باب نهم است اینست که غنا عبارتست باشد
از آوازی که مقصود از آن مانند مقصود از عود و بربط باشد و آن طرب و انتعاش طبع شنونده است نه
آنکه مقصود اصلی از آن بیان حق باعتبار معاد یا باعتبار معاش و تمیز آن از باطل باشد خواه آن آواز
از گلوی آدمی باشد و خواه از آلتی مثل عود و بربط باشد و خواه موافق قانون موسیقی باشد و خواه نباشد
و خواه موزون باشد مثل اکثر شعرهای لطیف دقیق و خواه موزون نباشد مثل اکثر قصهها و درسها که در مجالس
اهل بطالت خوانده میشود موافق آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب صفة العلم تا آخر که باب هشتم
که فقال النبی صلی الله علیه وآله ذاک علم لا یضر من جهله ولا ینفع من علمه ثم قال النبی صلی الله علیه وآله انما العلم ثلثة تا آخر

ظاهر م

وبیان شد و موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم مولد ابی الحسن موسی علیه السلام که باب صد و هجدهم است که
وجلت النغمات فی ذوی الشالمین وبیان شد وگاه غنا مستعمل میشود در قسمی که از گلوی آدمی باشد موافق حدیث
دهم این باب و ظاهر آنچه می آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در حدیث چهارم باب بیست و نهم که باب ... است
وگاه مستعمل میشود در قسمی که موافق موسیقی باشد موافق ظاهر آنچه حدیث شانزدهم این باب یعنی از باب
بیان آواز لغو است در این باب بیست و پنج حدیث است اول اصل عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول
الله عز وجل فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور قال الغناء شرح الغناء تفسیر قول الزور است بیان
میشود در شرح حدیث دوم باب آینده یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از قول الله عز وجل سوره حج که پس اجتناب کنید پلیدی از قبیل اوثان را و اجتناب کنید قول ناحق را امام گفت
که قول ناحق غنا است دوم اصل عن ابی اسامه عن ابی عبد الله علیه السلام قال الغناء عش النفاق شرح العش بفتح عین بی نقطه
و تشدید شین با نقطه آشیان مرغ و در بعض نسخ بجای شین دوم راء بی نقطه است بمعنی یک یعنی روایتست از
ابو اسامه که زید شحام است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که غنا آشیان مرغ نفاق است سوم اصل عن جماعة
قال قال ابو عبد الله علیه السلام لما مات آدم صلی الله علیه شمت به ابلیس و قابیل فاجتمعا فی الارض فجعل ابلیس و قابیل
المعازف والملاهی شماتة بآدم صلی الله علیه فکلما کان فی الارض من هذا الضرب الذی یتلذذ به الناس فانما هو من
ذاک شرح شمت بشین با نقطه و تاء دو نقطه در الابصیغه ماضی غائب معلوم باب علم است الشماتة بفتح شین
خوشحالی شدن بمصیبت دشمن ضمیر به راجع بآدم است فاجتمعا فی الارض یا بمعنی است که باتفاق و کمک یکدیگر این
جز را بهر جای زمین که در انجا کسی از اولاد آدم بود رسانیدند المعازف بفتح میم و عین بی نقطه والف و کسر زای
با نقطه وفاء جمع معزف بکسر میم و سکون عین و فتح زای آنکه عزف بفتح عین و سکون زای یعنی آواز
شیطان و مراد اینجا سازها است مثل عود و بربط و این اعم از معنی معازف است که گذشت در شرح حدیث
اول باب شارب الخمر که ما قبل این باب نهم است الملاهی بفتح میم و کسر هاء و یاء منقلبه از واو جمع ملهی بکسر میم و فتح
هاء و الف منقلبه از واو آلات لهو یعنی غفلت از بکار آمدنی مثل قمار و خوانندگی هذا الضرب یعنی قسم و معنی ذاک
زدن میتواند بود و بنابر اول شامل معازف و ملاهی است و بنابر دوم مخصوص معازف است من در من

سعیم

تبعیضیه و تعلیلیه می تواند بود و یشار الیه ذلک مصدر شمت است و مراد اینست که گناه اینها مانند گناه آنست یعنی
روایتست از سماعه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که وفات یافت آدم صلی الله علیه شماتت کردند باو ابلیس
و قابیل پس فراهم آمدند در کل روی زمین پس ساختند ابلیس و قابیل سازها را و آلتهای غفلت از حق را برای
شماتت بآدم صلی الله علیه پس هر چه باشند در کل روی زمین از این قسم که لذت میبرند بآن مردمان نابکار
پس جز این نیست که آن از آن قبیل است مراد اینست که مانند شماتت بآدم علیه السلام است در گناه دوم اصل عن محمد بن مسلم
عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول الغناء مما وعد الله عز وجل علیه النار وتلا هذه الآیة ومن الناس من یشتری لهو
الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم ویتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین شرح نزدیک باین گذشت در کتاب
المعیشة و شرائطها که باب ... هشتم است ما وعد الله عز وجل علیه النار اشارتست باینکه استماع غنا از جمله
گناهان کبیره است موافق آنچه می آید در حدیث دهم این باب لهو عبارتست از لغو که باعث غفلت از
بکار آمدنی است موافق آنچه می آید در حدیث سیم این باب لام در لیضل برای تعلیل مجازی است و از لام عاقبت
مینامند مثل لدوا للموت وابنوا للخراب و میتواند بود که برای تعلیل حقیقی باشد سبیل الله عبارتست از
بکار آمدنی مثل آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب سیم که باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء است
که انما العلم ثلاثة آیة محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة وما خلاهن فهو فضل یعنی روایتست از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که غنا از جمله چیزی است که وعید کرده الله عز وجل برای آن آتش
جهنم را و امام خواند این آیه را از سوره لقمان که و از جمله مردمان کسی که میخرد آلت غفلت از حق را از جمله گفتگو
برای اینکه گمراه کند مردمان را از حق که راه الله تعالی است بی دانشی و فرا گیرد حق را خوار و بی اعتبار این جمعیت که برای
ایشانست عذاب خوار کننده الرکوع که لهو الحدیث اخص از غنا است و وعید باخص لازم ندارد وعید باعم
کو بیم تعلیل وعید باخص که مشترک باشد میان آن و بسیار بسیار از افراد اعم ظاهر است در وعید باعم
و اضلال از سبیل الله مشترک است میان جمیع افراد غنا و این دعوی از کسی که داند این را که ظاهر عموم
آیت تخصیص و تاویل ندارد مقبول است سیم اصل عن مهران بن محمد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول
الغناء مما قال الله تعالی ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله شرح این در بعض نسخ نیست و کلام

چهارم

در حدیث اول از کتاب المعیشة م

ازشرح حدیث سابق ششم اصل عن ابی الصباح عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول فی قول الله عزوجل لا یشهدون
الزور قال الغناء شرح روایتست از ابو الصباح از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که در قول الله عزوجل در وصف
عباد الرحمن در سوره فرقان که حاضر نمیشوند ناحق را امام گفت که نیز غناست هفتم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله انهاکم عن الزفن والمزمار وعن الکوبات والکبرات شرح الزفن بفتح زای
بانقط وسکون فاء مصدر باب ضرب رقص المزمار بکسر میم وسکون زای وواو وبا یکنقطه جمع کوبه نقارهای کوچک
زای بانقط ورای بینقط نای ومنها الکوبات بضم کاف وسکون واو وبا یکنقطه جمع کوبه نقارهای کوچک که
یکرو میباشد ودهلهای کوچک که دو رو میباشد وبربطها الکبرات بفتح کاف وفتح بای یکنقطه وراء
بینقطه جمع کبر بفتح کاف وفتح با نقارهای بزرگ ودهلهای بزرگ یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نهی میکنم شما را از رقص ونای وار نقارهای
کوچک ونقارهای بزرگ هشتم اصل عن الوشاء قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام ابا الحسن الرضا علیه السلام یقول
سئل ابو عبدالله علیه السلام عن الغناء فقال هو قول الله عزوجل ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن
سبیل الله شرح مضمونش معلوم است از حدیث پنجم این باب نهم اصل عن ابی ایوب الخزاز قال
نزلنا المدینة فاتینا ابا عبدالله علیه السلام فقال لنا این نزلتم فقلنا علی فلان صاحب القیان فقال کونوا
کراما فوالله ما علمنا ما اراد به وظننا انه یقول تفضلوا علیه فعدنا الیه فقلنا انا لا ندری ما اردت بقولک کونوا
کراما فقال اما سمعتم الله عزوجل یقول فی کتابه واذا مروا باللغو مروا کراما شرح خزاز بفتح خاء بانقطه و
تشدید زای بانقط اول است القیان بکسر قاف وتخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع قینه بفتح قاف وسکون یاء
کنیزک سرودگو یا زنان سرودگو یعنی روایتست از ابو ایوب خز فروش گفت که فرود آمدیم در مدینه پس آمدیم
نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت ما را که کجا فرود آمدید گفتیم که بر فلان صاحب کنیزان سرودگو
پس امام گفت که باشید کریمان پس بخدا قسم که بعد از بیرون رفتن ندانستیم که چه اراده کرد باین کلام وگمان
کردیم که او میگوید که تفضل کنید بر او بدادن مال پس برگشتیم سوی امام پس گفتیم که بدرستیکه ما نمیدانیم
که چه اراده کردی بقول تو کریم باشید کریمان پس امام گفت که آیا نشنیدید الله عزوجل که میگوید در کتاب خود

ما اردته

در وصف

در وصف عباد الرحمن در سوره فرقان که وچون بگذرند بچیزی که هرزه است بگذرند برحالی که کریمانند
مراد اینست که هر که کریم النفس باشد التفات نمیشود بچیزی که هرزه است لئیم است وشما چنان باشید دهم اصل
عن مسعدة بن زیاد قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلام فقال له رجل بابی انت وامی انی ادخل کنیفا ولی جیران وعندهم
جوار یتغنین ویضربن بالعود فربما اطلت الجلوس استماعا منی لهن فقال لا تفعل فقال الرجل والله ما آتیهن وانما
هو سماع اسمعه باذنی فقال لله انت اما سمعت الله عزوجل یقول ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک
کان عنه مسئولا شرح یتغنین بفتح یاء بانقطه ونون مشدده مفتوحه وسکون یاء دو نقطه در پایین
بصیغه مضارع ضمیر جمع مؤنث غایبه معلوم باب تفعل است ما آتیهن بهمزه والف وکسر تاء دو نقطه در بالا
وسکون یاء دو نقطه در پایین وکسر هاء وتشدید نون مفتوحه اشارتست باینکه آمدن بخانه ایشان باعث
رواج کار ایشان نمیشود واز افعال جوارح است که مستوجب عقابست بخلاف آنچه من میکنم سماع بفتح سین
مصدر برای نوع است یا بمعنی اسم مفعول است وبنا بر اول ضمیر هو راجع بمصادر لا آتیهن داشت وضمیر
منصوب در اسمعه مفعول مطلق است وبنا بر دوم ضمیر هو راجع بمصادر مذکور است وضمیر اسمعه مفعول
به است لله انت برای تعجب از حال مخاطب است باعتبار اینکه افعال عجیبه صادر از او میشود در سوره
بنی اسرائیل چنین است ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا
وبیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث اول باب سعه ذهب که ... است یعنی روایتست
از مسعده بفتح میم وسکون سین بینقطه وفتح عین بینقطه ودال بینقطه ابن زیاد بکسر زاء بانقطه ویاء دو نقطه
در پایین گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را مردی که فدای تو باد پدرم ومادرم بدرستیکه
که من داخل میشوم بیت الخلائی را که از من است ومرا همسایه‌ها هست ونزد ایشان کنیزانند که غنا
میکنند ومیزنند بربط وبسا که دراز کردم نشستن را برای گوش دادن از من برای ایشان پس امام
گفت که مکن پس گفت آن مرد که بخدا قسم که نمی‌آیم نزد ایشان در خانه ایشان وجز این نیست که آنچه صادر
میشود از من شنیدنیست که میشنوم آن شنیدن بگوش خود پس امام گفت عجب کسی تو آیا نشنیدی تو
الله عزوجل که میگوید در سوره بنی اسرائیل که بدرستیکه گوش وچشم ودل جمیع اینها از جوارح بود

در شرایع انبیای اولو العزم سابق انکار کرده که فیه علوم المجوز باشد پوسیده شده و معذب بوده و این شریعت
بعد از فوت اسلام عود خواهد کرد اصل فقال بلی والله لکانی لم اسمع بهذه الایة من کتاب الله من عربی ولا من عجمی
لاجرم انی لا اعود ان شاء الله وانی استغفر الله فقال له قم فاغتسل وصل ما بدا لك فانك كنت مقيما على امر
عظيم ما كان اسوء حالك لو مت على ذلك احمد الله وسله التوبة من كل ما يكره فانه لا يكره الا كل قبيح والقبيح
دعه لاهله فان لكل اهلا شرح لكانی بفتح لام و فتح كاف [illegible] و تشدید نون و ضمیر متکلم جواب قسم است
یا در بجاده برای تقویت تقریر است المجوز بفتح جیم [illegible] و تخفیف میم جاء ای بفتح همزه و کسر همزه
میتواند بود ابن هشام در توضیح در بیان مواضع جواز فتح و کسر ان گفته که والثانی ان تقع بعد لا جرم
والغالب الفتح نحو لا جرم ان الله یعلم فالفتح عند سیبویه على ان جرم فعل ماض و ان وصلتها فاعل ای وجب
یعلم وصلته و عند الفراء على ان لا جرم بمنزلة لا رجل ومعناهما لا بد ومن بعدها مقدرة والکسر على ما حکاه
الفراء من ان بعضهم ینزلها منزلة الیمین فیقول لا جرم لاتینك استماع غنا از جمله گناهان کبیره است
موافق آنچه گذشت در حدیث چهارم این باب کان متوسط شده میان دو جزء صیغه تعجب برای نقل
زمان ماضی بسوی صیغه ماضی [illegible] معلوم باب افعلت حال [illegible] منصوبست بضم میم و کسر میم و تشدید
تا [illegible] احمد [illegible] امر باب [illegible] التوبه بار گذشت از خیر [illegible] دو قسم است دو سطر
اول [illegible] وبناد وم [illegible] التوبه یعنی [illegible] توفیق
التوبه است یکره [illegible] معلوم باب [illegible] است و مراد [illegible] آنست که مذکور است بعد از این
آید در آیه کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها [illegible] زیاد کرده [illegible] کل قبیح برای موافقت لفظ قرآنست
و بنابرین تقریر [illegible] آیه سوره توبه ولکن کره الله انبعاثهم و بیان
امثال این شد در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب [illegible] و پنجم که باب [illegible] شیء فی الارض ولا
فی السماء الا بسبعة است متن [illegible] گفت که [illegible] بخدا قسم که هر آینه گویا که من [illegible] آیه
را از جمله قرآن از عرب و [illegible] از عجمی نیست چاره از اینکه من بر نگردم [illegible] ان شاء الله و بدرستی که من
هر آینه استغفار میکنم الله را [illegible] امام گفت [illegible] برخیز [illegible] غسل [illegible] و بگذار از نماز آنچه [illegible] غالب [illegible] ترا

[illegible]

چه بسیاری که ترا بوده [illegible] بر کاری [illegible] چه بدی بود حال الفتی اگر میمردی بر این عمل [illegible] اسد او طلب کن [illegible]
تجاوز [illegible] کراهت میکند [illegible] در ذیل این آیه [illegible] بدرستی که او کراهت نمیکند در اینجا مکروه [illegible]
و بعد [illegible] برای [illegible] چه بدرستی که برای هر [illegible] و بدرستی [illegible] که لایق [illegible] یازدهم اصل
عن عمران الزعفرانی عن ابی عبدالله علیه السلام قال من انعم الله علیه بنعمة فجاء عند تلك النعمة بمزمار فقد كفرها ومن
اصیب بمصیبة فجاء عند تلك المصيبة بنائحة فقد كفرها شرح مراد [illegible] کما اکتفا [illegible]
نکند بلکه در ضمن آن غنا میکرده باشد مثل [illegible] باشد موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة
در حدیث [illegible] باب [illegible] یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که باب [illegible] است کما انما یحتاج المرأة
فی المأتم الی النوح لتسیل دمعتها ولا ینبغی لها ان تقول هجرا [illegible] حدیث [illegible] آنچه گذشت در کتاب
المعیشه در احادیث باب کسب النائحة که باب [illegible] است متن روایتست از عمران زعفرانی از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت هر که انعام کرد الله تعالی بر او [illegible] نزد آن نعمت نایی [illegible] پس بتحقیق [illegible] حق آن نعمت را
و هر که گرفتار شد بمصیبتی [illegible] نزد آن مصیبت نوحه گری را پس بتحقیق نشناخت حق آن مصیبت را دوازدهم اصل
عن عبد الاعلی قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الغنا وقلت انهم یزعمون ان رسول الله صلى الله عليه وآله رخص فی ان
یقال جئناکم جئناکم حیونا حیونا نحییکم فقال کذبوا ان الله عز وجل یقول وما خلقنا السماء والارض وما
بینهما لاعبین لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف بالحق على الباطل فیدمغه
فاذا هو زاهق ولکم الویل مما تصفون ثم قال ویل لفلان مما یصف رجل لم یحضر المجلس شرح ضمیر انهم راجع بمخالفان
که روایات عجیبه و اکاذیب غریبه برای رواج باطل کرده اند مثل [illegible] بخاری در کتاب خود نقل کرده در باب
که جمعی از زنگیان اهل حبشه بازیچه ساخته بودند و او عایشه
را برداشته بود برای اینکه تماشا کند و در آخر گفت که هل شبعت یا حمیراء [illegible] فلان [illegible] باشد از
یکی از مخالفان که داخل روایات امثال این [illegible] اند و از [illegible] روایات مخالفان برای رواج
بازیچه بر اختلاف [illegible] از روی ظن [illegible] در احکام شرعیه از روی اجتهاد چنانکه گذشت در کتاب [illegible]
و [illegible] در شرح حدیث دوازدهم باب مجالسة اهل المعاصی که باب [illegible] و شصت و سیم است در توضیح آیه سوره

غل ولا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب تا آخر وشاید که مراد ازین آیت همان باشد باینچه اختلاف از روی ظن و اجتهاد
باشد جنانکم بکسر جیم و سکون نون بصیغه ماضی معتل العین و مهموز اللام باب ضرب است حیوتا بفتح حا
بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین مضموم بصیغه ماضی معتل العین و معتل اللام باب تفعیل است تخیکم بضم حا
و فتح حا بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین مکسور مجزوم است رجل مرفوع و خبر مبتدای محذوف و تقدیر
هو و این کلام راوی است یعنی روایتست از صباح الاعلی که گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد گفتم که
بدرستی که مخالفان دعوی میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله رخصت داده در بیگیر گفته شود جنانکم جنانکم
حیونا حیونا نحیکم که سرودیست معروف میان عرب پس امام گفت که دروغ گفتند بدرستی که الله عز و جل
میگوید در سوره انبیا که ما نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه را که در میان این دو است بر حالی که بازیکران باشیم
اگر خواستیم که فرا گیریم بازیچه را هر آینه فرا میگرفتیم آنرا از جانب ما اگر میبودیم کارکنان بازیچه بلکه میگوییم حق
بر باطل پس تباه میکند دماغ باطل را پس ناگاه باطل مضمحل است و شما راست وای بسبب آنچه بیان میکنید
در مدح خود رای و اجتهاد که بازیچه است بعد از آن امام گفت وای برای فلانست بسبب آنچه بیان میکند او در دی
بود که حاضر بود در مجلس شاید که او ابو حنیفه باشد که بازیچه اختلاف از روی ظن و اجتهاد را روا میداده
و وصف آن میکرده و بنا بر این شاید که حق عبارت از محکمات باشد از اختلاف از روی ظن باشد و باطل عبارت
از اجتهاد ظنی در دین باشد و وصف عبارت از مدح اجتهاد باشد و هر گاه بطلان آنها ظاهر شود بطلان سایر
لهوها ظاهر میشود بطریق اولی **ضیز هم** عن محمد بن مسلم و ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل
یقول له شیطانا یقال له القفندر اذا ضرب فی منزل الرجل اربعین صباحا البربط و دخل علیه الرجال وضع ذلک
الشیطان کل عضو منه علی مثله من صاحب البیت ثم نفخ فیه نفخة فلا یغار بعد هذا حتی تؤتی نساؤه فلا یغار
شرح این آیت در کتاب النکاح در حدیث پنجم باب الغیرة که باب صد و هفتاد و هفتم است قفندر بفتح قاف و فتح فا
و سکون نون و فتح دال بی نقطه و را بی نقطه در اصل بمعنی بد صورتست ضرب بصیغه مجهول ماضی است مجرد
ضرب تا آخر مثل است بربط بفتح با یک نقطه و سکون را بی نقطه و فتح با یک نقطه در پایین و طا بی نقطه معرب بر بط
بکسر با است بمعنی سینه اردک و مراد سازیست معروف که آنرا عود نیز مینامند و البربط نایب فاعلست

دخل بصیغه معلوم است که اشتی شیطان هر عضو خود را بر مثل آن از آن مرد میگذارد نیست بلکه بد فعالست چنانچه
ظاهر میشود در حدیث هفتم این باب یغار بغین بانقطه و الف و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است
یعنی روایتست از اسحق بن جریر بفتح جیم و کسر را بی نقطه او که گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که
بدرستی که شیطانی که گفته میشود او را قفندر چون زده شود در خانه مردی در چهل روز بربط و داخل شوند بر او
مردان برای استماع و یا برای تعلم میگذارد آن شیطان هر عضوی از خود را بر مثل آن عضو از صاحب آن خانه بعد از آن
آن شیطان میدمد در او دمیدنی پس آن زد غیرت نمیورزد بعد از آن نفخه تا اگر جماع کرده میشوند زنان او بر غیرت
نمیورزد **یا ز دهم اصل** عن زید الشحام قال قال ابو عبد الله علیه السلام بیت الغناء لا تؤمن فیه الفجیعة و لا تجاب فیه الدعوة و لا
یدخله الملک **شرح** تؤمن بهمزه بصیغه مضارع غایبه غایب مجهول باب علم است بجای یاء در بعض نسخ فیرست و هر دو
یکی است الفجیعه بفتح فا و کسر جیم و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بی نقطه مرگ عزیزان و مانند آن و آن مرفوع
و نایب فاعلست یعنی روایتست از زید بن فروش گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که خانه سرود ما مون
نیشود در آن مصیبت و قبول کرده نمیشود در آن دعا که باعث دفع مصیبت میباشد و داخل نمیشود آنرا
فرشته که باعث برکت میباشد **دوازدهم اصل** عن الحسن بن هرون قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الغناء مجلس
لا ینظر الله الی اهله و هو مما قال الله عز و جل و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله **شرح** مجلس
بجیم و سین بی نقطه بصیغه اسم فاعل یا بلفظ اسم مکان باب ضرب است و بنا بر اول مراد اینست که
خرابی بسیار دارد و باعث کرمی هنگامه است و بنا بر دوم از قبیل صام النهار است باعتبار ذکر از سبب هنگامه
کرم کرد است و با که خود هنگامه است من در مواردی تبعیض است و اشارتست باینکه میان لهو الحدیث
و غنا عموم و خصوص من وجه است و این مبنی بر بعض استعمالات لفظ غنا است چنانچه گذشت در شرح عنوان
این باب یعنی روایتست از حسن بن هرون که گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که سرود
نشستنگاهیست که نظر رحمت نمیکند الله تعالی بسوی اهل آن و آن از جمله چیزیست که گفته است الله عز و جل در سوره
لقمان که و از جمله مردمانست کسی که میخرد بازیچه گفتگو را برای اینکه گمراه کند مردم را از راه خدا این باب در شرح
حدیث چهارم این باب **سیزدهم اصل** عن ابی داود المسترق قال من ضرب فی بیته بربط اربعین یوما سلط الله علیه
شیطانا یقال له القفندر فلا یبقی عضو من اعضائه الا قعد علیه فاذا کان کذلک نزع منه الحیاء و لم یبال

ما قال ولا فعل فيه شرح مسترق برا بی‌نقطه مکسوره و تشدید قاف بیان شد در شرح حدیث سیم باب آخر
منه که باب دوم است و روایت و از سفیان بن مصعب از امام جعفر صادق علیه السلام میباشد نزغ بنون و زای
و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است لم یبال بیا یکنقطه و کسر لام بصیغه مضارع غایب
معلوم مجزوم بلم باب مفاعله است یعنی روایت است از بعد او مسترق گفت در کتاب روایت خود که هر که
زده شود در خانه او بربطی در چهل روز مسلط میکند اسم تعالی بر او شیطانی را که گفته میشود او را قفندر پس
نمیماند عضوی از اعضای مگر اینکه آن شیطان مینشیند بر آن عضو از خود که مثل آنست پس چون باشد
چنان گردد میشود از او حیا پس شرم و پروا نمیکند آنچه را که گوید از فحش و مانند آن و نه آنچه را که گفته شود
در حق او از فحش و مانند آن حدیث چهارم اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن الغناء وانا حاضر فقال
لا تدخلوا بیوتا الله معرض عن اهلها شرح روایت است از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
گفت که امام پرسیده شد از سرود بر حالی که من حاضر بودم پس امام گفت که داخل مشوید خانهای را که
الله تعالی رو گردانست از اهل آن خانها حدیث پنجم اصل عن یاسر عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال من نزه نفسه
عن الغناء فان فی الجنة شجرة یامر الله عز و جل الریاح ان تحرکها فیسمع لها صوتا لم یسمع بمثله و من لم ینزه
عنه لم یسمعه شرح نزه بنون و زای بانقط از باب تفعیل است یامر بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
ان بتقدیر باء است و نسبت تحریک بریاح از قبیل اسناد مجازی است پس امر نیز بنوعی از مجاز است
یسمع در اول بسیم بصیغه معلوم است و در دوم بصیغه مجهول است لم ینزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعیل است یعنی روایت است از یاسر از امام رضا صلوات الله علیه گفت که هر که باز داشت خود را از سرود
پس بدرستی که در بهشت درختی است که امر میکند اسم عز و جل بادها را باینکه حرکت دهند آن درخت را پس
میشنود برای آن درخت آوازی را که شنیده نشده مثل آن و هر که باز نایستاد از سرود نمیشنود آواز
آن درخت را حدیث ششم اصل عن یحیی الصیداوی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الغناء والعیدان ینبتان النفاق فی العیدان
القلب کما ینبت الماء الخضرة شرح العیدان بکسر عین بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه جمع عود
چه بلعوم را اینجا سازهاست زیرا که اکثر آنها از چوب است بسیار از سازهایست موصوف بعود که آنرا بربط
نیز مینامند ینبت از باب افعال است الخضرة بضم خاء با نقطه و سکون ضاد با نقطه و راء بی‌نقطه سبزه یعنی روایت است

از لم

٦٥
از کلیب گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که زدن سازها میرویاند نفاق را در دل چنانچه میرویاند آب سبزه را
حدیث نهم عن موسی بن حبیب عن علی بن الحسین صلوات الله علیهما قال لا یقدس امة فیها بربط یقعقع و نایة تفجع
شرح یقدس بقاف و دال بی‌نقطه و سین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التقدیس پاک شمردن
از نالایق امة منصوب و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول امة مرفوع و بنا بر دوم منصوب است یقعقع بدو قاف و دو عین
بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب فعلل است القعقعة آواز در آوردن جسمی که خشک است ابن اثیر
در نهایه گفته فیه آخذ بعنق الجنی فاقعقعها ای احرکها لتصوت النایة بنون و الف و کسر یاء با نقطه و هاء ملفوظ نی
خود و مراد اینجا استاد دقیقه‌شناس فن موسیقی است تفجع بفاء و جیم و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب تفعیل است التفجیع بدرد آوردن مشهور در مدح خواننده اینست که بسیار بدرد و سوز میخواند و مراد
اینست که خوش آواز و ماهر در فن خوانندگی است یعنی روایت است از موسی بن حبیب بفتح حاء بی‌نقطه و کسر باء یکنقطه از
علی بن الحسین علیهما السلام گفت که پاک نشمرد الله تعالی گروهی که در ایشان است بربطی که با آواز در آورده میشود و
استاد خواننده که بدرد آورد حدیث دهم عن حکم بن حمید قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام انی کنت فظننت انی قد
عرفت الموضع فقلت جعلت فداک انی کنت مررت بفلان فاحتبسنی فدخلت الی داره ونظرت الی جواریه فقال لقد کان
علیک لا ینظر الله عز و جل الی اهله امنت الله علی اهلک ومالک شرح انی کنت در اول بفتح همزه و تشدید نون و القول
خطاب است و در دوم بکسر همزه و تشدید نون مکسوره و ضمیر متکلم و صیغه متکلم است فظننت اشارت است
باینکه اگر میدانستم که او نمیداند جای دیگر میگفتم که آن نیز لایق است باشد امنت بنون بصیغه ماضی
مخاطب معلوم باب علم بتقدیر استفهام توبیخی است اسم منصوب است و اشارت است بآیه سوره اعراف افامنوا مکر الله
فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و آیه سوره ملک ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض یعنی روایت است از حکم
بفتح جیم و سکون کاف بن حمید بضم حاء بی‌نقطه و فتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین گفت که گفت امام جعفر صادق
که جایی بود پس گمان کردم که او بتحقیق دانسته انجا را پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که من بودم که گذشتم بفلان پس
نگاه داشت مرا پس داخل شدم سوی سرای او نگاه کردم سوی کنیزان مرد دیگر پس امام گفت که این عملی است
نظر نکند اسم عز و جل سوی اهلش آیا ایمن شدی که الله تعالی بر اهل تو و مال تو حدیث یازدهم عن عنبسة عن ابی عبد الله علیه السلام رحمتم
قال استماع اللهو والغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع شرح روایت است از عنبسه بفتح عین بی‌نقطه و سکون

نرد و نهی با یک نقطه و سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدن بازیچه و سرود و غیره یابند نفاق را در دل چنانچه می رویاند آب زراعت را **بیست و چهارم** عن الحسن بن علی بن یقطین عن ابی جعفر علیه السلام قال من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق یؤدی عن الله عز و جل فقد عبد الله وان کان الناطق یؤدی عن الشیطان فقد عبد الشیطان

شرح روایت از حسن بن علی بن یقطین از امام محمد تقی علیه السلام گفت که هر که گوش اندازد سوی گوینده پس بتحقیق پرستیده او را پس اگر باشد آن گوینده که رساند از جانب خدای عز و جل پس بتحقیق پرستیده خدای تعالی را و اگر باشد آن گوینده که گوید از جانب شیطان پس بتحقیق پرستیده شیطان را و مراد اینست که شنیدن حق پرستش خدای تعالی است که مذکور است در سوره یس وان اعبدونی هذا صراط مستقیم و شنیدن لغو پرستش شیطانست که مذکور است در آیه سوره یس لا تعبدوا الشیطان و اقسام لغو مذکور شده در شرح عنوان این باب **بیست و پنجم** عن یونس قال سألت الخراسانی صلوات الله علیه فقلت ان العباسی ذکر انک ترخص فی الغناء فقال کذب الزندیق ما هکذا قلت له سألنی عن الغناء فقلت له ان رجلا اتی ابا جعفر علیه السلام فسأله عن الغناء فقال یا فلان اذا میز الله بین الحق والباطل فانی یکون الغناء فقال مع الباطل فقال قد حکمت **شرح** در بعضی نسخ عباسی با نون است و در بعضی عیاشی است و بنابر اول شاید که مراد مامون باشد و نسبت زندقه بخلفاء عباسیه گذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم باب فیه ذکر الصحیفة والجفر … و شیوع مامون در ترویج کتب زنادقه و فلاسفه مثل کتاب ارسطو بیشتر از دیگران بوده و بنابر دوم میتواند بود که مراد برادر امام رضا علیه السلام باشد … او با امام علیه السلام مذکور شده در کتاب الحجه در حدیث یازدهم باب الاشارة والنص علی ابی الحسن الرضا علیه السلام که باب هفتاد و یکم است بین الحق والباطل اشارتست بآیه سوره حج ذلک بان الله هو الحق وان ما یدعون من دونه هو الباطل و مراد اینست که هر چه بکار آید در راه عبادت خدای تعالی است و هر چه لغو است راه عبادت شیطانست و غنا داخل لغو است **یعنی** روایت از یونس بن عبدالرحمن گفت که پرسیدم ساکن خراسان امام رضا صلوات الله علیه را گفتم که بدرستی که خلیفه عباسی ذکر کرد اینرا که تو رخصت میدهی در سرود پس امام گفت که دروغ گفت آن زندیق چنین نگفتم او را بلکه پرسید مرا از سرود پس گفتم او را که بدرستی که مردی آمد نزد امام محمد باقر علیه السلام پس پرسید امام را از سرود پس امام گفت که ای فلان چون تمیز کند خدای تعالی در روز قیامت میان بکار آید و میان بکار نیاید پس در کجا میباشد سرود پس آن مرد گفت که با بکار نیاید پس امام گفت که بتحقیق حکم کردی باینکه سرود از جانب شیطانست زیرا که هر باطل از جانب شیطانست **باب و هو اصل النرد والشطرنج شرح** این باب …

العیاشی

وشطرنج از جمله آلات قمار است در این باب هفده حدیث است **اول** عن معمر بن خلاد عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال النرد والشطرنج والاربعة عشر بمنزلة واحدة وکل ما قومر علیه فهو میسر **شرح** اربعة عشر عبارتست از تخته که در آن چهارده گود است هفت در جانبی و هفت در جانب دیگر در پهلوی یکدیگر و آنرا منقله بفتح میم و سکون نون و فتح قاف میخوانند و در آن گودها سنگ ریزها یا مانند آنها میباشد و از گودی بگودی انتقال کرده کرده میشود در بازی و مقصود اینست که اربعة عشر مثل نرد و شطرنج است باعتبار اینکه در منطوق میسر داخل است چون آن نیز قسمی از بساط قمار است و فرق اینست که آن حادث شده بعد از رسول الله بخلاف نرد و شطرنج و اما سایر اقسام آلات قمار پس داخل مفهوم میسر است و داخل منطوق قرآن نیست … باینکه میسر که مذکور است در آیه سوره مائده که انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان بصیغه اسم مکان یا … است **یعنی** روایت از معمر بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید میم مفتوح و را بی نقطه ابن خلاد بفتح خا با نقطه و تشدید لام از امام رضا صلوات الله علیه گفت که نرد و شطرنج و اربعة عشر در یک مرتبه است و هر چه قمار کرده شود بر آن پس آن در حکم میسر است **دوم** عن زید الشحام قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن قوله عز و جل فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور فقال الرجس من الاوثان الشطرنج و قول الزور الغناء **شرح** مشهور میان مفسران عامه اینست که من اینجا بیانیه است و بیان … شده و ظاهر احادیث اینست که من برای تبعیض مجازی است مثل من در آنچه مذکور است در کتاب الروضه … بعد از حدیث آدم علیه السلام مع الشجرة که فقال الذئب … و انا منک یا محمد … مناسبات چنانچه در میان جزو و کل متشابه الاجزاء میباشد و اینجا میگوییم که رجس یعنی نجس است و عبارتست از خمر و میسر و ازلام و اوثان عبارتست از انصاب که مذکور است در آیه سوره مائده یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و من برای بیان … است در کتاب … موافق آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث آخر باب الکبائر که باب … و از … که در شرح الخمر لان الله عز و جل نهی عنها کما نهی عن عبادة الاوثان و موافق آنچه گذشت در بعض احادیث باب … من الزکوة باب … است و باب … و اشارت باین شد در کتاب الاطعمه در … و در شرح و قال … و ذکر شطرنج در احادیث بعنوان مثال است و مبنی بر تفسیر میسر بشطرنج است موافق آنچه

و آیه حدیث ششم این باب و بیان میشود تفسیر قول الزور بغناء مشتمل بر مسامحه است زیرا که زور بمعنی باطلست پس
قول الزور بعض افراد غناست چنانچه ظاهر میشود از آنچه گذشت در تفسیر غنا در شرح عنوان این باب توضیحا فقف
آنچه گذشت در حدیث ششم باب اول یعنی روایتست از زید شحام گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از قول الله عز و جل در سوره حج که پس اجتناب کنید پلید از قبیل اوثان را و اجتناب کنید قول ناحق را پس گفت
پلید از قبیل اوثان شطرنج است مثلا و قول ناحق غناست سیم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه الشطرنج والنرد هما المیسر شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که شطرنج و نرد آن دو است که مذکور است در آیه سوره مائده که انما الخمر والمیسر مراد انست که
میسر بصیغه اسم مکان باب ضرب است و در منطوق آن غیر بساط شطرنج و بساط نرد داخل نیست زیرا که ملیر م
غیر آن دو بساط نداشتند در وقت نزول این آیه در مدینه اگر چه بعد از آن حادث شده باشد و سایر آلات قمار
داخل در مفهوم آن است پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول این باب چهارم اصل عمن ذکره عن ابی
عبد الله علیه السلام قال الشطرنج من الباطل شرح روایتست از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
شطرنج از جمله بازیهای بیهوده است مراد اینست که از جمله عبادت شیطانست موافق آیه سوره حج ذلک بان الله هو الحق
وان ما یدعون من دونه هو الباطل چنانچه گذشت در شرح حدیث آخر باب سابق پنجم اصل عن عمر بن یزید عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان لله عز و جل فی کل لیلة من شهر رمضان عتقاء من النار الا من افطر علی مسکر او مشاحن او
صاحب شاهین قلت و ای شیء صاحب شاهین قال الشطرنج شرح مضمون صدر این گذشت در
حدیث ششم باب آخر منه که باب شانزدهم است الا یعنی غیر است و نفی استثناست و چون بصورت حرف است
اعراب آن در ما بعد الا که آن میباشد مشاحن بنا بر محل استثناست المشاحن بشین با نقطه و حاء بی نقطه
بصیغه اسم فاعل باب مفاعله عداوت کننده مثل کسی که اختلاف از روی ظن و تفرقه در دین کند صاحب قاموس
گفته والمشاحن المذکور فی الحدیث صاحب البدعة التارک للجماعة شاهین بفتح هاء تثنیه شاه است
در اصل القول بمعنی است الشطرنج تثنیه شاه است و تثنیه صاحبش نیست و تسمیه شطرنج بشاهین باعتبار آنست
که دو کس صورت دو شاه و دو لشکر در خانهای آن که هشت در هشت است میگذارند و طرح جنگ
میان آنها می اندازند و چون یک شاه مات شود صاحبش باخته است یعنی روایتست از عمر بن یزید از امام

جعفر صادق علیه السلام

جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز و جل راست در هر شب از ماه رمضان آزادان از آتش جهنم که غیر کسانی اند
که افطار کرده بر مستکننده یا کسی که اختلاف از روی ظن کند یا کسی که صاحب دو شاه باشد راوی گفت که گفتم که و چیست
صاحب شاهین امام گفت که شاهین شطرنج است ششم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الشطرنج
و عن لعبة شبیب التی یقال لها لعبة الامیر و عن لعبة الثلث فقال ارایتک اذا میز الحق و الباطل مع ایهما یکون قال
قلت مع الباطل قال فلا خیر فیه شرح اللعبة بضم لام و سکون عین بی نقطه و با یک نقطه اول و سکون یا دو نقطه در پایین
امیری از خوارج بوده و آلت قماری وضع کرده بفکر خود الثلث بضم ثا سه نقطه اول و تخفیف لام و الف بمعنی ... است
و لعبة الثلث عبارتست از سه ... که بیان میشود در شرح حدیث نهم این باب ارایتک همزه استفهام و صیغه ماضی
مخاطب معلوم باب منع و کاف خطاب مفتوح بمعنی اخبرنی است میز بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است الحق
والباطل اشارتست بآیه سوره حج که مذکور شد در شرح حدیث چهارم این باب ضمیر یکون و ضمیر فیه راجع بشطرنج است
بعنوان مثال یعنی روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام پرسیده شد از شطرنج و از آلت قمار
شبیب که گفته میشود آنرا آلت قمار امیر و از آلت قمار سه در پس امام گفت که خبر ده مرا که چون تمیز کرده شود
میان حق و باطل در روز قیامت با کدام آن دو میباشد راوی گفت که گفتم که با باطل امام گفت که پس نیست خیری در آن
هفتم اصل عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل فاجتنبوا الرجس
من الاوثان واجتنبوا قول الزور قال الرجس من الاوثان هو الشطرنج و قول الزور الغناء شرح این موافق
حدیث دوم این باب است هشتم اصل عن عبد الملک القمی قال کنت انا و ادریس اخی عند ابی عبد الله علیه السلام
فقال ادریس جعلنا الله فداک ما المیسر فقال ابو عبد الله علیه السلام هی الشطرنج قال فقلت انهم یقولون انها
النرد قال والنرد ایضا شرح میسر بفتح میم و سکون یا دو نقطه در پایین و کسر سین بی نقطه بصیغه اسم مکان
باب ضرب است بمعنی بساط قمار است و اگر بمعنی آلت قمار میبود بکسر میم و فتح سین میبود از آنچه
گذشت در شرح حدیث اول و سیم این باب ظاهر میشود که نهی اولا متعلق بشطرنج و نرد است که در قسم
بساط قمار است و آلات قمار دیگر ملحق بآنها شده تا ثابت شود حرمتها باعتبار ارجاع بمعنی میسر است و حرمت شطرنج
مبنی بر اینست که استمرار انبساط آن بساط در عهد نبی میباشد زیرا که آن قمار محتاج است بفکرهای
دور و دراز از طرفین بخلاف بساط نرد یعنی روایتست از عبد الملک قمی گفت که بودم من و ادریس برادرم نزد

امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت ادریس که خدا نداد الله تعالی سر بهای تو چیست میسر که در آیه سوره مائده است که
انما الخمر والمیسر پس امام گفت امام جعفر صادق علیه السلام که عدم آن شطرنج است عبد الملک گفت که پس گفتم من
که بدرستی که مردمان میگویند بدرستی که آن نرد است امام گفت که نرد نیز داخل شطرنج و میسر است
لیکن شطرنج علاوه تر است نهم اصل عن الفضیل قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن هذه الاشیاء التی یلعب بها الناس
النرد والشطرنج حتی انتهیت الی السدر فقال اذا میز الله بین الحق والباطل فی ایهما یکون قلت مع الباطل
قال فما لک وللباطل شرح سدر بکسر و ضم سین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه و راء بی نقطه اسم قماری است
برای اطفال و آن معرب سه در است ابن اثیر در نهایه گفته که و فی حدیث بعضهم قال رایت ابا هریرة
یلعب السدر السدر لعبة یقامر بها و تکسر سینها و تضم و هی فارسیة معربة عن ثلاثة ابواب و صاحب قاموس گفته
که و کفتر لعبة الصبیان یعنی روایت است از فضیل بن یسار که گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام از چیزهایی
که قمار بازی میکنند با آنها مردمان که نرد است و شطرنج است تا آنکه رسیدم سوی سه در پس امام گفت که چون
تمیز کند الله تعالی در روز قیامت میان حق و باطل که مذکور است در آیه سوره حج در کدام آن دو میباشد آنها
گفتم که با باطل امام گفت که پس چه کار است ترا و باطل را با یکدیگر دهم اصل عن الحسین بن عمر بن یزید عن
ابی عبد الله علیه السلام قال یغفر الله فی شهر رمضان الا لثلثة صاحب مسکر او صاحب شاهین او صاحب
شرح صاحب مرفوع و خبر مبتدای محذوف و فتح یا مجرور و بدل ثلثه است و باقی ظاهر است از شرح حدیث
پنجم این باب یازدهم اصل عن عبد الله بن جندب عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلام قال الشطرنج میسر والنرد میسر
شرح روایت است از عبد الله بن جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال بی نقطه از کسی که خبر داد او را از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که شطرنج قمار است و نرد … قمار است مراد اینست که هر یک از این دو هم
منطوق میسر است … شد در شرح حدیث اول این باب دوازدهم اصل عن حماد بن عیسی قال دخل
رجل من البصریین علی ابی الحسن الاول علیه السلام فقال له جعلت فداک انی اقعد مع قوم یلعبون بالشطرنج و لست
العب بها و لکن انظر فقال ما لک و لمجلس لا ینظر الله الی اهله شرح روایت است از حماد بن عیسی گفت که داخل شد
مردی از اهل بصره بر امام موسی کاظم علیه السلام پس گفت او را که قربانت شوم بدرستی که من می نشینم با جمعی
بازی میکنند با شطرنج و نیستم که بازی کنم با آن علاوه میبرم ولیکن نگاه میکنم پس امام گفت که چه کار است

ترا و مجلسی را که نظر رحمت نمیکند الله سوی اهلش با یکدیگر سیزدهم اصل عن مسعدة بن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلام انه
سئل عن الشطرنج فقال دع المجوسیة لاهلها لعنها الله شرح المجوسیه دین کبران … و آتش پرستی که
شعار کبران است و این اشارت است باینکه اصل وضع شطرنج از کبران عجم بوده یعنی روایت است از مسعدة بن زیاد
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از شطرنج پس گفت که بگذار دین مجوسیت را برای اهلش لعنت
کناد آنرا الله چهاردهم اصل عن محمد بن علی بن جعفر عن الرضا علیه السلام قال جاء رجل الی ابی جعفر علیه السلام فقال یا ابا جعفر
ما یقول فی الشطرنج التی یلعب بها الناس فقال اخبرنی ابی علی بن الحسین عن الحسین بن علی عن امیر المؤمنین صلوات الله
علیهم اجمعین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کان ناطقا و کان منطقه بغیر ذکر الله جل و عز کان لاغیا و من
کان صامتا و کان صمته لغیر ذکر الله کان ساهیا ثم سکت فقام الرجل وانصرف شرح تلمیذ … و ضمیرها راجع …
اینست که شطرنج آنست … است یعنی روایت است از محمد بن علی بن جعفر از امام رضا علیه السلام گفت که آمد مردی
سوی امام محمد باقر علیه السلام پس گفت که ای ابو جعفر چه میگویی در شطرنجی که بازی میکنند با آن مراد خلفای
بنی امیه و امثال ایشانست پس امام گفت که خبر داد مرا پدرم علی بن الحسین از حسین بن علی از امیر المؤمنین صلوات الله
علیهم اجمعین گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که باشد گوینده و باشد سخن گفتن او بغیر یاد الله جل و عز
لغو … و هر که باشد ساکت و باشد سکوت او برای غیر یاد الله شد غافل بعد از آن امام ساکت شد برای
مصلحت وقت پس برخاست آن مرد و برگشت پانزدهم اصل عن علی بن رئاب قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت
جعلت فداک ما تقول فی الشطرنج فقال المقلب بها کالمقلب لحم الخنزیر قلت ما علی من قلب لحم الخنزیر قال
یغسل یده شرح رئاب بکسر راء بی نقطه و تخفیف همزه و الف و با یک نقطه است مقلب بقاف و با یک نقطه بصیغه
اسم فاعل از باب تفعیل است یعنی روایت است از علی بن رئاب گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام
پس گفتم که قربانت شوم چه میگویی در شطرنج پس امام گفت که جنباننده آن مانند جنباننده گوشت خوک است
گفتم که چیست بر کسی که جنباند گوشت بدست خود گوشت خوک را گفت که میشوید دست خود را مراد اینست که
شطرنج و لحم خنزیر هر دو نجس اند حاصل آنکه بر جنباننده لحم خنزیر شستن دست واجب است چون نجاست
آن سرایت کننده است بخلاف جنباننده شطرنج زیرا که نجاست آن سرایت کننده نیست اگرچه شستن
دست مستحب باشد و این منافات ندارد با … تشبیه در کالمقلب زیرا که مشبه به اقوی میباشد و …

نجاست آلات قمار و مانند آنها که گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث پنجم باب شصت و یکم که باب الرجل یصلی
فی الثوب و هو غیر طاهر عالما او جاهلا است شانزدهم اصل عن سلیمان الجعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال المطلع
فی الشطرنج کالمطلع فی النار شرح مطلع بتشدید طاء بی نقطه مفتوحه که و بیش منقلب است از تاء افتعال
و کسر لام است یعنی روایت است از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است از ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت که
مشرف و نگاه کننده در شطرنج مانند مشرف و نگاه کننده در آتش جهنم است هفدهم اصل عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن اللعب بالشطرنج والنرد شرح لعب بفتح لام و سکون
و کسر عین و بکسر لام و سکون عین مصدر باب علم است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از قمار بازی بشطرنج و نرد اصل تم کتاب الاشربة والحمد لله وحده و
یتلوه کتاب الزی والتجمل والمروة شرح این از الحاقات کاتبان است یعنی تمام شد کتاب الاشربه و ستایش
الله راست او و لاحق آن میشود کتاب الزی والتجمل والمروة تم فرغ الشارح خلیل بن الغازی القزوینی
عفا الله عنه و عن والدیه و عن اسرته من املاء شرح کتاب الاشربة
فی یوم الخمیس العشرین من شهر صفر من شهور سنة ثمان و سبعین
والحمد لله حامدا مسلما مصلیا
حسب الخیر

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اجل خلق الله واحدهم محمد وآله المعصومين. وبعد چون فقير حقير
خليل بن الغازي القزويني عفا الله عنهما بالنبي والوصي مامور شد بشرح كافي ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق
رازي كليني بزبان فارسي وبانجام رسيد شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان
وكتاب الكفر وكتاب الدعاء وكتاب فضل القرآن وكتاب العشرة وكتاب الطهارة وكتاب الحيض وكتاب
الجنائز وكتاب الصلوة وكتاب الزكوة وكتاب الصيام وكتاب الحج وكتاب الجهاد وكتاب النكاح وكتاب العقيقة
وكتاب الطلاق وكتاب العتق وكتاب الصيد وكتاب الذبايح وكتاب الاطعمة وكتاب الاشربة وكتاب شروع
نموده شد بتاريخ شنبه بيست ودويم شهر صفر سال هزار وهفتاد وهشت هجري بعون الله تعالى در شرح كتاب
بيست ويكم اصل كتاب الزي والتجمل والمروة شرح الزي بكسر زاي با نقطه وتشديد يا که اولش منقلب از واو
طرز سلوك خواه زيبا وخواه زشت وخواه باعتبار لباس وخواه باعتبار خانه وخواه باعتبار غير آنها التجمل بجيم
مصدر باب تفعل زيبا كردن زي خود المروة بضم ميم وضم راء بي نقطه وسكون واو وهمزه که گاهي
منقلب بواو ميشود مصدر باب حسن ... يعني زيبا كردن زي خود بروشي که آدميانه باشد يا يعني
که خالي از افراط وتفريط ومانند آنها باشد وآن مذكور ميشود در حديث سيم باب اول ودر حديث
نهم باب بيست ونهم که باب نوادر است ودر حديث دويم باب بيست وهفتم که باب كراهة ادمان
الدهن است يعني اين كتاب احاديث متعلقه بطرز سلوك وزيبا كردن طرز سلوك وآدميانه
كردن طرز سلوك در اين كتاب شصت ونه بابست اول باب التجمل واظهار النعمة دويم باب اللباس
سيم باب كراهية الشهرة چهارم باب لبس البياض والقطن پنجم باب لبس المعصفر ششم باب لبس السواد
هفتم باب الكتان هشتم باب لبس الصوف والشعر والوبر نهم لبس الخز دهم باب الوشي يازدهم
باب لبس الحرير والديباج دوازدهم باب تشمير الثياب سيزدهم باب القول عند لبس الجديد چهاردهم باب لبس الخلقان

والتدبير في الكتابة

پانزدهم باب العمايم شانزدهم باب القلانس هفدهم باب الاحتذاء هيجدهم باب الوان النعل نوزدهم باب الخف بيستم
باب الستر في لبس الخف والنعل وخلعهما بيست ويكم باب الخواتيم بيست ودويم باب العقيق بيست وسيم باب الياقوت والزمرد
بيست وچهارم باب الفيروزج بيست وپنجم باب الجزع اليماني والبلور بيست وششم باب نقش الخواتيم بيست وهفتم باب الحلي بيست وهشتم باب الفرش
بيست ونهم باب النوادر سيم باب الخضاب سي ويكم باب السواد والوسمة سي ودويم باب الخضاب بالحناء
سي وسيم باب جز الشعر وحلقه سي وچهارم باب اتخاذ الشعر والفرق سي وپنجم باب اللحية والشارب سي وششم باب اخذ الشعر
من الانف سي وهفتم باب التمشط سي وهشتم باب قص الاظفار سي ونهم باب جز الشيب ونتفه چهلم باب دفن
الشعر والظفر چهل ويكم باب الكحل چهل ودويم باب السواك چهل وسيم باب الحمام چهل وچهارم باب غسل الرأس چهل وپنجم
باب النورة چهل وششم باب الابط چهل وهفتم باب الحناء بعد النورة چهل وهشتم باب الطيب چهل ونهم باب كراهة
رد الطيب پنجاهم باب انواع الطيب پنجاه ويكم باب اصل الطيب پنجاه ودويم باب المسك پنجاه وسيم باب الغالية
پنجاه وچهارم باب الخلوق پنجاه وپنجم باب البخور پنجاه وششم باب الادهان پنجاه وهفتم باب كراهة ادمان الدهن پنجاه وهشتم
باب دهن البنفسج پنجاه ونهم باب دهن الخيري شصتم باب دهن البان شصت ويكم باب دهن الزنبق شصت ودويم
باب دهن الخل شصت وسيم باب الياسمين شصت وچهارم باب سعة المنزل شصت وپنجم باب تزويق البيوت شصت وششم
باب تشييد البناء شصت وهفتم باب تحجير السطوح شصت وهشتم باب نوادر شصت ونهم باب كراهة ان يبيت الانسان وحده
والخصال المنهي عنها لعلة مخوفة باب اول اصل باب التجمل واظهار النعمة شرح
واظهار النعمة از قبيل عطف تفسير است ظاهرا وحديث سيم اين باب اينست که لفظ بجاي اين باب الزي لفظ
والمروة بوده واز قلم كاتب افتاده يعني اين باب بيان فضيلت تجمل واظهار نعمت است در اين باب يازده
حديث است اول اصل عن ابي بصير قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه ان الله جميل يحب الجمال و
يحب ان يرى اثر النعمة على عبده شرح يرى بصيغه معلوم ومجهول ميتواند بود يعني روايتست از ابو بصير که
راوي امام محمد باقر وامام جعفر صادق عليهما السلام است گفت که گفت امير المؤمنين صلوات الله عليه که
بدرستي که الله متصف بصفت كمال است دوست ميدارد اتصاف بصفت كمال را براي بندگان خود ودوست
ميدارد اينرا که بيند اثر نعمتهاي خود را بر بنده خود واشارتست بآيه سوره والضحى واما بنعمة ربك فحدث
دويم اصل علي بن محمد رفعه عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا انعم الله على عبد بنعمة فظهرت عليه سمي حبيب الله

محلاً شنيعة الله واذا انعم الله على عبد بنعمة فلم تظهر عليه سمي بغيض الله مكذب بنعمة الله شرح
سمي بصيغه ماضي غايب مجهول باب تفعيل است وضمير مستتر راجع بعبد است ومفعول دوم
محذوف است ودلالت برآن ميكند جمله بعد ازآن كه اسميه است وفعليه نيست وتقدير قول است پس
حبيب الله مرفوع ومبتدا است ومحدث بصيغه اسم فاعل باب تفعيل مرفوع وخبر مبتدا است
وبراين قياس است تتمه حديث البغيض بفتح باء يك نقطه وكسر غين با نقطه وسكون ياء دو نقطه
در پايين وضاد با نقطه مبغوض وآن ضد محبوب است ومراد بتكذيب اينجا ضد اقرار است وآن
منافات ندارد با علم بنعمت يعني روايت كرد علي بن محمد بالا بردن سند حديث را روايت كرد از امام
جعفر صادق عليه السلام امام گفت كه چون انعام كرد الله بر بنده بنعمتي پس ظاهر شد آن نعمت بر او نام نهاده
شد بيان اين آنكه گفته شد در ميان ملائكه كه محبوب الله مقر است بنعمت الله وچون انعام كرد
الله بر بنده بنعمتي پس ظاهر نشد آن نعمت بر اين بنده نام نهاده شد بيان اينكه گفته شد در
ميان ملائكه كه مبغوض الله منكر وغير مقر است بنعمت الله سيم اصل عن حماد بن عمر زبياع القلانس
قال رأى ابو عبد الله عليه السلام على رجل قد ارتفع صوته على رجل يقتضيه شيئا يسيرا فقال بكم تطالبه فقال
بكذا وكذا فقال له ابو عبد الله عليه السلام اما بلغك انه كان يقال لا دين لمن لا مروة له شرح ظاهر ذكر اين حديث
در تحت عنوان اين باب مذكور شد در شرح عنوان اين باب لا دين لمن لا مروة له كه گذشت در كتاب
العقل در حديث دوازدهم باب اول الدين بكسر دال بي نقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين فرمان برداري
احكام الله تعالى يعني روايتست از حماد بفتح سين بي نقطه وفتح لام ابن عمر بضم ميم وسكون
حاء بي نقطه وكسر راء بي نقطه وزاي با نقطه فروشنده كلاهها گفت كه گذشت امام جعفر صادق
عليه السلام بر مردي كه بتحقيق بلند شده بود آواز او بر مردي تقاضا ميكرد از او چيزي كم را كه در ذمه
او داشت پس امام گفت كه بچند درهم مطالبه ميكني او را پس گفت كه بچنين وچنين پس گفت
امام جعفر صادق عليه السلام كه آيا نرسيده بتو اينكه مثل اين است كه بود كه گفته ميشد در شرع يعني
از شرايع انبيا كه نيست فرمان برداري براي كسي كه نيست مردمي او را چهارم اصل عمرو عن
ابي عبد الله عليه السلام قال اذا انعم الله على عبد بنعمة احب ان يراها عليه لانه جميل يحب الجمال شرح

روايتست از كسي كه روايت كرد حديث را از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه چون انعام كرد الله بر بنده نعمتي دوست
داشت كه ببيند آن نعمت را بر اين بنده زيرا كه الله نيكو صفت است ودوست ميدارد نيكو صفت بودن را پنجم اصل
عن سميع بن عبد الملك عن ابي عبد الله عليه السلام قال ابصر رسول الله صلى الله عليه وآله رجلا شعثا شعر راسه وسخة
ثيابه سيئة حاله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله من الدين المتعة شرح شعثا صفت رجلا است و
از قبيل وصف بحال متعلق موصوف است الشعث بفتح شين با نقطه وكسر عين بي نقطه
وثاء سه نقطه ژوليده يعني موي كه بي سر انجام وغبار آلود شعر مرفوع وفاعل شعثا است المتعة بضم
ميم وسكون تاء دو نقطه در بالا وعين بي نقطه اسم مصدر از باب تفعل بهره مند شدن بمال خود وما نند آن
يعني روايتست از سميع بكسر ميم وسكون سين بي نقطه وفتح ميم دوم وعين بي نقطه ابن عبد الملك از
امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه ديد رسول الله صلى الله عليه وآله مردي را كه ژوليده بود موي سر او وچركين
بود جامه هاي او بد بود حال او باعتبار هيئت پس گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه از جمله فرمان برداري الله
تعالى است بهره مند شدن بمال خود در لباس وما نند آن ششم اصل وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
بئس العبد القاذورة شرح القاذورة بقاف والف وضم ذال با نقطه وسكون واو وراء بي نقطه كسي كه
از وي نفرت كنند بسبب ناخوشي هيئت او يعني وباين سند حديث سابق امام گفت كه گفت رسول الله صلى
الله عليه وآله كه بد بنده ايست كسي كه ناخوش هيئت است هفتم اصل عن معاوية بن وهب قال رآني ابو عبد الله عليه السلام
وانا احمل بقلا فقال يكره للرجل السري ان يحمل الشيء الدني فيجترا عليه شرح اين منافات ندارد با آنچه
گذشت در كتاب الايمان والكفر در حديث دهم باب التواضع كه باب بيست وچهارم است زيرا كه احتمال دارد آن
محمول باشد بر ضرورت السري بفتح سين بي نقطه وكسر راء بي نقطه وتشديد ياء كه در اصل منقلب از
واو است مرد عزيز الدني بفتح دال بي نقطه وكسر نون وسكون ياء وهمزه كه گاهي منقلب بياء ميشود كم
اعتبار فيجترا بجيم وراء بي نقطه وهمزه بصيغه مضارع غائب مجهول باب افتعال منصوب است يعني
روايتست از معاوية بن وهب بفتح واو وسكون نون وفتح ها گفت كه ديد مرا امام جعفر صادق عليه السلام بر
حالي كه من برميداشتم سبزي را پس گفت كه مكروه است براي مرد عزيز اينكه بردارد چيزي كم اعتبار را
پس جرأت كرده شود بر او يعني كه مردمان جرأت كنند بر او هشتم اصل عن عبد الاعلى

مولی آل سام قال قلت لابو عبدالله علیه السلام ان الناس یروون ان لک مالا کثیرا فقال ما یسوءنی ذاک ان امیر المؤمنین علیه السلام
مرّ ذات یوم علی ناس شتی من قریش وعلیه قمیص مخرّق فقالوا اصبح علی لا مال له فسمعها امیر المؤمنین علیه السلام
شرح الشتی بفتح شین با نقطه وتشدید تاء دو نقطه در بالا والف جمع شتیت بفتح شین وکسر تاء اول
بر اکندکان المخرّق بخاء با نقطه وراء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل جیه کرده شده
الکوفی که این منافات دارد با استحباب تجمل کریم که امیر المؤمنین علیه السلام خود جواب آن را گفته وگذشت
در کتاب الحجة در بعض احادیث باب سیرة الامام فی نفسه فی المطعم والملبس اذا ولی الامر که باب صد وچهارم است
وآن اینست که امام در زمان بسط ید در زی فقرا میباشد بخلاف رعیت وایضا میتوان گفت که از جمله
افضل انواع تجمل واظهار نعمت ایثار فقرا ومساکین مؤمنان بر خود است در حاصل ما لا یلزم حوائج رقبه
تفاوت میان لباس رفیع ولباس وضیع وهرکسی موفق باین مرتبه نمیشود پس اگر کسی آنقدر را نگاه
دارد وخود بهره مند از آن نشود مذموم است بخلاف کسی که آنرا نیز تصدق کند در زمانی که فقرا ومساکین
مؤمنان بسیار باشند مثل زمان بسط ید امام حق بخلاف زمان بسط ید امام باطل که اکثر فقرا ومساکین
مخالفند ومؤمن ایشان اقل قلیل است یعنی روایتست از عبد الاعلی تابع اولاد سام بفتح سین
بی نقطه والف وتخفیف میم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که مردمان نقل میکنند
که ترا است مالی بسیار پس امام گفت که آزرده نمیکند مرا این نقل بیان این آنکه بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام
گذشت در اثنای روزی بر مردمان پراکنده کان از قبایل قریش وبر او بود پیراهنی پنبه کرده شده
پس گفتند که گردید علی با این روش که نیست مال او را پس شنید آن کلمه را امیر المؤمنین علیه السلام اصل
فامر الذی یلی صدقته ان یجمع تمره ولا یبعث الی انسان شیئا وان یوفره ثم قال له بعه الاول فالاول
واجعلها دراهم ثم اجعلها حیث تجعل التمر فاکبسه معه حیث لا یری وقال للذی یقوم علیه اذا دعوت
بالتمر فاصعد وانظر المال فاضربه برجلک کانک لا تعهد الدراهم حتی تنثرها شرح یلی بفتح یاء
دو نقطه در پایین وکسر لام وسکون یاء بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی ومعتل اللام
یایی یا بی حسابست صدقته منصوبست وضمیر راجع بامیر المؤمنین علیه السلام است اشاره بعبارتست
از مستحق صدقه که حصه مقرری از آن داشته باشد باستحقاق یوفره بواو وقاف وراء بی نقطه بصیغه

مضارع غایب باب تفعیل است وضمیر مستتر راجع بالذی است وضمیر بارز راجع بانسان است التوقیر
آرام دادن ومراد اینست که امر کرد والی صدقه را باینکه خاطر جمع کند هر کدام از مستحقان را بالظهار اینکه
حصه تو خواهد رسید بتو وتاخیر در دادن برای مصلحتی است الاول مرفوع وجا منصوب وبدل التفصیل ضمیر
بارز در بعه است ومراد اینست که هر کدام از انواع خرما که پیشتر میرسد آنرا پیشتر بفروش تا آخر خرمای
صدقه ضمیر بارز در اجعلها در اول راجع بانواع تمر است ودر دوم راجع بدراهم است حیث مبنی بر
ضم است ومضاف بجمله است ومراد ظرف مکانست وعبارتست از بستههایی که آنها را از خرما
میکرده اند وسر آنها را میپوشانیده اند بجهت ونهان آن ودر صفه از خانه حاضر میکرده اند برای
وارد وصادر واهل سوال ومانند ایشان تجعل بصیغه مخاطب معلوم وصیغه متکلم مع الغیر معلوم
وصیغه غایب مجهول میتواند بود التمر منصوب یا مرفوع است وعبارتست از خرمایی که برای وارد وصادر
واهل سوال ومانند ایشان حاضر میشده چنانچه مذکور شد فاکبسه بباء یک نقطه وسین بی نقطه بصیغه
امر باب ضرب است وضمیر بارز راجع بظرف دراهم است الکبس بفتح کاف وسکون باء پوشانیدن چیزی
ومانند آن ضمیر معه راجع بظرف تمر است حیث در دوم عبارتست از مکانی که ظرف دراهم در آنجا
گذاشته میشود نری بصیغه متکلم مع الغیر معلوم یا غایب مجهول باب منع است ومقصود اینست که
ظرف دراهم را در میان ظرفهای خرما ناپیدا مکن بلکه بر سر راه بگذار تا اهل مجلس آنرا ببینند چون
بر پهلو افتد ودراهم از آن ریخته شود الذی یقوم علیه عبارتست از خدمتکار مجلس وضمیر علیه راجع
بامیر المؤمنین وراجع بتربیت المال بود فاصعد بصیغه امر باب علم است ومراد اینست که برو بالای صفه
که بستههای خرما وبسته دراهم در آنجاست المال عبارتست از دراهم است لا تعهد بعین بی نقطه
ودال بی نقطه بصیغه نفی مضارع مخاطب معلوم باب علم است العهد بفتح عین وسکون هاء قصد
چیزی داشتن تنثرها بنون وثاء سه نقطه وراء بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر
وضربست یعنی پس امر کرد کسی را که والی بود بر صدقات او را باینکه فراهم آورد خرماها را ونفرستد
سوی مستحقی چیزی را وباینکه آرام دهد مستحقان را بعد از آن گفت او را که بفروش خرماها را اول اول را
وبگردان آن خرماها را درهمها بعد از آن بگردان آن درهمها را در بستههایی که میگذاری خرماها را یعنی

که دیگر از سبتوها یعنی که خرما در آنها باشد خالی کن و آنرا پر از دراهم کن و باقی سبتوها را پر از
خرما کن پس رسولشان آن سبتو را با باقی سبتوها که ظرف خرماست در جایی که به بینم و گفت
را که ایستاده کوه میکرد برای خدمت که چون طلب کنم خرما را پس بالای صفه رو و نقل کن
سبتوی دراهم را پس بزن آنرا با پای خود تا بر پهلو افتد چنانچه گویا که تو قصد نکردی
را تا آنکه پراکنده کنی دراهم را بافتادن سبتوی آن بر پهلو الکوفی که این کید است و منافی عصمت
کریم که بعد از اطلاع بر حکایت ابراهیم علیه السلام در اصنام و حکایت یوسف علیه السلام در صواع و قول الله تعالی
در سوره یوسف کذلک کدنا لیوسف این استبعاد خوب نیست و مصلحت ها در امثال این بسیار
والله اعلم اصل ثم بعث الی جماعة منهم بدعوتهم ثم دعا بالتمر فلما صعد ینزل بالتمر ضرب برجله فانتثرت
الدراهم فقالوا ما هذا یا ابا الحسن فقال هذا مال من لا مال له ثم امر بذلک المال فقال انظروا اهل
کل بیت کنت ابعث الیهم فانظروا ماله وابعثوا الیه شرح من لا مال له عبارتست از امیر المؤمنین علیه السلام
یا عبارتست از فقرا و مساکین و بنا بر اول لا مال له مبنی بر اعتقاد مخاطبانست و بنا بر دویم مال من لا مال له
از قبیل مجاز مشارفت ما المرکب از اسم استفهام و حرف جر و ضمیر راجع با هل البیت یا مرکب از
ما الموصول و ضمیر است یعنی بعد از آن کس فرستاد سوی جمعی از ایشان از مردمان قریش و بخواند و ایشان را بعد از آن
طلبید خرما را برای ضیافت آن جماعت پس وقتی که خدمتکار بالای صفه رفت که فرود آورد خرما را
زد بپای خود بسبتوی دراهم را پس پراکنده شد دراهم بافتادن سبتو بر پهلو پس آن جماعت قریش
گفتند که چیست این ای ابو الحسن پس گفت که این مال کسی است که نیست مالی او را باعتقاد شما بعد از آن
امر کرد وکلا را بآن مال پس گفت که نظر کنید اهل هر خانه واده را که بودم که میفرستادم بسوی ایشان پس
نظر کنید که چیست برای او و بفرستید سوی او نهم اصل عن ابن ابی عمیر رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام
انی لاکره للرجل ان یکون علیه من الله نعمة فلا یظهرها شرح روایتست از محمد بن ابی عمیر نسبت داد
حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که من هر آینه ناخوش میدارم برای مرد اینرا
که باشد بر او از جانب الله نعمتی پس ظاهر نکند آن نعمت را نه باعتبار لباس خود و نه باعتبار تصدق
بفقرا مانند آن دهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لیتزین احدکم

جم

۷۳

لاخیه المسلم کما یتزین للغریب الذی یحب ان یراه فی احسن الهیئة شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که باید که آراسته شود یکی از شما برای برادر مسلمان خود
چنانچه آراسته میشود برای بیگانه که دوست میدارد اینرا که آن بیگانه ببیند او را در بهترین هیئت یازدهم اصل
عن ابی بصیر قال بلغ امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان طلحة والزبیر یقولان لیس لعلی مال قال فشق
ذلک علیه فامر وکلاءه ان یجمعوا غلته حتی اذا حال الحول اتوه وقد جمعوا من ثمن الغلة مائة الف
درهم فنثرت بین یدیه فارسل الی طلحة والزبیر فاتیاه فقال لهما هذا المال والله لی لیس لاحد فیه شی
وکان عندهما مصدقا قال فخرجا من عنده وهما یقولان ان له لمالا شرح الغلة بفتح غین با نقطه
وتشدید لام حاصل زمین زراعت و مانند آن جمع غله عبارتست از تاخیر دادن آن بفقرا و مساکین
و فروختن آن بقصد دادن قیمت آن بفقرا و مساکین بعد از زمانی نظیر آنچه گذشت در حدیث سابق
حال بحاء بی نقطه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر ماخوذ است از حول بفتح حاء
و سکون واو بمعنی گردیدن سال الحول مرفوع و فاعل است و آن بفتح حاء و سکون واو بمعنی سالست
و اینجا عبارتست از زمانی که از انتقال شمس بمیزان تا انتقال دیگر او بمیزان است پس مراد بغلات اینجا
حاصل شتوی است که جو و گندم و نخود و ماش و مانند آنهاست و اول میزان عید مهرجان است
و آنرا اول سال میگرفته اند برای اینکه در آن وقت شروع در دادن سر ملت لشکر و وظایف اهل
استحقاق و سایر مقرریها میشده غالبا نثرت بنون و ثاء سه نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب
مجهول باب نصر و ضرب است و در بعضی نسخ بشین با نقطه از باب نصر است المصدق بصیغه اسم مفعول
باب تفعیل اسکو شمرده شده یعنی روایتست از ابو بصیر که راوی امام جعفر صادق علیه السلام و امام
محمد باقر علیه السلام است گفت که رسید بامیر المؤمنین صلوات الله علیه اینکه طلحه و زبیر میگویند که
نیست برای علی مالی راوی گفت که پس مشکل آمد آن سخن بر او زیرا که باعث عدم اطاعت بعضی لشکر
میشود بخیال اینکه لا علاج تصرف در بیت المال خواهد کرد پس امر کرد وکلای خود را باینکه فراهم آورند
حاصل را تا آنکه چون تمام شد آن سال که این سخن در آن واقع شده بود آمدند وکلا نزد او بر حالی
که بتحقیق فراهم آورده بودند از بهای حاصل صد هزار درهم را پس پراکنده شد آنها در پیش امیر المؤمنین

پس کس فرستاد بسوی طلحه و زبیر پس آمدند نزد او پس گفت ایشانرا که این مال بخدا قسم که از منست
نیست برای هیچیک در آن چیزی و بود امیر المؤمنین نزد ایشان دراست کرشرده شده راوی گفت که
پس بیرون رفتند از نزد او و ایشان میگفتند که بدرستی که برای اوست هر آینه مالی عظیم اصل دوازدهم
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ناس بالمدینة قالوا لیس للحسن مال فبعث الحسن الی رجل
بالمدینة فاستقرض منه الف درهم وارسل بها الی المصدق فقال هذه صدقة مالنا فقالوا
ما بعث الحسن هذه من تلقاء نفسه الا وهو مال شرح کانه محصی اموال بسیار میباشد و غایب میشود
از او بسبب مضاربه و مانند آن و چون مدتی مدید از آن بگذرد مردمان خیال میکنند که تلف شده
و صاحبش میداند که مال باقیست و درین صورت اگر بعد زکوة مال تجارة معامرداده میدهد و لا میتوانند
قرض کردن و دادن هرچند آنحضرت امام حق هرچه بسوط الید باشد و وجوب اصلا دادن او زکوة را برای
تقیه باشد پس این منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب ان الارض کله
للامام علیه السلام که باب صد و چهارم است و در آخر حدیث چهارم آخر اینکه بر مال امام زکوة نمیباشد
مصدق بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل یعنی گیرنده صدقات برای رسانیدن آنها بمستحقان است من تلقاء
نفسه عبارتست از اینکه بی طلب از جانب مصدق یا بی اقسام شرع و این دلالت میکند بر اینکه زکوة مال او بسیار
زیاد بر این باشد و باقی را خود بمستحقان میرسانیده باشد یعنی روایتست از ابی بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بدرستی که مردمان در مدینه گفتند که نیست برای امام حسن علیه السلام مالی پس کس فرستاد
امام حسن علیه السلام سوی مردی در مدینه پس قرض طلبید از او هزار درهم را و فرستاد آنها را سوی گیرنده
صدقات پس گفت که اینها زکوة مال ماست پس آن مردمان گفتند که نفرستاد امام حسن علیه السلام اینها را
از جانب خود مگر نه تقاضای دیگری مگر بر حالی که نزد اوست مالی عظیم سیزدهم اصل عن عبد الاعلی مولی
آل سام قال ان علی بن الحسین علیهما السلام اشتدت حاله حتی تحدث بذلک اهل المدینة فبلغه ذلک
فتعین الف درهم و بعث بها الی صاحب المدینة وقال هذه صدقة مالی شرح اشتداد حال یعنی تنگدست
شدنست و آن کاهی بسبب غایب بودن مال میباشد چنانچه گذشت در حدیث سابق فتعین بعین بی نقطه
و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است التعین گرفتن مال بعنوان عینه که سالی

در کتاب المعیشه در حدیث نه احادیث باب هشتاد و نهم که باب العینه است و آن خریدن متاعی از کسی بهزار و صد درهم
نسیه و فروختن آن بدو بکوی بهزار درهم نقد است مثلا و این مرکب از دو کلمه و سر کلمه میستر لاند یعنی روایتست
از عبد الاعلی دخیل اولاد سام گفت که بدرستی که علی بن الحسین علیهما السلام سخت شد حال او تا آنکه بیکدیگر
خبر دادند باین اهل مدینه پس رسید بامام علیه السلام این گفتگو پس بعنوان عینه گرفت هزار درهم را و فرستاد
آنها را سوی حاکم مدینه و گفت که اینها زکوة مال منست چهاردهم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان الله عز و جل یحب الجمال و التجمل و یبغض البؤس و التباؤس شرح البؤس بضم با یکنقطه و سکون همزه
و سین بی نقطه مصدر علم تنگدستی مفرط بودن تنگدستی نزد الله تعالی باعتبار اینست که باعث آن غالبا
اسراف و فسق دیگر است که برکت را برطرف میکند مثل اکل ربا که بیان شد در کتاب المعیشه در شرح حدیث سیم
باب الربا که باب پنجاه و یکم است التبؤّس بفتح با یکنقطه و تشدید همزه مضموم مصدر باب تفعل تنگدستانه
زیستن و در بعض نسخ التباؤس بالف و تخفیف همزه مضموم مصدر باب تفاعلست یعنی بر خود بستن یعنی
روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد
فراخ دستی را و اظهار فراخ دستی را و دشمن میدارد تنگدستی را و اظهار تنگدستی را پانزدهم اصل
عن برید بن معویه قال قال ابو عبد الله علیه السلام لعبید بن زیاد اظهار النعمة احب الی الله من صیانتها فایاک
ان تتزین الا فی احسن زی قومک قال فما رئی عبید الا فی احسن زی قومه حتی مات شرح الصیانة بکسر
صاد بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین و نون مصدر باب نصر نگاه داشتن و مراد اینجا پنهان داشتن است
ان بفتح همزه و سکون نون است تتزین بضم تا دو نقطه در بالا و فتح را بی نقطه و فتح یا دو نقطه در پایین و نون تاکید
ثقیله مفتوحه یا خفیفه ساکنه بصیغه مضارع مخاطب مجهول مهموز العین و معتل اللام باب منع است
رای بضم را بی نقطه و کسر همزه و یا است یعنی روایتست از برید بضم با یکنقطه و فتح را بی نقطه ابن معویه
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام عبید بن زیاد را که اظهار نعمت محبوبتر است سوی الله از پنهان داشتن
آن پس دور کن زینت کردن خود را و اینها که دیده شود البته مگر در بهترین هیئت قوم تو راوی گفت که دیده نشد عبید
مگر در بهترین هیئت قوم خود تا آنکه مرد این مبنی بر اینست که مال او بیشتر از مال سایر قوم او بوده با اینکه قوم او تقصیر
در اظهار نعمت میکرده اند باب دوم اصل باب اللباس شرح اللباس بکسر لام و تخفیف با یکنقطه است یعنی

این باب بیان کوشش است در این باب شانزده حدیث است اول اصل عن سفیان بن السمط قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام
یقول الثوب النقی یکبت العدو شرح نقی بفتح نون وکسر قاف وتشدید یا است یکبت بیا یکنقطه و تا دو نقطه
در اول صیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یعنی روایتست از سفیان بن سمط بکسر سین بی نقطه و
سکون میم وطا بی نقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که جامه پاکیزه شکست میدهد
دشمن را دوم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال لبس رسول الله صلی الله علیه وآله الساج والطاق والخمیص
شرح لبس بیکنقطه از باب علم است الساج بسین بی نقطه والف وتخفیف جیم قسمی از لباس که تار آن از ابریشم است
و پود آن از پشم است وآنرا طیلسان مانند و معنی آن جوخا است والف آن منقلب از واو است نزد صاحب
قاموس و منقلب از یا است نزد ابن اثیر منقلب از ها است نزد بعضی و بنوا نبود که زایده باشد و از نقل
اللام بلند نظر آید سوره حج سواء العاکف فیه والباد زیرا که ساجی بمعنی بی نشانست و است الطاق بطا بی نقطه
والف وتخفیف قاف یکتا و مراد اینجا قسمی از جامه است که هر یک از تار و پود آن ابریشم است بی رنگ دیگری
جفت نشده الخمیص بفتح خا با نقطه وتخفیف میم والف وکسر همزه وصاد بی نقطه جمع خمیصه بفتح خا
وکسر میم انواع جامه که تار آن ابریشم است و پود آن غیر ابریشم است خواه پشم و خواه پنبه و خواه غیر آنها
موافق آنچه می آید در حدیث سیزدهم باب لبس الحریر والدیباج که باب یازدهم است وآنچه گذشت در کتاب الحج
در حدیث چهارم باب ما یلبس المحرم من الثیاب تا آخر که باب هشتاد و سیم است و در حدیث پنجم باب ما یجوز
للمحرمة ان تلبسه تا آخر که باب هشتاد و پنجم است و از آنچه گفتیم ظاهر میشود نکته افراد ساج و طاق و جمع خمایص
و صاحب قاموس گفته که والخمیصة کساء اسود مربع له علمان وابن اثیر در نهایه گفته که هو ثوب خز او صوف
معلم وقیل لا تسمی خمیصة الا ان تکون سوداء معلمة وکانت من لباس الناس قدیما یعنی روایتست از جابر
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پوشید رسول الله صلی الله علیه وآله چیزها را و پشم اندر پشم را وانواع جامه تار
ابریشم را سیم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اتخذ ثوبا فلینظفه
شرح فلینظفه بسکون لام و نون وظا با نقطه وفا بحیقه امر غایب باب تفعیل است یعنی روایتست از سکونی
بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که فرا گرفت برای خود جامه
را باید که پاکیزه کند آنرا یعنی که هرگاه که چرکین شود زود شوید چهارم اصل عن یحیی بن عمار قال قلت

لابی عبدالله علیه السلام یکون المؤمن عشرة اقمصة قال نعم قلت عشرون قال نعم قلت ثلثون قال نعم لیس هذا من السرف
انما السرف ان تجعل ثوب صونك ثوب بذلتك شرح اقمصة بفتح همزه وسکون قاف وکسر میم وصاد بی نقطه
جمع قمیص بفتح قاف وکسر میم واصلها السرف بفتح سین بی نقطه وفتح را بی نقطه وفا مصدر باب علم بالام مصدر باب
افعال تباه کردن مال در غیر موضع حاجت حصر اینجا باعتبار صورت تعدد لباس است و مطلوب نیست بقرینه آنچه
می آید در حدیث اول و دوم باب لبس الخلقان که باب چهاردهم است که این از جمله اسراف است الصون بفتح
صاد بی نقطه و سکون واو نگاه داشتن جامه بیرون خانه البذلة بکسر با یکنقطه و سکون ذال با نقطه کار
و پوشیدن جامه در خانه یعنی روایتست از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا میباشد
برای مؤمن ده پیراهن گفت که آری گفتم که میباشد بیست گفت که آری گفتم که میباشد سی گفت که آری
نیست این از جمله تباه کردن مال جز این نیست که تباه کردن مال مثل این است که گردانی جامه بیرون خود را
جامه درون خود پنجم اصل عن الحسن بن علی الوشاء قال سمعت الرضا علیه السلام یقول کان علی بن الحسین علیهما السلام یلبس
ثوبین فی الصیف یشتریان بخمسمائة درهم شرح وشاء بفتح واو وتشدید شین با نقطه والف ممدوده آخر
یعنی روایتست از حسن بن علی نقاش جامه گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که بود علی بن الحسین علیهما السلام
که می پوشید دو جامه را در تابستان خریده میشدند بپانصد درهم نقره که هر درهم بوزن چهل و هشت جو است از جو میانه
ششم اصل عن یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبدالله علیه السلام قال بعث امیر المؤمنین علیه السلام عبدالله بن العباس الی ابن الکوا واصحابه
وعلیه قمیص رقیق وحلة فلما نظروا الیه قالوا یا ابن عباس انت خیرنا فی انفسنا وانت تلبس هذا اللباس فقال وهذا
اول ما اخاصمکم فیه قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق وقال الله عز وجل خذوا زینتکم
عند کل مسجد شرح عبدالله بن الکوا بفتح کاف وتشدید واو والف ممدوده سردار خوارج نهروان بود الحلة
بضم حا بی نقطه وتشدید لام جامه که آستر دارد و آستین آن کوتاه میباشد غالبا خیرنا بسکون و تشدید یا
دو نقطه در پایین مکسوره می تواند بود واو در وانت حالیه است واو در وهذا برای عطف بر مقدر کلام
مخاطب است بتقدیر البس هذا اللباس وهذا اول یعنی روایتست از یحیی بن ابی العلا بفتح
عین بی نقطه وتخفیف لام والف ممدوده از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که فرستاد امیر المؤمنین علیه السلام عبدالله
بن عباس را بسوی ابن کوا و لشکرش در حالیکه بر ابن عباس بود پیراهن نازک و حله پس وقتی که نظر کردند بسوی

وگفتند که ای پسر عباس تو بعیب میکنی در دلهای ما و حال آنکه تو میپوشی این پوشش رفیق را پس ابن عباس گفت که
و این اول چیزیست که مباحثه میکنم با شما در آن بگو که کی حرام کرد آرایش الله را که بیرون آورد برای بندگانش و
پاکیزها را از حلال روزی چنانچه در سوره اعراف است و گفت الله عز وجل در سوره اعراف که فرا گیرید آرایش خود را
نزد هر مسجدی بیانش شده در کتاب الحجة در شرح حدیث ششم باب هفتم که باب مولد الامام و الرد الیه
و در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث سیوم باب بیست وسیم که باب بی عنوان و بعد از باب نسبة الاسلام است

هفتم اصل عن یوسف بن ابراهیم قال دخلت على ابی عبد الله علیه السلام وعلی جبة خز وطیلسان خز فنظر
الی فقلت جعلت فداك علی جبة خز وطیلسان هذا الخز فما تقول فیه فقال وما باس بالخز قلت وسداه ابریسم
قال وما باس بابریسم فقد اصیب الحسین صلوات الله علیه وعلیه جبة خز شرح الجبة بضم جیم وتشدید بای یکنقطه
جامه کوتاه قد و کوتاه آستینی که آستر دارد الخز بفتح خای بانقطه و تشدید زای بانقطه جامه که تار آن
ابریشم است و پود آن پشم و مانند آنست الطیلسان بفتح طای بینقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و فتح
و کسر و ضم لام و تخفیف سین بینقطه و سکون نون دو نقطه جامه که تار آن از پیله است و پود آن از پشم
صاحب قاموس گفته که معرب طیلسان تالشان و یقال فی الشتم یا ابن الطیلسان ای انك اعجمی ما نافیه یا
استفهامیه است باس بر وضع و صورتیست ابریسم بکسر همزه و سکون بای یکنقطه و کسر راء بینقطه و سکون
یای دو نقطه در پایین و فتح سین بینقطه معرب ابریشم است و منصرفست ظاهر فقد اصیب تا آخر اینست
که لباس حسین که لباس خز چنانک تفاوتی نداشته باشد در حکم یعنی روایتست از یوسف بن ابراهیم گفت
که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که بر من بود خفتان خز و بالاپوش خز پس نظر کرد بسوی من
گفتم که قربانت شوم بر منست خفتان خز و این بالاپوش من خز است پس چه میگویی در خز پس امام گفت
که و نیست پروائی بخز گفتم که و تار آن ابریشم است امام گفت که و نیست پروائی با ابریشم چه تحقیق کشته
شد امام حسین صلوات الله علیه بر حالی که بر او بود خفتان خزی اصل ثم قال ان عبد الله بن العباس لما بعثه
امیر المومنین علیه السلام الی الخوارج یواقفهم لبس افضل ثیابه و تطیب بافضل طیبه و رکب افضل مراکبه فخرج
فواقفهم فقالوا یا ابن عباس بینا انت افضل الناس اذ اتیتنا فی لباس الجبابرة ومراکبهم فتلا علیهم هذه
الآیة قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق فالبس وتجمل فان الله جمیل یحب الجمال

ولیکن من حلال شرح یواقفهم بیا و واو و قاف و فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب مفاعله حال مقدره است الموافقه
ایستادن کسی در برابر دیگری برای مباحثه یا برای جنگ بینا مضاعفست بحلة والمعنی با اشباع فتحه بهم رسیده از بین
همزه و سکون ذال بانقطه برای مفاجاة است فتلا علیهم تا آخر کلام امام علیه السلام است یعنی بعد از آن امام گفت که بدرستی
که عبد الله بن عباس وقتی که فرستاد او را امیر المومنین علیه السلام بسوی خوارج نهروان که مباحثه کند با ایشان پوشید
بهترین جامهای خود را و بوی خوش بکار برد بهترین بوی خوش خود و سوار شد بهترین مرکبهای خود را پس بیرون رفت از
لشکر امیر المومنین علیه السلام ایستاد در برابر ایشان برای مباحثه پس گفتند که ای پسر عباس در میان اینکه تو فاضلترین
مردمانی ناگاه آمدی نزد ما در پوشش جباران و مرکبهای جباران پس ابن عباس خواند بر ایشان این آیه را از
سوره اعراف که بگو که کی حرام کرد آرایش الله را که بیرون آورد برای بندگان خود و پاکیزها را از حلال روزی پس بپوش
و آراسته کن خود را چه بدرستی که الله آراسته است دوست میدارد آراستگی او باید که باشد از حلال

ششم اصل عن محمد بن الحسین رفعه قال مر سفیان الثوری فی المسجد الحرام فرأى ابا عبد الله علیه السلام وعلیه ثیاب کثیرة القیمة
حسان فقال والله لآتینه ولاوبخنه فدنا منه فقال یا ابن رسول الله والله ما لبس رسول الله صلی الله علیه وآله مثل هذا
اللباس ولا علی ولا احد من آبائك شرح قریب این حکایت گذشت در اول کتاب المعیشة یعنی روایتست از
محمد بن حسین نسبت داده حدیث را گفت که گذشت سفیان ثوری که از صوفیه است در مسجد الحرام پس دید امام جعفر
صادق علیه السلام بر حالی که بر او بود جامهای بسیار بهای خوش قماش پس گفت سفیان که بالله که بخدا قسم که
که هرآینه میروم البته نزد او و هرآینه توبیخ و سرزنش میکنم البته او را پس نزدیک شد پس بامام علیه السلام پس گفت
که ای پسر رسول الله بخدا قسم که نپوشید رسول الله صلی الله علیه وآله مثل این پوشش را و نه علی و نه یکی از پدران تو

اصل فقال له ابو عبد الله علیه السلام کان رسول الله صلی الله علیه وآله فی زمان قتر مقتر وکان یاخذ لقتره واقتاره
وان الدنیا بعد ذلك ارخت عزالیها فاحق اهلها بها ابرارها ثم تلا قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و
الطیبات من الرزق ونحن احق من اخذ منها ما اعطاه الله شرح زمان مضاف قتر بفتح قاف و سکون
تای دو نقطه در بالا و رای بینقطه مصدر باب نصر و ضرب است یعنی تنگی معاش مقتر بصیغه اسم فاعل یا اسم مفعول باب
افعال بمعنی صاحب تنگی معاش است و وصف قتر بمقتر برای مبالغه در تنگی معاش است نظیر لیل الیل یا نظیر
جد الجد اضمار کان و ضمیر اخذ راجع برسول الله صلی الله علیه وآله است تقدیر اخذ با تضمین معنی عمل است ضمیر قتره

وافتاره راجع بزمان وراجع برسول الله میتواند بود ارخت براء بی‌نقطه وخاء با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
معتل اللام باب افعال است الارخاء سست کردن چیزی بزوال تحتن آن العزالی بفتح عین بی‌نقطه وتخفیف زای
با نقطه والف وکسر لام وتخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع عزلاء بفتح عین وسکون زای والف ممدوده ظرفهای
خیك ودلو وراویه که چون سست وآویخته شود آب از آنجا ریخته میشود وارخاء دنیا عزالی خود را کنایت
از وفور نعمت او بسبب بارانهای رحمت تعالی وبیان تنگی زمان قبل از بعثت گذشت در کتاب العقل در حدیث
باب الرد الی الکتاب والسنة تا آخر که باب بیست ویکم است یعنی پس گفت او امام جعفر صادق علیه السلام که
بود رسول الله صلی الله علیه وآله در زمان تنگی بغایت تنگی وبود که میگرفت وعمل میکرد بمقتضای تنگی زمان و
تنگی آن وبدرستی که دنیا بعد از آن سست کرد دلو ریختن آب خود را پس سزاوارترین اهل دنیا بدنیا نیکوکاران
دنیا اند بعد از آن امام خواند هو اعراف که بگو که کی حرام کرد آرایش الله را که بیرون آورده برای بندگانش و
پاکیزه‌ها از روزی پس ما سزاوارتریم که کوفت از دنیا آنچه را که داد او را الله تعالی اصل عن [illegible]
علی حسن ثیابا غالیة للناس ثم اجتذب ید سفیان فجرها الیه ثم رفع الثوب الاعلی واخرج ثوبا تحت ذلك
علی جلده غلیظا فقال هذا لبسته لنفسی غلیظا وما رأیته للناس ثم جذب ثوبا علی سفیان اعلاه غلیظ خشن
وداخل ذلك ثوب لین فقال لبست هذا الاعلی للناس ولبست هذا لنفسك تسترها شرح غیر مرفوع و
منصوب میتواند بود وبنا بر اول خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا الحاکی وبنا بر دوم قایم مقام مستثنای
منقطع است وهر تقدیر مضاف است الی بفتح همزه وتشدید نون وضمیر متکلم است یعنی این جامه غیر از این است
که مرای ثعوری آنچه می بینی بر من از جامه جز این نیست که پوشیدم آن را برای مردمان بعد از آن امام کشید دست
سفیان را پس کشید آن را بسوی بدن خود بعد از آن برداشت جامه بالاتر را او بیرون آورد جامه را که در پایین
او بر پوست امام بود کنده بود پس امام گفت که این پایین را پوشیدم برای خودم وآنچه دیدی آن را برای
مردمان است بعد از آن امام کشید جامه را که بر سفیان بود ابره آن کنده ناهموار بود وآستر آن جامه نرم
بود پس امام گفت که پوشیدی ابره بالا را برای مردمان وپوشیدی این آستر را برای نفس خود که جز تعالی که
آن را ستر کنی بآیت سوره النازعات ونهی النفس عن الهوی دهم اصل عن عبد الله بن سنان قال
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول بینا انا فی الطواف فاذا رجل یجذب ثوبی واذا عباد بن کثیر البصری فقال
لی

یا جعفر تلبس مثل هذه الثیاب وانت فی هذا الموضع مع المکان الذی انت فیه من علی علیه السلام فقلت فرقبی
اشتریته بدینار وکان علی علیه السلام فی زمان یستقیم له ما لبس فیه ولو لبست مثل ذلك اللباس فی زماننا هذا لقال
الناس هذا مراء مثل عباد شرح عباد بفتح عین بی‌نقطه وتشدید باء یک نقطه والف ودال بی‌نقطه از صوفیه است
وعباد ایشان ومیان علمای اسلام پیوسته نزاع بوده ومذکور شده در کتاب الحجه در حدیث ششم باب انه لیس شیء
من الحق فی ایدی الناس الا ما خرج من عند الائمة تا آخر که او بصدد است نزاع او با امام علیه السلام مذکور است در
کتاب الروضة در ذیل حدیث ابی بصیر مع المرأة که قال ابو عبد الله علیه السلام لعباد بن کثیر البصری الصوفی ویحك
یا عباد غرك ان عف بطنك وفرجك تا آخر فرقبی بضم فاء وسکون راء بی‌نقطه وضم قاف وتخفیف باء
یک نقطه ویاء نسبت قسمی از جامه است صاحب قاموس گفته که فرقب کقنفذ موضع ومنه الثیاب الفرقبیة
بالضم او هی ثیاب بیض من کتان وابن اثیر در نهایه گفته که در حدیث اسلام عمر فاقبل شیخ علیه حبرة وثوب
فرقبی هو ثوب مصری ابیض من کتان قال الزمخشری الفرقبیة والثرقبیة ثیاب مصریة بیض من کتان وروی
بقافین منسوبة الی قرقوب مع حذف الواو فی النسب کسابری فی سابور مراء بضم میم بصیغه اسم فاعل باب
مفاعله است ودر بعضی نسخ مرائی بصیغه مضارع غایب مجهول باب مفاعله است وبنا بر اول اشکال رفع ونصب
میتواند بود یعنی روایت است از عبد الله بن سنان بکسر سین بی‌نقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت میان آنکه من در طواف کعبه بودم پس ناگاه مردی میکشید جامه مرا وناگاه عباد بن کثیر بصری بود
پس گفت که ای جعفر آیا میپوشی مانند این جامه‌ها را وحال آنکه تو در این جایی با وجود مرتبه که تو را از
نسبت علی علیه السلام پس گفتم که این جامه فرقبی است خریدم او را بیک دینار طلا وبود علی علیه السلام در زمانی که راست
برای او آنچه پوشید در آن زمان واگر میپوشیدم مثل آن لباس را در زمان ما هر آینه میگفتند مردمان
خود نمند که این سالوس ریاکار است مثل عباد دهم اصل عن اسحق بن عمار قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یکون عنده القمیص یراوح بینها قال لا بأس شرح روایت است از اسحق بن عمار گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد که میباشد او را پیراهن نوبت میکند میان آنها در پوشیدن امام
گفت که نیست پروایی یازدهم اصل عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام یکون عندی ثلثة اقمصة قال لا
بأس فلم ازل حتی بلغت عشرة قال الیس یوعی بعضها بعضا قلت بلی ولو کنت انما البس واحدا کان اقل

بقا قال لا باس شرح يدع بواو و دال بی‌نقطه و عين بی‌نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال از باب تفعيل است
الايداع راحت فرمودن چيزی را والتوديع نگاه داشتن جامه در صندوق و مانند آن يعنى روايتست از
اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را که مى‌باشد برای مؤمن سه پيراهن امام گفت که نيست پروائی
پس پيش سه گفتم تا آنکه رسيديم به ده پيراهن امام گفت که آيا نيست اينکه راحت مى‌فرمايد بعض آنها بعض
ديگر را گفتم که بلی و اگر مى‌بوديم که نپوشم مگر يکی را مى‌بود گفت باعتبار داشت امام گفت که نيست پروائی دوازدهم
اصل عن يونس بن شعيب عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الرجل الموسر يتخذ الثياب الكثيرة الجياد
والطيالسة والقمص الكثيرة يصون بعضها بعضا يتجمل بها أيكون مسرفا قال لا لان الله عز وجل يقول لينفق ذو
سعة من سعته شرح الموسر بواو منقلب از يا و سين بی‌نقطه و را بی‌نقطه بصيغه اسم فاعل از باب افعال الطيالسة
جمع طيلسان است که بيان شده در شرح حديث هفتم از باب قص بضم قاف و ضم ميم جمع قميص است يعنى
روايتست از يونس بن شعيب از بعض ياران ما از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که پرسيدم او را از مرد فراخ دست
که فرا مى‌گيرد برای خود جامه‌های بسيار زيبا را و بالاپوشها و پيراهنهای بسيار را آنگاه نگاه مى‌دارد بعض آنها بعض
ديگر را آراسته مى‌شود با آنها آيا مى‌باشد مسرف امام گفت که نه زيرا که الله عز و جل مى‌گويد در سوره طلاق که
بايد که خرج کند صاحب وسعت از وسعت حال خود سيزدهم اصل عن ابن القداح قال كان ابو عبد الله عليه السلام
متكئا علي او قال على ابي فلقيه عباد بن كثير وعليه ثياب مروية حسان فقال يا ابا عبد الله انك من اهل بيت
نبوة وكان ابوك وكان فما لهذه الثياب المروية عليك فلو لبست دون هذه الثياب شرح متكئا بضم ميم
و تشديد تا دو نقطه بالا مفتوحه که اولش منقلب از واو است و کسر کاف و همزه بصيغه اسم فاعل از باب
افتعال است مرو بفتح ميم و سکون را بی‌نقطه و واو شهريست معروف در منتهای خراسان و صاحب قاموس گفت
که در فارس است کان ابوك وكان عبارتست از اينکه امير المؤمنين عليه السلام مداح بسيار داشت گويا که
منع است يعنى روايتست از عبد الله بن ميمون قداح گفت که بود امام جعفر صادق عليه السلام تکيه کننده بر
من يا گفت که بر پدرم پس برخورد او را عباد بن کثير بصری و بر امام عليه السلام بود جامه‌های مروی که نيکو بود پس
عباد گفت که ای ابو عبد الله بدرستی که تو از خانواده نبوتی و بود پدرت و بود پس چيست اينکه جامه‌های
آراسته کرده شده را بر تو پس کاش مى‌پوشيدی پايين تر ازين جامه‌ها اصل فقال له ابو عبد الله عليه السلام ويلك

یاعباد

فراخ دست م

يا عباد من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق ان الله عز وجل اذا انعم على عبد نعمة احب ان يراها عليه
ليس به باس ويلك يا عباد انما انا بضعة من رسول الله صلى الله عليه وآله فلا تؤذني وكان عباد يلبس ثوبين قطوانيين
شرح ويلك منصوب باضمار حرف ندا است الويل هلاك ... بضعه بفتح با يک نقطه و سکون ضاد با نقطه و عين
بی‌نقطه پاره از گوشت و اين اشارتست باينکه جايز نيست کسی را که تعليم رسول الله کند در احکام شرع جايز
نيست کسی را اينکه تعليم بر کسی کند زيرا که آن آزار من و آزار رسول الله است قطوانيين بفتح قاف و فتح طا بی‌نقطه و تخفيف
واو و تشديد يا دو نقطه در پايين مفتوحه و يا و نون تثنيه منسوب است بقطوان بفتح قاف و فتح طا و آن موضعيست
در کوفه که جامه‌های سفيد در آنجا بافته مى‌شود و مراد اينجا جامه سفيد است مطلقا و در بعض نسخ بکسر قاف و سکون طا
بی‌نقطه و را بی‌نقطه است و آن منسوبست بقطر بفتح قاف و فتح طا و آن موضعيست که جامه‌ها در آنجا بافته مى‌شود در
حوالی بحرين است يعنى پس گفت او را امام جعفر صادق عليه السلام که ای هلاک گشته ناگهان ای عباد که حرام کرد زينت الله را که اخراج
کرد برای بندگانش و پاکيزه‌ها را از روزی بدرستی که الله عز و جل چون انعام کند بر بنده نعمتی را دوست مى‌دارد که ببيند
آن نعمت را بر او نيست با او باس ... ای بزرگ ناگهان ای عباد بدرستی که من پاره گوشتم از رسول الله صلى الله عليه وآله
پس آزار مکن مرا و بود عباد که مى‌پوشيد دو جامه سفيد را چهاردهم اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال
امير المؤمنين صلوات الله عليه النظيف من الثياب يذهب الهم والحزن وهو طهور للصلاة شرح الطهور بفتح طا مصدر باب
نصر است يعنى روايتست از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که گفت امير المؤمنين صلوات الله عليه که پاکيزه از
جامه‌ها برطرف مى‌کند اندوه را و آن نوعی از طهارتست برای نماز نظير وضو و غسل و تيمم پانزدهم اصل
عن حماد بن عثمان قال كنت حاضرا عند ابي عبد الله عليه السلام اذ قال له رجل اصلحك الله ذكرت ان علي بن ابي طالب صلوات الله عليه
كان يلبس الخشن يلبس القميص باربعة دراهم وما اشبه ذلك ونرى عليك اللباس الجيد قال فقال له ان علي بن ابي طالب الجيد
صلوات الله عليه كان يلبسه في زمان لا ينكر ولو لبس مثل ذلك اليوم لشهر به فخير لباس كل زمان لباس اهله غير
ان قائمنا اذا قام لبس لباس علي وسار بسيرته شرح اين حديث با اندک تغييری گذشت در کتاب الحجة
در حديث چهارم باب سيرة الامام في نفسه وفي المطعم والملبس اذا ولي الامر باب ... و پنجم است ... معلوم
... منقطع است يعنى روايتست از حماد بن عثمان گفت که بود حاضر نزد امام جعفر صادق عليه السلام وقتی
که گفت او را مردی که نکو دارد ترا الله گفتی که علی بن ابی طالب صلوات الله عليه بود که مى‌پوشيد لباس درشت

یعنی این باب بیان پوشیدن جامه سفید وجامه پنبه است ودراین باب چهار حدیث است اول اصل عن ابن القداح
عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله البسوا البیاض فانه اطیب واطهر وکفنوا فیه موتاکم شرح
اطیب ماخوذ است از طیب بکسر طا وسکون یا که مصدر باب ضرب است بمعنی پاکیزگی از عیبها چنانکه قوله تعالی و
الطیبات من الرزق واین اشارتست باینکه رنگ کردن جامه در عرضه تغییر کردن آنست غالبا یا باینکه مانند
اسراف است اگرچه اسراف نیست یا باینکه کاهی باعث تکبر میشود اطهر یعنی پاکتر از چرک است باعتبار اینکه جامه سفید
چرک تاب نیست پس کسی که اورا میپوشد آنرا زودتر میشوید وچرکینی باعث نزدیکی شیطان ودوری ملائکه است
موافق آنچه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث هجدهم باب نوادر که باب چهل وهشتم است یعنی روایتست از
عبدالله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بپوشید جامه سفید را
چه بدرستی که آن پاکیزه تر وپاکتر است وتکفین کنید در جامه سفید مرده کان خود را دوم اصل عن مثنی الحناط عن
ابی عبدالله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه وآله البسوا البیاض فانه اطیب واطهر وکفنوا فیه موتاکم شرح مثنی
بضم میم وفتح ثا سه نقطه وتشدید نون والف است حناط بفتح حا بینقط وتشدید نون وطا بینقط آنچه
باقی موافق سابق است سیم اصل عن صفوان الجمال قال حملت اباعبدالله علیه السلام الحملة الثانیة الی الکوفة وابوجعفر
المنصور بها فلما اشرف علی الهاشمیة مدینة ابی جعفر اخرج رجله من غرز الرحل ثم نزل ودعا ببغلة شهباء
ولبس ثیابا بیضا وکمة بیضاء فلما دخل علیه قال له ابوجعفر لقد تشبهت بالانبیاء شرح الغرز بفتح غین
بینقطه وسکون را بینقطه وزای با نقطه رکاب چرمین الرحل بفتح را بینقطه وسکون حا بینقطه
پالان سواری شتر الشهباء بفتح شین با نقطه وسکون ها وبا یک نقطه والف ممدوده مونث اشهب
سفید که موهای سیاه دراو باشد الکمة بضم کاف وتشدید میم نوعی از کلاه که مدور است وآستین
نیست یعنی روایتست از صفوان شتربان که گفت که بار کردم امام جعفر صادق علیه السلام را در بار کردن
دوم از مدینه بسوی کوفه ومنصور دوانیقی در کوفه بود پس وقتیکه امام مشرف شد بر هاشمیه که شهر
منصور دوانیقی است بیرون آورد پای خود را از رکاب پالان شتر بعد از آن فرود آمد وطلب کرد استر سفید
واو پوشید جامهای سفید را وطاقیه سفید را پس وقتیکه امام داخل شد بر دوانیقی گفت امام را
دوانیقی که هر آینه خود را مانند کردی بانبیا درلباس اصل فقال ابو عبدالله علیه السلام ولا تجد فی من ابیضه

را میپوشید پیراهن را بقیمت چهار درهم ومانند آن ومی بینم بر تو لباس زیبا را راوی گفت پس امام گفت او را که بدرستی
که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بود که میپوشید آنرا در زمانیکه بد نما نبود واگر میپوشید مثل آنرا امروز هر آینه مشهور میشد
بکی یعنی کرید بدنما میبود چنانچه می آید در باب آینده وهر دو مان مذمت میکردند پس بهترین لباس هر زمانی لباس
موافق لباس اهل آن زمانست لیکن این هست که قایم ما چون ایستد بکار امامت میپوشد لباس علی را وسلوک میکند
بسلوک علی اشارتست باینکه امام حق چون مستقل شود سلوک فقرا میکند چنانچه گذشت در شرح حدیث
مابعد اصل شانزدهم اصل عمن رواه عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا باس ان یکون للرجل عشرون قمیصا شرح روایتست از کسی
که روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست بر والی باینکه باشد برای مرد بیست پیراهن مثلا
باب سیم اصل باب کراهیة الشهرة شرح این بیان مکروه بودن مشهور شدن بسبب لباس بسیار فاخر یا بسیار
دون است ودرین باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی ایوب الخزاز عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الله یبغض شهرة اللباس
شرح روایتست از ابی ایوب خزاز بفتح خا بانقط ودو زای با نقط از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله دشمن
میدارد مشهور شدن لباس را دوم اصل عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلام قال کفی بالمرء خزیا ان یلبس ثوبا یشهره
او یرکب دابة تشهره شرح کفی بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است با در بالمرء زایده است وداخل مفعول به شده
الخزی بکسر خا بانقط وسکون زای بانقط ویا دو نقطه در زیر مصدر باب علم رسوایی خزیا منصوب ونایب
ظرف زمانست مثل رایته قدوم الحاج یا تمیز است یشهره بفتح ها ونون وسکون نون مصدر نصر است ومصدر فاعل کفی
یلبس از باب علم است یشهره از باب منع یا باب تفعیل صفت ثوبا است یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که کافیست مرد را در رسوایی اینکه بپوشد جامه را که مشهور کند او را یا سوار شود مرکبی را که مشهور کند
او را سیم اصل عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال الشهرة خیرها وشرها فی النار شرح روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث
را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شهرت بلباس ومانند آن خوبش وبدش در آتش جهنم است با صاحبش
چهارم اصل عن ابی سعید عن الحسین صلوات الله علیه قال من لبس ثوبا یشهره کساه الله یوم القیمة ثوبا من النار شرح
ابو سعید ظاهرا التیمی گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیم باب هشتم که باب الحیاء والمنهی عنها است یعنی روایتست
از ابو سعید از امام حسین صلوات الله علیه گفت هر که بپوشد جامه را که مشهور کند او را میپوشاند او را الله در روز قیامت
جامه از آتش جهنم باب چهارم اصل باب لبس السابغ والقطن شرح لبس بضم لام وسکون باء مصدر باب علم

الانبیاء فقال لقد هممت ان ابعث الی المدینه من یعقر نخلها ویسبی ذراریها فقال ولم ذاک یا امیر المؤمنین فقال
رفع الیّ انّ مولاک المعلی بن خنیس یدعو الیک ویجمع لک الاموال فقال والله ما کان فقال لست ارضی منک
الا بالطلاق والعتاق والهدی والمشی شرح اذ بفتح همزه وتشدید ذال والف برای استفهام است تبعد بفتح تاء
یکنقط ودال بینقط بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است من در اول بکسر و فتح میم میتواند بود وتا
وسابر دوم برای استفهام است وتبعد فی بتقدیر تبعد من الانبیاء است وابناء هم فی نوع است وهممت از باب
نصر است ابعث ازباب منع است یعقر بعین بینقط وقاف وراء بینقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر
العقر پی بریدن سر درخت خرما که باعث خشک شدن آنست ویعقر نخلها کنایه است از قتل رجال اهلها ویسبی بمعنی
باب ضرب است هدی بفتح ها وسکون دال اینجا عبارتست از صرف کردن جمیع اموال خود برای کعبه ومراد
بمشی اینجا پیاده رفتن بسوی کعبه است یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که داود بن علی عباسی پیغمبران
پس داود گفت که هر آینه بتحقیق قصد کردم که فرستم بسوی مدینه کسی را که سر برد درختان خرمای آنرا واسیر کند
اولاد آنرا پس امام گفت که چرا است این قصد ای فلان پس داود گفت که مرفوع شد بسوی من اینکه ملازم تو
معلی بن خنیس میخواند مردمان را بسوی تو وفراهم می آورد برای تو مالها را پس امام گفت که بخدا قسم که نشد
آنچه گفتی پس داود گفت که نیستم که راضی شوم از تو مگر بقسم بطلاق زنان وآزادی مملوکان وهدی اموال
برای کعبه وپیاده رفتن بسوی کعبه اصل فقال ابالانداد من دون الله تأمرنی ان احلف انه من لم
یرض بالله فلیس من الله فی شیء فقال انتفقه علیّ فقال وانّی تبعد فی من التفقه وانا ابن رسول الله صلی الله علیه
وآله فقال انّی جامع بینک وبین من سعی بک قال فافعل فجاء الرجل الذی سعی به فقال ابو عبد الله علیه السلام یا هذا
شرح الانداد بفتح همزه وسکون نون ودو دال بینقط جمع ند بکسر نون وتشدید دال مثل واینجا عبارتست
از امثال الله تعالی یعنی چیزهائی که قسم بآنها خورند چنانچه قسم بالله تعالی میخورند یا یعنی روسای ضلالت که
فتوی میدهند بجواز حلف بطلاق وعتاق ومشی وهدی واهل جهالت پیروی ایشان میکنند وبا در
بادر بالانداد صله احلف است وبا دوم بالله برای سببیت است تقریر تفقه بعلی بتقهین بمعنی مجادله نست
التفقه دعوی دانستن در مسایل دین با در بک برای تعدیه است ومراد بسعی بکسی بد گفتن او است نزد حاکم
برای اینکه حاکم سعی فرماید او را وا بجا بخود برای تفتیش حال یا هذا بحرف ندا وفتحها وتشدید ذال نقطه دار است

والقرو

والقرو همزه متقلبند از ابعوی بسیار هذیان ونامعقول گوست یعنی پس امام گفت که آیا تو نگاه میکنی که غماز است آنکه
مرا بابنکه قسم خورم بلد بمعنی که شان اینست که هر که راضی نشد بالله در قسم پس نیست از الله در چیزی انا فعال خود
با بنعمی که سیکار وعاصی است ملامت پس داود باو گفت که آیا دعوی تفقه دارد اثر مسایل دین میکنی بر من پس امام
گفت که وچگونه دور باشم از آن دعوی دانش وحال آنکه من پسر رسول الله صلی الله علیه وآله ام پس داود گفت که
بتحقیق که من جمع میکنم میان تو ومیان کسی که بد گوئی تو کرد امام گفت که پس بکن پس آمد مردی که بد گوئی امام کرده بود
پس گفت آنرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای بسیار هذیان اصل فقال نعم والله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
الرحمن الرحیم لقد فعلت فقال ابو عبد الله علیه السلام ویلک تبجّل الله فیستحیی من تعذیبک ولکن قل برئت من حول الله وقوّته
والجأت الی حولی وقوّتی فحلف بها الرجل فلم یستتمها حتی وقع میتا فقال له ابو جعفر لا اصدق بعد هذا علیک
ابدا واحسن جایزته وردّه شرح نعم بفتح نون وفتح عین وسکون میم اسم علم ودو نظیر مجهور است فعلت
بصیغه مخاطب معلوم باب منع است وویلک منصوب باضمار حرف ندا است تبجل بتاء یکنقط وجیم بصیغه مضارع
مخاطب معلوم باب تفعیل است یعنی بجا بینقط ولیک یاء است ودر بعضی نسخ بدو یا است وبر هر تقدیر بصیغه
مضارع غایب معلوم باب استفعال است برئت بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم بتقدیر والجأت است ومراد
اینست که بعد از لقد فعلت بگو این کلام را الجأت بفتح حاء بینقط وسکون جیم عزم کسی را بکاری القرو مدی
والجا عزم کسی برای کاری الجأت بجیم وهمزه بصیغه ماضی متکلم مجهول باب افعال است با در بها بمعنی
مع است وضمیر راجع بیمین است یعنی پس آن مرد گفت که آری قسم بالله که نیست خدائی بجز او دانای
پنهان وآشکار است بخشاینده ومهربان که هر آینه بتحقیق کردم آنچه گفتهام بمن گفت
آنرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای وای بر تو تعظیم میکنی الله را پس شرم میکند از تعذیب تو ولیکن بگو بیزارم از
بعد از آنچه گفتی این قسم را که بیزار باشم از حول الله وقوتش وملتجی باشم بسوی حول خود وقوت خود
پس قسم خورد بآن پس تمام نکرد آن قسم را تا آنکه افتاد مرده پس گفت امام را داود عباسی که تصدیق
نمیکنم بعد از این بر تو هرگز سخن بد گوی ترا ونیکو داد جایزه امام را وبر گردانید امام را بسوی مدینه چهاردهم
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه البسوا ثیاب القطن فانها لباس رسول الله صلی الله
علیه وآله وهو لباسنا شرح البسوا بصیغه امر باب علم است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام

گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بپوشید جامهای سفید را زیرا که آنها پوشش رسول الله صلی الله علیه وآله است و بپوشانید

پوشش مانید **باب پنجم اصل لبس المعصفر شرح** لبس بضم لام و سکون با یکنقطه مصدر است بمعنی پوشیدن

المعصفر بعین بینقطه و صاد بینقطه و فا و را بینقطه بصیغه اسم مفعول باب فعلله رنگ کرده شده بعصفر بضم عین

و سکون صاد و ضم فا بمعنی گل کاجیره و آن چیزیست مانند زعفران که رنگ زرد از آن حاصل آید و رنگ جامهها

با آن اقسام رنگها میکنند و مراد اینجا رنگ کرده شده است مطلقا این شامل قرمزی و زردی و نارنجی و سیاهی و مانند

آنها نیز هست **یعنی** این باب بیان جامه رنگ کرده شده است در این باب سیزده حدیث است **اول اصل**

عن الحکم بن عتیبة قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام و هو فی بیت منجد و علیه قمیص رطب و ملحفة مصبوغة قد اثر

الصبغ علی عاتقه فجعلت انظر الی البیت و انظر الی هیئته فقال لی یا حکم ما تقول فی هذا فقلت ما عسیت ان

اقول و انا اراه علیک فاما عندنا فانما یفعله الشاب المرهق فقال یا حکم من حرم زینة الله التی اخرج لعباده

فاما هذا البیت الذی تری فهو بیت المرأة و انا قریب العهد بالعرس و بیتی البیت الذی تعرف **شرح** حکم بفتح حا

بینقطه و فتح کاف است عتیبه بضم عین بینقطه و فتح تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک

نقطه است المنجد بنون و جیم و دال بینقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل خانه آراسته کرده شده بفرشهای

خوب یا بپشتی و مانند آنها الرطب بفتح را بینقطه و سکون طا بینقطه و با یکنقطه تازه نرم الملحفة بکسر میم و سکون لام

و فتح حا بینقطه و فا چادر الصبغ بکسر صاد بینقطه و سکون و فتح با یکنقطه رنگ و عین بی نقطه رنگ بمعنی آنچه

با آن چیزی را رنگین کنند العاتق بعین بینقطه و الف و کسر تا دو نقطه در بالا و قاف جای ردا از دوش و گردن

عسیت بصیغه متکلم است المرهق براء بینقطه و قاف بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل نزدیک به بلوغ رسیده

یا کسی که کارها جاهلانه او اشد العرس بضم عین بینقطه و سکون را بینقطه و سین بینقطه نکاح بمعنی دامادی

یعنی روایتست از حکم بن عتیبه گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام بر حالی که او در خانه آراسته بود و

بر او بود پیراهن نازکی و چادری رنگ کرده شده که بتحقیق تاثیر کرده بود آن رنگ در گردن و دوش امام پس

شروع کردم بنگاه میکردم بسوی خانه و نگاه میکردم بسوی هیئت او پس گفت مرا که ای حکم چه میگویی

در این آراستگی پس گفتم که چه توانم که گویم و حال آنکه من میبینم آن را بر تو بیرامانزد ما پس جز این نیست که

میکند آن را جوان نو رسیده پس امام گفت که این حکم که حرام کرد آرایش الله را که بیرون آورده برای بندهگان خود پس

پوشیدنم

بپوشانی آن

بپوشانی این خانه که میبینی پس آن خانه زنست و من نو داماد و خانه من آن خانه ایست که میشناسی **دویم اصل**

عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال لا باس بلبس المعصفر **شرح** این ظاهر است **شرح** عنوان **سیم اصل**

عن زرارة قال رایت علی ابی جعفر علیه السلام ثوبا معصفرا فقال انی تزوجت امرأة من قریش **شرح** روایتست از زراره گفت

که دیدم بر امام محمد باقر علیه السلام جامه رنگ کرده شده را پس امام گفت که بدرستی که من جفت خود کردم زنی

را از قریش **چهارم اصل** عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه نهانی رسول الله

صلی الله علیه و آله و لا اقول نهاکم عن لبس المعصفر المفدم **شرح** نهی در نهانی بمعنی منع است بسبب خوار نکردن

شدن جامه او بخون سر او و صواب آنچه میآید در حدیث هشتم و نهم باب تشمیر الثیاب که باب بیست و دوم است و این

قسم منع مخصوص امیر المؤمنین علیه السلام میآید در حدیث پنجم و هشتم باب الخضاب که باب سیوم است جمله

و لا اقول نهاکم معترضه است و بجای آن نکتست که و لم ینهکم برای اشارت باینکه این قسم نهی برای تنها

نیست اگر چه نوع دیگر برای شما نیز باشد چنانچه میآید در حدیث آینده المفدم بفا و دال بی نقطه بصیغه

اسم مفعول باب افعال سرخ بغایت سرخ و صاحب قاموس گفته که و المفدم الثوب المشبع حمرة او ما

حمرته غیر شدیدة **یعنی** روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین

صلوات الله علیه که منع کرد مرا رسول الله صلی الله علیه و آله و نمیگویم که منع کرد شما را از پوشیدن لباس

سرخ بغایت سرخ **پنجم اصل** عن حماد عن ابی عبد الله علیه السلام قال یکره المفدم الا للعروس **شرح** عروس مستعمل

میشود در مرد و زن اینجا مرد نو داماد است و زن نو عروس **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام

که مکروهست جامه بغایت سرخ مگر برای عروس **ششم اصل** عن حماد اللحام عن ابی جعفر علیه السلام قال انا نلبس

المعصفرات و المضرجات **شرح** نلبس بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب علم یا باب افعال است المضرجات

بضاد با نقطه و را بی نقطه و جیم بصیغه جمع اسم مفعول باب تفعیل جامهای سرخ کرده شده **یعنی** روایتست

از حماد لحام بفتح حا و تشدید حا بینقطه و حاء بی نقطه ملقب بکبریه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی

که ما میپوشیم جامهای رنگ کرده شده و سرخ کرده شده را **هفتم اصل** عن مالک بن اعین قال دخلت علی

ابی جعفر علیه السلام و علیه ملحفة حمراء شدیدة الحمرة فتبسمت حین دخلت فقال کانی اعلم لم ضحکت ضحکت من هذا

الثوب الذی هو علی ان الثقفیة اکرهتنی علیه و انا احبها فاکرهتنی علی لبسها ثم قال انا لا نصلی فی هذا و لا تصلوا

فی الشبع المضرج قال ثم دخلت علیه وقد طلقها فقال سمعتها تبرأ من علی صلوات الله علیه فلم یسعنی ان امسکها
وهی تبرأ منه شرح تشقیر بفتح تاء سه نقطه وفتح قاف و فا وتشدید یاء دو نقطه در پایین مذکور شده در کتاب
النکاح در حدیث سیزدهم با سم آنکه حدیث المضلیه الشکاک که در باب بیست و هفتم است ضمیر علیه راجع بهذا
الثوب فادرقا کرهتنی برای بیانست لبسها بکسر لام و سکون باء یکنقطه و سین بی نقطه و ضمیر راجع بتقیه
یعنی ملبوس ما است و مراد اینست که اکراه کرد مرا بر اینکه ملبوس من همرنگ ملبوس او باشد موافق آنچه می آید
در حدیث آخر این باب المشبع بشین با نقطه و باء یکنقطه و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب
افعال سیر کرده شده از رنگ تبرا بتاء یکنقطه و راء بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم
یا باب تفعل بجد ذکر کیا است یعنی روایتست از مالک ابن اعین بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و فتح
یاء دو نقطه در پایین گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام و بر او بود چادری سرخ بسیار سرخ
پس لب خنده کردم وقتی که داخل شدم پس امام گفت که گویا می بینم که چرا خنده کردی خنده
کردی از این جامه که آن بر منست بدرستی که تقیه اکراه کرد مرا بر این جامه و من دوست میدارم
آنرا بسبب آنکه اکراه کرد مرا بر همرنگ لباس خود پس بعد از آن امام گفت که بدرستی که ما
نماز نمیکنیم در بعضی جامه و شما نماز مکنید در پیراهن رنگ شده که سرخ کرده شده باشد راوی
گفت که بعد از آن داخل شدم بر امام بر حالی که بتحقیق طلاق داده بود تقیه را پس گفت که شنیدم
از آن زن که بیزاری میکرد از علی صلوات الله علیه پس گنجایش نداشت مرا اینکه نگاه دارم او را بر
حالی که او بیزاری کند از علی هشتم اصل عن ابی الجارود قال کان ابو جعفر علیه السلام یلبس المعصفر
والمنیر شرح المنیر بضم میم و فتح نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین مفتوحه و راء بی نقطه بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل و بفتح میم و کسر نون و سکون یاء بصیغه اسم مفعول باب ضرب جامه علم دار مثل
الحبر والمسیر یعنی روایتست از ابو الجارود گفت که بود امام محمد باقر علیه السلام که می پوشید جامه رنگ
کرده شده را و جامه علم دار را نهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی
الله علیه وآله کان تعجبه ملحفة ورسیة یلبسها فی اهله حتی تردع علی جسده قال وقال ابو جعفر علیه السلام
کنا نلبس المعصفر فی البیت شرح الورسیه بواو و راء بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه اسم منسوب باب

امام م

سعل

٨٦

تفعیل رنگ کرده شده بورس بفتح واو و سکون راء بمعنی اسپرک و آن گیاهیست که جامه را با آن زرد
میشود تردع براء بی نقطه و واو و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب فتح منصوبست و ضمیر
مستتر راجع بملحفه است الردع بفتح راء و سکون واو بسیار خوشنما شدن یعنی روایتست از عبد الله
بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله بود او را چادری زرد کرده شده با اسپرک
میپوشید آنرا در نزد زنان تا تر برای اینکه بسیار خوشنما باشد بر بدن او و راوی گفت که و گفت امام محمد باقر علیه السلام
که ما بودیم که میپوشیدیم جامه رنگ کرده شده را در خانه در زنان دهم اصل عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام
قال صبغنا البهرمان وصبغ بنی امیه الزعفران شرح البهرمان بفتح باء یکنقطه و سکون هاء و فتح راء بی نقطه
و تخفیف میم معصفر که بیان شده در شرح عنوان باب یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام که رنگ ما
بهرمانست و رنگ بنی امیه زعفرانست یازدهم اصل عن یونس قال رایت علی ابی الحسن علیه السلام طیلسانا ازرق شرح
طیلسان بیان شده در شرح حدیث هفتم باب اللباس که باب دوم است ازرق بزاء با نقطه و راء بی نقطه است یعنی
روایتست از یونس بن عبد الرحمن گفت که دیدم بر امام رضا علیه السلام بالا پوشی کبود دوازدهم اصل عن محمد بن علی قال
رایت علی ابی الحسن علیه السلام ثوبا عدسیا شرح عدس بفتح عین بی نقطه و فتح دال بی نقطه و سین بی نقطه بمعنی نخود
و بمعنی رنگ مستعمل میشود چنانچه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث دوم و سیم باب الحمص که باب بیست و دوم است
و در باب العدس که باب بعد از آنست یعنی روایتست از محمد بن علی گفت که دیدم بر امام رضا علیه السلام جامه نخودی را
سیزدهم اصل عن الحسن بن زیاد الصیقل قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام انا وصاحبی فاذا هو فی بیت منجد
وعلیه ملحفة وردیة وقد حف لحیته واکتحل فسالناه عن مسائل فلما قمنا قال لی یا حسن قلت لبیک قال
اذا کان غدا فأتنی انت وصاحبک فقلت نعم جعلت فداک فلما کان من الغد دخلت علیه واذا هو فی
بیت لیس فیه الا حصیر واذا علیه قمیص غلیظ شرح زیاد بفتح زاء با نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین و
تاء دو نقطه در بالا و کسر باء یکنقطه منسوب بدیهی بفتح یاء است وردیه بفتح واو و سکون راء بی نقطه و دال
بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مانند گل سرخست در رنگ و رنگ حف بحاء بی نقطه و تشدید
فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بامام است لحف بفتح حاء و لام سیدن
باطراف چیزی و مراد اینجا اصلاح است بگرفتن موهای جدا کاز از اطراف لحیه عوارض لحیه بکسر لام و سکون حاء

منصوبست خبر ستر و کان راجع بکان جهاد است غدا منصوب بنا بر ظرفیت و ظرف حرکان است من بعض نوادرت
یعنی روایتست از حسن روغن زیتون فروش بصری گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام و در خانه او
بود پس ناگاه او در خانه آراسته بود و برای او بود حجله مرحجله هموار و تحقیق اصلاح کرده بود مجلس خود را و پرده
کشیده بود پس پرسیدم از مسایل بسیار وقتی که برخاستم گفت مرا که ای حسن گفتم لبیک گفت که چون شود
در فردا پس بیا نزد من تو و رفیق تو پس گفتم که آری قربانت شوم پس وقتی که شد در روز دیگر داخل شدم بر او و ناگاه
او در خانه بود که نبود در آن مگر حصیری و ناگاه بر او بود پیراهنی کلفت اصل ثم اقبل علی صاحبی فقال یا اخا
اهل البصرة انك دخلت علی امس و انا فی بیت المراة و کان امس یومها و البیت بیتها و المتاع متاعها فتزینت
لی علی ان تزین لها کما تزینت لی فلا یدخل قلبك شیء فقال له صاحبی جعلت فداك قد کان والله دخل قلبی شیء
فاما الان فقد والله اذهب الله ما کان و علمت ان الحق فیما قلت شرح امس در اول ازرفت و مبنی بر کسرست
و در دیگر مرفوع و منون است و اسم کان است یومها منصوب و خبر کان است البیت مرفوع است بیتها
منصوبست المتاع مرفوعست متاعها منصوبست کما تزینت اشارتست بمعنی که چنانچه مذکور شد
در حدیث هفتم این باب در شرح و اکرمتنی علی لبسها فلا یدخل بصیغه نهی غایب معلوم باب نصر مجزوم
یعنی بعد از آن رو آورد بر رفیق من پس گفت که ای برادر اهل بصره بدرستی که تو داخل شدی بر من دیروز
و من در خانه زن بودم و بود دیروز روز نوبت آن زن و بود خانه خانه او و بود متاع خانه متاع او پس
زن آراسته شد برای من بر شرط اینکه آراسته شوم برای او چنانچه آراسته شد برای من پس باید
که داخل نشود در دل تو چیزی از شك پس گفت او را رفیق من که قربانت شوم بتحقیق بود بخدا قسم که داخل
شده بود در دل من چیزی پس اما الحال پس بتحقیق بخدا قسم که برطرف کرد الله تعالی آنرا که بود و دانستم اینکه
حق در آنست که گفتی باب ششم اصل باب لبس السواد شرح این باب بیان پوشیدن جامه سیاه است و در این
باب سه حدیث اول اصل عن احمد بن ابی عبدالله عن بعض اصحابه رفعه قال کان رسول الله صلی الله علیه
وآله یکره السواد الا فی ثلث الخف و العمامة و الکساء شرح مضمون او گذشت در کتاب الصلوة در حدیث بیست
و چهارم باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره که باب ششم است الکساء بکسر کاف و تخفیف سین بی نقطه
و الف ممدوده گلیم و آن جامه ایست از پشم که ردا میشود و عبا میشود و سر پوش که بر سر عمامه یا بکلاه پوشیده میشود

برای پوشانیدن عمامه و گردن و کتفها و دوشها یعنی روایتست از احمد بن ابی عبدالله از بعض یاران خود بالا برده
سند حدیث را گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که ناخوش میداشت سیاه را مگر در سه لباس موزه
و عمامه و کسا دوم اصل عن حذیفة بن منصور قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلام بالحیرة فاتاه رسول ابی العباس
الخلیفة یدعوه فدعا بممطر احد وجهیه اسود و الاخر ابیض فلبسه ثم قال ابو عبدالله علیه السلام اما انی البسه و انا
اعلم انه لباس اهل النار شرح حیره بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه و شهری بوده
نزدیك کوفه ابی العباس سفاح اول خلفای بنی العباس است باعتباری و دویم است باعتباری دیگر که بآن
اعتبار ابراهیم برادرش اول خلفاست الممطر بکسر میم اول و سکون میم دویم و فتح طاء بی نقطه و راء بی نقطه
لباس باران صاحب قاموس گفته الممطر و الممطرة ثوب صوف یتوقی به من المطر لباس اهل النار اشارتست با اینکه
سیاه شعار بنی العباس است سیما با اینکه مکروه هم مغلقات و نمی یدل احتمال الاول است حدیث آینده یعنی
روایتست از حذیفة ابن منصور گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در حیره پس آمد فرستاده سفاح و
او را پس طلب کرد پس طلبید بارانی که یکی از دو روی آن سیاه بود و دیگری سفید بود پس پوشید آنرا بعد از آن
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آگاه باش بدرستی که من میپوشم آنرا و من میدانم که آن لباس اهل آتش جهنم است
مقصود اظهار تقیه است سیم اصل عن سلیمان بن رشید عن ابیه قال رایت علی بن الحسین صلوات الله علیهما
و علیه دراعة سوداء و طیلسان ازرق شرح الدراعة بضم دال بی نقطه و تشدید راء بی نقطه و الف
و عین بی نقطه جامه که بشکل زره است باین معنی که جیب آن تا سینه است و باقی آن پیش باز است
و آستین آن کوتاه است صاحب قاموس گفته کالمدرعة کمکنسة ثوب کالدراعة و لا یکون الا
من صوف طیلسان بیان شد در شرح حدیث هفتم باب اللباس که باب دویم است یعنی روایتست از
سلیمان بن رشید از پدرش گفت که دیدم علی بن الحسین صلوات الله علیهما را بر حالی که بر او بود دراعه سیاه
و طیلسان کبود باب هفتم اصل باب لبس الکتان شرح این باب بیان جامه کتان است و در این باب
یك حدیث است اصل عن علی بن عقبة عن ابیه قال قال ابو عبدالله علیه السلام الکتان من لباس الانبیاء و هو
ینبت اللحم شرح روایتست از علی بن عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و باء یك نقطه از پدرش گفت که
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که کتان از جمله پوشش پیغمبران است و آن میرویاند گوشت بدن را

این گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث هفتم باب القدید که باب شصت و چهارم است **باب هشتم اصل باب لبس الصوف**
والشعر والوبر شرح لبس بضم و کسر لام میتواند بود و بنا بر اول مصدر باب علم است و بنا بر دویم بمعنی ملبوس است
صوف عبارتست از پشم میش و بره و شعر بفتح شین عبارتست از موی بز و بر غالبا الوبر بفتح فا و واو و فتح
با یک نقطه و را بی نقطه موی نازک مثل خز که بیان میشود در احادیث باب آینده **یعنی** این باب بیان پوشیدن
جامه پشم میش و موی بز و موی نازکست در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لا تلبس الصوف والشعر الا من علة **شرح** لا تلبس با یک نقطه و سین بی نقطه بصیغه نفی مضارع متکلم
معلوم باب علم است و میتواند بود که بصیغه نفی مخاطب یا نهی غایب مجهول باب علم باشد بنا بر آنچه گذشت
در شرح عنوان این باب جز در اخل صوف و شعر نیست پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه می آید
در حدیث اول باب آینده العلة بکسر عین ... عبارتست از عدم حضور و بر و کتان و مخلوط با بریشم
بر تقدیر اراده غیر آنست چنانچه بیان میشود در شرح حدیث آینده یا عبارتست از سردی هوا و بنا بر
بر دویم شاید که الا من علة اشارت باشد بتفسیر الی حین در سوره نحل و جعل لکم من جلود الانعام بیوتا
تستخفونها یوم ظعنکم و یوم اقامتکم و من اصوافها و اوبارها و اشعارها اثاثا و متاعا الی حین باعتبار
اینکه حین عبارتست از شش ماه از جمله سال باشد موافق آنچه گذشت در کتاب الصیام در حدیث پنجم و ششم
باب من جعل علی نفسه صوما تا آخر که باب پنجاه و هشتم است و در اکثر بلاد مشهور شش ماه سرما میباشد
یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نمی پوشیم جامه پشم میش و جامه موی بز
مگر بسبب علتی میتواند بود که مراد جامه باشد که مرایی از تار و پود شده باشد یعنی میش یا موی بز باشد
والله اعلم **دویم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام عن امیر المؤمنین علیهم السلام قال البسوا الثیاب من القطن فانه
لباس رسول الله صلی الله علیه و آله و لباسنا و لم یکن یلبس الصوف والشعر الا من علة **شرح** فالبسوا
تا آخر یا ینبغی است که در اکثر اوقات آن را بپوشید و ضمیر ذکر را و در و لم یکن و اکتفا بصوف و شعر
اشارتست باینکه بر تقدیر اراده غیر سبب ترجیح ... و بر و کتان و مخلوط با بریشم را نشاید بر صوف
و شعر و شاید که این بسبب حکم شرعی باشد ... اختلاف ... در دلیل ... لباس
از لباس باشد نظر آنچه گذشت در کتاب الاطعمه در شرح حدیث سیم باب الجبن که باب هشتاد و نهم است و آنچه

و آنچه

و آنچه بر آید در حدیث چهارم این باب و آنچه گذشت در حدیث دوم باب اللباس که باب دویم است و آنچه گذشت در
کتاب الحجة در حدیث پنجم باب مولد ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام و در کتاب الایمان والکفر در حدیث هفدهم باب
ذم الدنیا والزهد فیها که باب شصت و یکم است و در کتاب الصلوة در حدیث اول باب اللباس الذی یکره
الصلوة فیه و ما لا یکره که باب شصتم است **یعنی** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام از امیر المؤمنین
علیه السلام گفت که بپوشید جامها را از پنبه چه بدرستی که پنبه پوشش معتاد رسول الله است صلی الله علیه و آله
و پوشش معتاد ماست و بر تقدیر اراده ضمیمه نبود رسول الله صلی الله علیه و آله که بپوشید پشم را و موی بز را مگر
بسبب علتی که عدم حضور پنبه و کتان و مخلوط با بریشم است **سیم اصل** عن ابی همام قال قلت
لابی جعفر الثانی علیه السلام ان بلادنا بلاد باردة فما تقول فی لبس هذا الوبر فقال البس منها ما اکل و ضمن **شرح**
در نسخ ابی همام بفتح ها دو نقطه در بالا و تخفیف میم اولست و میتواند بود که بضم ها سه نقطه باشد الوبر بفتح واو
و کسر با یک نقطه و را بی نقطه پوستی که پشم دار یا موی دار است و بفتح با موی نازک و بنا بر اول مراد اینجا
پوستین است ضمیر منها راجع ببلاد است پس من ابتدائیه است و این اشارتست باینکه اهل آن بلاد
مخالفان بوده اند و پوست میته را بدباغت پاک میشمرده اند و پوست کلب و مانند آن مثل پوست
گوسفند میشمرده اند اکل بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است و از قبیل اسناد مجازیست
ضمن بصیغه ماضی غایب مجهول باب علم است الضمان بفتح ضاد بر گردن خود گرفتن و مراد اینجا جزم
صاحب پوستین است باینکه آن از میته نیست یا بودن صاحب پوستین غیر مستحل میته است
یا مانند آنهاست **یعنی** روایتست از ابو همام گفت که گفتم امام محمد تقی علیه السلام را که بدرستی که شهرهای
ما شهرهای سرد سیر است پس چه میگویی در پوشیدن این پوستین پس امام گفت که بپوش از آن شهرها
آنچه را که ماکول اللحم باشد و مضمون باشد **چهارم اصل** عن محمد بن الحسین بن کثیر الخزاز عن ابیه قال
رایت ابا عبد الله علیه السلام و علیه قمیص غلیظ خشن تحت ثیابه و فوقه جبة صوف و فوقها قمیص غلیظ
فمسستها فقلت جعلت فداک ان الناس یکرهون لباس الصوف فقال کلا کان ابی محمد بن علی علیهما السلام یلبسها
و کان علی بن الحسین صلوات الله علیه یلبسها و کانوا علیهم السلام یلبسون اغلظ ثیابهم اذا قاموا الی الصلوة
و نحن نفعل ذلک **شرح** چه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب اللباس که باب دویم است مستتها

ابن گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث هفتم باب القدید که باب شصت و چهارم است **باب هشتم اصل باب الصوف
والشعر والوبر شرح** پس بعضی و کراهت میتواند بود و بنابر اول مقصود بابت علم است و بنابر دویم بیعنی مطلوب است
صوف عبارتست از پشم میش و بره و شعر بفتح شین عبارتست از موی بز و بر غالبا الوبر بفتح فا و واو و فتح
بای یکنقطه و را بینقطه موی نازک مثل خز که بیان میشود در احادیث باب آینده **یعنی** این باب بیان پوشیدن
جامه پشم میش و موی بز و موی نازک است در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لا تلبس الصوف والشعر الا من علة **شرح** لا تلبس با یکنقطه و سین بینقطه بصیغه نفی مضارع متکلم یا مخاطب
معلوم یا معلم است و میتواند نبود که بصیغه نهی مخاطب یا نفی غایب مجهول یا معلوم باشد بنابر آنچه گذشت
در شرح عنوان این باب جز در لخل صوف و شعر نیست پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه می آید
در حدیث اول باب آینده العلة بکسر عین و تشدید لام عبارتست از عدم حضور برد و کتان و مخلوط با ابریشم
بر تقدیر اراده غیر بیلیت چنانچه بیان میشود در شرح حدیث آینده یا عبارتست از سردی هوا و بنابر
بر دویم شاید که الا من علة اشارت باشد بتفسیر الی حین در سوره نحل وجعل لکم من جلود الانعام بیوتا
تستخفونها یوم ظعنکم ویوم اقامتکم ومن اصوافها واوبارها واشعارها اثاثا ومتاعا الی حین باعتبار
اینکه حین عبارتست از شش ماه از جمله سال باشد موافق آنچه گذشت در کتاب الصیام در حدیث پنجم و ششم
باب من جعل علی نفسه صوما تا آخره که باب پنجاه و هشتم است و در اکثر بلاد مشهور شش ماه سرما میباشد
یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نمی پوشیم جامه پشم میش و جامه موی
مگر بسبب علتی میتواند بود که مراد جامه باشد که هر یک از تار و پود شریست بخصه میش یا موی بز باشد
والله اعلم **دویم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام عن امیر المؤمنین علیه السلام قال البسوا الثیاب من القطن فانه
لباس رسول الله صلی الله علیه وآله ولباسنا ولم یکن یلبس الصوف والشعر الا من علة **شرح** فان لباس
تا آخر با یعنی است که در اکثر اوقات آن امام میپوشید ضمیر ذکر و او در و لم یکن و اکتفا بصوف و شعر
اشارتست باینکه بر تقدیر اراده غیر به ترجیح است و برد و کتان و مخلوط با بریشم را مثل او بر صوف
و شعر و شاید که این مستحب بحکم شرعی نباشد بلکه مبنی بر اختلاف طبایع در میل بسوی لباسی و نفرت
از لباسی باشد نظیر آنچه گذشت در کتاب الاطعمه در شرح حدیث سیم باب الجبن که باب هشتاد و نهم است و آنچه

وآنچه

۸۴

وآنچه می آید در حدیث چهارم این باب وآنچه گذشت در حدیث دویم باب اللباس که باب دویم است وآنچه گذشت در
کتاب الحجة در حدیث پنجم باب مولد ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام و در کتاب الایمان والکفر در حدیث هجدهم باب
ذم الدنیا والزهد فیها که باب شصت و یکم است و در کتاب الصلوة در حدیث اول باب اللباس الذی تکره
الصلوة فیه وما لا تکره که باب شصتم است **یعنی** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام از امیر المؤمنین
علیه السلام گفت که بپوشید جامهای از پنبه چه بدرستی که پنبه پوشش معتبر رسول الله است صلی الله علیه وآله
و پوشش معتبر ماست و بر تقدیر اراده ضمیمه نبود رسول الله صلی الله علیه وآله که بپوشید پشم را و موی را مگر
بسبب عذری که عدم حضور برد و کتان و مخلوط با ابریشم است **سیم اصل** عن ابی تمام قال قلت
لابی جعفر الثانی علیه السلام ان بلادنا بلاد باردة فما تقول فی لبس هذا الوبر فقال البس منها ما اکل وضمن **شرح**
در نهج ابی تمام بفتح تا دو نقطه در بالا و تخفیف میم اولست و میتواند بود که بضم تا سه نقطه باشد الوبر بفتح واو
و کسر با یکنقطه و را بینقطه پوستی که پشم دار یا موی دار است و بفتح با موی نازک و بنابر اول مراد اینجا
پوستها است ضمیر منها راجع ببلاد است پس من ابتدائیه است و این اشارتست باینکه اهل آن بلاد
مخالفان بوده اند و پوست میته را بدباغت پاک میشمرده اند و پوست کنند و مانند آن مثل پوست
گوسفند میشمرده اند اکل بصیغه ماضی غایب مجهول یا بضم است و از قبیل اسناد مجازیست
ضمن بصیغه ماضی غایب مجهول یا معلوم است الضمان بفتح ضاد بر گردن خود گرفتن و مراد اینجا حرز داده
صاحب پوستین است باینکه آن از میته نیست یا بودن صاحب پوستین غیر مستحل میته است
یا مانند آنهاست **یعنی** روایتست از ابو تمام گفت که گفتم امام محمد تقی علیه السلام را که بدرستی که شهرهای
ما شهرهای سرد سیر است پس چه میگویی در پوشیدن این پوستین پس امام گفت که بپوش از آن پوستها
آنچه را که ماکول اللحم باشد و مضمون باشد **چهارم اصل** عن محمد بن الحسین بن کثیر الخزاز عن ابیه قال
رایت ابا عبد الله علیه السلام وعلیه قمیص غلیظ خشن تحت ثیابه وفوقه جبة صوف وفوقها قمیص غلیظ
فمسستها فقلت جعلت فداک ان الناس یکرهون لباس الصوف فقال کلا کان ابی محمد بن علی علیهما السلام یلبسها
وکان علی بن الحسین صلوات الله علیه یلبسها وکانوا علیهم السلام یلبسون اغلظ ثیابهم اذا قاموا الی الصلوة
ونحن نفعل ذلک **شرح** جبه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب اللباس که باب دویم است مستها

بنون ساکن و سین بی‌نقطه از باب نصر و علم است کلا تا آخر منافات ندارد با حدیث اول و دوم این باب زیرا که مراد
انکار حکم شرعی بکراهت آنست و موافق آنچه گذشت در شرح حدیث دوم باب استحباب پوشیدن اغلظ
ثیاب در وقت نماز برای فروتنی شاید که باشد مستنبط از آیه سوره مؤمنون والذینهم فی صلاتهم خاشعون
و ظاهر قاموا الی الصلوة اینست که پوشیدن اغلظ ثیاب در خانه خود و مانند آن مستحب باشد پس منافات
ندارد با آنچه می‌آید در حدیث سیم و پنجم باب الغالیة که باب پنجاه و نهم است **یعنی** روایتست از محمد بن
حسین بن کثیر بفتح کاف و کسر ثاء سه نقطه خزاز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای با نقطه اول از پدرش گفت
که دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را در حالی که بر او بود پیراهنی کهنه درشت در زیر جامه‌های او و در بالای
آن جبه پشمی بود و در بالای آن پیراهنی کهنه بود پس دست مالیدم آنها را پس گفتم که قربانت شوم بدرستی
که مردمان ناخوش میشمرند لباس پشم را پس امام گفت که حاشا بیان این اکثر بود پدرم محمد بن علی
که میپوشید جبه صوف را و بود علی بن الحسین علیه السلام که میپوشید جبه صوف را و بودند ائمه علیهم السلام که میپوشیدند
کنده ترجامه‌های خود را چون برمیخواستند بسوی نماز و ما میکنیم آنرا مراد اینست که میپوشیدند بالای
کنده بر بالای جبه نازک برای علیت مستحب در وقت اراده نماز است **پنجم اصل** عن ابی جریر القمی قال
سالت الرضا علیه السلام عن الریش اذکی هو فقال کان ابی علیه السلام یتوسد الریش **شرح** الریش بکسر راء
بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و شین با نقطه پر مرغ و مراد اینجا پر قو و مانند آنست
که نوعی از وبر است و باین مناسبت این حدیث در تحت عنوان این باب مذکور شد یتوسد بتاء دو
و سین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه صیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التوسد تکیه گاه پشت
خود یا زیر خود کردن بالش و مراد وقت نشستن یا خوابیدن ظاهر اینست که این سوال و جواب برای
پر قو باشد و حاصل جواب این باشد که پر قو نماز نیست والله اعلم **یعنی** روایتست از ابو جریر بفتح جیم
و کسر راء بی‌نقطه اول قمی گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از پر که آیا نمازی نیست آن پس امام گفت
که بود پدرم علیه السلام که تکیه خود میکرد بر آن **باب نهم اصل باب لبس الخز شرح** لبس بضم و کسر لام مستعمل
بود الخز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای با نقطه جامه بافته که تار آن ابریشم است و پود آن از وبر
جانوریست که چهار دست و پا دارد و تعیش آن در آبست و پوست آن جانور را نیز که خز مینامند

٨٥

یعنی این باب بیان پوشیدن خز است در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن زرارة قال خرج ابو جعفر علیه السلام
یصلی علی بعض اطفالهم و علیه جبة خز صفراء و مطرف خز اصفر **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الجنائز در حدیث
سیم باب غسل الاطفال تا آخر که باب هفتاد و سیم است المطرف بضم و کسر و فتح میم و سکون طاء بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه
و آن جامه که در دو طرف آن دو علامت است و مراد اینجا ردا است ابن اثیر در نهایه گفته که المطرف بکسر المیم و فتحها و ضمها
الثوب الذی فی طرفیه علمان و المیم زائدة و صاحب قاموس گفته المطرف کمکرم رداء من خز مربع ذو اعلام و شاید
که مربع بتشدید باء یک نقطه یعنی موجدار باشد **یعنی** روایتست از زراره گفت که از خانه بیرون آمد امام محمد
باقر علیه السلام نماز میکرد بر بعض اطفال اهل بیت خود و بر او بود جبه خزی زرد و ردای خزی زرد **دوم اصل** عن احمد بن
محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیه یلبس الجبة الخز بخمسین دینارا و المطرف الخز
بخمسین دینارا **شرح** روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت که بود علی بن الحسین علیهما السلام
که میپوشید جبه خز را به پنجاه دینار طلا و ردای خز را به پنجاه دینار طلا **سیم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج
قال سال ابا عبد الله علیه السلام رجل و انا عنده عن جلود الخز فقال لیس بها باس فقال الرجل جعلت فداک انها فی بلادی
و انما هی کلاب تخرج من الماء فقال ابو عبد الله علیه السلام اذا خرجت من الماء تعیش خارجة من الماء فقال الرجل لا
قال فلا باس **شرح** مناسب این مضمون گذشت در کتاب الصلوة در حدیث یازدهم باب اللباس الذی تکره الصلوة
فیه و ما لا تکره که باب شصتم است و از ظاهر میشود که خز مانند ماهی است در عدم حاجت بذبح تخرج بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر است **یعنی** روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که پرسید امام جعفر صادق
را مردی در حالی که من نزد او بودم از پوستهای خز پس امام گفت که نیست باکی بآنها پس آن مرد گفت که قربانت
شوم بدرستی که آنها در بلاد منست و جز این نیست که آنها سگانی اند که بیرون می آیند از آب پس گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که آیا چون بیرون آیند از آب زندگانی میکنند در حالی که بیرون از آب باشند
در حیاتی دراز پس گفت آن مرد که نه امام گفت که پس نیست باکی **چهارم اصل** عن الحسن بن علی الوشا
عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سمعته یقول کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یلبس فی الشتاء الخز و المطرف الخز
و القلنسوة الخز فیشتو فیه و یبیع المطرف فی الصیف و یتصدق بثمنه ثم یقول من حرم زینة الله التی اخرج
لعباده و الطیبات من الرزق **شرح** مراد بخز در اول پوستهای خز است و در دوم بافته خز است و در سیم

وجواحتمال دارد فیستوی بسکون شین بانقطه وضم تا و نقطه در بالا و سکون واو نصیغه مضارع غایب معلوم

بایست است و ضمیر مستتر راجع بعلی الحسین علیهما السلام است ضمیر راجع بخز مطلق است که شامل دو قسم است

یعنی روایتست از حسین بن علی نقاش که امام ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که بود

علی بن الحسین صلوات الله علیه که می پوشید در زمستان پوستین خز را و ردای خز را و کلاه خز را پس در تابستان

میفروخت خز و میزد بر آن و صدقه میکرد بهای آن را بعد

بطلان میگفت از سوره اعراف که که حرام کرد آرایش خدا را که بیرون آورده برای بندگان خود والطیبات من الرزق

روزی **پنجم اصل** عن ابی داود یوسف بن ابراهیم قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام و علیّ قباء خز و بطانة

خز و طیلسان خز مرتفع فقلت ان علیّ ثوبا اکره لبسه فقال و ما هو قلت طیلسانی هذا قال و ما بال الطیلسان

قلت هو خز قال و ما بال الخز قلت وسداه ابریسم قال و ما بال الابریسم قال لا یکره ان یکون سدی

الثوب ابریسم و لا زره و لا علمه انما یکره المصمت من الابریسم للرجال و لا یکره للنساء **شرح** البطانة بکسر با

یکنقطه و تخفیف طا بی نقطه آستر جامه و جامه که در پایین جامه دیگر پوشیده شده باشد و ناپیدا

باشد و مرد و اینجا مناسبست مرتفع بکسر فا مرفوع وصف طیلسانست تخصیص ذکر طیلسان هنا

باعتبار اینست که قیمت آن بلندتر بوده لا یکره بصیغه نفی مضارع غایب مجهول یا نفی حاضر یا نفی مضارع متکلم

مع الغیر معلوم با بعلم است ابریسم مرفوع و اسم یکون است که مؤخر شده از خبر سدی بفتح سین یا بکسر زای

بانقطه و تشدید را بینقطه و علمه بفتح عین و فتح لام منصوبست انما یکره بصیغه مضارع غایب مجهول

یا متکلم مع الغیر معلوم یا بعلم است المصمت بصیغه اسم مفعول باب افعال آنچه چیزی دیگر داخل نباشد خواه

بنبه و خواه کتان و خواه پشم و خواه نرم و خواه غیر آنها **یعنی** روایتست از ابو داود یوسف بن ابراهیم گفت

که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام و بر من بود قبای خزی و آستر آن نیز خز بود و بر من بود بالاپوش

خزی بلند قیمت پس گفتم که بدرستی که بر من است جامه که نا خوش میدارم پوشیدن آن را پس امام گفت

که و چیست آن گفتم که این بالاپوش من است امام گفت که و چیست حال بالاپوش گفتم که آن خز است امام گفت که

و چیست حال خز گفتم که و تار آن ابریشم است امام گفت که و چیست حال ابریشم امام گفت که نا خوش شمرده

میشود میان پود از جمله ابریشم برای مردان و نا خوش شمرده نمیشود برای زنان **ششم اصل** عن محمد بن علی بن ابی حمزه

قال انا معاشر آل محمد نلبس الخز و الیمنة **شرح** الیمنة بضم یا دو نقطه در پایین و سکون میم و نون قسمی

از بردی که علمهای آن حریر بحرین است و می آید در حدیث اول باب شانزدهم که باب القلانس است **یعنی** روایتست

از بردی از امام محمد باقر علیه السلام گفت که ما گروههای آل محمد میپوشیم جامه خز را و جامه که تار و پود آن از

ابریشم است **هفتم اصل** عن سعد بن سعد قال سألت الرضا علیه السلام عن جلود الخز فقال هو ذا نلبس الخز

قلت جعلت فداک ذاک الوبر فقال اذا حل وبره حل جلده **شرح** هو مبتداست و ذا خبر است بسئوال

ذا خبر مبتداست و اشارتست بیافته خز که امام پوشیده بود آنرا اذا حل وبره حل جلده اشارتست بانکه

توهم حرام بودن پوست خز مبنی بر اینست که خز از جمله کلاب باشد چنانچه گذشت در حدیث سیم این باب

و اگر داخل کلاب باشد پس پشم نیز حرام خواهد بود پس حلال بودن و بر دلیل حلال بودن پوست است **بانکه**

نظام این ابطال میکند قول باینرا که ما لا تحل الحیوة از بخیل العین باکست **یعنی** روایتست از سعد بن سعد

گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از پوستهای خز پس امام گفت که آن اینست بیان آنکه میپوشیم خز را

گفتم که قربانت شوم این پشم خز است و سؤال من از پوست خز است پس امام گفت که چون حلال

باشد پشم خز حلال باشد پوست خز **هشتم اصل** عن جعفر بن عیسی قال کتبت الی ابی الحسن الرضا علیه السلام اسأله

عن الدواب التی یعمل الخز من وبرها اسباع هی فکتب لبس الخز الحسین بن علی و من بعده جدی

صلوات الله علیهم **شرح** اسباع بهمزه استفهام سؤال است از آنکه خز از جمله کلاب باشد حقیقة یا از تنکر

مثل گرگ و شیر باشد در حاجت بنغ و حاصل جواب انست آنست **یعنی** روایتست از جعفر بن عیسی گفت

که نوشتم سوی ابو الحسن امام رضا علیه السلام که پرسیدم او را از جانورانی که ساخته میشود جامه بافته خز از

آنها که آیا سگانند آنها حقیقة پس امام نوشت که پوشید خز را حسین بن علی و بعد از وی جد من

امام جعفر صادق علیهم صلوات الله علیهم **نهم اصل** عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قتل الحسین بن علی

بن علی صلوات الله علیهما و علیه جبة خز دکناء فوجدوا فیها ثلثة و ستین من بین ضربة بسیف او

طعنة برمح او رمیة بسهم **شرح** دکناء بفتح دال بینقطه و سکون کاف و نون و الف ممدوده مؤنث ادکن

مأخوذ است از دکنة بضم دال و سکون کاف که مصدر باب علم است بمعنی تیره رنگ شدن مثل فیلی

یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شهید شد حسین بن علی صلوات الله علیهما و بر حالی

که بر او بوجه جزئی تیره رنگ پس بافته در آن شهست و سه زخم داده میان ذوالدین شیر یا طعنی بنیزه یا المختری بتیری هفدهم

دوم اصل عن حفص بن عمر ابی محمد مؤذن علی بن یقطین قال رایت علی ابی عبد الله علیه السلام وهو یصلی فی الروضة جبة خز سفرجلیة شرح روضه میان قبر و منبر رسول الله صلی الله علیه و آله است

چنانچه گذشت در کتاب الحج در حدیث اول باب المنبر و روضه و مقام النبی صلی الله علیه و آله که باب دویست

و هفتم است یعنی روایتست از حفص بن عمر ابی محمد مؤذن علی بن یقطین گفت که دیدم امام

جعفر صادق علیه السلام بر حالی که او نماز میگذارد در روضه جبه خز زرد که به بهی بود باب دوم اصل باب

الوشی شرح وشی بفتح واو و سکون شین بانقطه در اصل مصدر باب ضرب است یعنی نقش کردن جامه و

اینجا استعمال شده بمعنی اسم مفعول مطرزی در مغرب گفته الوشی خلط اللون باللون ومنه وشی الثوب

اذا رقمه و نقشه والوشی نوع من الثیاب الموشیة تسمیة بالمصدر یقال فلان یلبس الوشی ومیتواند

بود که وشی بفتح واو و کسر شین و تشدید یا فعیل بمعنی مفعول باشد و ابن خلکان در تاریخ خود گفته که

الوشاء الذی یتجر فی الوشی و هو نوع من الثیاب المعمولة من الابریسم فعرف بر جامه یعنی این باب بیان

جامه نقش کرده شده مثل جبه است خواه قلمکار و خواه باسمه و خواه نقش بافته در این باب سه

حدیثست اول اصل عن یاسر قال قال لی ابو الحسن علیه السلام اشتر لنفسک خزا و ارضیت فوشیا فقلت

کل الوشی فقال وما الوشی قلت ما لم یکن فیه قطن یقولون انه حرام قال البس ما فیه قطن شرح یاسر بیا

دو نقطه در پایین و الف و کسر سین بی نقطه و راء بی نقطه خادم امام رضا علیه السلام است کل بتشدید لام

بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الوشی مرفوعست و فاعل و این جمله انشائیه است و نفرین است

یعنی مانده باد و خیر مبیناد وشی و مقصود مذمت وشی است و آن نوعی از جامه است که نقش

بافته دارد و اکثر آن ابریشم محض میباشد یا کل بضم کاف و تشدید لام منصوبست بفعل محذوف

و بتقدیر استفهام است بتقدیر اشتری کل و بنا بر این الوشی مجرور و مضاف الیه است و احتمال اول

مناسبتر است بقول امام علیه السلام که ما الوشی البس بهمزه استفهام و فتح لام و سکون یاء دو نقطه در

پایین و فتح سین یا با یکنقطه بصیغه امر است واحتمال اول مناسبتر است باحتمال اول و سابق

و دوم باد دوم و نفی موافق دوم است والله اعلم یعنی روایتست از یاسر گفت که گفت مرا امام رضا علیه السلام

۸۷ که خریداری کن برای خودت جامه خزی و اگر خواهی پس منقوشی را پس گفتم که مانده باد منقوش پس امام گفت و چیست

منقوش را گفتم که آنچه نباشد در آن پنبه مثلا میگویند که آن حرام است امام گفت که آیا نیست در بازار

آنچه در آن پنبه باشد مثلا مراد اینست که منقوشی که پنبه دارد در بازار حاضر است آن را خریداری کن دوم اصل

عن یونس بن یعقوب عن الحسین بن سالم العجلی انه حمل الیه الوشی شرح یونس بن یعقوب از اصحاب امام

جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام است ضمیر انه و ضمیر مستتر در حمل راجع بحسین است ضمیر

الیه راجع بامام است یعنی روایتست از یونس بن یعقوب از حسین بن سالم عجلی بکسر عین و سکون جیم

اینکه حسین برد سوی امام علیه السلام جامه منقوش را سیم اصل عن یونس بن یعقوب قال حدثنی من اثق به

انه رای علی جواری ابی الحسن موسی علیه السلام الوشی شرح روایتست از یونس بن یعقوب گفت که خبر داد

مرا کسی که وثوق دارم بقولش او اینکه او دید بر کنیزان ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام جامه منقوش را

باب یازدهم اصل باب لبس الحریر و الدیباج شرح حریر بفتح حاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه اول عبارتست

از جامه که از ابریشم محض بافته شده و هر یک از تار و پود یکی است دیباج بکسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه

در پایین و با یکنقطه و الف و جیم معرب دیبا است و آن جامه ایست که از ابریشم محض بافته شده و هر یک

از تار و پود آن جدا است یعنی این باب بیان پوشیدن حریر و دیبا است در این باب چهارده حدیثست

اول اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یلبس الرجل الحریر و الدیباج الا فی الحرب شرح روایتست از

بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نپوشد مرد حریر و دیبا را مگر در جنگ دوم اصل

عن لیث المرادی قال قال ابو عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله کسا اسامة بن زید حلة حریر فخرج

فیها فقال له مهلا یا اسامة انما یلبسها من لا خلاق له فاقسمها بین نسائک شرح کسا بسین بی نقطه و

الف منقلب از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الکسوة پوشانیدن و بخشیدن پوشیدنی مراد

اینجا معنی دوم است الحلة بضم حاء بی نقطه و تشدید لام مرکب از دو جامه که یکی لنگ و دیگری رداء و لنگ

شد مهلا بفتح میم و سکون و فتح هاء مفعول باز است بتقدیر الزم مهلا یعنی اینکه مشغول خود کن

حوا... یا الخلاق بفتح خاء با نقطه و تخفیف لام و الف و قاف نصیب از خوبی پس من موصوله عبارتست از

مرد است اقسمها بصیغه امر باب ضرب است یعنی روایتست از لیث بفتح لام و سکون یاء دو نقطه در پایین

وبا سه نقطه مراد گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بخشید اسامه بن
زید را حله حریری پس از خانه بیرون آمد در آن حله پس رسول الله گفت که همواره ای اسامه جز این
نیست که میپوشد آنرا کسی که نیست نصیبی از خیر او را پس بخش کن او را میان زنان تو سیم اصل عن سماعة
ابن مهران قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن لباس الحریر والدیباج فقال اما فی الحرب فلا بأس به وان کان فیه
تماثیل شرح روایت است از سماعه بفتح سین بی نقطه و تخفیف میم بن مهران بکسر میم و سکون ها گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از لباس حریر و از دیبا پس امام گفت که اما در جنگ پس نیست پروایی با آن هر چند که
باشد در آن صورتها چهارم اصل عن اسمعیل بن فضل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلح للرجل ان
یلبس الحریر الا فی الحرب شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق پنجم اصل عن العباس بن هلال
الشامی مولی لابی الحسن علیه السلام عنه قال قلت له جعلت فداک ما اعجب الی الناس من یأکل الجشب ویلبس الخشن
ویتخشع فقال اما علمت ان یوسف علیه السلام نبی ابن نبی کان یلبس اقبیة الدیباج مزرورة بالذهب و
یجلس فی مجالس آل فرعون یحکم فلم یحتج الناس الی لباسه وانما احتاجوا الی قسطه شرح ما اعجب
بصیغه ماضی معلوم باب افعال فعل تعجب است الاعجاب خوش آینده بودن الحرج حرا است و تعدیه
اعجاب بالی بتضمین معنی محبوب بیت است من موصوله مفعول به ما اعجب است واین کلام مبنی بر اینست
که امام رضا علیه السلام لباسهای بسیار فاخر میپوشیده و طعامهای بسیار لذیذ میخورده و درشت لباس بیایع
میبوده برای مصلحت دفع ضرر از مؤمنان واین باعث بر شد که عباس را بخاطر رسیده که منع او کند
الجشب بفتح جیم و سکون و کسر شین بانقطه و با یک نقطه طعام درشت مثل نان جو نان خورش الخشن
بفتح خاء بانقطه و کسر شین بانقطه با نقطه جامه درشت مثل کرباس یتخشع بتاء با نقطه و شین بانقطه و عین
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التخشع فروتنی کردن واینجا عبارت است از ترک صحبت
جبابره مثل مأمون اما علمت تا آخر اشارت است باینکه یوسف علیه السلام برای تقیه و دفع ضرر از اهل ایمان مرتکب
غیر مباح بعنوان عزیمت شد پس اگر من برای دفع ضرر مرتکب مباح بعنوان عزیمت شده باشم قصوری
نباشد نبی در لفظ منصوب و بی تنوین عطف بیان یوسف است ابن منصوب و صفت نبی است و مضاف
نبی دوم مجرور و با تنوین است کان تا آخر خبر ان است فرعون عبارت است از پادشاه مصر و زمان فرعون

یوسـ

یوسف مقدم بوده بر زمان فرعون موسی زیرا که فرعون موسی ولید بن مصعب بن ریان است و ریان فرعون یوسف است
قادر قدم برای سیاست لباسه عبارت است از لباس خشن که شعار پیغمبران بوده واین کلام مبنی بر اینست که اگر کسی
طالب شود سوی ارتکاب یکی از دو قبیح بعنوان عزیمت مرتکب میشود آنرا که قبحش کمتر باشد و یکی از دو قبیح
در حکایت یوسف پوشیدن دیباج و ذهب است و دیگری تمکین ظالم از ظلم بر اهل ایمان است یعنی
روایت است از عباس بن هلال شامی دخیل امام رضا علیه السلام از امام رضا علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که فدایت
شوم چه خوش آینده است سوی مردمان کسی که میخورد خوراک درشت را و میپوشد لباس درشت را و فروتنی
میکند پس امام گفت که آیا ندانستی اینرا که یوسف علیه السلام که پیغمبر و پسر پیغمبر است بوده که میپوشید قباهای دیبا در
حالی که تکمه کرده شده بود بطلا و می نشست در مجالس آل فرعون حکم میکرد میان خلایق پس بار لایق او محتاج
نشدند مردمان سوی لباس لایق او و جز این نیست که محتاج شدند سوی عدالت او در حکم اصل وانما
یحتاج الی الامام الذی اذا قال صدق واذا وعد انجز واذا حکم عدل ان الله لم یحرم طعاما ولا شرابا من حلال
وانما حرم الحرام قل او کثر وقد قال الله عز و جل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق شرح
یحتاج بصیغه مضارع باب افتعال است واین کلام برای اینست که لباس لایق امام در جنب عدالت امام در حکم
میان مردمان بغایت سهل است زیرا که بسیار محتاج الیه مؤمنان نیست پس برای ضرورت در زمان عدم
استقلال ترک آن واجب میتواند بود مثل اینکه یوسف علیه السلام عزیز مصر بود و در تحت حکم ریان بود پس منافات
ندارد با آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب سیرة الامام فی نفسه فی المطعم والملبس اذا ولی الامر
که باب صد و پنجم است چون برای ابتلا است یا برای تبعیض است و بنا بر هر دو من الامام بتقدیر من احوال الامام
است الذی نایب فاعل است ان الله تا آخر برای بیان اینست که زمن غیر مباح بفعل نیامده بخلاف
یوسف علیه السلام یعنی و جز این نیست که حاجت میشود از امام سوی اینکه چون گوید راست گوید و چون
وعده کند وفا کند و چون حکم کند عدالت کند بدرستی که الله تعالی حرام نکرد خوردنی و نه آشامیدنی را
که از حلال باشد و جز این نیست که حرام کرد چیزی را که حرام باشد خواه کم باشد یا بسیار باشد و بتحقیق
گفت جل و عز در سوره اعراف که چه کسی حرام کرد آرایش الله را که اخراج کرد برای بندگان خود و لذیذهای از حلال
روزی ششم اصل عن جراح المداینی عن ابی عبد الله علیه السلام انه کره ان یلبس القمیص المکفوف بالدیباج

وتكره لباس الحرير وتكره لباس القسي وتكره لباس الميثرة الحمراء فانها ميثرة ابليس شرح مضمون اين كلام گذشت در كتاب
الصلوة در حديث بيست وهفتم باب اللباس الذي تكره الصلوة فيه وما لا تكره كه باب ششم است كره بصيغه ماضي
معلوم باب علم يا باب تفعيل است يلبس بصيغه مضارع غايب مجهول باب علم است مكفوف بدو فا بصيغه اسم مفعول
ماخوذ است از كفه بضم كاف وتشديد فا بمعنى حاشيه جامه كره بصيغه ماضي غايب معلوم باب تفعيل است
التكره بسيار ناخوش شمردن چيزي را القسي بفتح قاف وتشديد سين بي نقطه وتشديد يا منسوبست بقس يعني بقسم
رئيس ترسايان در علم واينجا عبارتست از شاگرد قس يا منسوب بقس وبنابر اول اضافه در لباس القسي لاميه
وبنابر دوم بيانيه است وبر هر تقدير مقصود نهي از لباس رهبانيست كه شعار قس وشاگردان اوست و
ابن اثير در نهايه گفته كه فيه انه نهى عن لبس القسي هي ثياب من كتان مخلوط بحرير يوتى بها من مصر نسبت
الى قرية على ساحل البحر قريبا من تنيس يقال لها القس بفتح القاف وبعض اهل الحديث يكسرها وقيل اصل
القسي القزي بالزاي منسوب الى القز وهو ضرب من الابريسم فابدل من الزاي سينا وقيل هو منسوب الى
القس وهو الصقيع لبياضه ودر كتاب الصلوة بجاي آن الوشي است الميثرة بكسر ميم وسكون يا
دو نقطه در پايين ونقل ياء واو وفتح تاء سه نقطه ورا بي نقطه بالاپوش خواه براي آدمي وخواه براي زين
وپالان وخواه براي جامها ومانند آنها بيان اين مي آيد در كتاب الدواجن در شرح حديث چهارم
باب آلات الدواب كه باب سيوم است يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه ايشان ناخوش
شمردند لباس حرير را ولباس قسي را وبسيار ناخوش شمرد لباس بالاپوش سرخ را چه بدرستيكه آن بالاپوش
تابعان ابليس است هفتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال لا يصلح لباس الحرير والديباج فاما
بيعهما فلا باس شرح روايتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلام كه گفت كه خوب نمي شود لباس حرير وديبا
براي مردان اما فروختن آنها پس نيست بر وي باكي هشتم اصل عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام
قال للنساء ليلبسن الحرير والديباج الا في الاحرام شرح يلبسن بيا يكنقطه وسين بي نقطه ونون بصيغه
مضارع جمع مونث غايب معلوم باب علم است يا بنون تاكيد بصيغه مضارع مذكر غايب معلوم باب علم
ولام … النساء اسم جمع مراة است نظير آيه سوره يوسف
وقال نسوة يعني روايتست از بعض ياران ما از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه زنان مي پوشند حرير را

وديبارا

وديبا را مگر در احرام حج يا عمره نهم اصل عن العباس بن موسى عن ابيه قال سالته عن الابريسم والقز قال هما سواء
شرح القز بفتح قاف وتشديد زاي بانقطه معرب كج است شرح يعني روايتست از عباس بن موسى از پدرش امام موسى كاظم
عليه السلام گفت كه پرسيدم امام را از ابريشم وكج امام گفت كه آن دو مثل يكديگرند دهم اصل عن محمد بن
زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا باس بلباس القز اذا كان سداه او لحمته من قطن او كتان شرح السدى بفتح سين بي
نقطه وتخفيف دال بي نقطه والف تار است اللحمة بضم لام وسكون حاء بي نقطه پود است من قطن او كتان مبني بر اينست
كه اگر با صوف يا شعر باشد ممنوعست چنانچه گذشت در حديث اول ودوم باب بيست وهفتم كه باب لبس الصوف والشعر
والوبر است واين مبني بر اينست كه كج با خز بافته نمي شود زيرا كه وبر خز بسيار قيمتي مي باشد چنانچه گذشت
در حديث دوم باب نهم كه باب لبس الخز است وكج بسيار كم قيمت مي باشد وبر اين قياس است قز يعني روايتست
از عيسى بضم عين بي نقطه وفتح يا [illegible] از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه نيست پروايي
بلباس كج چون كج باشد تار يا پود در حالي كه پنبه يا كتان باشد يازدهم اصل عن احمد بن محمد بن ابي نصر قال
سال الحسين بن قياما ابا الحسن صلوات الله عليه عن الثوب الملحم بالقز والقطن والقز اكثر من النصف ايصلى فيه
قال لا باس وقد كان لابي الحسن عليه السلام منه جبات شرح حسين بن قياما بكسر قاف وتخفيف يا دو نقطه
در پايين والف وتخفيف ميم والف مقصور بر راوي امام موسى كاظم عليه السلام بوده واز واقفيه بوده الملحم بحاء بي نقطه
بصيغه اسم مفعول باب افعال بافته شده يعني روايتست از احمد بن محمد بن ابي نصر كه گفت كه پرسيد حسين بن
قياما امام رضا صلوات الله عليه را از جامه بافته شده بكج وپنبه در حالي كه كج زياده بر نصف باشد آيا
نماز كرده ميشود در آن امام گفت كه نيست پروايي بتحقيق بود براي امام موسى كاظم عليه السلام از آن چند جبه دوازدهم اصل
عن سماعة عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا ينبغي للمراة ان تلبس الحرير وهي محرمة فاما في الحر والبرد فلا باس
شرح روايتست از سماعة از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه سزاوار نيست براي زن اينكه بپوشد حرير
محض را در حالي كه او احرام حج يا عمره دارد وپس اما براي دفع گرما ودفع سرما در وقت احرام پس نيست پروايي
سيزدهم اصل عن ابي الحسن الاحمسي عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا ينبغي للمراة ان تلبس الحرير … سال ابو سعيد
عن الخميصة وانا عنده سداها الابريسم البسها وكان وجد البرد فامره ان يلبسها شرح مضمون اين كلام گذشت
در كتاب حج در حديث … باب ما يجوز للمحرمة ان تلبسه از آخر كه باب هشتاد و … است الخميصة بفتح همزه

وسکون حاء بی‌نقطه و فتح میم و سین بی‌نقطه است خمیصه باریک شد در شرح حدیث دویم باب اللباس که بعد از این است
سداها الابریسم کلام راویست و استیناف بیانی سؤاله تا آخر است الجیبها بهمزه استفهام بصیغه مضارع
غایب معلوم یا معلوم از قبیل تغلیب حال الحکایة بحال المحکی است و ضمیر مستتر راجع با ابو سعید است یعنی روایت است
از ابو الحسن احمسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسید امام را ابو سعید از خمیصه بر حالی که من نزد امام
بودم بیان این آنکه تار آن ابریشم است که آیا ابو سعید بپوشد آنرا و بود احمسی سعید که در پا قرین بود پس مابیان
پیراهن کرد ابو سعید را باینکه بپوشد خمیصه را چهارم اصل علی بن اسمعیل بن الفضل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الثوب
یکون فیه الحریر فقال ان کان فیه خلط فلا باس شرح الخلط بکسر خاء با نقطه و سکون لام و طاء بی‌نقطه آمیخته
غیر جنس خود و این احتراز است از مصمت که گذشت در حدیث پنجم باب نهم یعنی روایت است از اسمعیل بن فضل از
امام جعفر صادق علیه السلام در جامه که می‌باشد در آن ابریشم پس امام گفت که اگر باشد در آن جامه آمیختنی پس
نیست باکی در آن باب دو هزار و هم اصل الباب تشمیر الثیاب شرح التشمیر بشین با نقطه و راء بی‌نقطه مصدر باب
تفعیل در کردن دامن جامه از زمین خواه بکوتاه کردن آن باشد و خواه بغیر آن یعنی این باب بیان بر داشتن
جامه است در این باب سیزده حدیث است اول اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل
وثیابک فطهر قال فشمر شرح روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله عز و جل
در سوره المدثر که و جامهای خود را پس پاکیزه کن گفت که پس در کن دامن آنها را از زمین دویم اصل
معلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان علیا صلوات الله علیه کان عندکم فاتی بنی دیوان فاشتری ثلثة
اثواب بدینار القمیص الی فوق الکعب و الازار الی نصف الساق و الرداء من بین یدیه الی ثدییه و من خلفه الی
الیتیه ثم رفع یده الی السماء فلم یزل یحمد الله علی ما کساه حتی دخل منزله ثم قال هذا اللباس الذی
ینبغی للمسلمین ان یلبسوه شرح معلی بضم میم و فتح عین بی‌نقطه و تشدید لام و الف و خنیس بضم خاء
با نقطه و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه از اهل کوفه است فاتی بصیغه معلوم است
البنی بضم و کسر باء یک نقطه و سکون نون و یاء جمع بنیه بکسر و ضم باء و سکون نون بنا کرده شدها
الدیوان بکسر و فتح دال بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین دفتر ضابط اموال پادشاه و مراد به بنی الدیوان
بازاریست که ضابط خراج پادشاه متولی آن میکند پس دیوان است و در حقیقت من بین یدیه الی نحو

بار دو نقطه

یاء دو نقطه در پایین و فتح دال بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین است و ظاهر اینست که بعد از قلم کاتب افتاده باشد
یاء های آن قلانه بضم قاف و تشدید دال بی‌نقطه و الف و میم باشد الثدی بفتح و کسر ثاء سه نقطه و سکون دال
بی‌نقطه و یاء پستان الیته بفتح همزه و سکون لام و فتح یاء دو نقطه در پایین و تاء تانیث و ضمیر غایب است ما
مصدریه است ضمیر فاعل راجع بعلی و صادق علیه السلام است و مابینه بود یعنی روایتست از معلی بن خنیس از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که علی صلوات الله علیه بود نزد شما در کوفه پس آمد بازار دیوان پس خرید
سه جامه را بیک دینار طلا پیراهن را تا بالای قعب پا و ازار را تا نصف ساق و ردا را در پیش او تا پستان
او و در پس او تا سرین او بعد از آن برداشت دست خود را بسوی آسمان پس همیشه حمد میکرد الله را بر آنکه
پوشانید او را بجامه‌ها تا آنکه داخل شد منزل خود را بعد از آن علی صلوات الله علیه گفت که این لباس است
که سزاوار است برای مسلمانان اینکه بپوشند آنرا اصل قال النبی صلی الله علیه و آله و لکن لا تقدرون ان تلبسوا هذا
الیوم و لو فعلنا لقالوا مجنون و لقالوا مرائی و الله عز و جل یقول و ثیابک فطهر قال و ثیابک ارفعها لا
تجرها فاذا قام قائمنا کان هذا اللباس شرح مراء بیاء ثلث یاء ساکنه بعد از همزه است در بعض نسخ و در بعضی
دیگر باسقاط یاء است و این مبنی بر اختلاف در اثبات الیاء در حالت وقف از مهموز دهر است شرح توضیح گفته
که قال کان المنقوص مرفوعا او مجرورا جاز اثبات یائه فی الوقف لانها کانت ثابتة فی الاصل و لم یحدث ما یوجب
حذفها و جاز حذفها فرقا بین الوصل و الوقف و لکن الارجح من الوجهین مختلف فالارجح فی المنون الحذف
عند سیبویه نحو هذا قاض و مررت بقاض و یجوز هذا قاضی و مررت بقاضی باثبات الیاء و رجحه
یونس و بذلک قرأ ابن کثیر و لکل قوم هادی و ما عند الله باقی و ما لهم من دونه من والی باثبات الیاء فیهن
و الارجح فی غیر المنون و هو المعرف بال الاثبات الیاء کهذا القاضی و مررت بالقاضی یعنی گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که و لیکن مسلمانان توانائی ندارند بر اینکه بپوشند در این روزگار و اگر کنیم هر آینه میگویند
که دیوانه است و هر آینه میگویند که سالوس است و حال آنکه الله عز و جل میگوید در سوره المدثر که و
جامهای خود را پس پاک کن امام گفت در تفسیر که و جامهای خود را بلند کن از زمین آنها را کش
آنها بر زمین پس چون بر خیزد قائم ما میشود لباس مسلمانان سیم اصل عن عبد الله بن هلال قال امرنی
ابو عبد الله علیه السلام ان اشتری له ازارا فقلت انی لست اصیب الا واسعا قال اقطع منه و کفه ثم قال ان ابی

تا اما جاوز الکعبین ففی النار شرح الازار بکسر همزه وزای بانقطه والف وراء بی‌نقطه لنگ کفه بضم
کاف وتشدید فا مفتوحه وضمیر غایب راجع بازار بصیغه امر از باب نصر است الکعب بفتح کاف وکناره دو خشتی
یعنی روایتست از عیس بن هلال گفت که امر کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام باینکه خریداری کنم برای
او لنگی را گفتم که بدرستیکه من نیستم که دریابم مگر فراخی را امام گفت که ببر بعضی ازو آنرا وبدوز کنار
آنرا بعد از آن امام گفت که بدرستیکه پدرم گفت که هر لباسی که گذشت از دو قاب پا پس در آتش جهنم است
چهارم اصل عن عبد الرحمن بن عثمان رجل من اهل الیمامه کان مع ابی الحسن علیه السلام ایام حبس ببغداد قال قال
ابو الحسن علیه السلام ان الله عز وجل قال لنبیه صلی الله علیه وآله وثیابک فطهر وکانت ثیابه طاهرة وانما امره بالتشمیر
یعنی روایتست از عبد الرحمن بن عثمان مردی از اهل یمامه که بود با امام موسی کاظم علیه السلام در روزگاری که محبوس شد
در بغداد وگفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام که بدرستیکه الله عز وجل گفت به نبی خود را صلی الله علیه وآله
در سوره المدثر که وجامهای ترا پس پاک کن وبود جامهای او پاک وجز این نیست که امر کرد او را بکوتاه کردن
جامهها پنجم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وآله اوصی رجلا من بنی تمیم فقال
له ایاک واسبال الازار والقمیص فان ذلک من المخیلة والله لا یحب المخیلة شرح الاسبال بسین بی‌نقطه وبای
یکنقطه مصدر باب افعال ضد تشمیر المخیلة بفتح میم وکسر خاء بانقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین تکبر
یعنی روایتست از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه وآله سفارش کرد مردی را از
بنی تمیم پس گفت او را که دور دار از کشیدن خود را وآویختن لنگ وپیراهن را چه بدرستیکه آن از جمله تکبر است
والله دوست نمیدارد تکبر را ششم اصل عن ابی حمزة رفعه قال نظر امیر المؤمنین علیه السلام الی فتی مرخ ازاره
فقال له یا فتی ارفع ازارک فانه ابقی لثوبک واتقی لقلبک شرح مرخ براء بی‌نقطه وخاء بانقطه بصیغه
اسم فاعل معتل اللام باب افعال است الارخاء ضد تشمیر ودر بعض نسخ مرخی بصیغه اسم مفعول است و
بودن تقدیر مجرور تقدیری وصفت فتی است وبنابر اول ازاره منصوبیت وبنابر دوم مرفوع است وبنا
تقدیر ضمیر فانه راجع بمصدر ارفع است ابقی در اول با یکنقطه است ودر دوم بنقطه است لام هر دو جاره
تعلیل است یعنی روایتست از ابو حمزه بالاسناد حدیث گفت که نگاه کرد امیر المؤمنین علیه السلام بسوی جوانی که
سست کرده بود دامن لنگ خود را پس گفت او را که ای جوان از زمین بردار دامن لنگ خود را چه بدرستی

که او نگاه

که آن نگاه دارنده تر است جامه ترا وپاک کننده تر است دل ترا هفتم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کان امیر المؤمنین علیه السلام اذا لبس القمیص مد یده فاذا طلع علی اطراف الاصابع قطعه شرح روایت
از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین علیه السلام که چون میپوشید پیراهن
را میکشید دست خود را پس چون زیاد میشد بر کنارهای انگشتان میبرید آنرا هشتم اصل عن الحسین
الصیقل قال قال ابو عبد الله علیه السلام ترید اریک قمیص علی صلوات الله علیه الذی ضرب فیه واریک دمه
قال قلت نعم فدعا به وهو فی سفط فاخرجه ونشره فاذا هو قمیص کرابیس یشبه السنبلانی واذا
موضع الجیب الی الارض واذا اثر دم ابیض شبه اللبن شبه شطب السیف قال هذا قمیص علی علیه السلام الذی
ضرب فیه وهذا اثر دمه فشبرت بدنه فاذا هو ثلثة اشبار وشبرت اسفله فاذا هو اثنا عشر شبرا
شرح مناسبت این حدیث وحدیث آینده بعنوان این باب باعتبار دلالت بر اینست که وسعت دامن
منافات با تشمیر ندارد ترید بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال بتقدیر استفهام است اریک
هر دو جا بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال بتقدیر ان اریک است پس منصوب
لفظی ومرفوع تقدیری میتواند بود السفط بفتح سین بی‌نقطه وفتح فا وطاء بی‌نقطه جامه دان
کرابیس مضاف الیه است یشبه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است صفت قمیص است
السنبلانی بضم سین بی‌نقطه وسکون نون وضم با یکنقطه وتخفیف لام والف ونون نوعی
از کرباس که منسوبست بسنبل وآن موضعی است در روم ارض یعنی اسفل جیب است ومراد انتهای آن است
اثر مرفوع ومبتدا است ومضاف است ابیض مرفوع وخبر مبتدا است شبه هر دو جا بکسر شین
بانقطه وسکون با یکنقطه وهم مرفوع وخبر دیگر مبتدا است ومیتواند بود که خبر مبتدای محذوف
باشد بتقدیر موجود ورفع ابیض وشبه بر صفت اثر باشد بنابر اینکه شبه کسب تعریف باضافه
نکند الشطب بکسر شین بانقطه وسکون طاء بی‌نقطه وبا یکنقطه راهی که در میان شمشیر هست که
دراز شود ودم است پس هر شمشیری دو شطب است وتشبیه بشطب سفید درخشندگیست
یعنی روایتست از حسین صیقل دهنده شمشیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا میخواهی که
بنمایم ترا پیراهن علی صلوات الله علیه که بشمشیر زده شد در آن پیراهن وبنمایم ترا خون او را گفت

که گفتم آری پس طلب کرد آن پیراهن را و آورد جامه دانی بود پس بیرون آورد آنرا و انداخت آنرا پس ناگاه آن پیراهن
گویا سها بود مانند بود سنبلانی و ناگاه چاک گریبان تا دامن و ناگاه اثر خونی سفید بود مانند شیر بود
مانند داغ شتر پس بود امام گفت که این پیراهن علی است که زده شده در آن و این اثر خون اوست پس قیمت
کردم بلندی پیراهن را پس ناگاه آن سه وجب بود و جب کردم دامن آنرا پس ناگاه آن دوازده وجب بود
نهم اصل عن زرارة ابن اعین قال رایت قمیص علی علیه السلام الذی قتل فیه عند ابی جعفر علیه السلام فاذا اسفله اثنا
عشر شبرا و بدنه ثلثة اشبار و رایت فیه نضح دم شرح النضح بفتح نون و سکون ضاد با نقطه و حا بی نقطه
مصدر پاشیدن است و مصدر اینجا بمعنی اسم مفعول است و باقی ظاهر است از شرح سابق دهم اصل
عن طلحة بیاع القلانس قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام اذا دخل علیه ابو عبد الله علیه السلام فقال ابو جعفر علیه السلام یا بنی
الا تطهر قمیصک فذهب فظننا ان ثوبه قد اصابه شیء فرجع فقال انه هکذا فقلنا جعلنا فداک
ما للقمیص فقال کان قمیصه طویلا فامرته ان یقصره الی ان یبلغ وثیابک فطهر شرح اذا فرغ مانست
یا برای مفاجاه است انه در نسخ بفتح همزه و کسر نون و فتح ها و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه امر
معتل العین واوی یا یایی یا باب تفعل است و مشهور اینست که در مثل این مواضع الفعل عود میکند الا الناهیة
مرتفع کردن یقصره از باب نصر یا باب تفعیل است یعنی روایتست از طلحه فروشنده کلاهها که گفت
بودم نزد امام محمد باقر علیه السلام وقتی که داخل شد بر او امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که
ای پسرک من آیا پاک نمیکنی پیراهن خود را پس امام جعفر صادق علیه السلام رفت پس گمان کردیم که جامه او
بتحقیق برخورده آنرا چیزی از نجاست پس امام جعفر صادق علیه السلام برگشت پس امام محمد باقر علیه السلام
گفت که مرتفع کن البته چنین پس گفتیم که قربانت شویم چه بود پیراهن او را پس گفت که بود پیراهن دراز
پس امر کردم او را که کوتاه کند یازدهم اصل عن محمد بن مسلم قال نظر ابو عبد الله علیه السلام الی رجل قد لبس قمیصا
یصیب الارض فقال ما هذا ثوب طاهر شرح ثوب منصوب و مضاف است بر لفظ بیخ تمیم یعنی روایتست
از محمد بن مسلم که گفت که نگاه کرد امام جعفر صادق علیه السلام بسوی مردی که بتحقیق پوشیده بود پیراهنی که میخورد
زمین را پس امام گفت که نیست این جامه مرد پاک دوازدهم اصل عن سماعة بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلام
فی الرجل یجر ثوبه قال انی لاکره ان یتشبه بالنساء شرح روایتست از سماعة بن مهران که امام جعفر صادق علیه السلام

نادی

دردی که میکشید بر زمین جامه خود را گفت که بدرستی که من هر آینه ناخوش میدارم اینرا که مانند شود بزنان
سیزدهم اصل عن حذیفة بن منصور قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدعا باثواب فی ذرع ستة معها الی خمس اذرع فقطعه
ثم شبر عرضه ستة اشبار ثم شقه وقال شدوا صنفیه وهدبوا طرفیه شرح اثواب بفتح همزه و سکون
ثا بی نقطه و با یک نقطه جمع ثوب بمعنی جامهایست از جامهای که برای لنگ بافته شده بود و بسیار طویل و عریض
بوده ذرع بذال با نقطه و را بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم یا مصدر است الذرع بفتح ذال و
سکون را اندازه گرفتن چیزی بذراع بکسر ذال و آن از آرنج تا سر انگشت میانین است و آن مونث است
و تذکیر نیز جایز است و در عرف کمی بقدر یکقدم و سر بیع قدم اوست موافق انچه بیان شد در کتاب الصلوة
در شرح حدیث هفتم باب الجمع من دعیها اسما است یعنی بعض معه یعنی بنقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب نصر است ضمیر بارز در قطعه راجع بغزا است که یعنی بعض است تقسیم طول جسم را قطع نمود میان
و تقسیم عرض جسم را نیز نمود مانند شبر شین با نقطه و با یک نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب نصر است شدوا بضم شین با نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه امر باب نصر است صنفیه بکسر صاد
بی نقطه و سکون نون و فتح فا و سکون یا دو نقطه در پایین و ضمیر راجع بازار است و آن تثنیه صنف است
و عبارتست از دو سر لنگ که ریشه ندارد و در نسخ بفتح صاد و کسر نون و فتح فا و یا دو نقطه در بالا
و ضمیر ایست و حاصل هر دو یکیست صاحب قاموس گفته صنفة الثوب کزجه و صنفه و صنفته بکسرهما
حاشیته ای جانب کان او جانبه الذی لا هدب له والذی فیه الهدب و ابن اثیر در نهایه گفته که صنفة الازار
بکسر النون طرفه مما یلی طرته هدبوا بدال بی نقطه و با یک نقطه بصیغه امر باب تفعیل است التهذیب فرو گذاشتن
و ازین عبارتست از دو پهلوی لنگ که ریشه ندارد و مقصود اینست که طول لنگ را پنج ذراع کنید و عرض لنگ
را شش وجب کنید و عرض آنرا نکنید و ریشه کنید انرا که بسیار است در آن بگذارید و در پیش خود به
بندید پس اگر اراده خواهد بود دو امتداد آن پنج ذراع خواهد بود و از بند آن تا دامن ذرع وجب
ونیم یا اندکی بیشتر خواهد بود و از پهلو پهلو خواهد بود یعنی روایتست از حذیفه بن منصور که گفت که بودم
نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس طلب کرد جامهای را پس اندازه کرد بعض آنها را پس قطع کرد
سوی پنج ذراع پس برید آنرا یعنی که آنچه زیاد بر پنج ذراع بود در جانب طول جدا کرد بعد از آن

وحیکرد عوض آن باقی بماند را شش وجب بعد از آن شکافت آن را با شمشیر که آنچه را که زیاد بود بر شش وجب بود
جانب عرض جدا کرد و گفت که بر بندید دو سر آنرا و آویخته کنید دو پهلوی آنرا باب سیزدهم اصل

باب القول عند لبس الجدید شرح این باب بیان سخن در نزد پوشیدن جامه نو است و در این باب شش حدیث است

اول اصل عن محمد بن مسلم قال سألت اباجعفر علیه السلام عن الرجل یلبس الثوب الجدید قال یقول اللهم اجعله ثوب یمن
وتقوی وبرکة اللهم ارزقنی فیه حسن عبادتک وعملا بطاعتک واداء شکر نعمتک الحمد لله الذی کسانی ما اواری
به عورتی واتجمل به فی الناس شرح یمن بضم یا دو نقطه در پایین و سکون میم مصدر است تقی بضم تا
دو نقطه در بالا مبدله از واو و فتح قاف والف ساقط بتنوین است حسن بضم حا و سکون سین است یعنی
روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مرد که میپوشد جامه نو را امام گفت که میگوید که
خداوندا بگردان این جامه را سعادت و تقوی و برکت خداوندا روزی کن مرا در آن نیکوی عبادت ترا و عمل
بفرمان برداری ترا و بجا آوردن شکر نعمت ترا الحمد لله راست آنکه پوشانید مرا آنچه پنهان کنم بآن پنهان
کردنی خود را و آراسته شوم بآن میان مردمان دویم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال
امیر المؤمنین علیه السلام علمنی رسول الله صلی الله علیه وآله اذا لبست ثوبا جدیدا ان اقول الحمد لله الذی کسانی من
اللباس ما اتجمل به فی الناس اللهم اجعلها ثیاب برکة اسعی فیها لمرضاتک واعمر فیها مساجدک وقال
یا علی من ذلک لم یتقمصه حتی یغفر له شرح اسعی بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع است مرضات لم یصبه شیء یکرهه خ
بفتح میم مصدر میمی باب علم است اعمر بعین مهمله و را بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
نصر اشارت است بآیت سوره توبه انما یعمر مساجد الله من آمن تا آخر التقمص بتا و صاد بی نقطه مصدر
باب تفعل پوشیدن لباس خواه پیراهن و خواه غیر پیراهن و در بعض نسخ بجای لم یتقمصه حتی یغفر
له چنین است که لم یصبه شیء یکرهه یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
گفت امیر المؤمنین علیه السلام که تعلیم کرد مرا رسول الله صلی الله علیه وآله چون بپوشم جامه نو را اینکه گویم که حمد
الله راست آنکه پوشانید مرا از جمله لباس آنچه آراسته شوم بآن در میان مردمان خداوندا گردان
جامه های مرا جامه های برکت که سعی کنم در آنها برای رضای تو و آباد کنم در آن مساجد ترا بعبادت
بپوشتر در آنها و گفت که ای علی هر که بگوید آنرا نمیپوشد جامه را تا آنکه آمرزیده شود برای او گناهان

سیم اصل عن خالد الجوان قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول قد ینبغی لاحدکم اذا لبس الثوب الجدید ان
یمر یده علیه ویقول الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی واتجمل به فی الناس واتزین به بینهم شرح صاحب
ایضاح گفته که خالد بن نجیح بنون المفتوحة والجیم والحاء المهملة اخیرا الجوان بالجیم المفتوحة والواو
المشددة والنون اخیرا بی تشدیدها بیتقطع از باب افعال است یعنی روایت است از خالد عطار گفت
که شنیدم از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که بتحقیق سزاوار است برای یکی از شما چون
پوشید جامه نو را اینکه مالد دست خود را بر آن و گوید که حمد الله راست آنکه پوشانید مرا آنچه پنهان
کنم بآن پنهان کردنی خود را و آراسته شوم بآن در مردمان و صاحب آرایش شوم بآن در میان مردمان
چهارم اصل عن غیر واحد عن ابی عبدالله علیه السلام قال من قرأ انا انزلناه ستة وثلثین مرة فی اناء جدید
ورش به ثوبه الجدید اذا لبسه لم یزل یأکل فی سعة ما بقی منه سلک شرح سعه بفتح وکسر سین است سلک
سین وسکون لام است یعنی روایت است از چند کس از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که خواند سوره
انا انزلناه را سی و شش بار در ظرف آبی که تازه باشد و پاشید بآن آب جامه خود را که نو باشد چون
پوشد آنرا پیوسته میخورد روزی را در فراخی چندانکه باقی باشد از آن جامه رشته پنجم اصل عن محمد بن مسلم
عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا کسا الله عزوجل المؤمن ثوبا جدیدا فلیتوضأ ولیصل
رکعتین یقرأ فیهما ام الکتاب وآیة الکرسی وقل هو الله احد وانا انزلناه فی لیلة القدر ثم لیحمد الله
الذی ستر عورته وزینه فی الناس ولیکثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله فانه لا یعصی الله فیه وله بکل
سلک فیه ملک یقدس له ویستغفر له ویترحم علیه شرح روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که چون بپوشاند خدای عزوجل مؤمن را جامه نو پس باید که وضو سازد
و باید که گذارد دو رکعت نماز را میخواند در هر یک از آن دو رکعت سوره فاتحه و آیة الکرسی و سوره قل
هو الله احد و سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بعد از آن باید که حمد الله کند را آنکه پوشید
پوشانید عورت او را و آراینده ساخت او را در میان مردمان و باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة
الا بالله پس بدرستی که او عصیان نمیکند الله را در آن جامه و برای اوست بهر رشته که در آن
جامه است فرشته که تقدیس میکند الله تعالی را برای او و استغفار میکند الله تعالی را برای او و طلب

رحمه الله تعالی بکند براو شتم اصل عن عمر بن یزید قال اردت الدخول علی ابی عبد الله علیه السلام فلبست ثیابی وتشرت طیلسانا جدیدا کنت تحببانه فرخنی حمل فی بعض الطریق فتمزق من کل وجه فاصبح عمیت لذلک فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فنظر الی الطیلسان فقال ما لی اراک منهتکا فاخبرته بالقصه شرح لبستا زباب علم است نشرت بنون وشین با نقطه وراء بی نقطه از باب نصر یا باب تفعیل است النشر والتنشیر از تاه کشودن جامه ومانند آن طیلسان بیان شد در شرح حدیث هفتم ما باب اللباس که باب دوم است محبا بعین بی نقطه وجیم وبا یکنقطه بصیغه اسم مفعول باب افعالست لامحال چون آنکه چیزی کسی را از جنی بزای با نقطه وحاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است الزحم بفتح زای وسکون حا تنه دادن کسی را حمل بکسر حاء بی نقطه وسکون میم است ودر بعض نسخ بفتح جیم وفتح میم است فتمزق بزای با نقطه وقاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است منهتکا بتاء دو نقطه در بالا بصیغه اسم فاعل باب انفعالست یعنی روایتست از عمر بن یزید گفت که اراده کردم داخل شدن بر امام جعفر صادق علیه السلام پس پوشیدم جامهای خود را وازتاه کشودم بالاپوشی نو را که بودم خوشحال بآن پس تنه داد مرا باری در اثنای راه پس پاره شد از هر جانبی پس غمگین شدم برای آن پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس نگاه کرد سوی بالاپوش پس گفت که چرا میبینم ترا باره باره پس خبر دادم او را بسرگذشت اصل فقال یا عمر اذا لبست ثوبا جدیدا فقل لا اله الا الله محمد رسول الله تبرا من کل آفة واذا احببت شیئا فلا تکثر ذکره فان ذلک مما یهدک واذا کانت لک الی رجل حاجة فلا تشتمه من خلفه فان الله یوقع ذلک فی قلبه شرح تبرا بتا بیکنقطه وراء بی نقطه همزه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب علم مجزوم است لا تکثر بتاء سر نقطه بصیغه نهی مخاطب باب افعالست مشار الیه ذلک مصدر تکثر است یا موصولست یهدک بتخفیف دال بی نقطه وکاف ولام الفعل بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربست الهدک بفتح ها وسکون دال خراب کردن یا بتشدید دال وکاف ضمیر بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الهد بفتح ها شکستن وبغایت خراب کردن لا تشتمه بصیغه نهی مخاطب باب نصر وضرب است تا ایقاع الله تعالی آن را در دل آنکس عبارتست از نفرت وعداوت آنکس نیز با مخاطب یعنی پس امام گفت که ای عمر چون پوشیدی جامه نو را پس گو که

لا اله الا الله محمد رسول الله تا بری شوی از هر آفتی وچون دوست داشتی چیزی را پس بسیار مکن یاد آن را چه بدرستی که آن بسیار یاد کردن از جمله چیزهائیست که خراب ونابود میکند آن محبوب را وچون باشد ترا بسوی مردی حاجتی پس دشنام مده او را غایبانه براو چه بدرستی که الله تعالی میاندازد آن بدی را در دل آن کس باب چهاردهم از اصول باب لبس الخلقان شرح لبس بضم لام است خلقان بضم خاء با نقطه وسکون لام وقاف جمع خلق بفتح خا وفتح لام است یعنی این باب بیان پوشیدن جامهای کهنه است در این باب سه حدیث است اول اصل عن یحیی بن عباد عن ابی عبد الله علیه السلام قال الا دنی الاسراف هراقة فضل الاناء وابتذال ثوب الصون والقاء النوی شرح مضمون این گذشت در کتاب الزکوة در حدیث دوم باب کراهیة السرف والتقتیر که باب هشتاد وهفتم است هراقة بکسر ها در هراقة قائم مقام همزه باب افعالست الابتذال بیکنقطه وذال با نقطه مصدر باب افتعالست نگاه نداشتن الصون بفتح صاد بی نقطه وسکون واو نگاه داشتن النوی بفتح نون وتخفیف واو جمع نواة استخوانهای خرما یعنی روایتست از یحیی بن عباد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کمترین اسراف ریختن زیادی ماء ظرف آبخوری وخوار کردن جامه برون بیرون ودور انداختن استخوانهای خرما است در موضع احتمال انتفاع بآنها دوم اصل عن سلیمان بن صالح قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما ادنی ما یجیء من الاسراف قال ابتذالک ثوب صونک واهراقک فضل انائک واکلک التمر ورمیک بالنوی ههنا وههنا شرح واو در ورمیک برای عطف آنچه است بر اکلک واستاز شرح سابق سیم اصل عن الفضل بن کثیر المدائنی عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال دخل علیه بعض اصحابه فرای علیه قمیصا فیه قب قد رقعه فجعل ینظر الیه فقال له ابو عبد الله علیه السلام ما لک تنظر فقال قمیص یلوح فی قمیصک قال فقال لی اضرب بیدک الی هذا الکتاب فاقرا ما فیه وکان بین یدیه کتاب او قریب منه فنظر الرجل فیه فاذا فیه لا ایمان لمن لا حیاء له ولا مال لمن لا تقدیر له ولا جدید لمن لا خلق له شرح القب بفتح قاف وتشدید باء یکنقطه ذکو فیکه در گریبان پیراهن دوزند رقعه براء بی نقطه وقاف وعین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع یا باب تفعیل است او پیراهن را شکافت اصل سیاق موجود قریب منه وعدم تشبه ومن تقدیر وجود صفت کتابست یعنی روایتست از فضل بن کثیر بتاء سه نقطه مدائنی از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داخل شد

بر امام بعض یارانش پس دید بر امام پیراهنی که در گریبان آن در کوی بود که تحقیق پنبه کرده بود آن را پس شروع کرد نگاه میکرد سوی آن پنبه پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که چیست تو را که نگاه میکنی پس گفت که پنبه یافته میشود در پیراهن تو پس گفت که این امام گفت که اگر بزند دست خود را سوی این کتاب و بخوان آنچه را که در آنست و بود در پیش امام کتابی یا نزدیک نسبت بامام پس نگاه کرد آن مرد در آن کتاب پس ناگاه در آن کتاب بود که نیست ایمان برای کسی که نیست شرم برای او و نیست مال برای کسی که نیست میانه روی برای او و نیست جامه نو برای کسی که نیست جامه کهنه برای او باب یازدهم اصل باب العمائم شرح العمائم بفتح عین بی نقط و کسر همزه جمع عمامه بکسر عین و تخفیف میم اولست جامههای که بر سر پیچیده میشود یعنی این باب بیان عمامهاست در این باب هفت حدیثست اول اصل عن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال من تعمم ولم یتحنک فاصابه داء لا دواء له فلا یلومن الا نفسه شرح التعمم مصدر باب تفعل عمامه بر سر پیچیدن و عمامه بر سر گذاشتن و عمامه بر سر داشتن الاحتناک بحاء بی نقط و نون مصدر باب افتعال کرد ایتحنک عمامه را پایین زنخ خود یعنی روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق ع گفت که هر که عمامه بر سر پیچید و تحت الحنک نکرد پس برخورد او را دردی که نیست درمانی آنرا پس باید که سرزنش نکند البته مگر خود شررا دوم اصل عن ابی همام عن ابی الحسن علیه السلام فی قول الله عز و جل مسومین قال العمائم اعتم رسول الله صلی الله علیه و آله فسدلها من بین یدیه و من خلفه و اعتم جبرئیل فسدلها من بین یدیه و من خلفه شرح ابوهمام بفتح ها و تشدید میم اول اسمش اسمعیل بن همام است مسومین در قرائت عاصم و ابن کثیر بکسر واو مشدده است التسویم ارسال العمائم مضروب و مفعول به مسومین است جمله اعتم استیناف بیانی برای تقدیر مفعول به است فسدلها بسین بی نقط و دال بی نقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است یعنی ارسلها یعنی روایتست از ابوهمام از امام رضا علیه السلام که گفت در قول الله عز و جل در سوره آل عمران که بحالی که نشانه دار فرشته فرود فرستندگان باشند امام گفت که عمامها را ایشان این است که عمامه بر سر پیچید رسول الله صلی الله علیه و آله پس فرو فرستاد یکطرف عمامه را در پیش خود و یکطرف عمامه را در پس خود و عمامه بر سر پیچید جبرئیل فرو فرستاد یکطرف عمامه را در پیش خود و یکطرف عمامه را در پس خود

بیان این آیه شد در کتاب الحج در شرح حدیث اول باب دویست و بیست و نهم که باب زیارة قبر ابی عبدالله الحسین بن علی علیهما السلام است سیم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال کانت علی الملائکة العمائم البیض المرسلة یوم بدر شرح البیض بکسر با یک نقط و سکون یا دو نقط در پایین و ضاد با نقطه جمع بیضا سفید جامه المرسلة بصیغه اسم مفعول باب افعالست و این حدیث نیز برای تفسیر آیه سوره آل عمران است که گذشت در حدیث سابق یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود بر فرشتگان عمامهای سفید فرو فرستاده شده در روز بدر چهارم اصل علی بن الحکم عن ابی علی اللهبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال عمم رسول الله صلی الله علیه و آله علیا بیده فسدلها من بین یدیه و قصرها من خلفه قدر اربع اصابع ثم قال ادبر فادبر ثم قال اقبل فاقبل فقال هکذا تیجان الملائکة شرح قصرها از باب ضرب است تیجان بکسر تا دو نقط در بالا و سکون یا دو نقط در پایین و جیم جمع تاج است یعنی روایتست از علی بن ابی علی لهبی بفتح لام و فتح ها و با یک نقط از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عمامه را کرد رسول الله صلی الله علیه و آله علی را بدست خود پس فرو فرستاد یکطرف عمامه را در پیش علی و کوتاه کرد یکطرف عمامه را در پس علی مقدار عرض چهار انگشت بعد از آن گفت که پشت بگردان پس پشت گردانید بعد از آن گفت که روی آور پس روی آورد پس گفت که چنین است تاجهای فرشتگان پنجم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله العمائم تیجان العرب و روی ان الطابقیة عمة ابلیس شرح تاج در اصل اسم چیزی است که بجواهر زینت داده میشود و پادشاه بر سر میگذارد و مستعمل میشود در آنچه اهل شرف بر سر خود میگذارند در زینت و در این کلام امام و کلام راوی مبالغه نبود و بنا بر اول اشارت بضعف این روایتست از رسول الله صلی الله علیه و آله طابقیه بطا بی نقط و فتح و کسر با یک نقط و قاف و تشدید یا دو نقط در پایین و تا دو نقط است العمه بکسر عین بی نقط و تشدید میم اسم مصدر باب افتعال عمامه بر سر گذاشتن صاحب قاموس گفته که والطابق کهاجر و صاحب الاجر الکبیر کالطابوق و العضو و نصف الشاة و ظرف یطبخ فیه معرب تابه الجمع طوابق و طوابیق والعمة الطابقیة هی الاقتعاط و گفته که واقتعط تعمم و لم یدر تحت حنکه و گفته که و حسن العمة بالکسر ای الاعتمام و میتواند بود که طابقیه عبارت باشد از عمامه که بهم پیچیده شده باشد مانند آجر بزرگ یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که عمامها تاجهای عربست و روایت کرده شده اینکه طابقیه عمامه

بتن الجبیر است ششم اصل عن علی بن الحکم رفعه الی ابی عبدالله علیه السلام قال من خرج من منزله معتما تحت حنکه
یرید سفرا لم یصبه فی سفره سرق ولا حرق ولا مکروه شرح معتما بتشدید میم بصیغه اسم فاعل از باب افتعال
السرق بفتح سین بی‌نقطه وسکون را بی‌نقطه مصدر از باب ضرب سرقت کردن دزدیدن الحرق بفتح حا وفتح وکسر میم
بی‌نقطه وسکون را بی‌نقطه مصدر از باب ضرب سوزانیدن یعنی روایتست از علی بن الحکم بطریق رفع تا
بالا بی‌دست حدیث تا امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر کس بیرون آید از منزل خود بر حالی که عمامه بسته
باشد بر زیر حنک خود اراده میکند سفر برابر نخورد او را در سفر دزدیدنی و نه سوزانیدنی و نه ناخوشی
هفتم اصل عن عیسی بن حمزه عن ابی عبدالله علیه السلام قال من اعتم فلم یدر العمامه تحت حنکه فاصابه الم لا دواء
له فلا یلومن الا نفسه شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب شانزدهم اصل باب القلانس
شرح این باب بیان کلاههاست در این باب چهار حدیثست اول اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام
قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یلبس من القلانس الیمنه والبیضاء والمضربه وذات الاذنین فی الحرب وکانت
عمامته السحاب وکان له برنس یتبرنس به شرح الیمنه بضم یا دو نقطه در پایین و سکون میم و نون
گذشت در حدیث ششم باب لبس الخز که باب نهم است صاحب قاموس گفته که والیمنه بالضم برد یمنی
ابن اثیر گفته وفیه انه علیه السلام کفن فی یمنه هی بضم الیاء ضرب من برود الیمن وظاهر اینست که مراد اینجا قسمی
از کلاه باشد که متعارف اهل یمن است البیضاء بفتح با یک نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین و ضاد
با نقطه والف ممدوده کلاه سفید المضربه بضاد با نقطه و را بی‌نقطه و با یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب
تفعیل دوخته شده راه راه مثل بسیار سوزنی در قبای قلمسطر زده در مغرب گفته که ضرب الجیاد المضربه
خاطها مع القطن ومنه بالا مضربه ای کلاه مخیطا ومراد اینجا کلاه دوخته شده از چند رنگ نیست
بقرینه حدیث آینده و قرینه آنچه می‌آید در حدیث دوم باب نوزدهم که باب بیست و نهم است ذات الاذنین
عبارتست از کلاه دوگوشه که هر گوشه برای پوشانیدن یک طرف سر است فی الحرب متعلق بآخر است بقرینه
حدیث آینده السحاب بفتح سین بی‌نقطه وتخفیف حا بی‌نقطه والف وبا یک نقطه گذشت در کتاب الحجه
در حدیث باب نهم ما عند الائمه من سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله ومتاعه که باب سی و هفتم است و آن در اصل
بمعنی ابر است و تسمیه عمامه در جنگ بسحاب باعتبار تشبیه در رنگ و در فیض و در سایه انداختن بر سر

۹۶

مونانست البرنس بضم با یک نقطه وسکون را بی‌نقطه وضم نون وسین بی‌نقطه جامه فوقانی و آن کلاه
ترجانهای صاحبش است که استحباب پوشیدن آن برای نماز گذشت در حدیث چهارم باب لبس الصوف
تا آخر که باب هشتم است و مقصود اینست آنچه گذشت در حدیث هشتم باب تشمیر الثیاب که باب دوازدهم است
التبرنس مصدر باب تفعل فروتنی کردن بپوشیدن برنس و مانند آن و برنس گذشت در کتاب العقل
در حدیث پنجم باب الجنود که باب پنجم است ودر کتاب الایمان والکفر در حدیث هشتم باب العجب که باب
صد و بیست و پنجم است ابن اثیر در نهایه گفته هو کل ثوب راسه منه ملتزق به من دراعه او جبه
او ممطر او غیره وقال الجوهری هو قلنسوه طویله کان النساء یلبسونها فی صدر الاسلام وهو من البرس
بکسر الباء القطن والنون زائده وقیل انه غیر عربی یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بود رسول صلی الله علیه وآله که می‌پوشید از جمله کلاهها کلاه یمنی را و کلاه سفید را و کلاه دوخته راه راه را
و کلاه دوگوشه را در روز جنگ و بود عمامه او در روز جنگ سحاب و بود او را جامه فوقانی که فروتنی
میکرد بپوشیدن آن دوم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یلبس
قلنسوه بیضاء مضربه وکان یلبس فی الحرب قلنسوه لها اذنان شرح این ظاهر است از شرح سابق سیم اصل
عن الحسین بن المختار قال قال ابو عبدالله علیه السلام اعمل لی قلانس بیضا ولا تکسرها فان السید مثلی لا یلبس
المکسر شرح اعمل بصیغه امر باب افعل است بیضا بکسر با یک نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین و ضاد
با نقطه و تنوین است لا تکسرها بتا دو نقطه در بالا و را بی‌نقطه بصیغه نهی مخاطب باب افعال یا باب تفعیل است
مکسر بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل است الاکسار در هم شکستن درآوردن والتکسیر شکستن
و چند حصه را بر یکدیگر کردن چیزی مثل برو چین پیچ ترک و دوازده ترک و مانند اول و دوم مراد
فراخ کردن کلاه است بروشی که پایین گرد دامن آن برگردانیده شود یا سر آن آویخته شود یعنی
روایتست از حسین بن مختار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بساز برای من کلاههای سفید را
و در هم شکستن مکن آنها را چه بدرستی که مهتری مثل من نمی‌پوشد کلاهی را که در هم شکسته باشد
چهارم اصل عن الحسین بن المختار قال قال ابو عبدالله علیه السلام اتخذ لی قلنسوه ولا تجعلها مصبغه فان السید
مثلی لا یلبسها یعنی لا تکسرها شرح المصبغه بصاد بی‌نقطه و با یک نقطه و غین با نقطه بصیغه اسم مفعول

باب افعال فراخ کرده شده صاحب قاموس گفته که اصبغ النعمة اسبغها الاکثر ها از باب افعال یا باب تفعیل است یعنی
روایتست از حسین بن مختار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بسازید برای من کلاهی را و فراخ کنید آن را فراخ چه
بدرستی که جهت مثل من تنبیه شد آن را امام میخواهد که در عرض شکستن مکر آن کلاه را باب هفدهم اصل باب
الاحتذاء شرح الاحتذاء بحاء بی‌نقطه و ذال با نقطه و الف و همزه منقلبه از واو مصدر باب افتعال پوشیدن
حذا بکسر حاء و تخفیف ذال و الف ممدوده بمعنی پاپوش خاکسا و مثل کفش و نعلین و غیر آن یعنی این بابیست در بیان
پوشیدن پاپوش است در این باب پانزده حدیثست اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
علیه السلام استجادة الحذاء وقایة للبدن و عون علی الصلوة و الطهور شرح الاستجادة بجیم و الف منقلبه از
واو و دال بی‌نقطه مصدر باب استفعال نیکو کردن چیزی را حذا لیاس شد و نیکو بودن حذا اینست که
احاطه بجمیع قدم کند و مانند نعل عربی نباشد و رخنه در آن نباشد و این قسم حذا مانند
خفاست در دفع سرما که بیان میشود در حدیث دوم باب الخف که باب نوزدهم است و الوقایة بکسر واو
وقاف و الف و یاء دو نقطه در پایین نگاه دارنده از ضرر العون بفتح عین بی‌نقطه و سکون واو مدد کار
که باعث بر چیزی باشد طهور بضم طاء بی‌نقطه است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام خوب کردن پاپوش نگاه دارنده است برای بدن و مدد است
بر نماز و پاکی دوم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال اول من اتخذ النعلین ابراهیم علیه السلام شرح نعل
بفتح نون و سکون عین بی‌نقطه بمعنی پاپوش خاکسا است خواه محیط بجمیع قدم باشد و خواه نباشد
یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اول کسی که فرا گرفت برای خود نعلین را ابراهیم
علیه السلام بود سیم اصل و بهذا الاسناد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اتخذ نعلا فلیستجدها شرح
و بسند حدیث سابق امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که فرا گرفت برای
خود نعلین پس باید که نیکو کند آن را چهارم اصل عن قاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن ابی عبدالله علیه السلام
قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تحتذوا الملس فانها حذاء فرعون و هو اول من اتخذ الملس شرح لا تحتذوا
بحاء بی‌نقطه و ذال با نقطه مضموم بصیغه نهی بعضی اللام باب افتعالست و در بعض نسخ لا تتخذوا بخاء
با نقطه بصیغه نهی جمع المذکر باب افتعالست ملس بضم میم و سکون لام و سین بی‌نقطه جمع املس بفتح همزه

و سکون میم و فتح لام است و آن بمعنی هموار است و مراد اینجا نعلیست که میان آن باریک نیست و تمام نعل که
میان آن باریک است مخصر بضم میم و فتح خاء با نقطه و تشدید صاد بی‌نقطه مفتوحه و را بی‌نقطه است چنانچه می‌آید
در حدیث ششم این باب شاید که فرعون عبارت از معاویه باشد یا دیگری از خلفای ضلالت باشد و گذشت در کتاب
الحج در حدیث اول باب فی قوله عز و جل سواء العاکف فیه و الباد که باب بیست و ششم است اینکه معاویه فرعون
این امت است یعنی روایتست از قاسم بن یحیی از جد او حسن بن راشد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین علیه السلام که نعل خود مکنید هموارها را چه بدرستی که آنها نعل فرعونست و فرعون اول کسی است که
فرا گرفت برای خود نعلهای هموار را پنجم اصل محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال انی لامقت الرجل اراه
معقب النعلین شرح لامقت بفتح لام و ضم قاف و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است
معقب بعین بی‌نقطه و قاف و باء یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل منصوب و مضاف است التعقیب سیم کردن
دنبال نعل بیک دری که گنجایش پاشنه داشته باشد و غایت احترازاست از نعل پاشنه باریک پای پاشنه
ابن اثیر در نهایه گفته فیان نعله علیه السلام کانت معقبة مخصرة المعقبة التی لها عقب یعنی روایتست از محمد بن مسلم از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که من دشمن میدارم مردی را که می‌بینم او را که نعل او اعقاب
داشته باشد ششم اصل عن رجل من بنی نهان قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلام و علی نعل مسوحة فقال هذا حذاء
الیهود فانصرفت فاخذت سکینا فخصرتها بها شرح ضمیر قال راجع بمرد است یا راجع ببنی نهان است و بنا بر دوم
فانصرفت الا از قبیل التفاتست مسوحة بسین بی‌نقطه بمعنی هموار است که بیان شد در شرح حدیث چهارم
این باب فخصرتها بخاء با نقطه و صاد بی‌نقطه و را بی‌نقطه از باب تفعیل است یعنی روایتست از مردی از بنی نهان
بکسر میم و سکون نون گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در حالیکه بر من بود نعلی هموار پس امام گفت
که این نعل یهود است پس برگشتم از مجلس پس فرا گرفتم کاردی را پس میان باریک کردم آن نعل را با آن هفتم اصل
حدثنی ابو محمد الحذاء قال ارسل الی ابو عبدالله علیه السلام و نحن بمنی ابتنی و معک کنفک قال فاتیته فی مضربه فسلمت
علیه فرد علی و اوما الی ان اجلس فجلست شرح الحذاء بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید ذال با نقطه و الف ممدوده
ابتنی بکسر همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین و کسر تاء دو نقطه در بالا و نون وقایه است الکنف بکسر کاف
و سکون نون و فا ظرفی که اسباب دوزندگی و مانند آن در آن گذارند المضرب بکسر میم و سکون ضاد با نقطه

وفتح را بی نقطه و یاء یکنقطه سراپرده بزرگ ان بفتح همزه و سکون نون کر کرش بالتقاء ساکنین است معروف است

یعنی خبر داد مرا اسحق نعلین دوز گفت که رفتم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که مادر من توام

که میاوردم من در حالی که با تو باشد ظرف اسباب دوزندگی تو را و گفت که پس آمدم نزد او و در سراپرده نشسته بود

پس سلام کردم برو او پس جواب سلام من داد و اشارت کرد بسوی من بدست خود که بنشین پس نشستم اصل

ثم تناول نعلا جديدا بيده من بعض ما الى فيما ارى ان اذهب قلت جعلت فداك لو وهبت لي هذه النعل وكنت

احذو عليها فرمى الي بالزوج الآخر وقال واحدة اي شيء تنعلك قال وكانت معقبة مخصرة لها قبالان و

لها دوسر وقال هكذا احتذى النبي صلى الله عليه وآله شرح لو برای تمنا است و کنت صیغه متکلم عطف بر وهبت است

پس در حیز تمنی است احذو عليها بی نقط و ذال با نقط و سکون واو بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است

واحدة مرفوع و مبتدا است یا منصوب و قایم مقام مفعول مطلق تنعلک است که مقدم شده برای

استفهام انکاریست و مقصود مبالغه در کمی نفع یکیست و اشارتست باینکه اندازه برداشتن در این هیئت نعل

آمد پس طلب بخشیدن برای نفع دیگر است و آن نفع در یکی متصور نیست معقبه و مخصره بصیغه اسم مفعول

باب تفعیل است القبال بکسر قاف و تخفیف با یکنقطه بند نعلین که در میان انگشت میانین پای و پهلوی آن

میباشد و نعلی که دو قبال دارد در پهلوی انگشت میانین دو قبال آن میگذرد الدوسر بی نقط و ضم

همزه و سکون واو و سین بی نقطه جمع داسر بفتح دال و سکون همزه سرها و مراد اینجا چند حلقه است که

در دو پهلو و در عقب نعل است برای کشیدن بند دو قبال از آنها و بستن بیکدیگر لحذو بفتح حاء بی نقطه و سکون

ذال با نقطه و واو اندازه نعلین و مانند آن یعنی بعد از آن برداشت نعلی نو را پس انداخت آنرا بسوی من

برای اندازه برداشتن پس چون اراده کردم که رو کنم که قربانت شوم کاش بخشی برای من این نعل را تا

که نعل دوزم بر اندازه آن پس انداخت بسوی من تای دیگر را و گفت که یکی کدام نفع میرساند ترا راوی گفت که و بود

آن نعل پاشنه دار میان باریک آنرا بود دو قبال و آنرا بود سرهای و گفت که این اندازه ایست که نبی صلی الله علیه و آله

برای نعل خود قرار داده هفتم اصل عن محمد بن الفضيل عن تيم الربابي قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اني لامقت

الرجل ان يضع رجله نعلا غير مخصرة اما ان اولها من غير حذو رسول الله صلى الله عليه وآله فلان ثم قال اما تسوون هذا

للحذو قلت المسح قال هذا الممسوح شرح فیض بفتح فا و سکون یای دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه است

مکسور میم و سکون زا نسبت تیم بفتح تا دو نقطه بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین مضاف است و آن اسم قبیله ایست رباب

بفتح را بی نقطه و تخفیف با یکنقطه و الف و با یکنقطه دوم اسم موضعی است که بعضی قبیله تیم آنجا میبوده اند

فلان عبارتست از معویه یا عبارتست از عمر بن ... فرعون که مذکور شد در حدیث چهارم این باب عبارت

از اوست ممسوح در اول اینجا بی نقطه است و بیان شده در شرح حدیث ششم این باب و در دوم اینجا با نقطه و

بفتح میم و اند بود یعنی روایتست از محمد بن فضیل که از علما ... تیم الربابی است گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام

میگفت که بدرستی که من هر آینه دشمن میدارم مرد را که ببینم در پای او نعلی را که غیر میان باریک است آگاه باش

بدرستی اول کسی که ترک داد اندازه نعل رسول الله صلی الله علیه و آله معویه است بعد از آن گفت که چه چیز نامیده این

اندازه غیر میان باریک را گفتم که ما الیه امام گفت که نام این ممسوح کرده شده است باعتبار اینکه میل نکرده

خلاف سنتست نهم اصل عن علي بن سويد قال نظر الي ابو الحسن عليه السلام وعلي نعلان ممسوحتان فاخذهما

وقلبهما ثم قال لي اتريد ان تهود قال قلت جعلت فداك انما وهبهما لي انسان قال فلا بأس شرح سوید بضم سین

بی نقط و فتح واو است قلبهما بقاف و لام و با یکنقطه از باب ضرب یا از باب تفعیل است و مراد اینست که تخصیر آنها کرد یا

مراد اینست که گردانید از پس و رو آنرا برای نگاه کردن و جانب تهود بفتح تا دو نقطه در بالا و فتح ها و

وتشدید واو مفتوحه و دال بی نقط بحذف یکی از دو تا است یعنی روایتست از علی بن سوید گفت که نگاه کرد بسوی

من امام موسی کاظم علیه السلام در حالی که بر من بود دو نعل میان پر پس گرفت آنها را و گردانید آنها را بعد از آن گفت

مرا که آیا میخواهی که مانند یهود شوی راوی گفت که گفتم قربانت شوم جز این نیست که بخشید آنها را

بمن شخصی امام گفت که پس نیست بدی دهم اصل عن غير واحد عن ابي عبد الله عليه السلام انه كره عقد شراك

النعل وان يدخل نعل احدهم فيجعل ... شرح الشراك بکسر شین با نقطه و تخفیف را بی نقطه بند نعلین آن

اعم از قبال است که مذکور شد در حدیث هفتم این باب یعنی روایتست از چند کس از امام جعفر صادق علیه السلام

اینکه او ناخوش میداشت گره کردن بند نعل را در وقتی که پا در آن باشد و امام گرفت نعل یکی از آنها را پس

گشود بند آنرا یازدهم اصل عن غياث بن ابراهيم عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان ابي يبطل ذوائب نعليه شرح

الذوائب بفتح ذال با نقطه و تخفیف واو و الف و کسر همزه و با ارغلامها که آویخته میشود سر پا از جلد

نعلین بعد از گره زدن آنها یعنی روایتست از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود پدرم

که دراز میکرد علاقهای ح و نعل خود را دوازدهم اصل عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلام انه نظر الی نعل مشترکها معقوده فتناولها
ابو عبدالله علیه السلام فحلها ثم قال لا تعقد شرح روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او نگاه کرد بسوی
نعلی که بند او بسته بود پس برداشت آنرا امام جعفر صادق علیه السلام پس گشود گره آنرا بعد از آن گفت چنین
دا که دیگر مکن آنرا سیزدهم اصل عن عبدالرحمن بن کثیر قال کنت امشی مع ابی عبدالله علیه السلام فانقطع شسع نعله
فاخرجت من کمی شسعا فاصلح به نعله فضرب بیده علی کتفی الایسر وقال یا عبدالرحمن بن کثیر من حمل
مؤمنا علی شسع حمله الله علی ناقة دمکاء حین یخرج من قبره حتی یقرع باب الجنة شرح الشسع بکسر
شین با نقطه و سکون سین بی نقطه و عین بی نقطه بند نعل که بیان شد در شرح حدیث هفتم از این باب
الدمکاء بفتح دال بی نقطه و سکون میم والف ممدوده مؤنث ادمک تند و یقرع بقاف و را بی نقطه
و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع منصوب است یعنی روایتست از عبدالرحمن بن کثیر
بفتح کاف و کسر ثا سه نقطه گفت که بودم که میرفتم با امام جعفر صادق علیه السلام پس گسیخت بند نعل او پس
بیرون آوردم از آستین خود بند نعلی را پس اصلاح کرد بآن نعل خود را پس زد بدست خود بر دوش چپ من
و گفت که ای عبدالرحمن بن کثیر هر که سوار کند مؤمنی را بر بند نعلی سوار میکند او را الله بر ناقه کم
تند سیاه رنگ تیره باشد در وقتی که بیرون می آید از قبر خود تا آنکه بکوبد در بهشت را چهاردهم اصل عن یعقوب السراج
قال کنا نمشی مع ابی عبدالله علیه السلام وهو یرید ان یعزی ذا قرابة له بمولود له فانقطع شسع نعل ابی عبدالله
علیه السلام فتناول نعله من رجله ثم مشی حافیا فنظر الیه ابن ابی یعفور فخلع نعل نفسه من رجله وخلع
الشسع منها وناوله ابا عبدالله علیه السلام فاعرض عنه کهیئة المغضب ثم ابی ان یقبله قال لا ان صاحب
المصیبة اولی بالصبر علیها فمشی حافیا حتی دخل علی الرجل الذی اتاه لیعزیه شرح حافیا بحاء بی نقطه و
فا و یا دو نقطه در این اشارتست باخراج نعلی دیگر بغیر برای دفع کراهت مشی در نعل واحد چنانچه
می آید در حدیث چهارم و پنجم باب سیم و مصیبت بجا گسیختن بند است یعنی روایتست از یعقوب
سراج گفت که بودیم که میرفتیم با امام جعفر صادق علیه السلام و او میخواست که تعزیت کند خویشی از او را بسبب فوت
فرزندی از آن خویش پس گسیخت بند نعل امام جعفر صادق علیه السلام پس برداشت نعل خود را از پای خود
بعد از آن رفت پا برهنه پس نگاه کرد بسوی او عبدالله بن ابی یعفور پس کند نعل خود را از پای خود

وکند

بعد از آن

و کند بند را از آن و داد آنرا بامام جعفر صادق علیه السلام پس امام رو کرد از او و ماند حال خشمناک
ابا کرد از اینکه قبول کند آنرا پس بند را بیان انکار گفت که نه بدرستی که صاحب مصیبت سزاوارتر است بصبر
بر آن مصیبت پس رفت پا برهنه تا آنکه داخل شد بر مردی که آمده نزد او برای اینکه تعزیت کند او را پانزدهم
اصل عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله قال کنت مع ابی عبدالله علیه السلام فدخل علی رجل فخلع نعله ثم قال
اخلعوا نعالکم فان النعل اذا خلعت استراحت القدمان شرح روایتست از عبدالرحمن بن ابی عبدالله
گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر مردی پس بیرون آورد نعل خود را در وقت
نشستن بعد از آن گفت بیاران که بیرون آورید نعلهای خود را چه بدرستی که نعل چون بیرون آورده
شود در وقت نشستن راحت میکنند دو پا باب سی و یکم اصل باب الوان النعال شرح این باب بیان
رنگهای پاپوش خالص است در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام انه
نظر الی بعض اصحابه وعلیه نعل سوداء فقال ما لک والنعل السوداء اما علمت انها تضر بالبصر و ترخی الذکر
وهی باغلی الثمن من غیرها وما لبسها احد الا اختال فیها شرح تضر بضاد با نقطه و تشدید را بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال الباب نصر است ترخی براء بی نقطه و خاء با نقطه و یاء بصیغه
مضارع غایب معلوم باب افعال است اغلی بغین با نقطه بصیغه افعل التفضیل است الثمن
مرفوع و مجرور هر دو منقول بود و بنا بر اول الف و لام برای عهد خارجیست و عبارتست از بهای نعل سیاه و
مبتدا است و من غیرها خبر مبتدا است و جمله استینافیه بیانی سابق است و مراد اینست که گرانی بهای آن
باعتبار خیر کم است پس بهای آنرا از غیر آن می باید داد و از خودش بهم نرسد چیزی که بکار آن شود
بخلاف نعل سفید که صاحب برکت است و عوض بهای آنرا از خودش بهم میرسد چنانچه می آید در شرح
حدیث سیم این باب در بیان خیر کم و آیت سوره آل عمران لا تأکلوا الربوا اضعافا مضاعفة و بیان شد
در کتاب المعیشه در حدیث ششم باب بیست و یکم که باب الربا و بنا بر دوم مضاف الیه است و اضافه
بیانیه است و من در من غیرها تفضیلیه است و تقدیر من ثمن غیرها است و استعمال افعل التفضیل با اضافه
و من جایز است اگر مضاف الیه مفضل علیه نباشد شیخ رضی در شرح کافیه در مبحث اسم التفضیل گفته
که و لا منع من اجتماع الاضافة و من التفضیلیة اذا لم یکن المضاف الیه مفضلا علیه کقولک زید افضل البصرة

من كل فاضل بإضافته الى البصرة للتوضيح كما قال شاعر بغداد اختال بخا... بانقطاع والف بصيغه ماضی معلوم

باب افتعالست یعنی روایتست از کسی که سند کرد که گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام و نگاه کرد بسوی

بعض یاران پس در حالیکه بر او بود نعلی سیاه پس گفت که چیست ترا و نعل سیاه را آیا نمیدانی

که آن ضرر میرساند بدیده و سست میکند ذکر را و آن بهای گرانترست از بهای دیگر چون بخرد آنرا ...

آنست و نپوشید آنرا کسی مگر که تکبر کرد در آن دویم اصل عن حنان بن سدیر قال دخلت علی ابی عبد الله

علیه السلام و فی رجلی نعل سوداء فقال یا حنان ما لک و للسوداء اما علمت ان فیها ثلث خصال تضعف البصر

وترخی الذکر وتورث الهم قال فقلت فما البس من النعال قال علیک بالصفراء فان فیها ثلث خصال تجلو

البصر وتشد الذکر وتدرأ الهم وهی مع ذلک من لباس النبیین شرح تضعف از باب افعالست بضم

تا ... از باب تفعیل است تشدید بانقطاع و تشدید دال بی نقطه از باب نصر است تدرأ بدال بی نقطه و را

بی نقطه و همزه از باب منع است یعنی روایتست از حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون دو ابن سدیر بفتح

سین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام

بر حالیکه در پای من بود نعل سیاه پس گفت که ای حنان چیست ترا و نعل سیاه را آیا نمیدانستی

که در اوست سه خصلت ضعیف میکند دیده را و سست میکند ذکر را و باعث میشود اندوه را

راوی گفت گفتم که پس چه ... امام گفت که بر تو باد زرد ... داخل بدرستی که

در اوست سه خصلت جلا میدهد دیده را و قایم میکند ذکر را و دفع میکند اندوه را و آن با وجود آنچه

مذکور شد از جمله پوشش پیغمبرانست سیم اصل عن الفضل بن دکین عن سدیر الصیرفی قال دخلت علی ابی

عبد الله علیه السلام وعلی نعل بیضاء فقال یا سدیر ما هذه النعل احذیتها علی علم قلت لا والله جعلت فداک

فقال من دخل السوق فاصدق النعل بیضاء لم تبلها حتی یکتسب مالا من حیث لا یحتسب قال ابو نعیم

اخبرنی سدیر انه لم یبلها الا النعل حتی اکتسب مائة دینار من حیث لا یحتسب شرح احتذیتها با حای

بی نقطه و ذال با نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب افتعال بتقدیر استفهام

لم یبلها بفتح نون و سکون لام بصیغه مضارع غایب معلوم یا ... باب علم است و در بعض نسخ یبلها

با بی نقطه و کسر لام بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام باب افعالست الابلاء کهنه کردن و ...

لم یزل قال ابو نعیم کلام فضلست یعنی روایتست از فضل بن دکین بضم دال بی نقطه و فتح کاف و سکون

یا دو نقطه در پایین از سدیر صیرفی گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام بر حالیکه بر من بود

نعلی سفید پس گفت که ای سدیر چیست این نعل آیا نعل خود کردی آنرا با بردانستگی گفتم که نه بخدا

قسم قربانت شوم پس امام گفت که هر که داخل شد بازار را بر حالی که در پای نعل سفیدست در نیافت

آنرا تا آنکه کسب کند مالی را از جایی که گمان ندارد گفت ابو نعیم بفتح نون که خبر داد مرا سدیر اینکه او

در نیافت آن نعل را تا آنکه کسب کرد صد دینار طلا را از جایی که گمان نداشت چهارم اصل عن عبید بن زراره

قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام و علی نعل سوداء فقال یا عبید ما لک و النعل السوداء اما علمت ان فیها ثلث

خصال ترخی الذکر وتضعف البصر وتورث الهم وهی اغلی ثمنا من غیرها وان الرجل لیلبسها وما یملک

الا اهله وولده فیحبسه الله جبارا شرح روایتست از عبید بن زراره گفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلام

بر حالیکه بر من بود نعل سیاه پس گفت که ای عبید چیست ترا و نعل سیاه را آیا ندانستی که در اوست

سه خصلت سست میکند ذکر را و ضعیف میکند دیده را و باعث میشود اندوه را و آن گران بهاتر است

از غیر آن بیان این شد در شرح حدیث اول از این باب و بدرستی که مرد هر آینه میپوشد آنرا بر حالی که صاحب

نیست مگر زن و فرزند خود را پس بر میانگیزد او را الله تعالی در روز قیامت ستمکار پنجم اصل

عن ابی البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال من لبس نعلا صفراء کان فی سرور حتی یبلیها شرح بختری بفتح با

یکنقطه و سکون خا با نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا و کسر را بی نقطه و تشدید یا است و اسمش

وهب بن وهب است یبلیها بیا یکنقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال

منصوبست یعنی روایتست از ابی البختری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که پوشید نعلی زرد را باشد

در خوشحالی تا آنکه کهنه کند آنرا ششم اصل عن بعض اصحابنا یرفعه الی جابر الجعفی عن ابی جعفر علیه السلام

قال من لبس نعلا صفراء لم یزل ینظر فی سرور ما دامت علیه لان الله عز وجل یقول صفراء فاقع لونها تسر الناظرین

شرح بلغ بیا یکنقطه و غین با نقطه صیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع به بعض آنست

یا در بر برای تعدیه است و ضمیر راجع بسند حدیثست جابر الجیم و کسر را یکنقطه منصوبست جعفی

بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا است فاقع بمعنی ... است فاقع بیان میشود در شرح حدیث اینده

ليس

یعنی روایتست از بعض یاران ما رسانیده سند را بجابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که بپوشد نعلی
زرد را پیوسته نگاه میکند سوی آن نعل با خرمی مادامی که باقی باشد بر او زیرا که الله عز و جل میگوید
در سوره بقره که زرد خالص است رنگش بیان این آنکه خرمی حاصل میکند نگاه کنندگان را هفتم اصل عن عبد الملک
بن بحر صاحب اللؤلؤ قال من اراد لبس النعل فوقعت له صفراء الی البیاض لم یعدم مالا و ولدا و من
وقعت له سوداء لم یعدم غما وهما شرح عبد الملک بن بحر بفتح با یکنقطه و سکون حا بینقطه
و را بینقطه شاید که راوی امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلام باشد صاحب صفت بحر است در
کتاب رجال چنین است که بحر الطویل الکوفی صاحب متاع من اصحاب الصادق علیه السلام اللبس بضم لام و سکون با
یکنقطه مصدر یا جمع است صفراء مرفوع و فاعلست الی البیاض صفت صفراء است و مقصود اینست که
زرد نیز آن باشد سوی سپیدی مایل خواهد بود و شاید که این اشاره بتفسیر فاقع در آیه سوره بقره
باشد یا بزرد خوش رنگ مأخوذ باشد از فقوع بمعنی ناصع موافق آنچه مذکور شد در کتاب الاشربه در حدیث
نهم در شرح حدیث باب المسکر فی الطعام که باب بیست و نهم است لم یعدم بعین بینقطه و دال
بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم با جزم است لم یعدم بضم عین و سکون دال ... فرق میان
غم و هم اینجا اینست که اول از چیزیست که مال و مانند آنست و دوم از چیزیکه فرزند و مانند آنست یعنی
روایتست از عبد الملک بن بحر مروارید فروش گفت که هر که اراده کرد پوشیدن نعل را پس واقع شد برای
او زردی که مایل سوی سفیدی باشد نیافته نمیشود مال او و فرزند او و هر که واقع شد برای او سیاه نیافته
نمیشود غم او و هم او باب نوزدهم اصل باب الخف شرح الخف بضم خا بانقطه و تشدید فا موزه و آن پای افزاری است
که محیط بجمیع قدم است و خاکسار نیست و اکثر ساق دارد و از پوست است یعنی این باب بیان موزه است
در این باب شش حدیث است اول اصل عن سلیم بن ابی حبیبة عن ابی عبد الله علیه السلام قال لبس الخف یزید فی قوة البصر
شرح روایتست از سلیم بفتح سین بینقطه و فتح لام ابن ابی حبیبه بفتح حا بینقطه و تشدید با یکنقطه از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پوشیدن موزه زیاد میکند در قوت دیده دوم اصل عن منیع قال قال
ابو جعفر علیه السلام لبس الخف امان من السل شرح منیع بفتح میم و کسر نون و سکون یای دو نقطه در پایین
و عین بینقطه است الامان بفتح همزه و تخفیف میم مصدر بمعنی علم ایمنی و مراد اینجا باعث ایمنی است یا حمل

مصلی

مصدر برای مبالغه است سل بکسر سین بینقطه و تشدید لام جراحتی است در شش که بر طرف شدن آن بغایت بعید است
یعنی روایتست از منیع گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که پوشیدن موزه باعث ایمنی از سل است سیم اصل
عن مبارک غلام العقرقوفی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادمان لبس الخف امان من السل شرح الادمان بدال بینقطه
مصدر باب افعال بمعنی پیوسته کردن کاری در اکثر اوقات یعنی روایتست از مبارک غلام شعیب عقرقوفی بفتح عین
بینقطه و فتح قاف و سکون را بینقطه و ضم قاف و سکون واو و فا که منسوب بقریه ایست از توابع بغداد
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پیوسته کردن پوشیدن موزه باعث ایمنی از سل است چهارم اصل عن داود الرقی
قال خرجت مع ابی عبد الله علیه السلام الی ینبع فلما خرجت رأیت علیه خفا احمر فقلت له جعلت فداک ما هذا الخف
الذی اراه علیک قال خف اتخذته للسفر و هو ابقی علی الطین و المطر و احمل له قلت فاتخذها و البسها قال
اما فی السفر فنعم و اما فی الحضر فلا تعدلن بالسواد شیئا شرح ینبع بفتح یا دو نقطه در پایین و سکون نون
و ضم با یکنقطه و عین بینقطه دهی است از توابع مدینه ابقی ببا یکنقطه و قاف و الف افعل تفضیل است
علی برای استعلاست باعتبار اینکه پای رونده بر بالای گل میباشد احمل بحا بینقطه افعل تفضیل است
ضمیر له راجع بمجموع گل و باران است زیرا که مراد گلی است که از باران بهم رسیده فاتخذها بصیغه مضارع متکلم
معلوم باب افتعال بتقدیر استفهام است البسها از باب علم است لا تعدلن بصیغه نهی مخاطب معلوم باب
ضرب موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است یعنی روایتست از داود رقی بفتح را بینقطه و تشدید
قاف گفت که بیرون رفتم از مدینه با امام جعفر صادق علیه السلام سوی ینبع پس در وقتی که بیرون رفتم دیدم
بر امام موزه سرخ را پس گفتم او را که قربانت شوم چیست این موزه سرخ که می بینم آنرا بر تو گفت که
موزه ایست که فرا گرفتم آنرا برای سفر و آن داشت کننده تر است بر بالای گل و باران و تاب آورنده تر است
برای گل و باران گفتم که آیا پس فرا گیرم آنرا و بپوشم آنرا گفت که اما در سفر پس آری و اما در حضر پس برابر مکن البته
بسیاه چیزی را بیان استحباب خف سیاه می آید در حدیث آینده و عدم کراهت خف سیاه گذشت در حدیث
اول باب لبس السواد که باب شانزدهم است پنجم اصل عن زیاد بن المنذر قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام و علی
خف مقشور فقال یا زیاد ما هذا الخف الذی اراه علیک قلت خف اتخذته فقال اما علمت ان البیض من
الخفاف یعنی المقشورة من لباس الجبابرة و هم اول من اتخذها و الحمر من لباس الاکاسرة و هم اول من اتخذها

والسود من لباس بنی هاشم وسنة **شرح** المفشو بقاف و شین با نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال
و ضرب پوستی که روی آن تراشیده باشد و رنگ شده باشد بیض بکسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و ضاد
با نقطه است حنا بکسر حای بی نقطه است یعنی المفشو کلام راوی است جبابره عبارتست از خلفای بنی امیه
حمر بضم حای بی نقطه و سکون میم و را بی نقطه منصوب بنزع خافض میتواند بود و بر این قیاس است سود بضم سین
بی نقطه و سکون واو اکاسره عبارتست از پادشاهان عجم که دار الملک ایشان مداین بوده **یعنی** روایتست
از زیاد بن منذر بکسر ذال با نقطه گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام بر حالی که بر من موزه که روی آن تراشیده
شده بود پس گفت که ای زیاد چیست این موزه که می بینم آن را بر تو گفتم که موزه ایست که فرا گرفتم از آن پس
گفت که آیا ندانستی که سفیدها از جمله موزهای جباران اند و تراشیده شده ها از جمله لباس جباره است
و ایشان اول کسی اند که فرا گرفتند آن ها را و سرخها از جمله لباس پادشاهان عجم است و ایشان اول کسی اند که
فرا گرفت آن ها را و سیاهها از جمله لباس بنی هاشم است و سنت است **ششم اصل** عن ابی سلمة السراج عن
ابی عبد الله علیه السلام قال ادمان الخف یقی میتة السل **شرح** یقی بکسر قاف و سکون یا بصیغه مضارع غایب معلوم
معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب ضرب است میتة بکسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و تا دو نقطه
در بالا مصدر برای نوعست و منصوب مفعول دوم یقی است و مفعول اول شبه محذوفست بتقدیر یقی صاحبه
السل مجرور مضاف الیه است **یعنی** روایتست از ابی سلمه سراج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پیوسته
پوشیدن موزه نگاه میدارد صاحبش را از مردنی که بسبب سل باشد **باب ... اصل باب السنة فی لبس
الخف و النعل و خلعهما شرح** لبس بضم لام و سکون با مصدر باب علم است خلع بفتح خا با نقطه و سکون لام مصدر
باب منع است **یعنی** این باب بیان سنتهاست در پوشیدن موزه و نعل و کندن آنها و در این باب شش حدیث است
اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال من السنة خلع الخف الیسار قبل الیمین و لبس الیمین قبل
الیسار **شرح** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که از جمله سنتهاست کندن موزه چپ پیش
از راست و پوشیدن راست پیش از چپ **دوم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا لبست نعلک
او خفک فابدأ بالیمین و اذا خلعت فابدأ بالیسار **شرح** روایتست از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون بپوشی نعل خود یا موزه خود را ابتدا کن براست و چون بکنی ابتدا کن بچپ **سیم اصل**

عن ابن القداح

۱۰۶

پوشیدن راست را مثل چپ و چون
کندن آن را اسیر باید کرد

سیم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان یقول اذا انتعل احدکم نعله فلیلبس الیمنی قبل الیسری و
اذا خلعهما فلیخلع الیسری قبل الیمنی **شرح** روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت که امام بود که میگفت که چون بپوشد یکی از شما نعل خود را پس باید که بکند چپ را پیش از راست **چهارم اصل**
عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تمش فی حذاء واحد قلت و لم قال لانه اذا اصابک مس من الشیطان لم یکد یفارقک
الا ما شاء الله **شرح** مس بفتح میم و تشدید سین بی نقطه مصدر باب نصر و علم است و مس شیطان مذکور است
در آیه سوره اعراف اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا لم یکد بفتح کاف و سکون دال بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم معتل اللام باب علم از افعال مقاربه است و در بعضی نسخه بضم کاف و نون از افعال ناقصه است
ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست **یعنی** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که مرو در یک نعل گفتم که و چرا گفت زیرا که اگر برخورد ترا دیوانگی از شیطان نزدیک نمی شود که جدا شود
از تو مگر در وقتی که خواهد الله تعالی ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار دلالت بر این است
که پوشیدن و کندن یک نعل مخالف سنتهاست **پنجم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال من مشی
فی حذاء واحد فاصابه مس من الشیطان لم یدعه الا ما شاء الله **شرح** مضمونش پیش روایت سابقست
ششم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام عن علی صلوات الله علیه انه کان یمشی فی نعل واحدة و یصلح
الاخری لا یری بذلک باسا **شرح** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام از علی صلوات الله علیه گفت که
علی بود که راه میرفت در یک نعل و اصلاح میکرد دیگری را نمیدید باکی را در آن و این روایت منافات ندارد با آنچه گذشت در
حدیث چهارم و پنجم این باب زیرا که آن نهی در وقتیست که در کار اصلاح دیگری نباشد **باب بیست و یکم**
اصل باب الخواتیم شرح این باب بیان انگشترهاست در این باب هفده حدیث است **اول اصل** عن هشام بن سالم عن ابی
عبد الله علیه السلام قال کان خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله من ورق **شرح** ورق بفتح واو و کسر را و فتح و سکون را بی نقطه
و کسر واو و سکون را نقره است **یعنی** روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود انگشتر
رسول الله صلی الله علیه و آله از نقره **دوم اصل** عن حفص بن سنان و معویة بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان خاتم
رسول الله صلی الله علیه و آله من ورق قال قلت له کان فیه فص قال لا **شرح** الفص بفتح و ضم و کسر فا و تشدید صاد بی نقطه نگین
قال لا یعنی ... رسالتست مروی حدیث چهارم این باب و بعد از این آنچه می آید در حدیث هفتم باب نقش الخواتیم

۱۰۱

که باب بیست و ششم است **یعنی** روایتست از عبدالله بن سنان بکسر سین و تخفیف نون و فتح واو و سکون یا و فتح ها از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بود انگشتر رسول الله صلی الله علیه و آله از نقره او وی گفت که گفتم امام را که آیا بود در آن نگینی
امام گفت که نه **سیم اصل** عن یونس بن ظبیان عن ابی عبدالله علیه السلام قال من السنة لبس الخاتم **شرح** روایتست از
یونس بن ظبیان بفتح ظا با نقطه و سکون با یک نقطه و یا دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از جمله
سنتهاست پوشیدن انگشتر **چهارم اصل** عن ابی خدیجة قال الفص مدور و قال هکذا کان خاتم رسول الله صلی الله
علیه و آله **شرح** ~~عن روح بن عبدالرحیم~~ ابو خدیجه سالم بن مکرم بضم میم و سکون کاف و فتح را راوی امام جعفر
صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است **یعنی** روایتست از ابو خدیجه گفت که نگین مدور است و گفت که چنین بود
انگشتر رسول الله صلی الله علیه و آله **پنجم اصل** عن روح بن عبدالرحیم عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لامیر المؤمنین صلوات الله علیه لا تختم بالذهب فانه زینتک فی الآخرة **شرح** لا تختم بصیغه نهی مخاطب معلوم باب تفعل
بحذف یکی از دو تا و ضمیر فانه راجع بذهبست و جمله تعلیل نهیست که ذهب زینت انگشتر تو در آخرت باشد
یعنی روایتست از روح بضم را بی نقطه و سکون واو و حا بی نقطه ابن عبدالرحیم از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین صلوات الله علیه را که انگشتر مپوش از طلا چه بدرستی
که طلا زینت تست در آخرت **ششم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه
لا تختموا بغیر الفضة فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما طهرت کف فیها خاتم حدید **شرح** در این حدیث دو احتمال است
اول اینکه لا تختموا بصیغه نهی باب تفعل باشد و در استدلال اقتصار شده باشد و مقصود این باشد که رسول الله
بعد از منع خاتم حدید منع از اقسام دیگر خاتم کرد سوای فضه و در کتاب مشکاة مخالفان در باب الخاتم
چنین است عن بریدة عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال للرجل علیه خاتم من شبه ما لی اجد منک ریح الاصنام
فطرحه ثم جاء و علیه خاتم من حدید فقال ما لی اری علیک حلیة اهل النار فطرحه فقال یا رسول الله من ای
شیء اتخذه قال من ورق و لا تتمه مثقالا رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و قال محیی السنة و قد صح
عن سهل بن سعد فی الصداق ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال للرجل التمس و لو خاتما من حدید **دویم**
اینکه لا در لا تختموا قائم مقام جمله باشد برای نفی خیال جمعی که میگویند که تختم بغیر فضه مطلقا منهی عنه است
در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله نظیر لا در اقسم بیوم القیمة و امثال آن پس تختموا بصیغه امر باب تفعل باشد

ولا ابر

وحاصل استدلال این باشد که در کلام رسول الله نهی مخصوص حدیداست و قیاس غیر آن از جمله غیر فضه
بر آن باطل است شاید که نفی طهارت کف اینجا باعتبار بدبوی و بدرنگ شدن باشد پس طهارت بمعنی نظافت
باشد و گذشت در کتاب صلوة در حدیث سیزدهم باب ششم که باب اللباس تا آخر است لا یجوز الصلوة
فی شیء من الحدید فانه نجس ممسوخ و بیان شده **یعنی** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که انگشتر خود مکنید بغیر نقره زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که پاکیزه نشد
دستی که در آنست انگشتر آهن تا آخر روایت که اینجا منقول شده **هفتم اصل** عن جراح المدائنی عن
ابی عبدالله علیه السلام قال لا تجعل فی یدک خاتما من ذهب **شرح** روایتست از جراح مدائنی از امام جعفر صادق علیه السلام
که مکن در دست خود انگشتری از طلا **هشتم اصل** عن ابان عن یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبدالله علیه السلام انه
ساله عن التختم فی الیمین و قلت انی رایت بنی هاشم یتختمون فی ایمانهم فقال کان ابی یتختم فی یساره و کان
افضلهم و افقههم **شرح** ضمیر انه راجع بیحیی است و ضمیر بارز در ساله راجع بامام است و قلت کلام
ابان بن عثمان است کان ابی تا آخر بر ادعی فی کلام ابان است و مراد اینست که پدرم انگشتر در دست
چپ بر میکرد در وقتی که چند انگشتر در دست میداشت پس این حدیث منافات ندارد با کراهت تختم
در یسار در صورت وحدت خاتم **یعنی** روایتست از ابان از یحیی بن ابی العلاء از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه یحیی پرسید امام را از انگشتر بدست کردن در دست راست و گفتم که بدرستی که من دیدم بنی هاشم
را که انگشتر بدست میکردند در دستهای راست ایشان پس امام گفت که بود پدرم امام محمد باقر علیه السلام
که انگشتر در دست میکرد در دست چپ خود و بود بهترین بنی هاشم و داناترین بنی هاشم در زمان خود **نهم اصل**
عن علی بن جعفر قال سالت اخی موسی علیه السلام عن الخاتم یلبس فی الیمین فقال ان شئت فی الیمین و ان شئت
فی الیسار **شرح** روایتست از علی بن جعفر گفت که پرسیدم برادرم امام موسی کاظم علیه السلام را از انگشتر که
آیا پوشیده میشود در دست راست پس امام گفت که اگر خواهی در دست راست و اگر خواهی در دست چپ
مراد اینست که در دست چپ حرام نیست **دهم اصل** عن علی بن عطیة عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما تختم
رسول الله صلی الله علیه و آله الا یسیرا حتی ترکه **شرح** تختم بخا با نقطه و تا بدو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم
باب تفعل است الا بکسر همزه و تشدید لام برای استثنای مفرغ است یسیرا بفتح یا بدو نقطه در پایین

وکسر بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه مفعول است و عبارتست از انگشتری که بهای آن کم باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم باب نقش الخواتیم که باب بیست و ششم است که ذا حلقه و فقیر و فیه فطر سوء و پارسی میشود ضمیر او در تو کم راجع بد بیر است و ترکیب عبارتست از انتقال از دار دنیا و عبارت از انتقال بسوی انگشتر قیمتی یعنی روایتست از علی بن عطیه بفتح عین بی نقطه و کسر طاء بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که انگشتر خود نکرد رسول الله صلی الله علیه و آله جز از برای کم بها تا اینکه گذاشت آنرا یازدهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله کان یتختم فی یمینه شرح روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که انگشتر میکرد در دست راست خود دوازدهم اصل و بهذا الاسناد قال کان علی والحسن والحسین صلوات الله علیهم یتختمون فی یسارهم شرح و با این سند حدیث است از امام گفت که بودند علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم که انگشتر میکردند گاهی در دستهای چپ خود سیزدهم اصل عن حاتم بن اسمعیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الحسن والحسین علیهما السلام یتختمان فی یسارهما شرح روایتست از حاتم بحاء بی نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا ابن اسمعیل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بودند حسن و حسین علیهما السلام که انگشتر میکردند گاهی در دست چپ ایشان چهاردهم اصل عن یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الحسن والحسین یتختمان فی یسارهما شرح این نیز مثل سابق است پانزدهم اصل عن عبد الرحمن بن محمد العرزمی عن ابی عبد الله علیه السلام ان علی بن الحسین علیه السلام کان یتختم فی یمینه شرح روایتست از عبد الرحمن بن محمد عرزمی بفتح عین بی نقطه و سکون را بی نقطه و فتح زای با نقطه و تخفیف میم که منسوب بموضعی است در کوفه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه علی بن الحسین صلوات الله علیهما بود که انگشتر میکرد در دست راست خود شانزدهم اصل عن العرزمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین علیه السلام یتختم فی یمینه شرح روایتست از عرزمی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین علیه السلام که انگشتر میکرد او در اکثر اوقات در دست راست هفدهم اصل عن صفوان عن ابی الحسن علیه السلام قال قومنا خاتم ابی عبد الله علیه السلام فاخذه ابی بسبعة قال قلت دراهم قال بسبعة دنانیر شرح روایتست از صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلام گفت که قیمت کردند انگشتر امام جعفر صادق علیه السلام را پس گرفت آنرا پدرم امام موسی کاظم علیه السلام از ایشان بهفت راوی گفت که گفتم که آیا

بلغت درهم امام گفت که بهفت دینار باب بیست و دوم اصل باب العقیق شرح این باب بیان نگین عقیق است در این باب هشت حدیث است اول اصل عن احمد بن محمد ابی نصر عن الرضا علیه السلام قال العقیق ینفی الفقر ولبس العقیق ینفی النفاق شرح روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام گفت که عقیق بر طرف میکند پریشانی را و پوشیدن انگشتر عقیق بر طرف میکند نفاق را دوم اصل عن احمد بن محمد عن الوشاء عن الرضا علیه السلام قال من ساهم بالعقیق کان سهمه الاوفر شرح المساهمة بسین بی نقطه مصدر باب مفاعله قرعه انداختن بشرکت با یکدیگر برای تعیین نصیب هر کدام و مساهم با انگشتر اینست که شرکا ربع مال از نقد یا نصیبها نقدی و مع انگشتر خود را آمیخته کنند و شخصی که نشناسد هر کدام را بر سر نصیبی گذارد و آن نصیب مخصوص صاحب آن انگشتر شود السهم بفتح سین نصیب الاوفر بوده بها نصیب یعنی روایتست از احمد بن محمد از حسن بن علی نقل از علی بن امام رضا علیه السلام گفت که هر که قرعه اندازد با انگشتر عقیق بیشتر نصیب او و اولیتر از کثرت و قیاسی باشد و انگشتر بیشی دیگر عقیق نباشد سیم اصل عن عبد الرحمن بن زید بن اسلم البتوکی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله تختموا بالعقیق فانه مبارک ومن تختم بالعقیق یوشک ان یقضی له بالحسنی شرح یوشک بشین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال از افعال مقاربه است یقضی بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب حسنی مؤنث احسن است و مراد حالت بهتر است و ظرف نه دوم نایب فاعل است یعنی روایتست از عبد الرحمن بن زید بن اسلم بتوکی بفتح تا دو نقطه در بالا و تخفیف با یک نقطه مضموم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که انگشتر در دست کنید بعقیق و بدرستی که عقیق مبارک است و هر که انگشتر در دست کند بعقیق نزدیک میشود اینکه حکم کرده شود برای او بحالت بهتر چهارم اصل عن ربیعة الرای قال رایت فی ید علی بن الحسین علیهما السلام فص عقیق فقلت ما هذا الفص فقال عقیق رومی وقال رسول الله صلی الله علیه و آله من تختم بالعقیق قضیت حوائجه شرح ربیعه بفتح را بی نقطه و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بی نقطه از تخالفا نست و رای بفتح را بی نقطه و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین همزه بمعنی اجتهاد ظنی است که طریقه مخالفا نست و چون ربیعه در زمان خود مشهور بوده باجتهاد مضاف برای شده یعنی روایتست از ربیعه الرای گفت که دیدم در دست علی بن الحسین علیهما السلام نگین عقیق را پس گفتم که چیست این نگین پس گفت که عقیق رومی است و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که انگشتر در دست کند بعقیق بر آورده

عن بعض اصحابه رفعه قال قال ابو عبدالله علیه السلام العقیق امان فی السفر ضمیر اصحابه راجع
باحمد بن محمد که مذکور است در سند حدیث دوم این باب روایتست از بعضی یاران احمد که اسناد بردند
حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که عقیق باعث ایمنی از آفاتست در سفر عن الحسین بن
خالد عن الرضا علیه السلام قال کان ابو عبدالله علیه السلام یقول من اتخذ خاتما فصه عقیق لم یفتقر ولم یقض له الا بالتی هی
احسن روایتست از حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام گفت که بود امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت که هر که
فرا گرفت انگشتری را که نگین آن عقیق است نیازمند نشود و حکم کرده نشد برای او مگر بحالتی که آن بهتر است
عن عبدالرحیم القصیر قال بعث الوالی الی رجل من آل ابی طالب فی جنایة فمر بابی عبدالله علیه السلام فقال اتبعوه بخاتم عقیق
فاتی بخاتم عقیق فلم یر مکروها فی برای سببیت است الجنایة بکسر جیم و تخفیف نون و یاء دو نقطه در پایین مصدر
باب ضرب یکتا یندن گناه سوی کسی یعنی بد کردن او بر دیگری روایتست از عبدالرحیم قصیر گفت که فرستاد
حاکم مدینه بسوی مردی از آل ابی طالب برای بد کردن کسی در حق او پس گذشت با امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت
که تابع کنید او را با انگشتری عقیق پس داده شد آورده شد انگشتر عقیقی پس ندید ناخوشی را عن محمد بن احمد
رفعه قال شکا رجل الی النبی صلی الله علیه وآله انه قطع علیه الطریق فقال هلا تختمت بالعقیق فانه حرز من کل سوء
هلا بفتح ها و تشدید لام برای تندیم است حرس بکسر حاء بی نقطه و راء بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر است روایتست از محمد بن احمد نسبت داد حدیث را بامامی که روایتست از و گفت که شکایت
کرد مردی سوی نبی صلی الله علیه وآله این که بریده شد بر او راه یعنی که راه زنان مال او را بردند پس گفت که چرا
انگشتری در دست خود نکردی بعقیق چه بدرستی که عقیق نگاه میدارد از هر مکروهی باب بیست و نهم اصل باب
الیاقوت والزمرد شرح این باب بیان نگین یاقوت و نگین زمرد است در این باب پنج حدیث است اول اصل عن الحسن بن
خلف عن الرضا علیه السلام قال کان ابو عبدالله علیه السلام یقول تختموا بالیواقیت فانها تنفی الفقر شرح روایتست از حسن بن
خلف بفتح خاء بانقطه وفتح لام از امام رضا علیه السلام گفت که بود امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت که انگشتری
دست کنید بیاقوتها چه بدرستی که آنها بر طرف میکنند نیازمندی را دوم اصل عن محمد بن الفضیل عن ابی الحسن
عن ابیه عن جده صلوات الله علیهم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله تختموا بالیواقیت فانها تنفی الفقر
این موافق سابق است سیم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر صاحب الانزال وکان یقوم ببعض امور الماضی علیه السلام خالد

١٠٥

قال اذا لبستها واملی وهاتم کتاب الختم بالزمرد یسرا لا عسر فیه شرح الانزال بفتح همزه وسکون نون وزای با نقطه جمع
نزل بضم نون وضم و سکون زای با نقطه حاضرها یعنی طعامهای که برای مهمانان آماده شده باشد الاملا مصدر
باب افعال الخواهد نوشتن یعنی بر کسی برای نوشتن کتاب یا نوشتن است یعنی روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر صاحب
حاضرها بود که ایستاده بود بعضی کارهای امام موسی کاظم علیه السلام گفت که امام گفت مرا روزی و خواند بر من از کتابی
که انگشتری در دست کردن بزمرد آسانی است که نیست دشواری در آن مراد اینست که باعث آسانی جمیع کارهاست
چهارم اصل عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته یقول تختموا بالیواقیت فانه تنفی الفقر شرح این موافق
حدیث اول این بابست پنجم اصل عن بکر بن محمد عن ابی عبدالله علیه السلام قال یعجبنی التختم بالیاقوت شرح روایتست از بکر
بفتح با یک نقطه و سکون کاف ابن محمد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مستحب است انگشتری در دست کردن بیاقوت
باب سی ام اصل باب الفیروزج شرح این باب بیان نگین فیروزه است در این باب دو حدیث است اول اصل
عن سهل بن زیاد رفعه الی ابی عبدالله علیه السلام قال من تختم بالفیروزج لم یفتقر کفه شرح روایتست از سهل بن زیاد بالا برد
سند حدیث را سوی امام جعفر صادق علیه السلام که هر که انگشتری در دست کرد بفیروزه نیازمند نشد دست او دوم اصل
عن الحسن بن علی بن مهران قال دخلت علی ابی الحسن موسی علیه السلام وفی اصبعه خاتم فصه فیروزج نقشه الله الملک فادمت
النظر الیه فقال ما لک تدیم النظر الیه فقلت بلغنی انه کان لعلی امیر المؤمنین علیه السلام خاتم فصه فیروزج نقشه
الله الملک فقال اتعرفه فقلت لا فقال هذا هو شرح خاتم با تنوین است فصه بفتح فاء و تشدید صاد بی نقطه
وضمیر غایب فیروزج است یعنی روایتست از حسن بن علی بن مهران گفت که داخل شدم بر ابی الحسن امام موسی کاظم علیه السلام
و در انگشت او بود انگشتری که نگین آن فیروزه بود نقش آن الله الملک بود پس پیوسته کردم نگاه را سوی آن
پس امام گفت که چیست ترا که پیوسته میکنی نگاه را سوی آن پس گفتم که رسید بمن که شان اینست که بود برای علی
امیر المؤمنین علیه السلام انگشتری که نگین آن فیروزه بود نقش آن الله الملک بود پس امام گفت که آیا میشناسی آنرا
گفتم که نه پس امام گفت که این آن انگشتر است اصل اتدری ما سببه قلت لا قال هذا حجر اهداه جبرئیل
الی رسول الله صلی الله علیه وآله فوهبه رسول الله صلی الله علیه وآله لامیر المؤمنین صلوات الله علیه اتدری ما اسمه قلت فیروزج
قال هذا بالفارسیة فما اسمه بالعربیة قلت لا ادری قال اسمه الظفر شرح آیا میدانی که چیست وسیله آن
انگشتر گفتم که نه امام گفت که این سنگیست که هدیه کرد جبرئیل سوی رسول الله صلی الله علیه وآله پس بخشید آنرا

رسول الله صلی الله علیه وآله برای امیر المؤمنین صلوات الله علیه آیا سیرابی که حبیبت نام آن گفتم که فیروزج است اعلم که گفت
که این در لغت فارسیست یا بمعنی که ملخوذ از نام فارسی آنست پس حبیبت نام آن در لغت عربیه گفتم که نه بلکه
گفت که نام آن ظفر است بفتح ظای با نقطه وفتح فا باب بیست وپنجم اصل باب الجزع الیمانی والبلور شرح الجزع بفتح
جیم وسکون زای با نقطه وعین بی نقطه جوهری سیاه وسفید که از یمن است وچشم را تشبیه بآن میکنند
نگین انگشتر میشود البلور بفتح بای یک نقطه وتشدید لام مضموم وسکون واو ورای بی نقطه وبکسر با وتشدید
لام مفتوح جوهریست معروف یعنی این باب بیان نگین جزع یمنی ونگین بلور است در این باب دو حدیث اول اصل
عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن ابن الحسین عن ابیه عن جده قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله تختموا بالجزع الیمانی فانه یرد کید
مردة الشیاطین شرح روایتست از محمد بن حسین بن علی بن حسین از پدرش از جدش امام زین العابدین گفت که گفت
صلی الله علیه وآله که انگشتر بپوشید بجزع یمنی چه بدرستی که آن برمیگرداند مکر کشتار شیاطین را دوم اصل
عنه المعروف ابن وهب العبسی وهو قریة من قری واسط یرفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال نعم الفص البلور
شرح وهب بفتح واو وسکون ها وبا یک نقطه ساده عبس بفتح عین بی نقطه وسکون با یک نقطه وفتح ال
بی نقطه وسین بی نقطه است واسط شهریست میان کوفه وبصره یعنی روایتست از علی بن محمد مشهور بابن وهب عبسی
ومنسوب بعبس که دهیست از دههای واسط بالا برده در سند حدیث بسوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوب نگینی است
بلور باب بیست وششم اصل باب نقش الخواتیم شرح اختلاف نقش خاتم بعض ائمه علیهم السلام در احادیث این باب با عبارات
خلتهای ایشان مراد است پس تنافی میان احادیث این باب نیست یعنی این باب بیان نقش انگشترها است
در این باب سه حدیث است اول اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان نقش خاتم النبی صلی الله علیه وآله
محمد رسول الله وکان نقش خاتم امیر المؤمنین صلوات الله علیه الله الملک وکان نقش خاتم ابی العزة لله شرح روایتست
از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود نقش انگشتر پیغمبر صلی الله علیه وآله محمد رسول الله وبود نقش
انگشتر امیر المؤمنین صلوات الله علیه الله الملک چنانچه گذشت در حدیث دوم باب الفیروزج وبود نقش انگشتر
پدرم العزة لله دوم اصل عن یونس بن ظبیان وحفص بن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلام قالا قلنا جعلنا فداک
ایکره ان یکتب الرجل فی خاتمه غیر اسمه واسم ابیه فقال فی خاتمی مکتوب الله خالق کل شیء وفی خاتم ابی محمد بن علی
وکان خیر محمد لو رأیته العزة لله وفی خاتم علی بن الحسین الحمد لله العلی وفی خاتم الحسن والحسین حسبی الله وفی خاتم

امیر المؤمنین

امیر المؤمنین الله الملک شرح الله خالق کل شیء در سوره رعد وسوره زمر هست حسبی الله در سوره توبه وسوره زمر
هست یعنی روایتست از یونس بن ظبیان بفتح ظای با نقطه وسکون بای یک نقطه ویای دو نقطه در پایین
وحفص بفتح حای بی نقطه وسکون فا وصاد بی نقطه ابن غیاث بکسر غین با نقطه وتخفیف یای دو نقطه در پایین و
ثای سه نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفتند که گفتیم فدات شویم آیا مکروه هست اینکه بنویسد مرد در انگشتر خود غیر
نام خود ونام پدر خود را پس امام گفت که در انگشتر من مکتوبست الله خالق کل شیء ودر انگشتر پدرم محمد بن علی وبود
بهترین فرزندان محمد که دیدم او را العزة لله ودر انگشتر علی بن الحسین الحمد لله العلی ودر انگشتر حسن وحسین حسبی الله
ودر انگشتر امیر المؤمنین الله الملک سیم اصل عن ابراهیم بن عبد الحمید قال مر بی معتب ومعه خاتم
فقلت له ای شیء هذا فقال خاتم ابی عبد الله علیه السلام فاخذت لاقرأ ما فیه فاذا فیه اللهم انت ثقتی فقنی شر
خلقک شرح روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید گفت که گذشت بمن معتب بضم میم وفتح عین بی نقطه وتشدید
تای دو نقطه در بالا مکسوره وبای یک نقطه غلام امام جعفر صادق علیه السلام وبا او بود انگشتری پس گفتم او را که چه چیز است
این پس گفت که انگشتر امام جعفر صادق علیه السلام است پس گرفتم که بخوانم آنچه را که در آنست پس ناگاه در آن بود
که اللهم انت ثقتی فقنی شر خلقک خداوندا تو اعتماد منی پس نگاه دار مرا از شر آفریدگان تو چهارم اصل
عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال کنت عند ابی الحسن الرضا علیه السلام فاخرج الینا خاتم ابی عبد الله وخاتم ابی الحسن علیهما السلام
وکان علی خاتم ابی عبد الله علیه السلام انت ثقتی فاعصمنی من الناس ونقش خاتم ابی الحسن حسبی الله وفیه وردة وهلال
فی اعلاه شرح نقش مرفوع ومبتداست یا منصوب بحرف یعطف بر خبر کان است که مقدم شده ضمیر فیه راجع بخاتم
ابی الحسن علیه السلام است ورده بفتح واو وسکون را بی نقطه ودال بی نقطه وتا وحدت عبارتست از نقش گلی
هلال بکسر ها وتخفیف لام عبارتست از نقش ماه نو فی اعلاه صفت هلال است ومراد اینست که چون نگین
مدور بود موافق آنچه گذشت در حدیث چهارم باب الخواتیم که باب بیست ویکم است وحسبی الله بکسر بود
پس در پایین نگین نقش گلی شده بود در بالای نگین نقش هلالی شده بود پس الفاظ حسبی الله برای اینکه نگین پر شود
یعنی روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که بودم نزد ابی الحسن امام رضا علیه السلام پس بیرون آورد بسوی
ما انگشتر امام جعفر صادق علیه السلام وانگشتر امام موسی کاظم علیهما السلام وبود بر انگشتر امام جعفر صادق علیه السلام
انت ثقتی فاعصمنی من الناس تو اعتماد منی پس نگاه دار مرا از شر مردمان ونقش انگشتر امام موسی کاظم علیه السلام

حسبی الله بود و در انگشتر امام موسی کاظم علیه السلام نقش کلمه بود و نقش هلالی بود در بالای آن **پنجم اصل** عن یونس بن
عبد الرحمن قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن نقش خاتمه و خاتم ابیه قال نقش خاتمی ما شاء الله لا قوة الا بالله و نقش
خاتم ابی حسبی الله وهو الذی کنت اتختم به **شرح** ما شاء الله لا قوة الا بالله در سوره کهف هست ضمیر راجع بخاتم
او است اتختم بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعل است و در بعضی نسخ اختم از باب ضرب است الختم مهر کردن
بر کاغذ و مانند آن **یعنی** روایتست از یونس بن عبد الرحمن گفت که پرسیدم ابو الحسن امام رضا علیه السلام را از نقش
انگشتر او و انگشتر پدرش گفت که نقش انگشتر من ما شاء الله لا قوة الا بالله است آنچه خواست الله میشود و سلب
این کرده نیست قوت مگر بر کاری مگر بتوسیل الله و نقش انگشتر پدرم حسبی الله بوده است و آن انگشتری است
آنچه بودم که انگشتر در دست میکردم با آن **ششم اصل** عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن علیه السلام قال کان علی خاتم علی بن
الحسین خزی و شقی قاتل الحسین بن علی صلوات الله علیهم **شرح** خزی بخاء با نقطه و زای با نقطه و یاء بصیغه ماضی
غایب معلوم باب علم است الخزی بکسر خاء و سکون زای رسوا شدن در خواری و گرفتاری بلا شقی بصیغه ماضی
غایب معلوم باب علم است الشقاء بفتح شین و الف ممدوده و مقصوره تنگحالی و آنچه موجب خلود در جهنم است
یعنی روایتست از حسین بن خالد از امام موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام گفت که بود بر انگشتر علی بن الحسین
خزی و شقی قاتل الحسین بن علی رسوا باد و تنگحال باد کشنده حسین بن علی صلوات الله علیهم **هفتم اصل** عن محمد بن
سنان قال ذکرنا خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله فقال تحب ان اریکه فقلت نعم فدعا بحق مختوم ففتحه و اخرجه
فی قطنة فاذا حلقه فضة و فیه فصه اسود علیه مکتوب سطرین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله قال ثم
قال ان فص النبی صلی الله علیه و آله اسود **شرح** حق بضم حاء بی نقطه و تشدید قاف اسم جنس حقه است و ظرف
معروف که از یکپارچه چوب تراشیده میشود حلقه بفتح حاء و سکون لام و قاف و ضمیر راجع بخاتم مرفوع
و مبتدا است و ظرف اول خبر حلقه است فضه بکسر فا و تشدید ضاد با نقطه و تا تانیث مرفوع و خبر مبتدا است
فص بفتح فا و تشدید صاد بی نقطه است شاید که اسود عبارت باشد از حجر یمنی که قیمت آن بغایت
کم است **یعنی** روایتست از عبد الله بن سنان که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که
مذکور کردیم انگشتر رسول الله صلی الله علیه و آله را پس امام گفت که آیا دوست میداری که ظاهر سازم آن را برای تو گفتم
که آری پس خواند حقه سر بمهر را پس گشود آن را و بیرون آورد آن انگشتر را در پنبه پس ناگاه حلقه آن نقره بود

اختم

ودران بود

و در آن بود نگین سیاه بر آن نوشته شده بود بر حالی که دو سطر بود محمد رسول الله شاید که محمد سطری باشد
و رسول الله سطری دیگر باشد و محمد رسول سطری باشد و الله سطری دیگر باشد در بالا و ادبار این حدیث مراد آنکه
راوی گفت که بعد از آن امام گفت که بدرستی که نگین انگشتر نبی صلی الله علیه و آله سیاه بود **هشتم اصل** عن الحسین بن
خالد عن ابی الحسن الثانی علیه السلام قال قلت له انا روینا فی الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یستنجی و خاتمه
فی اصبعه و کذلک کان یفعل امیر المؤمنین علیه السلام و کان نقش خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله محمد رسول الله قال
صدقوا قلت فینبغی لنا ان نفعل قال ان اولئک کانوا یتختمون فی الید الیمنی و انکم انتم تختمون فی الیسری
شرح روینا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر مجهول از باب تفعیل است التروید راوی کردن کسی را بنقل حدیثی یا و
برای اینکه روایت کند و کذلک تا آخر نقل فعل امیر المؤمنین علیه السلام در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله است
و قول امام کانوا یتختمون فی الید الیمنی مبنی بر حدیث است بر منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث دوم از
باب الخواتیم که باب بیست و یکم است **یعنی** روایتست از حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام گفت که گفتم امام را
که بدرستی که ما راوی کرده شده ایم در حدیثی اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله بود که استنجا میکرد و حال
که انگشتر او در انگشت او بود و چنان بود که امیر المؤمنین علیه السلام و بود نقش انگشتر رسول الله صلی الله
علیه و آله محمد رسول الله امام گفت که راست گفتند گفتم که آیا پس سزاوار میشود برای ما اینکه کنیم مثل آن را امام
گفت که بدرستی که ایشان بودند که انگشتر میکردند در دست راست و بدرستی که شما که شیعه اید انگشتر میکنید
در دست چپ برای ضرورت **اصل** قال فسکت فقال اتدری ما کان نقش خاتم آدم علیه السلام فقلت لا فقال لا اله الا
الله محمد رسول الله و کان نقش خاتم النبی محمد رسول الله و خاتم امیر المؤمنین علیه السلام الله الملک و خاتم الحسن
العزة لله و خاتم الحسین ان الله بالغ امره و علی بن الحسین خاتم ابیه و ابو جعفر الاکبر خاتم جده الحسین
و خاتم جعفر الله ولیی و عصمتی من خلقه و ابی الحسن الاول حسبی الله و ابی الحسن الثانی ما شاء الله لا قوة
الا بالله و قال الحسین بن خالد و مد یده الی و قال خاتمی خاتم ابی ایضا **شرح** و خاتم در چهار جا مرفوع است
بعطف بر نقش و مضاف محذوف شده و مضاف الیه قائم مقام آن و معرب باعراب آن شده بتقدیر
و نقش خاتم و ان الله بالغ امره در سوره طلاق هست و علی مرفوع است بعطف بر نقش و دو مضاف
محذوف شده و مضاف الیه قائم مقام آنها شده بتقدیر و نقش خاتم علی خاتم ابیه منصوب است و بتقدیر

نقش خاتم ابیه است و بر این قیاس است و ابو جعفر الاکبر خاتم جده تا آخر امام رضا علیه السلام ابو الحسن الثانی گفت دیگری
خود ش را خواسته **شرح** راوی گفت که پس امام ساکت شد پس گفت که آیا سؤال نمیکنی چه بود نقش انگشتر
آدم علیه السلام پس گفتم که نه پس گفت که لا اله الا الله محمد رسول الله بود و بود نقش انگشتر پیغمبر محمد رسول الله و بود
نقش انگشتر امیر المؤمنین علیه السلام الله الملک و بود نقش انگشتر حسن العزة لله و بود نقش انگشتر حسین
ان الله بالغ امره بدرستیکه الله رسنده بکار خود است و بود نقش انگشتر علی بن الحسین نقش انگشتر
پدرش و بود نقش انگشتر امام محمد باقر نقش انگشتر جدش حسین و بود نقش انگشتر جعفر الله ولیی و عصمتی
من خلقه الله کارساز منست و نگاه دارنده منست از آفریدگان اوست و بود نقش انگشتر امام
موسی کاظم حسبی الله و بود نقش انگشتر امام رضا ما شاء الله لا قوة الا بالله و گفت حسین بن خالد
که و امام رضا کشید دست خود را بسوی من برای بودن انگشتر پدرش و گفت که انگشتر من انگشتر
پدر منست یعنی مراد اینست که دو انگشتر در دست میکنم یکی از خودم و دیگری از پدرم **نهم اصل**
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین علیه السلام من نقش علی خاتمه اسم الله فلیحوله عن الید
التی یستنجی بها فی المتوضا **شرح** المتوضا بفتح ضاد با نقطه و همزه بیت الخلا **یعنی** روایتست از
ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که هر که نقش کرده بر انگشتر خود نام الله را پس
باید که گرداند آنرا از دستی که استنجا میکند با آن در بیت الخلا **باب بیست و هفتم اصل باب الحلی شرح**
الحلی بفتح حاء بی نقطه و سکون لام و یاء زیور طلا یا نقره و بضم حاء و کسر لام و تشدید یاء جمع آنست و بکسر و فتح
حاء و تخفیف لام و القصر حلیه بکسر حاء و سکون لام است که بمعنی زیور است **یعنی** این باب بیان در زیور
طلا و نقره است در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن ابی الصباح قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الذهب
یحلی به الصبیان فقال کان علی علیه السلام یحلی ولده و نساءه بالذهب و الفضة **شرح** یحلی در اول بصیغه
مضارع غایب مجهول از باب تفعیل است و در دوم بصیغه معلوم است و لده بضم واو و سکون
لام است و مراد کودکانست **یعنی** روایتست از ابو الصباح بفتح صاد بی نقطه و تشدید باء یک نقطه گفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از طلا که آیا زیور کرده میشوند با آن کودکان پس گفت که بود علی
علیه السلام که زیور میکرد کودکانش را و زنانش را بطلا و نقره **دویم اصل** عن داود بن سرحان قال سألت

ابا عبد

ابا عبد الله علیه السلام عن الذهب یحلی به الصبیان فقال انه کان ابی یحلی ولده و نساءه بالذهب و الفضة و لا بأس به
شرح روایتست از داود بن سرحان بکسر سین بی نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
طلا که آیا زیور کرده میشوند با آن کودکان پس گفت که بدرستیکه شان اینست که بود پدرم که زیور میکرد
کودکانش را و زنانش را بطلا و نقره پس نیست پروایی با آن **سیم اصل** عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن حلیة النساء بالذهب و الفضة فقال لا بأس **شرح** روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از زیور زنان بطلا و نقره پس گفت که نیست پروایی **چهارم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کان نعل سیف رسول الله صلی الله علیه و آله و قائمته فضة و بین ذلک حلق من فضة و لبست درع
رسول الله صلی الله علیه و آله و کنت اسحبها و فیها ثلث حلقات فضة من بین یدیها و ثنتان من خلفها
شرح نعل سیف بفتح نون و سکون عین بی نقطه ازتر غلاف و قائمه سیف بکسر همزه عبارتست از
قبضه آن و ذلک اشارتست بمجموع نعل و قائمه حلق بفتح و کسر حاء بی نقطه و فتح لام جمع حلقه بفتح حاء و
سکون لام است اسحبها بسین بی نقطه و حاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
منع است السحب بفتح سین و سکون حاء کشیدن چیزی بروی زمین و این اشارتست بانچه گذشت
در کتاب الحجة در حدیث اول باب ما عند الائمة من سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و متاعه که بابست
و هشتم است که درع رسول الله صلی الله علیه و آله برای غیر قائم علیه السلام موافق نمیشود و مراد درع ذات
الفضول است بقرینه آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب مذکور حلقات بفتح حاء و فتح لام جمع
در کتاب الروضة بیش از حدیث خلق لحیاه عیسی علیه السلام که درع ذات الفضول دو حلقه دارد نقره در پیش
دارد و دو حلقه نقره در عقب دارد و پوشید آنرا علی علیه السلام در روز جمل و ظاهر اینست که نقص در کتاب الروضه
باشد **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود ته غلاف شمشیر رسول الله صلی الله
علیه و آله و قبضه آن نقره و در میان آن حلقه چند بود از نقره و پوشیدم زره رسول الله صلی الله علیه و آله
را پس بودم که بر زمین میکشیدم آنرا و در آن بود سه حلقه نقره در پیش آن و دو حلقه در پس آن **پنجم اصل**
عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس بتحلیة السیف بأس بالذهب و الفضة **شرح** روایتست
از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست بزیور کردن شمشیر پروایی بطلا و نقره **ششم اصل**

قالمقدم

قناعٌ

عن حاتم بن اسمعيل عن ابي عبد الله عليه السلام ان حلية سيف رسول الله صلى الله عليه وآله كانت فضة كلها قائمه وقباعه

شرح كلها بضمير راجع بحليه منصوب است كلا منه بضمير راجع بسيف نيز منصوبست قباعه در نسخ بكسر قاف و
تخفيف با يكنقطه و عين بينقطه و ضمير راجع بسيفاست و قباع جمع قبيعه بفتح قاف و كسر با يكنقطه و
سكون يا دو نقطه در پايين است يعني آنچه بر سر دسته شمشير ميباشد از آهن يا نقره يا مانند آن و ظاهر
اينست كه بكسر قاف و تخفيف نون باشد و عبارت باشد از نعل شمشير كه كذشت در حديث چهارم اين باب زيرا
كه جمع مناسب نعل نميباشد و انتها سوا با مناسبتر است بقلم تميم يعني روايتست از حاتم بن اسمعيل از
امام جعفر صادق عليه السلام اينكه زيور شمشير رسول الله صلى الله عليه وآله بود نقره چه قبضه خواه دسته شمشير و خواه
نعل شمشير هفتم اصل عن داود بن سرحان عن ابي عبد الله عليه السلام قال ليس بتحلية المصاحف والسيوف
بالذهب والفضة بأس شرح روايتست از داود بن سرحان از امام جعفر صادق عليه السلام كفت كه نيست زيور
كردن مصحفها و شمشيرها بطلا و نقره بدي و مراد قرآن نوشتن قرآن بطلاست چنانچه كذشت در كتاب فضل
القرآن در حديث هشتم آخر ابواب هشتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال لم تزل النساء يلبسن الحلي
شرح لم تزل بصيغه غايبه و يلبسن بنون بصيغه جمع مونث غايبه بلا جزم است و لم تزل بصيغه غايبه
يلبسن بنون بصيغه غايبست بنابر اينكه نسا مانند نسوه اسم جمع مرئه است پس تذكير و افراد آن
جايزاست مثل آيه سوره يوسف وقال نسوة شرح روايتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلام كفت كه پيوسته
زنان ميپوشيدند زيور را مراد اينست كه هيچ زيوري بر ايشان حرام نيست نهم اصل عن ابن القداح عن ابي عبد الله
عليه السلام قال ان النبي صلى الله عليه وآله تختم في يساره بخاتم من ذهب ثم خرج على الناس فطفق الناس ينظرون اليه فوضع
يده اليمنى على خنصره اليسرى حتى رجع الى البيت فرمى به فما لبسه شرح تختم في يساره منافات ندارد با آنچه
كذشت در حديث هشتم باب سابق زيرا كه آنچه كذشت در غير طلا است طفق بطا بينقطه و قاف و فا بمعني
فا بجعلوا باب علم و ضرب يعني شروع است الخنصر بكسر خا با نقطه و سكون نون و كسر و فتح صاد بينقطه و را
بينقطه انكشت كوچك دست يعني روايتست از عبد الله بن ميمون قداح از امام جعفر صادق عليه السلام كفت كه پيغمبر
صلى الله عليه وآله انكشتر كرد در جانب چپ خود با انكشتري از طلا بعد از آن بيرون آمد بر مردمان پس شروع كردند
مردمان نكاه ميكردند بسوي آن انكشتر پس كذاشت دست راست خود را بر انكشت كوچك دست چپ خود تا اينكه

بركشت

بركشت سوي خانه پس انداخت آن انكشتر را پس نپوشيد آن انكشتر را چنانكه اين منافات ندارد با حرام شدن
زيور طلا براي مردان موافق آنچه كذشت در كتاب العقل در حديث اول از باب اختلاف الحديث كه از باب
دوم است كه فان امر النبي صلى الله عليه وآله مثل القرآن ناسخ ومنسوخ تا آخر دهم اصل عن الفضيل بن يسار قال
سألت ابا عبد الله عليه السلام عن السرير فيه الذهب ايصلح امساكه في البيت فقال ان كان ذهبا فلا وان كان ماء
الذهب فلا بأس شرح روايتست از فضيل بن يسار كفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از تخت كه در آنست
طلا آيا خوب ميشود نكاه داشتن آن در خانه پس امام كفت كه پس اكر باشد طلا خوب نميشود و اكر باشد
آب طلا پس نيست بدي بروايتي باب سيصد و هشتم اصل باب الفرش شرح فرش بفتح فا و ضم را بينقطه فراش بكسر فا
يعني كسترده شده و آن را باد مكر بانيز مي نامند و فرش بفتح فا و سكون را اندا يعني فراشست يعني اين باب
بيان بساطهاست در اين باب هشت حديثست اول اصل عن جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال دخل قوم على
الحسين بن علي صلوات الله عليهما فقالوا يا ابن رسول الله نرى في منزلك اشياء نكرهها واذا في منزله بسط
ونمارق فقال عليه السلام انا نتزوج النساء فنعطيهن مهورهن فيشترين ما شئن ليس لنا منه شيء شرح
بسط بضم با يكنقطه و ضم سين بينقطه و طا بينقطه جمع بساط بكسر با است النمارق بفتح نون و تخفيف
ميم و كسر را بينقطه و قاف جمع نمرق و نمرقه بضم نون و سكون ميم و ضم را و بكسر نون و كسر را و بفتح
نون و فتح را بالشها يعني روايتست از جابر از امام محمد باقر عليه السلام كفت كه داخل شدند جمعي از كراهان
بر حسين بن علي صلوات الله عليهما پس كفتند كه اي پسر رسول الله مي بينيم در منزل تو چيزهايي كه ناخوش
ميداريم آنها را و ديده بودند در منزل او بساطها را و بالشها را پس كفت كه بدرستي كه ما جفت خود
ميكنيم زنان را پس ميدهيم بايشان مهرهاي ايشان را پس ميخرند آنچه را كه خواسته باشند نيست براي ما
از آنها چيزي يعني نمانده كه از پيكه آن قوم كراه بوده اند بخاطر الله بر ايشان آيه قل من حرم زينة الله
التي اخرج لعباده و آنكه كذشت در حديث اول باب لبس المعصفر كه باب پنجم است و غير آن
دوم اصل عن عبد الله بن عطا قال دخلت على ابي جعفر عليه السلام فرأيت في منزله بسطا و وسائد و
انماطا و مرافق فقلت ما هذا فقال متاع المرأة شرح الوسائد بفتح واو و سين بينقطه و كسر همزه و دال
بينقطه جمع وساده بكسر واو بالشها الانماط بفتح همزه و سكون نون و طا بينقطه جمع نمط بفتح نون

ولفتح ميم بندها المرافق بفتح ميم وراء بينقطه وكسر فاء وقاف جمع مرفقه بكسر ميم وسكون راء وفتح فاء تكيه گاهها
يعني روايتست از عبد الله بن عطا كفت كه داخل شدم بر امام محمد باقر عليه السلام پس ديدم در منزل او بساطها
و بالشها را و بندهايي را و تكيه گاههايي را پس گفتم كه چيست اين پس گفت كه متاع زنست سيم اصل
عن الفضل ابي العباس قال قلت لابي جعفر عليه السلام قول الله عز وجل يعملون له ما يشاء من محاريب وتماثيل و
جفان كالجواب قال ما هي تماثيل الرجال والنساء ولكنها تماثيل الشجر وشبهه شرح ظاهر ذكر اين حديث در تحت
عنوان اين باب اينست كه محاريب عبارت باشد از بساطها كه جنيان آنرا مي بافتند در كمال وسعت
براي سليمان تا در وقت تنجيز غدو وشهر ورواح شهر با خيل وحشم خود بر آنها نشينند بنابر اينكه
محراب در اصل بمعني آلت جنگ است ومستعمل ميشود در چيزي كه در كمال نفاست وغرابت باشد چنانچه
گويا خواهندگان براي آن جنگ ميكنند با يكديگر وتماثيل جمع تمثال بكسر تا عبارت باشد از نقشها
وطرحها كه در آن بساطها بافته ميشده جفان جمع جفنه بفتح جيم وسكون فا و وزنت جوابي در اصل
جوابي بوده يا محذوف شده وآن جمع جابيه است بجيم والف وكسر با يكنقطه وتخفيف يا دو نقطه
در پايين بمعني حوض بزرگ كه ساخته ميشود براي جمع آب بسيار تا در وقت حاجت بكار برده
شود شجر جمع شجره است وارجاع ضمير مفرد مذكر بمثل اين جايز است يعني روايتست از فضل ابي العباس
گفت كه گفتم امام محمد باقر عليه السلام را از قول الله عز وجل در سوره سبا كه جنيان مي ساختند براي سليمان آنچه
را كه ميخواست از محرابها وصورتها وكاسه هايي كه مانند حوضهاي آب جمع كن بود چه معني دارد امام گفت
كه نيست آن تماثيل صورتهاي مردان وزنان وليكن آنها صورتهاي درختان ومانند درختان است
مثل گلهاي رنگارنگ چهارم اصل عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال كانت لعلي بن الحسين صلوات الله عليهما
وسائد وانماط فيها تماثيل يجلس عليها شرح روايتست از كسي كه مذكور كرد حديث را از امام جعفر
صادق عليه السلام گفت كه بود براي علي بن الحسين صلوات الله عليهما بالشهايي وبندهايي كه در آنها بود صورتها كه
مي نشست بر آنها پنجم اصل عن الحسن الزيات قال دخلت على ابي جعفر عليه السلام في بيت منجد ثم عدت اليه
من الغد وهو في بيت ليس فيه الا حصير وعليه قميص غليظ فقال البيت الذي رأيته ليس بيتي انما هو
بيت المرأة وكان امس يومها شرح مضمونش گذشت در حديث سيزدهم باب لبس المعصفر كه باب

نهم است ششم اصل عن ابي الجارود قال دخلت على ابي جعفر عليه السلام وهو جالس على متاع فجعلت المس المتاع بيدي
فقال هذا الذي تلمس ارمني فقلت له وما انت والارمني فقال هذا متاع جاءت به ام علي امرأة لي فلما
كان من قابل دخلت عليه فجعلت المس ما تحتي شرح اسم ابو الجارود زياد بن منذر است وجارود [illegible]
منسوبند باو المتاع بفتح ميم آنچه از اثاث البيت بر اند مراد اينجا جهاز عروس است وآن فرش نفيس بوده
جعلت بمعني شرعت است المس از باب علم است ارمني بفتح همزه وسكون را بينقطه وفتح ميم ونون وتشديد
يا منسوبست بموضعي از روم كه از ديار نصاري است صاحب قاموس گفته كه ارمينيه بالكسر وقد يشدد الياء
الاخيرة كورة بالروم او اربعة اقاليم او اربع كور متصل بعضها ببعض نهاية الكل كورة منها ارمينية والنسبة
ارمني بالفتح امرأة لي كلام راوي است ومرفوع وخبر مبتداي محذوفست بتقدير هي ضمير كان راجع بجهاز
يعني روايتست از ابو الجارود كه گفت كه داخل شدم بر امام محمد باقر عليه السلام بر حالي كه او نشسته بود
بر فرش نفيس پس شروع كردم بماليدن آن فرش را بدست خود پس امام گفت كه اينكه ميمالي آنرا ارمنيست پس
گفتم او را كه چكار داري تو با ارمني پس گفت كه اين جهازيست كه آورد آنرا ام علي وزني بود امام را پس وقتي
كه شد در سال آينده داخل شدم بر امام پس شروع كردم دست ماليدن آنچه را كه در پايين من بود اصل
فقال كانك تريد ان تنظر الى ما تحتك فقلت لا ولكن الاعمى يعبث فقال ان ذلك المتاع كان لام علي
وكانت ترى راي الخوارج فادرتها ليلة الى الصبح ان ترجع عن رايها وتتولى امير المؤمنين صلوات الله عليه
فامتنعت علي فلما اصبحت طلقتها شرح تحتك منصوب بنا بيعيت از باب علم است ادرتها بدال بينقط
وراء بينقطه است ودر بعضي نسخ عكس است ان بفتح همزه بتقدير لان است اصبحت بصيغه متكلم و[illegible]
ميتوانند بود يعني پس امام گفت كه گويا كه تو ميخواهي كه نگاه كني بسوي آنچه در پايين تست پس گفتم كه نه
وليكن كور هرزه كاري ميكند پس امام گفت اگر بدرستي كه آن فرش نفيس بود از ام علي وبود كه
اعتقاد ميداشت اعتقاد خوارج جنگ نهروان وجنگ صفين وجنگ جمل پس در وفرحدم او را در
شبي تا صبح براي اينكه برگردد از مذهب خود ودوست دارد امير المؤمنين صلوات الله عليه را پس اباكرد او
بر من پس بود وقتي كه بصبح رسيدم طلاق دادم او را نزديك باين گذشت در حديث هفتم باب المعصفر
كه باب نهم است هفتم اصل عن عبد الله بن المغيرة قال سمعت الرضا عليه السلام يقول قال قلت لابي جعفر

بجلس الرجل علی بساط فیه تماثیل فقال الاعاجم تعظمه وانا لنمتهنه شرح الاعاجم جمع اعجم بفتح همزه و سکون عین
و فتح جیم جمعی که غیر عرب‌اند و مراد اینجا کبرانند تعظیم اعاجم بساط را بنوعی از مجاز است و مراد تعظیم تماثیل است
چنانچه جمعی آن صورتها را در موقع درج میکنند و عزیز میدارند لنمتهنه بفتح لام و فتح نون و سکون میم و فتح تا
دو نقطه در بالا و کسر ها و ضم نون و ضمیر راجع به بساط است الامتهان مصدر باب افتعال خوار شمردن یعنی
روایتست از عبدالله بن جعفر گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که گفت کو سید امام محمد باقر علیه السلام
را که آیا می نشیند مرد بر فرشی که در آنست صورتها پس امام گفت که کبران عجم تعظیم میکنند صورتهای
فرش را و بدرستیکه ما خوار و لکدکوب و زیر پا انداز میکنیم آن فرش را هشتم اصل عن علی بن جعفر قال سالت
ابا الحسن صلوات الله علیه عن الفرش الحریر ومثله من الدیباج والمصلی الحریر ومثله من الدیباج هل یصلح للرجل
النوم علیه والتکاة والصلوة فقال یفرشه ویقوم علیه ولا یسجد علیه شرح بیان حریر و دیباج گذشت در شرح
عنوان باب لبس الحریر والدیباج که باب یازدهم است تکاة بضم تا دو نقطه در بالا و فتح کاف تکیه‌گاه است یعنی
روایتست از علی بن جعفر گفت که پرسیدم امام موسی کاظم صلوات الله علیه را از فرش حریر و مثل حریر از دیبا
و از جای نماز حریر و مثل حریر از دیبا آیا خوب میشود برای مرد خوابیدن بر آن و تکیه کردن و نماز گذاردن پس
امام گفت که فرش خود میکند آن را و می ایستد بر آن در نماز و سجده نمیکند بر آن باب بیست و نهم اصل باب
نوادر شرح این باب احادیث متفرقه است در این باب دوازده حدیث است اول اصل عن العباس بن الولید بن صبیح قال
سالنی شهاب بن عبد ربه ان استاذن له علی ابی عبدالله علیه السلام فاعلمته ذلک فقال قل له یاتینا اذا
شاء فدخلته علیه لیلا وشهاب مقنع الراس فطرحت له وسادة فجلس علیها فقال له ابو عبدالله علیه السلام الق
قناعک یا شهاب فان القناع ریبة بالنهار مذلة باللیل شرح المقنع بقاف و نون و عین بی‌نقطه بصیغه اسم مفعول
باب تفعیل پوشیده بقناع بکسر قاف و تخفیف نون یعنی چادر که بر بالای عمامه و مانند آن انداخته شود برای
پوشیدن کردن و بعضی را طرحت بصیغه متکلم معلوم و غایب مجهول از باب منع میتوانند بود وساده بکسر واو
دیه بکسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه است یعنی روایتست از عباس بن ولید بفتح واو
و کسر لام بن صبیح بفتح صاد بی‌نقطه و کسر با یک نقطه گفت که طلب کرد از من شهاب پسر عبد ربه اینکه رخصت
دخول بخواهم برای او بر امام جعفر صادق علیه السلام پس اعلام کردم بان امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت که بگو او را که

بی آید نزد ما هر وقت که خواهد پس داخل کردم شهاب را بر امام در شب و شهاب پوشیده سر بود بقناع پس انداختم برای
شهاب بالشی را پس نشست بر آن پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که بینداز قناع خود را ای شهاب بدرستیکه
که قناع باعث تهمت است در شب باعث خواریست در روز شاید که مذمت قناع باعتبار وقتی بوده [illegible]
خاص باشد پس منافات ندارد با آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب لبس السواد که باب ششم است
دوم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا ظهرت القلانس المترکة
ظهر الزنا شرح المترکه بتا دو نقطه در بالا و را بی‌نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل یا باب افعال چیزی ترک کرده
شده کردن است که غیر رنگ دو طرف آنست و بصیغه اسم فاعل باب افعال صاحب چند ترک و بر هر تقدیر این
غیر مهر است که بیان شد در شرح حدیث اول باب شانزدهم که باب القلانس است زنا بکسر زای با نقطه و نون است
یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که هرگاه که ظاهر
آشکار شود کلاههای چند ترک کرده شده آشکار میشود زنا سیم اصل عن ابراهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن
علیه السلام انه کان یتوطی الثیاب راحتها وهو ابقی لها شرح روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی
کاظم علیه السلام اینکه او بود که میگفت که تاه کردن جامهها بعد از کندن آنها باعث راحت آنهاست و آن باقی دار
تر است جامهها را چهارم اصل عن معمر بن خلاد عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه قال خرجت وانا ارید داود بن
بن علی وکان ینزل بطن میمون وعلی ثوبان غلیظان فلقیت امراة عجوزا ومعها جاریتان فقلت یا عجوز اتباع هاتان
الجاریتان فقالت نعم ولکن لا یشتریهما مثلک قلت ولم قالت لان احدیهما مغنیة والاخری زامرة فدخلت علی
داود بن علی فرفعنی واجلسنی فی مجلسه فلما خرجت من عنده قال لاصحابه اتعلمون من هذا هذا علی بن موسی
الذی یزعم اهل العراق انه مفروض الطاعة شرح داود از امرای بنی العباس است بطن میمون دو جانب شرقی مکه
در ابطح است بکسر زای فرسخ مغنیه بغین با نقطه و نون و یا دو نقطه در پایین بصیغه اسم فاعل باب تفعیل ملکوک
ازمرنه یعنی اخیر که بیان شد در کتاب الاشربه در شرح عنوان باب الغنا که باب بیست و ششم است یعنی
روایتست از معمر بفتح میم و فتح عین بی‌نقطه و تشدید میم مفتوح و را بی‌نقطه ابن خلاد بفتح خا با نقطه و تشدید لام
و دال بی‌نقطه از ابوالحسن امام رضا صلوات الله علیه گفت که از مکه بیرون رفتم بر حالی که میخواستم دیدن داود بن
علی بن عبدالله و بود که فرود می آمد در موسم حج در بطن میمون و بود بر من دو جامه کنده پس برخوردم زنی پیر را

یا ابویرند دو کنیز پس کفتم که از زنت پیر آیا از وجهه بیشونداین دو کنیز پس کفت که آری ولیک مخورد ایشانرا
مثل آنکسی کفتم که وجرا کفت زیرا که یکی از ایشان سرد کرد است و دیکری زن نوازاست پس داخل شده بر داود بن عیسی
پس یا ابو دمرا وتشدید مراد جای لایعمس پس وقتی که بیرون رفتم از نزد او کفت یا راشد آیا کسید امید که
کر کیست این علی بن موسی است که دعوی میکنند اهل کوفه که او امامیست که بر جمیع مردمان عزوجلّ است
فرمانبرداری او بهم اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام انه کره لبس البرطلة شرح کره از باب علم یا
باب تفعیل است لباس بکسر لام معنی پلیس بر است وابجا بعنی مصدر است البرطلة بضم با یکنقطه و سکون راء
بیقط و ضم طا بینقطه و تخفیف کلام و کاهی بضم را و تشدید لام نیز میباشد کلاهی دراز که بنا به بر قد حاجت
و آن زی یهود بوده و نفی از آن در طواف کذشت در کتاب الحج در حدیث چهارم باب نوادر الطواف که آن
صدوسی و نهم است یعنی روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او مکروه شمرد پوشیدن
کلاه دراز زیاد از قد حاجت را هشتم اصل عن حماد بن عیسی قال نظر ابو عبد الله علیه السلام الی فراش فی دار رجل فقال
فراش للرجل و فراش لاهله و فراش لضیفه و فراش للشیطان شرح روایتست از حماد بن عیسی کفت که نکاه
کرد امام جعفر صادق علیه السلام سوی فراشی که زیاده بر قدر حاجت بود در خانه مردی پس کفت که این فراشی
برای اینمرد و فراشیست برای عیال او و فراشیست برای مهمان او و فراشیست برای شیطان مراد اینست
که هرگاه فراش را زیاده بر سه قسم اول باشد آن زیادی فراش شیطان میشود نهم اصل عن ابی بصیر عن
ابی عبد الله علیه السلام قال من لبس السراویل من قعود وقی وجع الخاصرة شرح لبس از باب علم است من بمعنی
فی است قعود مصدر و نائب ظرف زمانست وقی بقاف بصیغه ماضی غایب مجهول از باب ضرب است وجع
مفعول ثانیست خاصرة بخاء با نقطه و کسر صاد بینقطه است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام
کفت هر کس پوشید شلوار در وقت نشستن نکاه داشته شد از درد تهیکاه دهم اصل عن علی القمی عن
ابی عبد الله علیه السلام قال سحق الجریان و بنات الشوفی لانف امان من الجذام ثم قال ما سمعت قول الشاعر و لا تری
قنفع الاواسع الجیب والبد شرح قنفع بضم قاف و تشدید نون منسوب به صنعا در بعض نسخ بجای بوذ هم آمده
و آن معروفست جریان بکسر جیم و کسر راء بینقطه و تشدید یا یکنقطه و الف و نون معرب کوبیا نست رویدکی
مو دماغ یعنی روییده در بینی است یا در رو نیز شامل است و لا تری آخر مصراعیست که بعض آن منقول

نشان و برای دفع طاعون جذام از خود ست قیص بفتح ضمیر متکلم است یعنی روایتست از علی قمی از امام جعفر
صادق علیه السلام کفت که فراخی کریبان جامه و روییده مو در بینی یعنی اینست نخوره بعد از آن امام کفت که
آیا نشنیده قول شاعر را که و نمی بینی مرا هرکز مکر فراخ کریبان و فراخ آستین نهم اصل عن الحسین بن الحسین
العلوی قال قال ابو الحسن علیه السلام من مروة الرجل ان تکون دوابه سمانا قال و سمعته یقول ثلثة من المروة فراهة
الدابة و حسن وجه المملوک و الفرش السری شرح سمان بکسر سین و تخفیف میم جمع سمین یعنی فربه است
الفراهة بفتح فا و رای بینقطه مصدر است حسن زیبا و السری بفتح سین بینقطه و کسر را بینقطه و تشدید یا
کردو یعنی منقلب از واو است بصیغه فعیل از باب حسن عالی مرتبه یعنی روایتست از حسین بن حسین علوی که کفت
که کفت امام علی نقی علیه السلام که از جمله آدمیت مرد اینست که باشند ستوران او فربه راوی کفت که و شنیدم از امام
میکفت که سه چیز از آدمیت است زیبایی ستور و خوشرویی غلام و کنیز و فرش عالی مرتبه دهم اصل
عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یبیتن احدکم بثوب من لرکه شرح لا یبیتن بیاء
بینقطه و حاء بینقطه بصیغه نفی یا نهی با نون تاکید است المسح دست پاک کردن بعد از شستن دست از طعام مثلا
من موصول و مضاف الیهاست لرکه بضم سین بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام از باب نصر است
و ضمیر مستتر راجع با حدکم است و ضمیر مستتر در طعام بارز راجع بمن است و مفعول اولست و مفعول دوم
محذوفست بتقدیر ذلک الثوب یعنی روایتست از سماعه بکسر سین و سکون میم بینقطه و فتح میم دوم و عین بینقطه
از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که باید که دست پاک نکند یکی از شما بجامه
کسی که نمیپوشانید او را آن جامه مراد اینست که دست پاک کردن بجامه کسی که غلام باشد که بپوشانند ان جامه را
برای پاک کنند مکروه نیست یازدهم اصل عن جده عن ابی عبد الله علیه السلام قال اطووا ثیابکم باللیل فانها اذا کانت
منشورة لبسها الشیاطین باللیل شرح اطووا بکسر همزه و سکون طاء بینقطه و ضم واو بصیغه امر معتل العین و اللام
و معتل اللام یائی جمع مذکر مخاطب از باب ضرب است یعنی روایتست از کسی که روایت کرد حدیث را از امام
جعفر صادق علیه السلام کفت که ته کنید جامههای شما را در شب چه بدرستیکه آنها چون باشند پراکنده میپوشند
آنها را شیاطین در شب مراد اینست که داشتن آنها پراکنده شده چنانچه کویا شیاطین آنها را پوشیده اند
و کهنه کرده اند دوازدهم اصل عن عبد الله بن جبلة الکنانی قال استقبلنی ابو الحسن علیه السلام وقد علقت سمکة بیدی

فقال اقذفها انّي لاكره للرجل السري ان يحمل الشيء الدني بنفسه ثم قال انكم قوم اعداؤكم كثيرة عاداكم الخلق يا معشر الشيعة
انكم قد عاداكم الخلق فتزيّنوا لهم بما قدرتم عليه شرح نزديك باين گذشت در حديث ششم از باب اول يعني روايتست
از عبد الله بن جبلة بفتح جيم وفتح باء يكنقطه كناني بكسر كاف ودو نون گفت بر حضور امام موسي كاظم عليه السلام بر حالي كه
بتحقيق آويخته بودم ماهي را در دست خود پس امام گفت كه بينداز آنرا بدرستي كه من هر آينه كراهت دارم براي مرد
عاليرتبه اينكه بردارد چيز پست مرتبه را بخود خود بعد از آن امام گفت كه بدرستي كه شما جمعيد كه دشمنان
شما بسيارند دشمني كردند با شما اهل اين خلايق اي گروه شيعه بدرستي كه شما بتحقيق دشمني كردند با شما
اين خلايق پس آراسته شويد براي ايشان بآنچه توانا شديد بر آن باب سيوم اصل باب الخضاب شرح الخضاب بكسر
خاء بانقطه وضاد بانقطه آنچه ريش وماننده آن بآن رنگ كنند ومستعمل ميشود در بيشتر رنگ كردن موافق آنچه
آيد در عنوان باب چهارم ودر اين باب دوازده حديثست اول اصل عن الحسن بن الجهم قال دخلت على
ابي الحسن عليه السلام وقد اختضب بالسواد فقلت اراك اختضبت بالسواد فقال ان في الخضاب اجرا والخضاب
والتهيئة مما يزيد الله عز وجل في عفة النساء ولقد ترك نساء العفة بترك ازواجهن لهن التهيئة قال قلت
بلغنا ان الحناء يزيد في الشيب قال اي شيء يزيد في الشيب الشيب يزيد في كل يوم شرح معنون بمصدر اين حديث
گذشت در كتاب النكاح در حديث پنجم باب نودودوم كه باب صد ونودوم است يزيد در اول وبتقليد يزيد بر است
بازياد كردن حلال ازقلم كاتبانست ودر كتاب النكاح حلال مذكور نيست يعني روايتست از حسن بن جهم بفتح
جيم وسكون ها گفت كه داخل شدم بر امام رضا عليه السلام وبتحقيق ريش رنگ كرده بود بسياهي پس گفتم كه مي
بينم ترا كه ريش رنگ كردي بسياهي پس گفت كه بدرستي كه در رنگ ريش اجرست يعني ثوابي ورنگ ريش وآراسته
شدن از جمله چيزيست كه زياد ميكند بسبب آن الله عز وجل در عفت زنان وهر آينه بتحقيق ترك كردند زنان
عفت را بسبب ترك شوهران ايشان براي ايشان آراستگي را راوي گفت كه گفتم كه رسيده بما اينكه حنا زياد
ميكند در سفيدي ريش امام گفت كه چه چيزست اينكه حنا زياد ميكند در سفيدي ريش سفيدي ريش
زياد ميشود در هر روزي مراد اينست كه زياد كردن حنا سفيدي ريش را باعث اين نيست كه ترك
خضاب بايد كرد زيراكه سفيدي ريش زياد ميشود هر روز بخود خود پس اگر خضاب نكني هر روز مكروه
طبيعتانه مي بيني مخفي نماند كه اگر مراد انكار اين باشد كه حنا زياد ميكند سفيدي ريش را منافات بعضي

ميان احاديث وآنچه مي آيد در حديث اول ودوم باب چهارم ودويم دوم اصل عن جابر عن ابي عبد الله عليه السلام
قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فنظر الى الشيب في لحيته فقال النبي صلى الله عليه وآله نور ثم قال من شاب
شيبة في الاسلام كانت له نورا يوم القيمة قال فخضب الرجل بالحناء ثم جاء الى النبي صلى الله عليه وآله فلما
راى الخضاب قال نور واسلام فخضب الرجل بالسواد فقال النبي صلى الله عليه وآله نور واسلام وايمان ومحبة
الى نسائكم ورهبة في قلوب عدوكم شرح روايتست از جابر از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه آمد مردي
بسوي نبي صلى الله عليه وآله پس نبي نگاه كرد بسوي سفيدي در ريش او پس گفت نبي صلى الله عليه وآله كه اين
نوريست بعد از آن گفت كه هر كه سفيد مو شود يك سفيد موي در اسلام ميشود براي او نوري در روز
قيامت امام گفت كه پس رنگ كرد آن مرد بحنا بعد از آن آمد بسوي نبي صلى الله عليه وآله پس وقتي كه ديد
آن رنگ را گفت كه اين نوريست واسلاميست پس رنگ كرد آن مرد بسياهي پس گفت نبي صلى الله عليه وآله كه
اين نوريست واسلاميست وايمانيست ودوستي است بسوي زنان شما وهيبتي است در دلهاي دشمنان
شما سيوم اصل عن العباس بن موسى الوراق عن ابي الحسن عليه السلام قال دخل قوم على ابي جعفر عليه السلام فراوه
مختضبا فسالوه فقال اني رجل احب النساء فانا اتصنع لهن شرح الوراق بفتح واو وتشديد را بانقطه
بسيار درام احب بصيغه مضارع متكلم معلوم باب افعال صفت رجل است پس از قبيل وضع متكلم در
موضع غايب است وميتواند بود كه استيناف باشد براي بيان رجليت اتصنع بنون وصاد بينقطه
ودر بعضي نسخ بيا يكنقطه وعين بانقطه بصيغه مضارع متكلم معلوم باب تفعل است يعني روايتست از
عباس پسر موسي بسيار درم از امام رضا عليه السلام گفت كه داخل شدند جماعتي بر امام محمد باقر عليه السلام پس
ديدند او را خضاب كرده پس پرسيدند او را پس گفت كه بدرستي كه من مردم كه دوست ميدارم زنان را
پس من ساختگي ميكنم براي ايشان چهارم اصل عن جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال دخل قوم على الحسين بن علي صلوات
الله عليهما فراوه مختضبا بالسواد فسالوه عن ذلك فمد يده الى لحيته ثم قال امر رسول الله صلى الله عليه وآله في غزاة
غزاها ان يختضبوا بالسواد ليقووا به على المشركين شرح ضمير مؤنث در غزاها منصوبست بمحل ومفعول
مطلقست ليقووا بسكون قاف وفتح واو اول بصيغه مضارع جمع مذكر غايب معلوم معتل العين واللام
ومعتل اللام واوي باب علم است يعني روايتست از جابر از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه داخل شدند جماعتي

حسین بن علی صلوات الله علیهما ریش دیدند و او خضاب کرده بسیاهی پس پرسیدند او را از آن پس کشید دست
خود را سوی ریش خود بعد از آن گفت که بدرستی که امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در جهادی که جهاد کردند آن
جهاد را با اینکه خضاب کنند بسیاهی برای اینکه غالب شوند بوسیله آن بر مشرکان **پنجم اصل** عن حفص
الاعور قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن خضاب اللحیة والرأس أمن السنة فقال نعم قلت ان امیر المؤمنین صلوات الله
علیه لم یختضب قال انما منعه قول رسول الله صلی الله علیه و آله ان هذه ستخضب من هذه **شرح** هذه در اول
اشاره بشیبه لحیه است و در دویم اشاره بشیبه راس است بسوی آنچه از خون سر است که بجا در آن
شیبه است و گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام که باب
صد و بیست و چهارم است و آنجا در دویم هذا بود و بسیار شد **یعنی** روایتست از حفص اعور به یک نقطه
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خضاب لحیه و سر که آیا از جمله سنتهاست برای کسی که سر تراشد
پس امام گفت که آری گفتم که بدرستی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه خضاب نکرد امام گفت که جز این نیست
که مانع شد او را قول رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که این شیبه یعنی لحیه رنگ کرده خواهد شد از این
سفید **ششم اصل** عن ابراهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال فی الخضاب ثلث خصال مهیبة
فی الحرب و محبة الی النساء و یزید فی الباءة **شرح** مهیبة بفتح میم و سکون هاء و فتح یاء دو نقطه در پایین و
باء یک نقطه بصیغه اسم مکان برای کثرت ماخوذ است از هیبه که مصدر باب علم است یعنی ترسیدن و مراد
اینست که جای اینست که دشمن بسیار ترسد از صاحب خضاب محبة بفتح میم و فتح حاء بی نقطه و تشدید
باء یک نقطه نیز بصیغه اسم مکان برای کثرت است و حب چون متعدی بالی شود بمعنی محبوب بودن است الباءة
بباء یک نقطه و الف و همزه و تاء تأنیث جماع **یعنی** روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم صلوات
الله علیه گفت که در خضاب سه خصلت است جای کثرت هیبت است در جنگ و جای کثرت دوستی است بسوی
زنان و زیاده میکند قوت جماع و با الف و هاء بیان دیگر است **هفتم اصل** عن الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن خضاب الشعر فقال قد خضب النبی صلی الله علیه و آله والحسین بن علی و ابو جعفر علیهم السلام بالکتم **شرح**
خضب بصیغه ماضی غائب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است الکتم بفتح کاف و فتح تاء دو نقطه در بالا گیاهیست
و آن چون مخلوط بحنا شود سیاه میکند ریش را **یعنی** روایتست از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق

را از آنچه رنگ کرده شود با آن موی پیر گفت که بتحقیق رنگ کرد موی را نبی صلی الله علیه و آله و حسین بن علی و امام محمد باقر
علیهم السلام بوسمه **هشتم اصل** عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال خضب النبی صلی الله علیه و آله ولم یمنع علیا
الا قول رسول الله صلی الله علیه و آله تخضب هذه من هذه وقد خضب الحسین و ابو جعفر علیهما السلام **شرح** روایتست
از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ریش رنگ کرد نبی صلی الله علیه و آله و مانع نشد علی را که رنگ کند مگر قول
نبی صلی الله علیه و آله که رنگ کرده میشود این از این و بتحقیق و نیز رنگ کردند امام حسین و امام محمد باقر علیهما السلام
نهم اصل عن ابی شیبة الاسدی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن خضاب الشعر فقال خضب الحسین و ابو جعفر صلوات
الله علیهما بالحناء والکتم **شرح** حناء بکسر حاء بی نقطه و تشدید نون و الف ممدوده است **یعنی** روایتست از ابی
شیبه بفتح میم شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه اسدی گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از رنگ موی پس گفت که موی رنگ کرد امام حسین و امام محمد باقر صلوات الله علیهما بحنا
و وسمه **دهم اصل** عن معویة بن عمار قال رأیت ابا جعفر علیه السلام یختضب بالحناء خضابا قانیا **شرح** القانی
بقاف و الف و کسر نون و همزه که گاهی منقلب بیاء میشود بصیغه اسم فاعل باب منع بمعنی بسیار سرخ و بمعنی
سیاه نیز مستعمل میشود و هر دو اینجا مناسبست و صاحب قاموس در باب همزه گفته قنأ کمنع قنوءا
اشتدت حمرته و گفته که و لحیته سودها کقنأها **یعنی** روایتست از معویة بن عمار گفت که دیدم امام محمد
باقر علیه السلام را که ریش رنگ میکرد بحنا رنگی بغایت سرخ **یازدهم اصل** عن عمر بن یزید قال قال النبی صلی الله
علیه و آله ایاکم و نصول الخضاب فان ذلک بؤس **شرح** النصول بضم نون و ضم صاد بی نقطه مصدر باب نصر
و منع بیرون رفتن ریش از خضاب البؤس بضم باء یک نقطه و سکون همزه و سین بی نقطه و بفتح همزه و سکون
واو مصدر باب علم بمعنی تنگحالی **یعنی** روایتست از عمر بن یزید گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که دور دارید از
یکدیگر خود را و بیرون رفتن خضاب را چه بدرستی که آن تنگیست **دوازدهم اصل** عن محمد بن عبد الله بن [illegible]
عن ابیه رفعه قال قال النبی صلی الله علیه و آله نفقة درهم فی الخضاب افضل من نفقة درهم فی سبیل الله ان فیه
اربع عشرة خصلة یطرد الریح من الاذنین و یجلو الغشاء عن البصر و یلین الخیاشیم و یطیب النکهة و یشد
اللثة و یذهب بالغشیان و یقل وسوسة الشیطان و تفرح به الملائکة و یستبشر به المؤمن و یغیظ
به الکافر و هو زینة و هو طیب و براءة فی قبره و یستحیی منه منکر و نکیر **شرح** سبیل الله عبادتست از صدقه

بالغثیان

سفید بیاید نطا بی‌نقطه و دال بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الغشا
بکسر غین بانقطه و تخفیف شین بانقطه و الف ممدوده پرده بلین یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع
غایب معلوم باب تفعیل است الخیاشیم بفتح خا بانقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین و الف و
کسر شین بانقطه و سکون یا دو نقطه در پایین جمع خیشوم بفتح خا و سکون یا و ضم شین
استخوانهای نرم که در بالای دو سوراخ بینی است و خشکی آنها لازم دارد خشکی دماغ را تطیب
از باب تفعیل است النکهة بفتح نون و سکون کاف بوی دهن اللثه بکسر لام و تخفیف تا
سه نقطه بیخ دندان العشیان بفتح عین بانقطه و فتح شین بانقطه و یا دو نقطه در پایین
بیهوش شدن و ارتکاب حرام و بفتح تا سه نقطه در بعض نسخ است برمیخیزد که طبیعت
یقل بقاف و تشدید لام از باب افعال است تفزع از باب علم است یغیظ بفتح یا بانقطه و یا دو نقطه
در پایین و ظا بانقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الغیظ بفتح غین و سکون یا خشمناک
شدن پنهان از روی عجز و خشمناک کردن و مراد اینجا معنی اول است تبرا کالفرح نوعی است طیب
بکسر طا بانقطه و سکون یا دو نقطه در پایین است البراة بفتح با یکنقطه و تخفیف را بی‌نقطه و الف
و همزه مصدر باب علم جدا بودن و مراد اینجا باعث جدایی و دوری است منکر بضم میم و سکون نون و
فتح کاف و نکیر بفتح نون و کسر کاف دو فرشته سؤال کننده در قبر بر موافق آنچه گذشت در
کتاب فضل القرآن در حدیث بیست و ششم آخر ابواب و در کتاب الجنایز در حدیث یازدهم باب تجمیع
القبر تا آخر که باب شصت و هفتم است یعنی روایتست از محمد بن عبدالله بن مهران از پدرش رفعه
سند حدیث گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله خرج درهمی در خضاب افضلتر است از خرج درهمی در
صدقه مستحبه بلاشک که در خضاب چهارده خصلتست اول دور میکند باد را از دو گوش
یا بمعنی که صدای زنگ را از گوش برطرف میکند دویم جلا میدهد بر دیده از چشم سیم ملایم
میکند خیشومها را چهارم خوشبو میکند نشود هر دهنرا پنجم محکم میکند بیخ دندانها را ششم برطرف
میکند بیهوش شدن را هفتم کم میکند وسوسه شیطان را هشتم خوشحال میشوند با آن فرشتگان
نهم شکفته میشود با آن مؤمن دهم خشمناک میشود با آن کافر یازدهم آن آرایش است دوازدهم

١١٥

اخی ظ

آن خوشبوییست سیزدهم باعث دوری از عذابست در قبر صاحبش چهاردهم شرم میکنند از آن منکر
و نکیر باب یکم اصل باب السواد و الوسمة شرح این باب بیان سیاهی و وسمه بفتح واو و سکون و کسر
سین است در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی بکر الحضرمی قال کنت مع ابی علقمه و الحارث
بن المغیرة و ابی حسان عند ابی عبدالله علیه السلام و علقمه مختضب بالحناء و الحارث مختضب بالوسمة و ابو
حسان لا یختضب فقال کل رجل منهم ما ترى فی هذا رحمک الله و اشار الی لحیته فقال ابو عبدالله علیه السلام ما
احسنه قالوا کان ابو جعفر علیه السلام مختضبا بالوسمة قال نعم حین تزوج الثقفیة اخذته جواریها
فخضبته شرح ظاهر اینست که اخی علقمه باید بجای ابی علقمه زیرا که علقمه برادر ابو بکر است ابو بکر عبدالله بن محمد
حضرمی است و مانعی از ظاهر شرح میکنیم ما احسنه صیغه تعجب است فخضبته بنون بصیغه ماضی
جمع مؤنث غایبه معلوم باب ضرب است و این در وقتی بوده که هنوز شروع در خضاب نکرده بود بسبب
اینکه موی سفید هنوز بسیار نشده بود و این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث هفتم و هشتم
و نهم باب سابق زیرا که آنچه گذشت بعد از بسیار شدن موی سفید است و ابتدای شروع در خضاب
ملزم آن میباشد یعنی روایتست از ابو بکر حضرمی بفتح حا بی‌نقطه و سکون ضاد بانقطه و فتح را بی‌نقطه
و تخفیف میم مکسوره گفت که بودم با برادرم علقمه و حارث بن مغیره و ابو حسان بفتح حا بی‌نقطه و
تشدید سین بی‌نقطه نزد امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که علقمه ریش رنگ کرده بود بحنا و حارث
ریش رنگ کرده بود بوسمه و ابو حسان ریش رنگ نمیکرد پس گفت که هر مردی از ایشان را که چه میبینی
در این رحمک الله و اشاره کرد بریش خود پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام بسیار خوب است آن
گفتند که بود امام محمد باقر علیه السلام ریش رنگ کننده بوسمه امام گفت که آری در وقتی که جفت خود کرد
ثقفیه را گرفتند او را کنیزان آن زن پس خضاب کردند او را دویم اصل عن عبدالله بن سنان
قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الوسمة فقال لا بأس بها للشیخ الکبیر شرح روایتست از عبدالله بن سنان
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از وسمه پس امام گفت که نیست باکی برای پیر کهنسال این
برای دفع توهم اینست که بر امام این قسم کسی مکروه باشد سیاه کردن یا اشارتست باینکه برای صاحب
دندان ضرر دارد چنانچه می‌آید در حدیث سیم و چهارم این باب سیم اصل عن محمد بن مسلم قال رایت

ابی جعفر علیه السلام فمضغ علکاً فقال یا محمد نقضت الوسمة اضراسی فمضغت هذا العلک لاشدها قال وکانت استرخت
فشدها بالذهب شرح العلک بکسر عین بی نقطه و سکون لام صمغی که خاییده میشود نقضت بنون و قاف و صاد بی نقطه
است منافات نیست میان این حدیث و حدیث دوازدهم باب سابق زیرا که طبایع مختلف است و خضابها نیز مختلفات
یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلام را که میخایید صمغی را پس گفت که ای محمد وسمه کرده و
دندانهای مرا سست کرد پس خاییدم این صمغ را تا قوت دهم آنها را و گفت که و بود که سست شده بود دندانهای او پس بسته بود
آنها را بتارهای طلا چهارم اصل عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر علیه السلام نقضت اضراسی الوسمه شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق
پنجم اصل عن علی بن اسباط عن رجل عن یعقوب بن سالم قال قال ابو عبد الله علیه السلام قتل الحسین علیه السلام و هو مختضب بالوسمة شرح
روایتست از علی بن اسباط از یعقوب بن سالم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که شهید شد امام حسین علیه السلام
بر حالی که او خضاب کرده بود بوسمه ششم اصل عن ابی بکر الحضرمی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الخضاب بالوسمة
فقال لا بأس قد قتل الحسین علیه السلام و هو مختضب بالوسمة صلوات الله علیه شرح روایتست از ابو بکر حضرمی گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از خضاب کردن بوسمه پس گفت که نیست باکی بتحقیق شهید شد امام حسین علیه السلام
بر حالی که او خضاب کرده بود بوسمه صلوات الله علیه هفتم اصل عن حسین بن عمر بن یزید عن ابیه قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول الخضاب بالسواد انس للنساء و مهابة للعدو شرح روایتست از حسین بن عمر بن یزید از پدرش
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که خضاب سیاه باعث آرام شدنست برای زنان و باعث
هیبتست برای دشمنان باب بیست و دویم اصل باب الخضاب بالحناء شرح الخضاب بکسر خا با نقطه و تخفیف ضاد
با نقطه و الف و با یک نقطه مصدر باب ضرب است رنگ کردن [illegible] در آنچه مو را آن رنگ کنند و حنا بکسر حا
بی نقطه و تشدید نون و الف و همزه اصلیه معروفست یعنی این باب بیان مو رنگ کردن بحنا است در این باب
شش حدیث است اول اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحناء یزید فی ماء الوجه و یکثر الشیب شرح
الشیب بفتح شین با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه سفیدی موست منافات نیست میان این حدیث و
آنچه گذشت در حدیث اول باب سابق [illegible] یعنی روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که حنا زیاد میکند در آب رو و بسیار میکند سفیدی مو را دویم اصل عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر علیه السلام
الحناء یشعل الشیب شرح یشعل بشین با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاشعال

افروخته کردن

116

افروخته کردن و مطاوع آن اشتعال است که مذکور است در آیه سوره مریم و اشتعل الرأس شیبا یعنی روایتست
از محمد بن مسلم گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که حنا افروخته میکند سفیدی مو را سیم اصل عن معویة بن عمار قال
رأیت ابا جعفر علیه السلام مخضوباً بالحناء شرح روایتست از معویة بن عمار گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلام را خضاب کرده
شده بحنا چهارم اصل عن عطا عن علی بن الحسین علیهما السلام قال سمعت علی بن الحسین صلوات الله علیهما یقول قال رسول الله صلی
الله علیه و آله اختضبوا بالحناء فانه یجلو البصر و ینبت الشعر و یطیب الریح و یسکن الزوجة شرح روایتست از عطا
از علی بن الحسین علیهما السلام گفت که شنیدم از علی بن الحسین صلوات الله علیهما میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که خضاب
کنید بحنا چه بدرستی که آن جلا میدهد دیده را و میرویاند مو را و خوش میکند بو را و آرام میدهد زن را پنجم اصل
عن یونس بن ابراهیم البغدادی رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال الحناء یذهب بالسهک و یزید فی ماء الوجه
و یطیب النکهة و یحسن الولد شرح السهک بفتح سین بی نقطه و فتح ها بوی ناخوش مثل بوی عرق النکهة بفتح نون و سکون
کاف بوی دهن یعنی روایتست از یونس بضم عین بی نقطه و سکون با یک نقطه و ضم دال بی نقطه و سکون واو
و سین بی نقطه ابن ابراهیم بغدادی با برداشتن سند حدیث تا امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حنا بر طرف میکند
بوی ناخوش را و زیاد میکند در آب رو و خوش میکند بوی دهن را و نیکو میکند فرزند را ششم اصل عن اسمعیل بن
بزیع قال قلت لابی الحسن علیه السلام ان لی فتاة قد ارتفعت علیها فقال اختضب رأسها بالحناء فان الحیض سیعود الیها
قال ففعلت ذلک فعاد الیها الحیض شرح الفتاة بفتح فا و تخفیف تا دو نقطه در بالا و الف زن جوان کنیز و غیر
آن یعنی روایتست از اسمعیل بن بزیع بفتح با یک نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و عین
بی نقطه گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که بدرستی که مراست جاریه که بتحقیق بر طرف شده حیض او پس امام گفت
که خضاب کن سر او را بحنا چه بدرستی که حیض زود بر میگردد بسوی او راوی گفت که پس کردم آن را پس برگشت بسوی
او حیض باب بیست و سیم اصل باب جز الشعر و حلقه شرح جز بفتح جیم و تشدید زای با نقطه مصدر باب نصر است
حلق بفتح حای بی نقطه و سکون لام مصدر باب ضرب است یعنی این باب بیان بریدن مو و تراشیدن موست در این
باب هشت حدیث است اول اصل عن معمر بن خلاد عن ابی الحسن علیه السلام قال ثلث من عرفهن لم یدعهن جز الشعر و
تشمیر الثیاب و نکاح الاماء شرح روایتست از معمر بن خلاد از امام رضا علیه السلام که سه خصلت است که هر که
شناخت آنها را ترک نکرد آنها را بریدن مو و بالا زدن جامه [illegible] و نکاح کردن کنیزان دویم اصل

عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال استاصل شعرك يقل درنه ودوابه ووسخه وتغلظ رقبتك ويجلو بصرك
وفي رواية اخرى ويستريح بدنك شرح استاصل بهمزه وصاد بی نقطه بصیغه امر از باب استفعال است الاستیصال از
بیخ بر کندن ومراد اینجا از بیخ تراشیدن است یعنی موی را مانند آنست یقل بکسر قاف وتشدید لام مرفوع واستیناف
بیانیست الدرن بفتح دال بی نقطه وفتح را بی نقطه مصدر باب علم چرک ظاهر الدواب بفتح الواو وفتح سین بی نقطه
وخا با نقطه مصدر باب علم چرکی پنهان تغلظ بصیغه مضارع غائبه معلوم باب حسن ومعرب است یجلو
بجیم بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است الجلا بفتح وکسر جیم والف ممدوده بلند مرتبه شدن و روشن
کردن و بنابر اول بصرك مرفوع است و بنابر دوم ضمیر مستتر راجع بمصدر استاصل است و بصرك منصوب است
یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت سر را از بیخ بتراش که موی خود را بیان
اینکه کم میشود چرك ظاهر آن و چرك باطن آن وقوی میشود گردن تو وجلا می یابد دیده تو ودر روایت دیگر اینکه
ضمیمه هست که استراحت می یابد بدن تو سیم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال قلت لابی الحسن علیه السلام ان اصحابنا
يروون ان حلق الراس في غير حج ولا عمرة مثلة فقال كان ابو الحسن عليه السلام اذا قضى مناسكه عدل الى قرية يقال لها ساية
فحلق شرح قریب باین گذشت در کتاب الحج در حدیث دوازدهم باب الحلق والتقصیر که باب صدم هست
المثلة بضم میم وسکون ثاء سه نقطه رسوائی ساية بسین بی نقطه والف ویا دو نقطه در پایین است صاحب
قاموس گفته قریه ایست بکه او وادی بین الحرمین یعنی روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که
بدرستیکه یاران ما روایت میکنند اینکه تراشیدن سر در غیر حج وغیر عمره رسوائیست پس امام علیه السلام گفت که بود
امام موسی کاظم علیه السلام که چون آخر میکرد افعال حج وغیره را داخل میکرد ایشان را سوی دهی که گفته میشد آنرا ساية پس
میتراشید بدانکه ظاهر این طعن در روایت آن اصحابست و میتواند بود که مراد تخصیص باشد چنانچه در آید
در حدیث آینده چهارم اصل علی بن محمد رفعه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الناس يقولون حلق الراس مثلة فقال عمرة
لنا ومثلة لاعدائنا شرح العمرة بضم عین بی نقطه وضم وراء بی نقطه آنچه بر سر گذارند مثل تاج وعمامه وکلاه
یعنی روایت کرد علی بن محمد بالا برده سند حدیث را او گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی
که مردمان که تراشیدن سر رسوائیست پس گفت امام علیه السلام که مانند تاج است برای ما ودوستان ما
ورسوائیست برای دشمنان ما مراد اینست که چون مؤمنان آنرا مستحب میدانند عادت بآن میکنند

و راحتی

و راحتی ایشانست و چون مخالفان آنرا مکروه میشمرند خلاف عادت ایشان میشود پس رسوائی است برای ایشان
پنجم اصل عن عبد الرحمن بن عمر بن اسلم قال حجمنى الحجام فحلق من موضع النقرة فرآني ابو الحسن عليه السلام فقال اي شيء
هذا اذهب فاحلق راسك قال فذهبت وحلقت راسي شرح حجمني بحاء بی نقطه وجیم بصیغه ماضی
غائب معلوم باب نصر وضرب است النقرة بضم نون وسکون قاف وراء بی نقطه قفا یعنی بن سر که متصل
بگردن است احلق بصیغه امر از باب ضرب است یعنی روایتست از عبد الرحمن بن عمر بن اسلم گفت که حجامت
کرد مرا حجامت کننده پس تراشید چیزی از جای قفا را پس دید مرا امام موسی کاظم علیه السلام پس گفت که
کدام چیز است این برو پس بتراش سر ترا او گفت که پس رفتم وتراشیدم سر خود را ششم اصل عن ابن سنان
قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ما تقول في اطالة الشعر فقال كان اصحاب محمد صلى الله عليه وآله مشعرين يعني الطم شرح
مشعرین بضم میم وسکون شین با نقطه وکسر عین بی نقطه وراء بی نقطه اسم فاعل مصدر باب افعال
است یعنی موی دراز کرده بودند الطم بضم طاء بی نقطه وتشدید میم جمع اطم بفتح همزه وفتح طاء وتشدید میم از بیخ تراش
کنندگان ابن اثیر در نهایه گفته در حدیث خرج وقد طم شعره ای جزه واستاصله وصاحب
قاموس گفته طم شعره جزه او عقصه یعنی روایتست از عبد الله بن سنان گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که چه میگوئی در دراز کردن موی سر پس گفت که بودند اصحاب محمد صلى الله عليه وآله مشعرین یعنی اهل از بیخ
تراش کنندگان موی سر را هفتم اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال اني لاحلق كل جمعة فيما بين الطلية
الى الطلية شرح الطلية بفتح طاء بی نقطه وسکون لام ویاء دو نقطه در پایین وتاء وحدت مصدر باب ضرب
یکون نوره مالیدن یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه من هر آدینه سر می تراشم
در هر آدینه که در میان نوره مالیدن تا نوره مالیدن دیگرست مراد اینست که در یک آدینه نوره میکشم ودر
آدینه دیگر سر میتراشم پس فاصله میان دو سر تراشیدن دو هفته است وهمچنین میان دو نوره مالیدن دو
هفته است هشتم اصل عن اسحق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت جعلت فداك ربما كثر الشعر في قفاى فيغمني
غما شديدا قال فقال يا اسحق اما علمت ان حلق القفا يذهب بالغم شرح القفا بفتح قاف وتخفیف فاء والف
مقصوره وممدوده پس گردن یغمنی بغین با نقطه وتشدید میم از باب نصر است یعنی روایتست از اسحق بن عمار
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم که قربانت شوم بسا که بسیار شده مو در قفای من پس غمناك میکند مرا غمی

راوی گفت که پس امام گفت مرا که ای ابو عمرو آیا نمی بینی که تراشیدن موی قفا بطرف پیش میکند غم را **باب بیست و چهارم اصل**

باب اتخاذ الشعر والفرق شرح الاتخاذ بکسر همزه و تشدید تاء دو نقطه در بالای مکسوره که اولش منقلب از واو است و خاء با نقطه

والف و ذال با نقطه مصدر باب افتعال از افعال کردن **یعنی** این باب بیان کار اشتن موی سر و فرق که بیان میشود در شرح

حدیث اول این باب در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی العباس البقباق قال سألت ابا عبد الله علیه السلام

عن الرجل یکون له وفرة ایفرقها او یدعها فقال یفرقها **شرح** بقباق بفتح دو بای یک نقطه و سکون قاف اول لقب فضل بن

عبد الملک است و در اصل بمعنی بسیار مخرابست الوفرة بفتح واو و سکون فاء و راء بی نقطه موی وافر سر یا بزیاد

در بها یر کفته الوفرة شعر الراس اذا وصل الی شحمة الاذن و صاحب قاموس گفته والوفرة الشعر المجتمع علی الراس او

ما سال علی الاذنین منه او ما جاوز شحمة الاذن ثم الجمة ثم اللمة یفرقها بفاء و راء بی نقطه و قاف بصیغه مضارع

غایب معلوم باب نصر است الفرق بفتح فاء و سکون راء جدا کردن موی از یکدیگر مثل شانه کردن موافق آنچه می آید

در حدیث دوم و هفتم باب الحسک که باب پنجاه و دوم است و مثل جدا کردن دو نصف موی سر از یکدیگر بنصف

از جانب راست و نصف از جانب چپ **یعنی** روایتست از ابو العباس بقباق گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام

از مرد که میباشد او را موی سر وافر آیا جدا میکند آنرا از یکدیگر یا وا میگذارد آنرا امام گفت که جدا میکند آنرا

دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اتخذ شعرا فلیحسن ولایته او لیجزه

شرح فلیحسن بسکون لام بصیغه امر غایب معلوم باب افعال است الولایة بفتح و کسر واو کارسازی لیجزه

بکسر لام و جیم و تشدید زای با نقطه و ضمیر غایب بصیغه امر غایب معلوم باب نصر است **یعنی** روایتست از سکونی

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که نگاه داشت موی را پس باید که نیکو کند کارسازی آنرا

یا باید که مقراض کند آنرا **سیم اصل** عن ایوب بن هرون عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له اکان رسول الله صلی الله علیه

وآله یفرق شعره قال لا ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان اذا طال شعره کان الی شحمة اذنه **شرح** شحمه بفتح شین با نقطه

و سکون حاء بی نقطه است **یعنی** روایتست از ایوب بن هرون از امام جعفر صادق گفت که گفتم امام را که آیا بود

رسول الله صلی الله علیه وآله که جدا میکرد موی سر خود را امام گفت که نه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله بود که چون

دراز میشد سر او میبود تا نرمه گوش او **چهارم اصل** عن عمرو بن ثابت عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت انهم

یروون الفرق من السنة قلت یزعمون ان النبی صلی الله علیه وآله فرق قال ما فرق النبی صلی الله علیه وآله ولا کانت الانبیاء

تمسک الشعر **شرح** تمسک بمیم و سین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال است الامساک نگاه داشتن

و مراد اینجا بسیار دراز کردنست **یعنی** روایتست از عمرو بن ثابت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را

که بدرستی که مخالفان روایت میکنند اینرا که جدا کردن موی سر از یکدیگر از جمله سنتهاست گفتم که دعوی

میکنند که نبی صلی الله علیه وآله جدا کرد موی سر خود را امام گفت که جدا کرد نبی صلی الله علیه وآله و نبودند پیغمبران که

بسیار دراز کنند موی سر را **پنجم اصل** عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الفرق من السنة قال لا قلت فهل

فرق رسول الله صلی الله علیه وآله قال نعم قلت کیف فرق رسول الله صلی الله علیه وآله ولیس من السنة قال من اصابه

ما اصاب رسول الله صلی الله علیه وآله یفرق کما فرق رسول الله صلی الله علیه وآله والا فلا **شرح** روایتست از ابو بصیر

گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا جدا کردن موی سر از جمله سنتهاست امام گفت که نه گفتم که پس آیا جدا کرد

رسول الله صلی الله علیه وآله امام گفت که آری گفتم که چگونه جدا کرد رسول الله صلی الله علیه وآله و نیست جدا کردن از

جمله سنت امام گفت که هر که بخورد او آنچه بر خورد رسول الله صلی الله علیه وآله را جدا میکند چنانکه جدا کرد رسول الله

والا فلا **اصل** قلت کیف ذلک قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله لما صد عن البیت و قد کان ساق الهدی واحرم

اراه الله الرؤیا التی اخبره الله بها فی کتابه اذ یقول لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء

الله آمنین محلقین رؤسکم ومقصرین لا تخافون فعلم رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله سیفی له بما اراه ففی

ثم وفر ذلک الشعر الذی کان علی راسه حین احرم انتظار الحلقة فی الحرم حیث وعده الله عز وجل فلما حلقه

لم یعد فی توفیر الشعر ولا کان ذلک من قبله صلی الله علیه وآله **شرح** بیان منع و دستگیر رسول الله صلی الله علیه وآله

دخول مسجد حرام در عمرة القضا مذکور شد در کتاب الحج در بعضی احادیث باب المحصور والمصدود تا آخر که باب

صد و یکم است و در حدیث سوم باب حج النبی صلی الله علیه وآله که باب بیست و هفتم است و در حدیث

هشتم باب السعی که باب بین الصفا والمروة تا آخر که باب صد و چهل و دوم است من قبله بکسر قاف و فتح باء

یا بفتح قاف و سکون باء است و بنا بر اول من برای سببیت است و ضمیر راجع برسول الله است و بنا بر دوم

من بمعنی فی است و ضمیر راجع بوقت صدو است **یعنی** گفتم که چگونه است آن گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله

وقتی که ممنوع شد از طواف کعبه در سال حدیبیه و بتحقیق بود که سیاق کرده بود شتران هدی را و محرم شده

بود نمود او را الله تعالی خوابی که خبر داد او را الله تعالی بآن در کتاب خود در جائی که میگوید در سوره فتح که الا بر آن است

گفت که رسول خدا در خواب دید که آنچه داخل میشوند بالای منبر مسجد حرام را در وقتی که خواهد الله بر حالی که ایشان تراشیده
تراشندگان باشید سرهای شما را و کوتاه کنندگان باشید موهای شما را غیر ترسیدگان باشید بدرستیکه
رسول الله صلی الله علیه و آله که اسد زود وفا خواهد کرد برای او با آنچه وعده او را پس بسبب آن ترک فرمود آن موئی که بود
در زیر چانه که محرم شد بسبب انتظار عمره برای تراشیدن آن موی در حرم از این حیثیت که وعده کرد او را الله
عزوجل پس دو وقتیکه تراشیدگان موی بر نگشت در وا گذاردن موی سر تا آخر عمر پس موی آن تقریر شد از جانب
او صلی الله علیه و آله **باب بیست و پنجم باب اللحیة والشارب شرح** لحیه بکسر لام و سکون حاء بی نقطه است **یعنی** ابواب
ستی ریش و موی پشت لب است در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن سدیر الصیرفی قال رایت ابا جعفر
علیه السلام یأخذ عارضیه و یبطن لحیته **شرح** العارض بعین بی نقطه و الف و کسر را بی نقطه و ضاد با نقطه گونه که میان
جانب روی است از ریش و یبطن یبطن با یکنقطه و طا بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است صاحب
قاموس گفته که و تبطین اللحیة ان یأخذ ما تحت الذقن والحنک **یعنی** روایتست از سدیر صیرفی گفت که دیدم امام
محمد باقر علیه السلام که میگرفت صورت خود را و میگرفت موی باطن لحیه خود را که در پایین ذقن است
دویم اصل عن معلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما زاد من اللحیة عن القبضة فهو فی النار **شرح** روایتست
از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آنچه زیاد باشد از موی ریش از یک قبضه که قدر عرض
چهار انگشت است پس آن در آتش جهنم است یا صاحبش بیان قبضه می‌آید در شرح حدیث آینده
سیم اصل عن یونس عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام فی قدر اللحیة قال تقبض بیدک علی اللحیة و تجز ما فضل
شرح لحیه بجر و حاء بکلام است و عبارتست از موئی که بر ذقن رو بیده پس بعضی ریش که موی بالای آن بر وید
داخل مقبوض است و موئیکه در بالای ذقن بر ظاهر لب پایین رو بیده داخل مقبوض نیست زیرا که
آن جزو لحیه نیست **یعنی** روایتست از یونس بن عبد الرحمن از بعض یاران از امام جعفر صادق علیه السلام در مقدار
طول لحیه اسلم گفت که میگیری بدست خود لحیه را و مقراض میکنی آنچه را که زیاده ماند از عرض چهار انگشت
چهارم اصل عن الحسن الزیات قال رایت ابا جعفر علیه السلام و قد خفف لحیته **شرح** زیات بفتح زای با نقطه و تشدید
یاء دو نقطه در پایین و الف و تاء دو نقطه در بالاست خفف بخاء با نقطه و دو فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب
تفعیل است **یعنی** روایتست از حسن روغن زیتون فروش گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلام را در حالی

که کم

که تحقیق سبک کرده بود لحیه خود را **پنجم اصل** عن محمد بن مسلم قال رایت ابا جعفر علیه السلام والحجام یأخذ من لحیته فقال
دورها **شرح** حجام بفتح حاء بی نقطه و تشدید جیم یعنی حجامت کننده است و اصلاح لحیه را نیز او میکند دورها
بدال بی نقطه و را بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل است **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلام
را در حالی که حجام بمقراض میگرفت از لحیه او پس امام گفت که مدور کن آن را مراد تدویر بیک قبضه کردنست که مذکور
شد در حدیث سیم این باب **ششم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من السنة ان
تأخذ من الشارب حتی یبلغ الاطار **شرح** تاخذ بصیغه مخاطب معلوم باب نصر است یبلغ بصیغه غایب
و مخاطب میتوان خواند و در هر دو صورت ضمیر مستتر راجع بشارب است اطار بکسر همزه و تخفیف طاء بی نقطه و الف و را بی نقطه
کنار لب بالا صاحب قاموس گفته در معانی الاطار ککتاب و ما یفصل بین الشفة و بین شعر الشارب **یعنی** روایت
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که از جمله طریقه پیغمبرانست که کم کنی
موی پشت لب تا آنکه رسد بکنار لب **هفتم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن قص الشارب
امن السنة قال نعم **شرح** القص بفتح قاف و تشدید صاد بی نقطه مصدر باب نصر بمعنی بمقراض **یعنی**
روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مقراض کردن موی پشت لب که
آیا از جمله سنتست گفت که آری **هشتم اصل** عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکرنا الاخذ من الشارب فقال
نشرة و هو من السنة **شرح** النشرة بضم نون و سکون شین با نقطه و را بی نقطه افسونی که علاج کرده میشود
بآن دیوانه و گرفتار بجنی و مقصود اینجا تشبیه است زیرا که درازی شارب بمنزله جنون است عظیم و ایضا
مثل شیطانست چنانچه می‌آید در حدیث دهم این باب و آن بآن دفع میشود **یعنی** روایتست از کسی که
مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مذکور کردیم گرفتن موی پشت لب را پس گفت که
افسونیست و آن از جمله سنتست **نهم اصل** عن عبد الله بن عثمان انه رای ابا عبد الله علیه السلام احفی شاربه
حتی الصقه بالعسیب **شرح** احفی بحاء بی نقطه و الف مقلوب از یاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست
احفاء بالغه در کم کردنست الصقه بصاد بی نقطه و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الالصاق چسپانیدن
و مراد اینجا مانند کردنست و مطلوب محذوف است یعنی بقیة الصوف نبستر و العسیب بمعنی محل روییدن موی
موافق لغت میبود احتیاج باین تاویل و تقدیر نبود العسیب بفتح عین بی نقطه و کسر سین بی نقطه و سکون یاء

یا دو نقطه در پایین و یا یک نقطه حالی از شاخ درخت خرما که برگ از آن جدا زده و آن بسیار صاف و هموار میباشد
یعنی روایتست از عبدالله بن عثمان اینکه او دید امام جعفر صادق علیه السلام را که مبالغه کرده بود در کوتاه کردن شارب خود
تا آنکه مانند کرده بود جای خود را بعسیب دوم اصل عن الحکم عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما زاد من القبضة ففی النار یعنی
اللحیة شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب سیوم اصل علی بن الحکم رفعه عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله
لا یطولنّ احدکم شاربه فان الشیطان یتخذه مخبأ یستتر به شرح لا یطولن بصیغه نهی غایب معلوم باب
تفعیل مؤکد بنون تأکید ثقیله یا خفیفه است المخبأ بفتح میم و سکون خاء با نقطه و فتح بای یک نقطه و همزه جای پنهان
شدن یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که باید دراز
نکند یکی از شما موی پشت لب خود را چه بدرستی که شیطان فرا میگیرد آن را جای پنهان شدن که پرده بر خود میکند
بوسیله آن مراد اینست که مسکن و ماوای شیطان میشود چهارم اصل عن درست عن ابی عبدالله علیه السلام قال مر بالنبی صلی الله
علیه و آله رجل طویل اللحیة فقال ما کان علی هذا لو هیأ من لحیته فبلغ ذلک الرجل فهیأ لحیته بین اللحیین ثم دخل
علی النبی صلی الله علیه و آله فلما رآه قال هکذا فافعلوا شرح روایتست از درست بضم دال بی نقطه و ضم رای بی نقطه و سکون
سین بی نقطه و تای دو نقطه در بالا از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گذشت بنبی صلی الله علیه و آله مردی دراز ریش پس
نبی گفت که چه ضرر میبود بر این مرد اگر اصلاح میکرد از ریش خود پس رسید آن سخن بآن مرد پس اصلاح کرد ریش
خود را میان دو رستنگاه ریش یعنی که نه بسیار دراز بود و نه بسیار کوتاه بلکه بقدر یک قبضه بود بعد از آن داخل شد
بر نبی صلی الله علیه و آله پس وقتی که دید او را گفت یاران را که چنین پس کنید باب بیست و ششم اصل باب اخذ الشعر
من الانف شرح این بابیست که در تعداد سخن است در این باب یک حدیث است اصل عن محمد بن حمزة العلوی
رفعه قال قال ابو عبدالله علیه السلام اخذ الشعر من الانف یحسن الوجه شرح روایتست از محمد بن حمزه اشعری با رد
سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گرفتن موی بینی نیکو میکند روی را باب بیست و هفتم اصل
باب التمشط شرح تمشط بشین با نقطه و طای بی نقطه مصدر باب تفعل است یعنی این بابیست در بیان شانه کردن
موی خود است در این باب یازده حدیث است اول اصل عن سفیان بن السمط قال قال لی ابو عبدالله علیه السلام الثوب النقی
یکبت العدو والدهن یذهب بالبؤس والمشط للرأس یذهب بالوباء قال قلت وما الوباء قال الحمی والمشط
للحیة یشد الاضراس شرح صدر این گذشت در حدیث اول باب اللباس که باب دوم است نرتیح نزدن و کمرا

والسلام

وتشدید یا است یکبت بیای یک نقطه و تای دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الدهن
بفتح دال بی نقطه و سکون ها مصدر باب نصر و بمعنی مالیدن برخود و بضم دال اسم مصدر و روغن البؤس
بضم بای یک نقطه و سکون همزه و سین بی نقطه است المشط بفتح میم و سکون شین با نقطه و طای بی نقطه
مصدر باب نصر شانه کردن و بفتح و کسر و ضم میم و سکون شین و بفتح میم و کسر شین و بضم میم و ضم شین و احتمال
آخر کاو بتشدید طا اسیا شد شانه الوبا بفتح واو و تخفیف بای یک نقطه و همزه و با الف و همزه مرض عام که از ناسازگاری
هوا میشود و ادخال تب در وبا باعتبار اینست که از تعفن جسم هوایی که در مجاری بدن است میشود یا باعتبار
اینست که عموم دارد چون اکثر امراض عامه آن تب میباشد یعنی روایتست از سفیان بن سمط گفت که گفت مرا امام جعفر
صادق علیه السلام که جامه پاکیزه میشکند دشمن را و روغن مالیدن میبرد افسردگی را و شانه کردن برای سر میبرد
وبا را راوی گفت که گفتم که وبا چیست و با امام گفت که تب است و شانه کردن برای ریش محکم میکند دندانها را
دویم اصل علی بن ابی نوفلی عن ابیه قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول المشط یذهب بالوباء وکان لابی عبدالله علیه السلام
مشط فی المسجد یتمشط به اذا فرغ من صلاته شرح روایتست از نوفلی بفتح نون و فتح فا از پدر خود گفت که شنیدم
از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که شانه کردن میبرد وبا را و بود برای امام جعفر صادق علیه السلام شانه در مسجد که
شانه میکرد بآن چون فارغ میشد از نماز خود سیم اصل عن الحسین بن الحسن بن عاصم عن ابیه قال
دخلت علی ابی ابراهیم علیه السلام وفی یده مشط عاج یتمشط به فقلت له جعلت فداک ان عندنا بالعراق من
یزعم انه لا یحل التمشط بالعاج قال ولم فقد کان لابی علیه السلام منها مشط او مشطان ثم قال تمشطوا بالعاج فان
العاج یذهب بالوباء شرح عاج بعین بی نقطه و الف و تخفیف جیم مجرور و مضاف الیه است لم برای استفهام انکار است
فاء در فقد برای تعلیل است تانیث ضمیر منها باعتبار ارجاع با مشاط العاج است که معلوم است از سابق او بجهت
اختلاف و قلت یا ارتکاب او بیت و مثل این گذشت در کتاب المعیشة در حدیث اول باب جامع فیما
یحل الشراء والبیع منه وما لا یحل که باب صد و سی و ششم است یعنی روایتست از حسین بن حسن بن عاصم از پدر خود
گفت که داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلام بر حالی که در دستش بود شانه استخوان فیل شانه میکرد موی خود را
بآن پس گفتم او را که قربانت شوم بدرستی که نزد ما در کوفه است کسی که دعوی میکند که شانه از آنست که حلال
نمیشود شانه کردن موی خود با استخوان فیل امام گفت که و چرا با این آنکه بتحقیق بود برای پدرم علیه السلام

ازشانهای استخوان فیل شانه یاد و شانه بعد از آن امام گفت که شانه کنید موی خود را با استخوان فیل چه بدرستی
که شانهٔ استخوان فیل سر را ... وبا را چهارم اصل عن موسی بن بکر قال رأیت ابا الحسن علیه السلام یتمشط بمشط عاج
اشتریته له شرح روایتست از موسی بن بکر بفتح با یکنقطه و سکون کاف گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را
که شانه میکرد موی خود را بشانهٔ استخوان فیل و خریده بودم آنرا برای او پنجم اصل عن عبدالله بن سلیمان
قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن العاج فقال لا بأس به وان لی منه لمشطا شرح روایتست از عبدالله بن سلیمان گفت که
پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از کار فرمودن استخوان فیل پس گفت که نیست پروایی بآن و بدرستی که مرا است
از آن بعد آینه شانه ششم اصل عن عنبسة بن سعید رفع الحدیث الی النبی صلی الله علیه وآله قال کثرة تسریح الرأس
یذهب بالوباء و یجلب الرزق و یزید فی الجماع شرح التسریح بسین بی نقطه وراء بی نقطه و حاء بی نقطه مصدر باب
تفعیل کشودن موی و مراد اینجا شانه کردنست یعنی روایتست از عنبسه بفتح عین بی نقطه و سکون نون و فتح
با یکنقطه و سین بی نقطه ابن سعید که راوی از امام جعفر صادق علیه السلام است بالا برده سند حدیث را بسوی
نبی صلی الله علیه وآله گفت که بسیاری شانه کردن موی سر میبرد وبا را و میکشاند روزی را و زیاد میکند در قوت
جماع هفتم اصل عن عبدالله بن المغیرة عن ابی الحسن علیه السلام فی قول الله عز وجل خذوا زینتکم عند کل مسجد قال من
ذلک التمشط عند کل صلوة شرح روایتست از عبدالله بن مغیره از امام موسی کاظم علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره
اعراف که فرا گیرید آرایش خود را نزد هر مسجدی امام گفت که از جملهٔ آن فرا گرفتن است شانه کردن موی
نزد هر نمازی بیان این آیت شد در شرح حدیث ششم باب الملابس که با تجمل است هشتم اصل
عن احمد بن محمد بن خالد عن نوح بن شعیب عن نباح عن یونس عمن اخبره عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال اذا
سرحت رأسک ولحیتک فأمر المشط علی صدرک فانه یذهب بالهم والوباء شرح سرحت بصیغهٔ مخاطب باب
تفعیل است امر بفتح همزه و کسر میم و تشدید راء بی نقطه مفتوحه بصیغهٔ امر باب افعال است یعنی روایتست از
احمد بن محمد بن خالد از نوح بن شعیب از نباح بفتح میم و تشدید با دو نقطه در پایین و الف و حاء بی نقطه از
یونس بن عبدالرحمن از کسی که خبر داد او را از امام موسی کاظم یا امام رضا صلوات الله علیهما گفت که چون شانه کنی
موی سر را و ریش ترا پس بگذران شانه را بر سینهٔ خود پس بدرستی که آن میبرد اندوه و وبا را نهم اصل
عنه عن ابیه قال کثرة المشط تقلل البلغم شرح روایتست از احمد بن محمد بن خالد از پدرش گفت که بسیاری

کردن موی کم میکند بلغم را دهم اصل عن اسمعیل بن جابر عن ابی عبدالله علیه السلام قال من سرح لحیته سبعین
مرة وعدها مرة مرة لم یقربه الشیطان اربعین یوما شرح سرح از باب تفعیل است لم یقربه از باب علم است
یعنی روایتست از اسمعیل بن جابر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که شانه کند ریش خود را هفتاد بار
و شمرد آنها را یکی یکی نزدیک نشود او را شیطان در چهل روز از شانه یازدهم اصل عن القاسم بن الولید قال
سألت ابا عبدالله علیه السلام عن عظام الفیل مداهنها وامشاطها قال لا بأس بها شرح المداهن بفتح میم و کسر هاء
جمع مدهن بضم میم و سکون دال و ضم هاء جاهای روغن یعنی روایتست از قاسم بن ولید گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از استخوانهای فیل و روغندانهای آنها و شانهای آنها امام گفت که نیست
پروایی بآنها باب بیست و هشتم اصل باب قص الاظفار شرح قص بفتح قاف و تشدید صاد بی نقطه
مصدر باب نصر است یعنی این باب بیان چیدن ناخنهاست در این باب هفت حدیث است اول اصل عن القاسم بن
یحیی عن جده الحسن بن راشد قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله تقلیم الاظفار یمنع الداء الاعظم ویدر الرزق
شرح الداء الاعظم عبارتست از تنگدستی موافق آنچه می آید در حدیث دوم این باب و آن بزرگترین دردیست
برای جمع که واضح نیست یدر بدال بی نقطه و تشدید راء بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب
افعال است یعنی روایتست از قاسم بن یحیی از جد خود حسن بن راشد گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله که کوفتن ناخنها مانع میشود درد بزرگتر را و فراخ میکند روزی را دوم اصل عن هشام بن سالم عن ابی
عبدالله علیه السلام قال تقلیم الاظفار یوم الجمعة یؤمن من الجذام والبرص والعمی فان لم تحتج فحکها شرح
لم تحتج بسکون حاء بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون جیم بصیغهٔ مخاطب مجزوم غایب معتل العین از باب
افتعال ... بود و بنا بر اول حکها بضم حاء بی نقطه و تشدید کاف مفتوح مضموم و مکسور بصیغهٔ
امر باب نصر است و بنا بر دوم بفتح حاء و تشدید کاف مفتوح بصیغهٔ ماضی است یعنی روایتست از
هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کوفتن ناخنها در روز جمعه ایمن میکند از خوره و پیسی
و کوری و اگر حاجت بکوفتن نداشته باشی پس بخراش آنها را سوم اصل عن الحسین بن سلیمان عن
عمه عبدالله بن هلال قال قال لی ابو عبدالله علیه السلام خذ من شاربک واظفارک فی کل جمعة فان لم یکن فیها
شیء فحکها لا یصیبه جنون ولا جذام ولا برص شرح روایتست از حسین بن سلیمان از عمش عبدالله بن هلال

گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که بگیر از موی پشت لب و ناخنهای خود در هر روز جمعه پس اگر نباشد
در ناخنها چیزی پس بتراش آنها را بیان اینکه بر نخیزد بر تو جنون و نه جذام و نه برص **چهارم اصل**
عن ابن بکیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقلیم الاظفار و اخذ الشارب فی کل جمعة امان من الجذام البرص و الجنون
شرح این ظاهر است از شرح سابق **پنجم اصل** عن ابن عقبه عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال من السنة
تقلیم الاظفار **شرح** روایتست از علی بن عقبه از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از جمله سنت
گرفتن ناخنهاست **ششم اصل** عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال انما قص الاظفار لانها مقیل الشیطان و منه
یکون النسیان **شرح** قص بفتح قاف و تشدید صاد مضموم مصدر باب نصر است یا بضم قاف و تشدید صاد
مفتوح بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است و در بعضی نسخ قصوا بصیغه ماضی معلوم جمع مذکر
غایب است المقیل بفتح میم و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه اسم مکان باب ضرب محل استراحت
در میان روز اگرچه بی خواب باشد و میتواند بود که مصدر میمی باشد بمعنی استراحت و حمل برای مبالغه
باشد من در منه برای تعلیل است و ضمیر راجع بمصدر مقیل است **یعنی** روایتست از ابو حمزه ثمالی از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که جز این نیست که چیدن ناخنها برای اینست که آنها محل استراحت شیطانست و
استراحت شیطان در آنها میباشد فراموشی **هفتم اصل** عن حذیفة بن منصور عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان استر
و اخفی ما یسلط الشیطان من ابن آدم ان صار یسکن تحت الاظافیر **شرح** استر بسین بی نقطه و تشدید راء
بی نقطه بصیغه افعل التفضیل باب نصر است و در بعضی نسخ بتاء دو نقطه در بالا و تخفیف راء است و بنابراین
شاید که ماخوذ از فعل مجهول باشد و بر هر تقدیر مضافست بعد از عطف و اخفی عطف تفسیر است
ما مصدریه و موصوله میتواند بود و بنابر اول یسلط بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و الشیطان
منصوبست و بنابر دوم یسلط بصیغه مجهولست و الشیطان مرفوع و نایب فاعل است تعدیه تسلیط بمن
باعتبار اشتمال بر معنی تمکین است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است ضمیر صار راجع بشیطانست
یسکن بصیغه معلوم باب نصر است الاظافیر جمع الاظفار بضم همزه و سکون ظاء و ضم فاء ناخنها **یعنی** روایتست
از حذیفه بن منصور از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که پنهانتر و پوشیده تر آنچه مسلط و متمکن
میکند شیطان را از فرزند آدم اینست که گردیده باشد شیطان باینجهت که ساکن شود در زیر ناخنها

هشتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت ما ثواب من اخذ من شاربه و قلم اظفاره فی کل جمعة قال لا یزال
مطهرا الی الجمعة الاخری **شرح** قلم از باب ضرب یا باب تفعیل است مطهرا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است جمعه
بمعنی هفته است و در بعضی نسخ فی کل جمعة است بعد از اظفاره و بنابراین شاید که جمعه بمعنی روز
آدینه باشد **یعنی** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که چیست ثواب کسی که گرفته از
شارب خود و چید ناخنهای خود را امام گفت که پیوسته پاکیزه کرده شده است تا هفته دیگر مراد اینست که ثواب
پاکیزه شدن در یک هفته را دارد پس اگر در هر هفته آن عمل کند همیشه پاکیزه خواهد بود و ثواب آن را خواهد داشت
نهم اصل عن عبد الرحیم القصیر قال قال لی ابو جعفر علیه السلام من اخذ من اظفاره و شاربه کل جمعة و قال حین یاخذ بسم الله
و بالله و علی سنة محمد صلی الله علیه و آله لم یسقط منه قلامة و لا جزازة الا کتب الله له بها عتق نسمة و لا یمرض الا مرضه الذی
یموت فیه **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث دویم باب التزین یوم الجمعة که باب شصت و هفتم است
و در انجا لم یمرض مرضا یصیبه الا مرض الموت است و بیان شد که مراد مرض شدید است جمعه اینجا بمعنی روز آدینه و هفته
میتواند بود و اول موافق حدیث کتاب الصلوة است القلامة بضم قاف و تخفیف لام آنچه از گرفتن ناخن افتد الجزازة
بضم جیم و تخفیف دو زای با نقطه آنچه از مقراض کردن افتد بر ضد جزیز با جیم است **یعنی** روایتست از عبد الرحیم
کوتاه گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که هر که گرفت از ناخنهای خود و شارب خود در هر روز آدینه و گفت در وقتی
که میگیرد که مدد میجویم بنام الله و بالله و بر طریقه محمد است صلی الله علیه و آله نیفتد از و ریزه ناخنی و نه ریزه
مویی مگر آنکه نوشت الله برای او بسبب آن ثواب آزاد کردن بنده را و بیمار نمیشود مگر بیماری که او که میمیرد در آن
دهم اصل عن محمد بن طلحة قال قال ابو عبد الله علیه السلام تقلیم الاظفار و قص الشارب و غسل الراس بالخطمی کل جمعة
ینفی الفقر و یزید فی الرزق **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب التزین یوم الجمعة **یعنی** روایتست
از محمد بن طلحه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چیدن ناخنها و مقراض کردن شارب و شستن سر بخطمی در هر
روز آدینه برطرف میکند تنگدستی را و زیاد میکند در روزی **یازدهم اصل** عن ابی کهمس قال قال رجل لعبد الله بن
الحسن علمنی شیئا فی الرزق فقال الزم مصلاک اذا صلیت الفجر الی طلوع الشمس فانه انجح فی طلب الرزق من الضرب فی
الارض فاخبرت بذلک ابا عبد الله علیه السلام فقال الا اعلمک فی الرزق ما هو انفع من ذلک قال قلت بلی قال خذ من شاربک
و اظفارک کل جمعة **شرح** احوال عبد الله بن الحسن مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث ششم و هفتم باب ما یفصل

بهمین عنوان الحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است ان شاء الله تعالی بلکه آن نیز نفع دارد موافق آنچه گذشت
در کتاب المعیشة در حدیث بیست و هشتم آخر ابواب یعنی روایت است از ابو کهمس بفتح کاف و سکون ها و فتح میم و سین
بی نقطه گفت که گفت مردی عبدالله بن الحسن را که تعلیم کن مرا چیزی در روزی پس گفت که لازم باش مصلای خود
را چون گذاردی نماز صبح را تا طلوع آفتاب چه بدرستی که آن نافعتر است در طلب روزی از تردد در زمین
پس خبر دادم باین امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت که آیا تعلیم نکنم ترا در روزی چیزی را که آن نافعتر است از آن راوی
گفت که گفتم که بلی امام گفت که بگیر از شارب خود و ناخنهای خود در هر روز آدینه دوازدهم اصل عن علی بن عقبه عن ابیه
قال اتیت عبدالله بن الحسن فقلت علمنی دعاء فی الرزق فقال قل اللهم تول امری ولا تول امری غیرک فعرضته علی ابی عبدالله
علیه السلام فقال الا ادلک علی ما هو انفع من هذا فی الرزق تقص اظافیرک وشاربک فی کل جمعة ولو بحکها شرح تول را اول
بفتح تا و نقطه دار بالا و تشدید لام مفتوحه بصیغه امر معتل الفاء واوی و معتل اللام یایی باب تفعل است
و دوم بضم تا و کسر لام مشدده بصیغه نهی باب تفعیل است تقص بفتح تا و ضم قاف و تشدید صاد مضمومه بصیغه
مضارع مخاطب بمعنی امر است یعنی روایت است از علی بن عقبه از پدرش گفت که آمدم نزد عبدالله بن الحسن پس گفتم
که تعلیم کن مرا دعائی در روزی پس گفت که بگو که خداوندا خود باش کارساز من و سازنده کار من مکن دیگری را پس عرض
کردم آن دعا را بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت که آیا راه نمایی نکنم ترا بر چیزی که آن نافعتر است از این در روزی
میگیری ناخنهای خود را و شارب خود را در هر روز آدینه هر چند که بخراشیدن آنها باشد سیزدهم اصل عن علی بن اسباط
عن خلف قال رآنی ابوالحسن علیه السلام بخراسان وانا اشتکی عینی فقال الا ادلک علی شیء ان فعلته لم تشتک عینک
فقلت بلی فقال خذ من اظفارک فی کل خمیس قال ففعلت فما اشتکیت عینی الی یوم اخبرتک شرح اشتکی
بشین با نقطه و یا بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افتعال است الاشتکاء دردمند یافتن عینی مفعول به است
ادلک بتشدید لام بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر بتقدیر همزه استفهام است و ظاهر این بود که راوی
در جواب بگوید بجای بلی نعم مضافا فلست بجمله یعنی روایت است از علی بن اسباط از خلف که گفت
که دید مرا امام رضا علیه السلام در خراسان بر حالی که من دردمند می یافتم چشم خود را پس گفت که آیا راه نمایی
نکنم ترا بر چیزی که اگر بکنی آن را دردمند نیابی چشم خود را پس گفتم که بلی پس گفت که بگیر از ناخنهای خود در
هر پنجشنبه خلف گفت که پس کردم پس نبود دردمند یافتم چشم خود را تا روزی که خبر دادم ترا چهاردهم اصل

عن عبد

عن عبدالله بن الفضل النوفلی عن ابیه وغیره جمیعا عن ابی جعفر علیه السلام قال من ادمن اخذ اظفاره کل خمیس لم ترمد
عینه شرح لم ترمد برا بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است الرمد بفتح را
و فتح میم دردمند شدن چشم یعنی روایت است از عبدالله بن فضل نوفلی از پدرش و غیر او همگی از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که هر که مستمر کند گرفتن ناخنهای خود را در هر پنجشنبه دردمند نشود چشم او پانزدهم اصل
عن السکونی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله للرجال قصوا اظافیرکم وللنساء اترکن فانه ازین لکن شرح
لام در لکن برای تعدیه است یعنی روایت است از سکونی گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله مردان را که
از بیخ بگیرید ناخنهای خود را و زنان را که واگذارید از بیخ گرفتن را چه بدرستی که آن زینت دهنده تر است
شما را ان شاء الله تعالی اینکه ناخن کوتاه و سر انگشت برآمده برای زنان بدنما است شانزدهم اصل عن ابن ابی
عمیر رفعه فی قص الاظافیر تبدأ بخنصرک الایسر ثم تختم بالیمین شرح تبدأ بصیغه مضارع مخاطب معلوم
باب منع است الخنصر بکسر خا با نقطه و سکون نون و کسر و فتح صاد بی نقطه و را بی نقطه انگشت کوچک
و آن مؤنث است الایسر صفت الیه است و موصوف محذوف بتقدیر الجانب الایسر و اگر صفت
ید یا رجل میبود الیسری میگفت بالیمین بتقدیر بخنصر الیمین است یعنی روایت است از محمد بن ابی عمیر نسبت
داده حدیث را بامامی که در وقت تراشیدن ناخنها که ابتدا میکنی با انگشت کوچک جانب چپ
بعد از آن ختم میکنی با انگشت کوچک جانب راست هفدهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبدالله علیه السلام
قال احتبس الوحی علی النبی صلی الله علیه و آله فقیل له احتبس الوحی عنک فقال وکیف لا یحتبس عن
وانتم لا تقلمون اظفارکم ولا تنقون رواجبکم شرح تقلمون از باب تفعیل است یا از باب ضرب است تنقون
بنون و قاف از معتل اللام باب تفعیل است الرواجب بفتح را بی نقطه و کسر جیم و با یک نقطه جمع راجبه
درزهای دست که چرک در آنها جا میکند و شاید که مراد اینجا درزهای ناخنهای ناگرفته باشد باعتبار
اینکه چرک آنجاها وضو و غسل را ناقص یا باطل میکند اگر طول ناخن زیاد از حد باشد و گذشت
در کتاب الجنایز در حدیث چهارم باب غسل المیت که باب هجدهم است که لا تخلل اظفاره و بیان شد
یعنی روایت است از عبدالله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بسر افتاد وحی از رسول
الله صلی الله علیه و آله پس گفته شد او را که بسر افتاد وحی از تو پس گفت که و چگونه بسر نیفتد و حال آنکه شما

نگیرید ناخنهای خود را و بلند میکنید درونهای آنها را باب بیست و نهم اصل باب جز الشیب و نتفه شرح
جز بفتح جیم و تشدید زاء با نقطه مصدر است بمعنی بریدن است الشیب بفتح شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین و باء یکنقطه مصدر است بمعنی سفید مو شدن و مراد اینجا موی سفید است نتف بفتح نون و سکون
تاء دو نقطه در بالا و فاء مصدر است بمعنی بر کندن است یعنی این باب بیان بریدن موی سفید و کندن آنست و در این
باب شش حدیث است اول اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس بجز الشمط و نتفه و
جزه احب الی من نتفه شرح الشمط بفتح شین با نقطه و فتح میم و طاء بی نقطه مصدر است بمعنی سفید شدن
بعض موهای سر و مراد اینجا موی سفید است در میان موهای سیاه ریش یعنی ترجمه حدیث آنکه
روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که نیست پروایی به بریدن موی سفید آمیخته بسیاه
و کندن آن و بریدن آن محبوبتر است سوی من از کندن آن دویم اصل عن ابن فضال عمن ذکره عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لا باس بجز الشمط و نتفه من اللحیة شرح این ظاهر است از ترجمه حدیث سابق سیم اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین علیه السلام کان لا یری بجز الشیب باسا و یکره نتفه شرح
روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین علیه السلام بود که نمیدید بدی به بریدن موی
سفید پروایی را و کراهت میداشت کندن آنرا چهارم اصل و بهذا الاسناد قال اول من شاب ابراهیم
فقال یا رب ما هذا قال الوقار و التوقیر قال رب زدنی منه شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار
اینست که توقیر دلالت میکند بر کراهت بریدن و کندن و این منافات ندارد با استحباب خضاب
چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث دویم باب بیست ام که نور اسلام یعنی و باین سند حدیث سابق گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که اول کسی که سفید مو شد ابراهیم علیه السلام بود پس گفت که ای صاحب کل اختیار من چیست
این گفت که توقیر است و باعث تعظیمست گفت که ای صاحب کل اختیار من زیاد کن برای من از آن پنجم اصل
عن حفص بن البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الناس لا یشیبون فابصر ابراهیم شیبا فی لحیته فقال یا رب
ما هذا فقال هذا وقار فقال یا رب زدنی وقارا شرح الوقار بفتح واو و تخفیف قاف مصدر است بمعنی سنگینی
یعنی رفعت شان یعنی روایتست از حفص بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بودند مردمان که سفید
مو نمیشدند پس دید ابراهیم علیه السلام موی سفید در ریش خود پس گفت که ای صاحب کل اختیار من چیست این

برکت

۱۲۴

برکت که این سنگینی است پس گفت که ای صاحب کل اختیار من زیاد کن برای من سنگینی را ششم اصل عن سلیمان
الجعفری عن الرضا علیه السلام عن آبائه صلوات الله علیهم قال الشیب فی مقدم الراس یمن و فی العارضین سخاء و فی الذوائب
شجاعة و فی القفا شوم شرح ضمیر آبائه راجع بامام رضا علیه السلام است شیب عبارتست از ابتداء ظهور موی سفید است
الیمن بضم یاء دو نقطه در پایین و سکون میم برکت و سعادت عارضین عبارتست از دو پهلوی ریش که نزدیک
گوش است الذوائب بفتح ذال با نقطه و کسر همزه و باء یکنقطه جمع ذوابه بضم ذال و تخفیف همزه و الف و باء یکنقطه
گیسوها و مراد اینجا موهاییست که از میان سر بیرون می آید و چون بلند شود چند گیسو بافته میشود
از آن و در پشت آویخته میشود الشوم بضم شین با نقطه و سکون همزه نحوست و آن ضد یمن است
یعنی روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است از امام رضا علیه السلام از پدران شریف صلوات الله علیهم امام گفت
که ابتدای موی سفید در پیش سر علامت برکت است و در دو پهلوی ریش علامت کرمست و در گیسوها
علامت شجاعت است و در پس سر علامت نحوست است باب چهلم اصل باب دفن الشعر و الظفر شرح
این باب بیان پنهان کردن مو و ناخن در زمین است در این باب یک حدیث است اصل عن ابی کهمس عن
ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا قال دفن الشعر و الظفر شرح
شاید که این حدیث نص بر این باشد که کفات در اصل مصدر است بمعنی پوشانیدن است و مستعمل
بمعنی اسم فاعل و احیاء و امواتا مفعول آنست و اول عبارتست از این آدمی که زنده میباشد مدتی بعد از مدتی
و بعد از مردن زمین او را میپوشاند چون در زمین مدفون میشود و دویم عبارتست از بعض اجزای بدن
آدمی که زنده جدا از آن میشود امثال موی و ناخن که زمین آنرا میپوشاند چون جدا کرده میشود از بدن
آدمی و در زمین مدفون میشود و در این آیه تفاسیر دیگر گفته اند از آنجمله ابن اثیر در نهایه گفته که و منه حدیث
الشعبی انه کان بظهر الکوفة فالتفت الی بیوت فقال هذه کفات الاحیاء ثم التفت الی المقبرة فقال هذه
کفات الاموات یرید تاویل قوله تعالی الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا یعنی روایتست از ابی کهمس از
امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره مرسلات که آیا نگردانیدیم زمین را پوشاننده زندگانی
را و مردگانی را امام گفت که مراد بدیدن پنهان کردن مو و ناخن است در زمین باب چهل و یکم اصل باب الکحل شرح
الکحل بضم کاف و سکون حاء بی نقطه سرمه و بفتح کاف مصدر است بمعنی سرمه در چشم را صاحب سرمه کردن

یعنی این باب در بیان سرمه است در این باب هفده حدیث است اول اصل عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان
رسول الله صلی الله علیه وآله یکتحل بالاثمد اذا اوی الی فراشه وترا وترا شرح الاکتحال سرمه در چشم خود کشیدن والاثمد
بکسر همزه وسکون ثاء سه نقطه وکسر میم وسکون دال بی نقطه سنگ سرمه که معروفست اوی بفتح همزه و واو
والف بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل لازم است فراش بکسر فاء است نقد دو ترا و ترا باعتبار تعدد
شبها است یعنی عبارتست از اینکه در یک چشم چهار میل کشیده و در چشم دیگر سه میل کشد مثلا یعنی مجموع آنها
طاق خواهد بود چنانچه می آید در حدیث آخر این باب یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که سرمه در چشم خود میکشید بسنگ سرمه چون قرار میگرفت بسوی
خوابگاه خود طاق وطاق دویم اصل عن الحسن بن الجهم قال اریت ابا الحسن علیه السلام میلا من حدید ومکحلة من
عظام فقال هذا کان لابی الحسن علیه السلام فاکتحل به فاکتحلت شرح المکحله بضم میم وسکون کاف وضم حاء بی نقطه
وتخفیف لام سرمه دان عظام بکسر عین وتخفیف ظاء جمع عظم است یا بضم عین وتخفیف و تشدید ظاء
عبارتست از استخوان فیل که بزرگست یعنی روایتست از حسن بن جهم گفت که نمود بمن امام رضا علیه السلام میلی
از آهن را و سرمه دانی از استخوانها را پس گفت که این بود از امام موسی کاظم علیه السلام پس امام رضا علیه السلام سرمه
در چشم خود کشید بآن پس سرمه در چشم خود کشیدم سیم اصل عن زرارة عن ابی عبدالله علیه السلام قال
الکحل باللیل ینفع العین وهو بالنهار زینة شرح روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سرمه
در شب نفع میرساند چشم را و آن در روز آرایش است چهارم اصل عن عبدالله بن الفضل الهاشمی عن ابیه وعمه
قالا قال ابو جعفر علیه السلام الاکتحال بالاثمد یطیب النکهة ویشد اشفار العین شرح نکهة بفتح نون وسکون کاف
است الاشفار بفتح همزه وسکون شین بانقطه وفاء و راء بی نقطه جمع شفر بضم وفتح شین وسکون فاء کنارهای
پلک چشم که موی از انها میروید و مراد اینجا پلکهای چشم است یعنی روایتست از عبدالله بن فضل هاشمی از
پدرش و عمش که گفتند که گفت امام محمد باقر علیه السلام که سرمه کشیدن در چشم خود بسنگ سرمه خوش میکند
بوی دهن را و محکم میکند پلکهای چشم را پنجم اصل عن حماد بن عیسی عن ابی عبدالله علیه السلام قال الکحل یعذب الفم
شرح یعذب بعین بی نقطه وذال بانقطه وباء یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است
روایتست از حماد بن عیسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سرمه در چشم خوشمزه میکند دهن را ششم اصل

عن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال الکحل ینبت الشعر ویحد البصر ویعین علی طول السجود شرح روایتست از کسی که
مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سرمه در چشم میرویاند موی مژه را و تند میکند
دیده را و مدد میکند بر درازی سجده یعنی که مانع میشود از ریختن ماده نزله در چشم در وقت طول سجود
هفتم اصل عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلام قال الاثمد یجلو البصر وینبت الشعر ویذهب بالدمعة شرح
روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سنگ سرمه جلا میدهد دیده را و میرویاند موی را و می
برطرف میکند اشک را از چشم را هشتم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام قال الکحل یزید
فی المباضعة شرح مباضعه بباء یکنقطه و ضاد بانقطه و عین بی نقطه مصدر باب مفاعلت یعنی
روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سرمه در چشم زیاد میکند در قوت مجامعت نهم اصل
عن الحسین بن الحسن بن عاصم عن ابیه عن ابی عبدالله علیه السلام قال من نام علی اثمد غیر ممسک امن من الماء
الاسود ابدا ما دام ینام علیه شرح غیر ممسک وصف اثمد یا منصوب بر حال ضمیر نام است و بر هر تقدیر مضافست
و بنا بر اول ممسک بمیم بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است بمعنی آمیخته کرده شده بمشک
و بنا بر دویم بصیغه اسم فاعل باب افعال است بمعنی ترک کننده خود و شایعه امن از باب علم الماء الاسود آب
سیاه آبیست که در چشم ریخته میشود و دیده را باطل میکند و علاج آن بمیل زدن میتوان کرد یعنی
روایتست از حسین بن حسن بن عاصم از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام که هر که خوابید در شب بسنگ
سرمه که غیر مخلوط بمشک باشد ایمن شد از نزول آب سیاه در چشم همیشه چندانکه میخوابید بآن سنگ
سرمه در چشم دهم اصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبدالله علیه السلام قال الکحل ینبت الشعر ویجفف الدمعة ویعذب
الریق ویجلو البصر شرح روایتست از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سرمه در چشم میرویاند
موی را و خشک میکند اشک دیده را و خوشمزه میکند آب دهن را و جلا میدهد دیده را یازدهم اصل
عن ابن القداح عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام من اکتحل فلیوتر ومن فعل فقد احسن و
من لم یفعل فلا باس شرح روایتست از عبدالله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین علیه السلام که هر که سرمه در چشم خود کند باید که طاق کند و هر که کرد طاق را پس بتحقیق که نیکو کرد
و هر که نکرد آنرا و جفت کرد پس نیست بر او باکی دوازدهم اصل عن زرارة عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله

کان یکفیها قبل ان ینام اربعا فی الیمنی وثلثا فی الیسری شرح روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام کفت
که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله برد که سرمه در چشم خود میکرد پیش از آنکه خواب بچهار میل در چشم
راست وسه میل در چشم چپ ابواب چهارم اصل اول باب السواک شرح السواک بکسر سین بی نقطه
چوب دندانست و آن را سواک بکسر میم نیز نامیده میشود یعنی این ابواب در سواکست و این باب نه حدیث است
اول اصل عن اسحق بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام من اخلاق الانبیاء السواک شرح روایتست از
اسحق بن عمار که کفت که امام جعفر صادق علیه السلام که از جمله عادتهای پیغمبران سواکست دوم اصل
عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال السواک من سنن المرسلین شرح این مضمون کذشت در کتاب
الطهارة در حدیث دوم باب السواک که باب پانزدهم است یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر
صادق علیه السلام کفت که سواک از جمله طریقهای رسولانست سیم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما زال جبرئیل یوصینی بالسواک حتی خشیت ان ادرد واحفی شرح مناسب
این کذشت در کتاب الطهارة در حدیث سیم باب السواک وانجا حتی خفت ان احفو وادرد بود ومناسب
وانجا مذکور کرد ادرد بدال بی نقطه ورا بی نقطه ودال بی نقطه دوم بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعالست
الادراد فراخ دندان کردن مثل اینکه کسی دندانهای ... افتاده باشد پس میان آنها فراخ شده باشد بعضی م
احفی بحاء بی نقطه وفا ویا بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعالست الاحفاء برطرف کردن جمیع دندانها
روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه وآله که همیشه
جبرئیل سفارش میکرد مرا بسواک کردن تا آنکه ترسیدم که فراخ دندان کنم ویا دندانهای خود را از دست
چهارم اصل وبهذا الاسناد قال قال امیر المؤمنین علیه السلام السواک مطهرة للفم مرضاة للرب شرح مطهرة بفتح
میم وسکون طا بی نقطه وفتح ها ورا بی نقطه ومرضاة بفتح میم وسکون را بی نقطه وضاد با نقطه والف بصیغه
اسم مکان برای کثرتست لام جر وجار برای تعدیه است واحتمال اسم مکان در جار ومجرور جایز است
یعنی وباین سند حدیث سابق امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت امیر المؤمنین علیه السلام که سواک محل
پاکیزه کردن بسیار است دهن را ومحل راضی کردن بسیار است صاحب کل اختیار را پنجم اصل عن [illegible] الاسدی
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول فی السواک عشر خصال مطهرة للفم ومرضاة للرب ومفرحة للملائکة
وهو من

وهو من السنة ویشد اللثة ویجلو البصر ویذهب بالبلغم ویذهب بالحفر شرح مفرح بفتح میم وسکون فا
وفتح را بی نقطه وحا بی نقطه بصیغه اسم مکان برای کثرتست ولام برای تعدیه است لثه بکسر لام وتخفیف
ثا سه نقطه است الحفر بفتح حا بی نقطه وفتح وسکون فا ورا بی نقطه چرک سرخ عیبهای دندانها مثل
زردی ومثل سیاهی ومثل چرک بیخ یعنی روایتست از معمر بکسر میم دو وسکون عین وفتح زای با نقطه اسدی که کفت
که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت که در سواک ده خصلتست اول محل پاکیزه کردن بسیار است
دهن را دوم محل راضی کردن بسیار است صاحب کل اختیار را وسیم محل فرحناک کردن بسیار است ملائکه را
چهارم از انجمله سنتست پنجم استوار میکند بیخ دندانها را که بسیار در دهان فراخ شود چنانچه ظاهر شد در
حدیث سیم ابواب ششم جلا میدهد دیده را وهفتم برطرف میکند بلغم را وهشتم ونهم ودهم برطرف میکند
عیبهای دندانها را که مذکور شد ومخفی نماند که میتواند بود که راوی نهم ودهم را نقل نکرده باشد بقصد
اختصار والله اعلم ششم اصل عن ابن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی السواک اثنتا عشرة خصلة هو
من السنة ومطهرة للفم ومجلاة للبصر ویرضی الرب ویذهب البلغم ویزید فی الحفظ ویبیض الاسنان ویضاعف
الحسنات ویذهب بالحفر ویشد اللثة ویشهی الطعام ویفرح به الملائکة شرح شاید که حفر اینجا عبارت باشد
از خون آمدن بیخ دندانها یا عبارت باشد از آنکه کسی دندانها بطعامی که تازه خورده باشد کند شده باشد
بوده باشد بر دانه سفید یعنی روایتست از ابن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام که کفت که در سواک دوازده
خصلتست واول از انجمله سنتست ودوم محل پاکیزه کردن بسیار است دهن را وسیم محل جلا دادن
بسیار است دیده را وچهارم راضی میکند صاحب کل اختیار را وپنجم برطرف میکند بلغم را وششم زیاده میکند
در قوت حافظه وهفتم سفید میکند دندانها را وهشتم چند برابر میکند ثواب اعمال صالحه را ونهم برطرف
میکند خون دندانها را ودهم استوار میکند بیخ دندانها را ویازدهم باعث اشتهای طعام میشود و
دوازدهم فرحناک میشوند بآن ملائکه هفتم اصل عن حماد بن عیسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله اوصانی جبرئیل بالسواک حتی خفت علی اسنانی شرح روایتست از حماد بن عیسی از امام جعفر
صادق علیه السلام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه وآله که سفارش کرد مرا جبرئیل بسواک تا آنکه ترسیدم بر
دندانهای خود که مبادا از افراط آن تلف شود هشتم اصل عن المعزبان بن النعمان رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه

مالجديكم قلحا ما لكم لا تستاكون شرح مرزبان بكسر ميم وسكون راى بى‌نقطه وفتح زاى بانقطه وباء يك‌نقطه است
نغادان بضم نون وسكون عين است القلح بفتح قاف وسكون لام وحاء بى‌نقطه جمع اقلح بفتح همزه وسكون
قاف وفتح لام زرد دندانان يعنى روايتست از مرزبان بن نغادان بالا برد سند حديث را كه گفت رسول الله
صلى الله عليه وآله كه چيست مرا كه مى‌بينم شما را زرد دندانان چيست شما را كه مسواك نميكنيد نهم اصل
عن محمد بن مروان عن ابي جعفر عليه السلام في وصية النبي صلى الله عليه وآله لامير المؤمنين عليه السلام بالسواك لكل صلوة
شرح بالسواك لكل صلوة عبارتست از اين لفظ پس مبتدا است وخبرش مقدم بر ان شده وظرف متعلق است
باوصيك كه در صدر وصيت مذكور بوده وانجا منقول نشده يعنى روايتست از محمد بن مروان از امام محمد
باقر عليه السلام در سفارش نبى صلى الله عليه وآله براى امير المؤمنين عليه السلام بود اينكه سفارش ميكنم ترا بمسواك براى هر
نمازى باب چهل ونهم اصل باب الحمام شرح اين باب بيان حمام است در ان يك وهشت
حديث اول اصل عن محمد بن اسلم الجبلي رفعه قال قال ابو عبد الله عليه السلام قال امير المؤمنين عليه السلام نعم البيت
الحمام يذكر النار ويذهب بالدرن وقال عمر بئس البيت الحمام يبدي العورة ويهتك الستر قال ونسب الناس
قول امير المؤمنين عليه السلام الى عمر وقول عمر الى امير المؤمنين عليه السلام شرح روايتست از محمد بن اسلم جبلى بالا برد سند
بفتح جيم وفتح باى يك نقطه است نسبت داد حديث را گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت امير المؤمنين عليه السلام
كه خوب خانه ايست حمام ظاهر ميكند عورت را ياد مى‌آورد آتش جهنم را و برطرف ميكند چرك بدن را و گفت عمر كه
بد خانه ايست حمام ظاهر ميكند عورت را وميدرد پرده را امام گفت كه ونسبت دادند مخالفان قول امير المؤمنين
عليه السلام را بسوى عمر وقول عمر را بسوى امير المؤمنين عليه السلام دوم اصل عن سليمان الجعفري عن ابي الحسن عليه السلام قال الحمام يوم
ويوم لا يكثر اللحم وادمانه كل يوم يذيب شحم الكليتين شرح الحمام مرفوع ومبتدا است ومثل اين فقره كه مى‌آيد
در حديث چهارم باب الطيب كه باب چهل وهشتم است وظاهر آنچه مى‌آيد در حديث دوم باب كه اقرار ادمان الدهن
كه باب چهل وهشتم است اينست كه يوم دوم مجرور باشد بجر فى حرف جر بنا بر بعضى مذاهب نحويان بتقدير
في يوم يكون وفي يوم لا يكون واين جمله حاليه باشد نظير هذا البسر اطيب منه رطبا ورطبا ابن هشام در
توضيح الفيه ابن مالك در باب حروف جر گفته كه وقد يحذف غير رب ويبقى عملها وهو ضربان سماعي كقول رؤبة
خير والحمد لله لمن قال له كيف اصبحت وقياسي كقولك بكم درهم اشتريت ثوبك اى بكم من درهم خلافا للزجاج

في تقديره الجر بالاضافة وكقولهم ان في الدار زيدا والحجرة عمرا اي وفي الحجرة عمرا خلافا للاخفش اذ جوز العطف على
معمولي عاملين تا آخر وموافق تقدير فى اينجا نصبت آن بظرفيت است وورد آنچه مى‌آيد در حديث دوازدهم باب الطيب كه
باب چهل وهشتم است يكثر بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال خبر مبتدا است كليتين بضم كاف وسكون لام
وياء دو نقطه در پايين است يعنى روايتست از سليمان كه از اولاد جعفر طيار است از امام رضا عليه السلام گفت
كه حمام بر حالى كه در روزى باشد ودر روزى نباشد بسيار ميكند گوشت بدن را ومداومت آن در هر روزى
ميگدازد پيه دو گرده را سيم اصل عن رفاعة بن موسى عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يدخل الحمام الا بميزر شرح روايتست از رفاعه بكسر راء بى‌نقطه وفاء وعين
بى‌نقطه ابن موسى از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه هر كه بوده كه ميگرويده باشد
روز بازپسين بايد كه داخل نشود حمام را مگر با لنگى چهارم اصل عن سليمان الجعفري قال مرضت حتى ذهب لحمي فدخلت
على الرضا عليه السلام فقال ايسرك ان يعود اليك لحمك قلت بلى قال الزم الحمام غبا فانه يعود اليك لحمك واياك ان تدمنه
فان ادمانه يورث السل شرح مرضت از باب علم است راوى بلى گفته بجاى نعم الزم بصيغه امر از باب علم است غبا بكسر
غين بانقطه وتشديد باء يك نقطه است از باب افعال است سل بكسر سين بى‌نقطه وتشديد لام جراحتى است
در شش يعنى روايتست از سليمان جعفرى گفت كه بيمار شدم تا اينكه رفت گوشت من پس داخل شدم بر امام
رضا عليه السلام پس گفت كه آيا خوش مى‌آيد ترا اينكه بر گردد بسوى تو گوشت تو گفتم كه آرى گفت جدا شو الزم الحمام
يكروز در ميان چه بدرستى كه شان اينست كه بر ميگردد بسوى تو گوشت تو ودور دار از خود اينكه هر روز
كنى آنرا چه بدرستى كه هر روز كردن آن مى‌آورد سل را پنجم اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال
لا تدخل الحمام الا وفي جوفك شيء يطفؤ عنك وهج المعدة وهو اقوى لبدنك ولا تدخله وانت ممتلئ من
الطعام شرح يطفؤ بياء بى‌نقطه وفاء وهمزه بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال صفت شىء است وهج
الوهج بفتح واو وسكون هاء وجيم مصدر باب ضرب افروخته شدن وبفتح هاء اسم مصدر است معده
بكسر ميم وسكون عين و بفتح ميم وكسر عين است لام براى تقويت است ممتلى بهمزه بصيغه اسم فاعل از باب افتعال است
يعنى روايتست از ابى بصير از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه داخل مشو حمام را مگر بر حالى كه در شكم تو باشد
چيزى كه فرو نشاند از تو تاب وحرارت شدن معده را وآن قوت دهنده تر است بدن را وداخل مشو حمام را

را بر حالی که تو بر باشی از طعام ششم اصل عن رفاعة بن موسى عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان اذا اراد
دخول الحمام تناول شیئا فاکله قال قلت له ان الناس عندنا یقولون انه على الریق اجود ما یکون قال لا بل
یؤکل شیئا یطفئ المرار ویسکن حرارة الجوف شرح ریق بکسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و قاف است ما موصوله و ... یکون تامه است و بتقدیر یکون ... است و من برای تبعیض است
و ضمیر راجع به دخول حمام است المرار بکسر میم و دو رای بی نقطه جمع مره بضم میم و تشدید را تلخیها و آن عبارت است از
صفرا که بعبارت تلخهاست ترجمه روایت شده از رفاعة بن موسى از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه او بود که چون اراده میکرد دخول حمام را میگرفت چیزی را پس میخورد آنرا راوی گفت که گفتم او را که
بدرستی که مردمان نزد ما میگویند که بدرستی که دخول حمام بر ناشتا بهتر است چیزیست که میباشد از
جمله دخول حمام امام گفت که نه بلکه خورده میشود چیزی پیش از دخول حمام فرو می نشاند صفرا را و ساکن میکند
گرمی درون را هفتم اصل عن عبید الله الدابقی قال دخلت حماما بالمدینة فاذا شیخ کبیر وهو قیم الحمام فقلت
یا شیخ لمن هذا الحمام فقال لابی جعفر محمد بن علی بن الحسین فقلت کان یدخله فقال نعم فقلت کیف کان یصنع
فقال کان یدخل فیبدأ فیطلی عانته وما یلیها ثم یلف على طرف احلیله ویدعونی فاطلی سائر بدنه فقلت له
یوما من الایام الذی تکره ان اراه قد رأیته فقال کلا ان النورة سترة شرح دابقی بدال بی نقطه و الف و کسر با یک
نقطه و قاف ... از حلب الاحلیل بکسر همزه و ... و سکون حای بی نقطه و کسر لام اول ... ذکر و
مراد اینجا ذکر است ترجمه روایت است از عبید الله دابقی گفت که داخل شدم حمامی را در مدینه پس ناگاه پیری
بزرگسال حاضر بود و او بیننده و کار کننده حمام بود پس گفتم که ای پیر مال کیست این حمام پس گفت که مال
ابو جعفر محمد بن علی بن حسین است پس گفتم که آیا بود که داخل شود حمام را پس گفت که آری پس گفتم که
چگونه بود کار میکرد در این حمام پس گفت بود که داخل میشد پس ابتدا میکرد نوره میمالید پس زهار
خود را و آنچه در پهلوی آنست از ... پس بعد از آن خرقه می پیچید بر سر ذکر خود و طلب میکرد مرا پس
نوره میمالیدم باقیمانده بدنش را پس گفتم در روزی از روزها که آنچه کراهت داری که ببینم از آن تحقیق
دیدم آنرا پس امام گفت که حاشا بدرستی که نوره پرده است هشتم اصل عن حنان بن سدیر عن ابیه
قال دخلت انا و ابی و جدی و عمی حماما بالمدینة فاذا رجل فی بیت المسلخ فقال لنا ممن القوم فقلنا

الایام م

من اهل العراق

من اهل العراق فقال و ای العراق فقلنا کوفیون فقال مرحبا بکم یا اهل الکوفة انتم الشعار دون الدثار ثم قال ما یمنعکم من الازر
فان رسول الله صلى الله علیه وآله قال عورة المؤمن على المؤمن حرام قال فبعث الى ابی کرباسة فشقها اربعة ثم اخذ کل واحد
منا واحدا ثم دخلنا فیها شرح مسلخ بفتح میم و سکون سین بی نقطه و فتح لام و خای با نقطه بصیغه مصدر میمی
یا اسم مکان ... و ... است و با و او ... است و ... بیانیه است و ای مجرور و مرفوع
میتواند بود و با ... بتقدیر و انتم من اهل ای العراق است و با ... بتقدیر و ای العراق بلدکم است
کوفیون بتقدیر نحن کوفیون است مرحبا بفتح میم و سکون رای بی نقطه و فتح حای بی نقطه و بای یک نقطه بصیغه
مصدر میمی یا اسم مکان باب علم و حسن است و ... مفعول فعل محذوف است بتقدیر ... رحبا
الرحب بضم را و سکون حا فراخی و اینجا عبارت است از خوشحالی و گشادگی خاطر ... برای ... است
الشعار بکسر شین با نقطه و عین بی نقطه و الف و رای بی نقطه پیراهن چون متصل ... بدن است و مراد است
که شما نزدیکترید با اهل مدینه از سایر اهل عراق الدثار بکسر دال بی نقطه و ثای سه نقطه و الف و رای بی نقطه جامه
که بر بالای پیراهن است ازر بضم همزه و ضم زای با نقطه و رای بی نقطه جمع ازار بکسر همزه است کرباس بکسر کاف
معروف کرباسه بفتح کاف است تا برای وحدت است ترجمه روایت است از حنان بفتح حای بی نقطه و تخفیف
نون ابن سدیر بفتح سین یا بی نقطه و کسر دال بی نقطه از پدرش گفت که داخل شدم من و پدرم و جدم و
عمم حمامی را در مدینه پس ناگاه مردی در خانه جامه کندن بود پس گفت ما را از کیانید ای قوم پس
گفتیم که از اهل عراقیم پس گفت که و از اهل کدام عراقید پس گفتیم که ما کوفیانیم پس گفت که برخوردار شوید
... شما ای اهل کوفه شمایید پیراهن نه اهل مدینه نزدیکتر از دثار بعد از آن گفت که چه مانع
شما از لنگ ... بدرستی که رسول الله صلى الله علیه وآله گفت که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است پس راوی
گفت که پس فرستاد بپدرم سوی قطعه کرباسی پس شکافت آنرا چهار پاره بعد از آن گرفت هر یکی از ما
یکی را بعد از آن داخل حمام شدیم در آن لنگها اصل ... قال کنا فی البیت الحار ... فقال یا کهل ما
یمنعک من الخضاب فقال ... ادرکت من هو خیر منی و منک لا یختضب قال فغضب لذلک حتى عرفنا
غضبه فی الحمام قال و من ذلک الذی هو خیر منی فقال ادرکت علی بن ابی طالب و هو لا یختضب قال فنکس رأسه
و تصاب عرقا فقال صدقت و بررت ثم قال یا کهل ان تختضب فان رسول الله صلى الله علیه وآله قد خضب

وهو خير من علي وان تترك فلك بعلي سنة قال فلما خرجنا من الحمام سألنا عن الرجل فاذا هو علي بن
الحسين ومعه ابنه محمد بن علي صلوات الله عليهم شرح صمد بصاد بی‌نقطه ودال بی‌نقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب نصر است الکهل بفتح کاف وسکون هاء رده دوم وجه عدم خضاب امیر المؤمنین علی
گذشت در حدیث پنجم وهشتم باب الخضاب که باب سیوم است وآمرز غافل بوده از آن وجه ·
نضاب بضاد بی‌نقطه وتشدید با یکنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفاعل است عرقا تمییز
از نسبت است باعث عرق خجالتش بوده که کلام سایر موهم انکار افضلیت بوده باد بعلی یا که
سببیت است سنة بضم سین وتشدید نون است ومقصود اینست که خضاب افضل از ترک
خضابست مگر آنکه مانعی باشد چنانچه در علی علیه السلام بوده وترک خضاب پس آن مانع دو
قسم است اول قصد موافقت علی علیه السلام دویم پی آن قصد واول بهتر است از دویم یعنی پس مرد
وقتی که بود دید که بیخانه از حمام قصد کرد برای چه من گفت ای دو مرحبه مانع میشود ترا از خضا
پس گفت او را جدم کرد در گفتم کسی را که او بهتر است از من وانتو که خضاب میکرد سدیر گفت که
پس خجالت کشید برای آن سخن تا آنکه شناختیم خصم او را در حمام گفت که وکیست آنکه او
بهتر است از من پس حیرم گفت که در یافتم علی بن ابیطالب را واو خضاب نمیکرد سدیر گفت
که پس پیش افکند سر خود را و فرو ریخته شد یا عبارت عرق خجالت پس گفت که راست گفتی ونیکو کردی
بعد از آن گفت که ای دو مرا که خضاب کنی پس بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله بتحقیق
خضاب کرد واو بهتر است از علی واگر ترک خضاب کنی پس ترا است پیسیله علی طریقتی سدیر
گفت که پس وقتیکه بیرون آمدیم از حمام پرسیدیم مردمان از آن مرد پس ناگاه او علی بن الحسین بود
وبا او بود پسرش محمد بن علی صلوات الله علیهم ننم اصل عن علي بن ابي حمزة قال دخلت مع ابي بصير
الحمام فنظرت الى ابي عبد الله عليه السلام قد اطلى وطلى ابطيه بالنورة قال فخبرت ابا بصير فقال
ارشدني اليه قال فارشدته فقال له جعلت فداك اخبرني قائدي انك اطليت وطليت ابطيك
بالنورة قال نعم يا ابا محمد ان نتف الابطين يضعف البصر اطل يا ابا محمد قال فقال اطليت منذ
ايام فقال اطل فانه طهور شرح اطلي بتشدید طاء بی‌نقطه که دو میشود منقلب از تاء افتعال است

١٢٩

بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است طلی بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است وبراین قیاس است
نظایر این در نتف الابط بکسر همزه وسکون باء وکسر باء یکنقطه وطاء بی‌نقطه یعنی بغل جمعیت بجا بانقطه وبا
یکنقطه وراء بی‌نقطه بصیغه متکلم معلوم باب تفعیل است یضعف از باب افعال است ایام جمع قلة
یوم است بیخ روایتست از علی بن ابی حمزه گفت که داخل شدم با ابو بصیر حمام را پس نظر کردم سوی
امام جعفر صادق علیه السلام که بتحقیق نوره برخود مالیده بود دو بغل خود را نیز نوره راوی گفت که پس خبر دادم
ابو بصیر را پس گفت که راهبری کن مرا سوی او برای اینکه سوال کنم از او پس گفتم که بتحقیق دیدم آنرا که
من پس ابو بصیر گفت که تو بتحقیق دیدی آنرا ومن ندیدم آنرا راهبری کن مرا سوی او راوی گفت پس
راهبری کردم او را پس ابو بصیر گفت امام را که قربانت شوم خبر داد مرا عصاکش من اینکه تو نوره برخود
مالیدی ومالیدی نوره بر دو بغل خود را پس امام گفت که آری ای ابو محمد بدرستی که کندن دو بغل
ضعیف میکند دیدن را این در مقامی بوده که تراشیده حاضر نبوده اگرچه در آن صورت نیز نوره
افضل است چنانچه گذشت در کتاب الحج در حدیث ششم باب ما یجب لعقد الاحرام که باب هفتاد وهفتم است
ومی آید در حدیث پنجم باب الابط کتاب جمل و ششم است نوره برخود بمال ای ابو محمد راوی گفت که پس
ابو بصیر گفت که نوره برخود مالیدم در این چند روز پس امام گفت که نوره برخود بمال چه بدرستی که آن
پاکیزه کننده است دوم اصل عن رجل من بني هاشم قال دخلت على جماعة من بني هاشم فسلمت عليهم في بيت
مظلم فقال بعضهم سلم على ابي الحسن فانه في الصدر قال فسلمت عليه وجلست بين يديه فقلت له
قد احببت ان القاك منذ حين لا سألك عن اشياء فقال سل ما بدا لك قلت ما تقول في الحمام قال
لا تدخل الحمام الا بميزر وغض بصرك ولا تغتسل من غسالة ماء الحمام فانه يغتسل فيه من الزنا ويغتسل
فيه ولد الزنا والناصب لنا اهل البيت وهو شرهم شرح روایتست از مردی از بنی هاشم گفت که داخل
شدم بر جماعتی از بنی هاشم پس سلام کردم بر ایشان در خانه تاریک پس گفت بعض ایشان که سلام
کن بر خصوص امام موسی کاظم علیه السلام چه بدرستی که او در صدر مجلس نشسته است راوی گفت که پس
سلام کردم بر او ونشستم در پیش او پس گفتم او را که بتحقیق دوست داشتم که برخورم ترا از دیر وقتی
برای اینکه سوال کنم ترا از چیزها پس امام گفت که سوال کن چیزی را که بخاطرت میرسد گفتم که چه

میگوید در حمام گفت که داخل شو حمام را مگر بالنگی و بپوشان چشم خود را از نگاه قبیح و غسل مکن از
آب ریخته حمام چه بدرستی که غسل کرده میشود در حمام از زنا و غسل میکند در حمام ولد الزنا و کسی که
دشمن است برای ما اهل البیت مراد کسی است که مخالف مذهب شیعه امامیه است بی آنکه مستضعف
باشد و ناصب بدتر از آن سه کس است یازدهم اصل عن سلیمان الجعفری قال من اراد ان یحمل لحما
فلیدخل الحمام یوما و یغب یوما و من اراد ان یضمر و کان کثیر اللحم فلیدخل کل یوم شرح یحمل لحما بینقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یغب بفتح یا و کسر غین بانقطه و تشدید با یکنقطه مفتوحه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال مجزوم است الاغباب تعطیل چیزی در روزی و تعطیل آن در
سابق و لاحق نیز یضمر بضاد بانقطه و را بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و حسن است
یعنی روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است
گفت که هر که خواست بردارد گوشت را یعنی که فربه شود پس باید که داخل شود حمام را در روزی
و تعطیل کند حمام را در روزی و هر که خواست که لاغر شود و بود بسیار گوشت پس باید که داخل حمام شود
در هر روزی دوازدهم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یطلی بالنورة
فیجعل الدقیق بالزیت یلت به فیمسح به بعد النورة لیقطع ریحها عنه قال لا باس شرح یطلی بتشدید
طا مفتوحه و سکون طا میتواند بود یلت بتشدید تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر است مسح از باب علم است یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بر خود میمالد نوره پس میکرد اند آرد را با روغن زیتون آمیخته
میکند آرد را با آن پس میمالد بعد از نوره برای اینکه برطرف کند بوی نوره را از او امام گفت که نیست
پروا پس مراد اینست که این منافات ندارد با نهی از اهانت خبز که گذشت در کتاب الاطعمه در بعضی
احادیث باب فضل الخبز که باب نهم است زیرا که اینجا نفعی دارد پس خمیر کردن آرد و خشک کردن
آن و استعمال با آن نیست سیزدهم اصل و فی حدیث آخر لعبد الرحمن قال رایت ابا الحسن علیه السلام و قد تدلک
بدقیق ملتوت بالزیت فقلت له ان الناس یکرهون ذلک قال لا باس به شرح تدلک بدال بینقطه
و تشدید لام بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است یکرهون از باب تفعل و باب علم میتواند بود

یعنی دو حدیث

یعنی دو حدیث دیگر عبد الرحمن اینست که گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را بر حالی که بتحقیق بر خود
ساییده بود با آردی که آمیخته کرده شده بود بروغن زیتون پس گفتم او را که بدرستی که مردمان مکروه
میشمرند آن را امام گفت که نیست پروایی با آن چهاردهم اصل عن اسحق بن عبد العزیز قال سئل ابو عبد الله علیه السلام
عن التدلک بالدقیق بعد النورة فقال لا باس قلت یزعمون انه اسراف فقال لیس فیما اصلح البدن
اسراف و انی ربما امرت بالنقی فیلت لی بالزیت فاتدلک به انما الاسراف فیما اتلف المال و اضر بالبدن
شرح مضمون این باز یادتی گذشت در کتاب الزکوة در حدیث دهم باب فضل القصد که باب
هشتاد و ششم است النقی بکسر نون و سکون قاف مغز و مراد اینجا آرد مغز گندم است و اضر بالبدن
باین معنی است که نفع رساند بدن بنا بر اینکه مال قیام بدن است چنانچه گفته در سوره نسا
و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما و گذشت در کتاب العقل در حدیث پنجم باب الرد
الی الکتاب و السنة تا آخر که باب بیست و یکم است پس هر چه بفزاید به بدن خرج شود ضرر نخواهد بود
یعنی روایتست از اسحق بن عبد العزیز گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از ساییدن
بر خود با آرد بعد از نوره امام گفت که نیست پروایی گفتم که مردمان دعوی میکنند که آن تلف خرجی
است پس امام گفت که نیست در آنچه فایده کند بدن را تلف خرجی بسا که امر کردم با آرد مغز گندم
پس آمیخته کرده میشد برای من بروغن زیتون پس بر خود میمالیم با آن جز این نیست که تلف
خرجی در چیزیست که بیفایده کند مال را و ضرر رساند ببدن پانزدهم اصل عن هشام بن الحکم عن ابی
الحسن صلوات الله علیه فی الرجل یطلی و یتدلک بالزیت و الدقیق قال لا باس به شرح یطلی بتشدید
طا مفتوحه از باب تفعل است یعنی روایتست از هشام بن حکم از امام موسی کاظم علیه السلام در مردی که
نوره بر خود میمالد و بر خود میمالید بروغن زیتون و آرد امام گفت که نیست پروایی با آن شانزدهم اصل
عن ابان بن تغلب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انا نسافر و لا یکون معنا نخالة فنتدلک بالدقیق
فقال لا باس انما الفساد فیما اضر بالبدن و اتلف المال فاما ما اصلح البدن فانه لیس بفساد انی
ربما امرت غلامی فلت لی النقی بالزیت فاتدلک به شرح النخالة بضم نون و خا با نقطه سبوس یعنی
آرد پوست گندم که در پرویزن میماند بعد از بیختن آرد الفساد مصدر باب افعال تلف کردن مال یعنی روایتست

ازابان بفتح همزه و تخفیف با یکنقطه ابن تغلب بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون غین با نقطه و کسر لام و با
یکنقطه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که ما و آینه سر میکنیم و نمی باشد با ما سین پس
بر خود میمالیم آرد پس امام گفت که نیست بروای جز این نیست که نوره خرج چیزیست که فزو رساید
بدن و سفالی کند ما را پس ابا آنچه فایده رساند بدن از اسب بدرستی که آن نیست بهوره خرج بدرستی
که من سابقا ار کردم غلام خود را پس آمیخت برای من آرد ... کردم او را بروغن زیتون پس بر خود مالیدم آن
ششم اصل عن سیف بن عمیرة قال خرج ابو عبد الله علیه السلام من الحمام تلبس وتعمم فقال لی اذا خرجت
من الحمام فتعمم قال فما ترکت العمامة عند خروجی من الحمام فی شتاء ولا صیف شرح روایتست از
سیف بن عمیره بفتح عین بی نقطه و کسر میم گفت که بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلام از حمام پس
جامه پوشید و عمامه بر سر نهاد گذاشت پس گفت مرا که چون بیرون آیی از حمام پس عمامه بر سر بگذار
سیف گفت که پس ترک نکردم عمامه را نزد بیرون آمدن من از حمام در زمستانی و نه تابستانی
هفتم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یطلی فیبول وهو قائم قال لا بأس به
شرح این حدیث مختصر است که می آید در حدیث دویم آخر ابواب و وجهی برای این جواب معلوم
میشود از روایت ابن بابویه در فقیه در باب غسل یوم الجمعة تا آخر که وروی ان من جلس وهو
متنور خیف علیه الفتق و وجهی دیگر که ظاهر است اینست که نوره از بعض بشره زایل میشود پس اثر نوره
یکسان نمیشود یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که نوره
بر خود میمالد پس بول میکند بر حالی که او ایستاده است با نوره امام گفت که نیست باکی بان هشتم اصل
عن محمد بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول الا لا یستلقین احدکم فی
الحمام فانه یذیب شحم الکلیتین ولا یدلکن رجلیه بالخزف فانه یورث الجذام شرح الا بفتح همزه و
تخفیف لام حرف تنبیه است لا یستلقین بیا و فی و با دو نقطه در پایین و نون تاکید ثقیله
یا خفیفه بصیغه نهی غایب معلوم باب استفعال الاستلقاء بر پشت افتادن و شاید مراد اینجا
بر پشت افتادن برای خواب و برای استراحت در وقت خضاب مثلا باشد و شامل بر پشت افتادن
برای کیسه کشیدن نباشد لا یدلکن بدال بی نقطه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه نهی غایب

١٣١
معلوم باب نصر است یعنی روایتست از محمد بن یزید از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که میگفت که آگاه باشید باید که بر پشت نیفتد برای خواب مثلا البته یکی از شما در
حمام چه بدرستی که آن میگدازد پیه دو گرده را و باید که نمالد دو پای خود را البته بسفال چه
بدرستی که آن سبب میشود که خوره را نهم اصل عن عبد الله بن مسکان قال کنا جماعة
من اصحابنا دخلنا الحمام فلما خرجنا لقینا ابو عبد الله علیه السلام فقال لنا من این اقبلتم فقلنا له من الحمام
فقال انقی الله غسلکم فقلنا له جعلنا فداک وانا جئنا معه حتی دخل الحمام فجلسنا له حتی خرج
فقلنا له انقی الله غسلک فقال طهرکم الله شرح جماعة منصوب اختصاص است مثل نحن العرب نقری الضیف
دخلنا خبر کنا ست لقینا بفتح یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است انقی
بنون و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال جمله دعائیه است الانقاء پاکیزه کردن و مراد اینجا
قبول کردن است الله مرفوع و فاعل است غسلکم بفتح و ضم غین بی نقطه و سکون سین مصدر باب ضرب منصوب
ومفعول است یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه گفت که
بودیم جماعتی از یاران ما که داخل شدیم حمام را پس وقتی که بیرون آمدیم بر خوردیم ما را امام جعفر
صادق علیه السلام پس گفت ما را که از کجا آمدید پس گفتیم او را که از حمام پس گفت که قبول کناد الله
غسل شما را پس گفتیم او را که قربانت شویم و بدرستی که ما آمدیم با او تا آنکه داخل شد حمام را پس نشستیم
برای انتظار او تا آنکه بیرون آمد پس گفتیم او را که قبول کناد الله غسل ترا پس گفت که تطهیر کناد
الله شما را دهم اصل عن ابی جریر الانصاری رفعه قال ان الحسن بن علی علیهما السلام خرج من الحمام
فلقیه انسان فقال طاب استحمامک فقال یا لکع وما تصنع بالاست ههنا فقال طاب حمیمک
فقال اما تعلم ان الحمیم العرق قال طاب حمامک فقال واذا طاب حمامی فای شیء لی قل طهر ما طاب منک
وطاب ما طهر منک شرح لکع بضم لام و فتح کاف و عین بی نقطه است است بکسر همزه و سکون
سین بی نقطه و تا دو نقطه در بالا بمعنی دبر است و چون آن لفظ در اول استحمام که مصدر باب
استفعال است و بمعنی دخول حمام است بوده مناسب مقام نبود چنانچه منقول است که بزرگی
برای امتحان مسواکی بدست گرفت و گفت دیگری را که ما جمع هذا گفت که محاسنک برای

ضدم

که اقتصر کنی بر سراویل چون بعضی بدنهای تو بپوشاند ظاهر بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسن است
یعنی روایتست از ابو مریم انصاری که بالا برد سند حدیث را گفت که بدرستی که حسن بن علی علیه السلام
بیرون آمد از حمام پس برخورد او را شخصی پس گفت که خوش باد استحمام تو پس امام گفت که ای
کودن چه کار داری با لفظ است اینجا پس آن شخص گفت که خوش باد حمیم تو پس امام گفت که آیا نمیدانی
که حمیم بمعنی عرق است آن شخص گفت که خوش باد حمام تو پس امام گفت که وچون خوش شد حمام من
پس کدام نفع برای منست بگو که پاکیزه باد آنچه خوش شد از جمله تو و خوش باد آنچه پاکیزه شد از
جمله تو بیست و هفتم اصل عن بشیر النبال قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الحمام فقال اترید الحمام قلت نعم
فامر باسخان الحمام ثم دخل فاتزر بازار و غطی رکبتیه و سرته ثم امر صاحب الحمام فطلی ما کان
خارجا من الازار ثم قال اخرج عنی ثم طلی هو ما تحته بیده ثم قال هکذا فافعل شرح بشیر بفتح
باء یکنقطه و کسر شین با نقطه است نبال بفتح نون و تشدید باء یکنقطه است فاتزر بتشدید تاء
دو نقطه در الاوزار یکنقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست یعنی روایتست
از بشیر نبال که گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از آداب حمام پس گفت که آیا اراده داری حمام را
گفتم که آری پس امر کرد بگرم کردن حمام بعد از آن داخل شد پس لنگ بست بلنگی و پوشانید دو
زانوی خود را و ناف خود را بعد از آن امر کرد خادم حمام را پس نوره مالید آنچه را که بود بیرون
از لنگ بعد از آن امام گفت که بیرون رو از من بعد از آن نوره مالید امام آنچه را که در پایین
لنگ بود بدست خود بعد از آن گفت که چنین پس بکن بیست و هشتم اصل سهل رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام
لا یدخل الرجل مع ابنه الحمام فینظر الی عورته شرح لا یدخل بصیغه نفی یا نهی است فینظر عطف بر مدخل
یا بر منفی عنه است پس مرفوع یا مجزوم میتواند بود و فا برای تعقیبست نه برای سببیت والا
منصوب میبود و ضمیر مستتر راجع بالرجل و بابنه میتواند بود پس ضمیر عورته بعکس آن است و بر هر
تقدیر مقصود نهی از مجموع است و راجع میشود بنهی از کشف عورت در حمام هر چند که باید رعایت
باشد بقرینه حدیث هشتم این باب و مثل این حدیث می آید در حدیث سی و ششم این باب یعنی
سهل بن زیاد که بالا برد سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که جایز نیست اینکه داخل

شود

شود مرد با پسر خود حمام را پس نظر کند بسوی عورت پسر بیست و نهم اصل عن ابن حفص بن البختری رفعه قال
قال ابو عبد الله علیه السلام لا تتدلک فی الحمام فانه یذیب شحم الکلیتین ولا تسرح فی الحمام فانه یرقق الشعر ولا
تغسل راسک بالطین فانه یذهب بالغیرة ولا تتدلک بالخزف فانه یورث البرص ولا تمسح وجهک بالازار
فانه یذهب بماء الوجه شرح تخت بفتح سین بی نقطه و سکون خاء با نقطه و تاء دو نقطه در لا
لا تتدلک بتشدید تاء دو نقطه در لا مفتوحه که دو تای افتعالست و کسر کاف بصیغه نهی مخاطب
معلوم مهموز اللام است که همزه آن منقلب بیا شده و بجزم افتاده و بیان مثال این شد در شرح
حدیث نوزدهم این باب کلیتین بضم کاف و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین است لا تسرح
بسین بی نقطه و راء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه نهی باب تفعیل است الغیرة بفتح غین با نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه مصدر باب علم بسر باز زدن از باعث ننگ و عار و تفصیل آن
گذشت در کتاب النکاح در احادیث باب الغیرة که باب صد و هشتاد و هفتم است یعنی
روایتست از حفص بن بختری که بالا برد سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که تکیه مکن
برای خوابیدن در حمام چه بدرستی که آن میگدازد پیه دو گرده را و شانه مکن در حمام چه بدرستی
که آن باریک میکند موی را و مشوی سر خود را بگل چه بدرستی که آن میبرد غیرت را و بر خود مال
سفال چه بدرستی که آن سبب میشود برص را و ممال روی خود را بلنگ چه بدرستی که آن میبرد
آب رو را سی ام اصل عن علی بن اسباط عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله لا تغتسلوا او لا تتمشطوا بطین مصر فانه یذهب بالغیرة و یورث الدیاثة شرح مضمون این
گذشت در کتاب الاشربه در حدیث هفتم باب کل و طین که باب بیست و ششم است الدیاثة بکسر و فتح دال
بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه خواری شدن بسبب سستی در دفع
نا لایق از زن خود یعنی روایتست از علی بن اسباط از ابو الحسن امام رضا علیه السلام که گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که مشوئید سرهای خود را بگل مصر چه بدرستی که آن میبرد غیرت را
و سبب میشود دیوث شدن را سی و یکم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی الحسن الماضی علیه السلام قال
العورة عورتان القبل والدبر والدبر مستور بالالیتین فاذا سترت القضیب و البیضتین فقد سترت

العورة وقال فی روایة اخری واما الدبر فقد سترته الالیتان واما القبل فاستره بیدك شرح مقصود
در این حدیث بیان عورتست که پوشانیدن آن فرض است در وقت اضطرار نیز پس منافات ندارد
با اینکه پوشانیدن جمیع آنچه بین سرّه و رکبه است فرض باشد در غیر وقت اضطرار الالیه بفتح همزه و سکون لام
و یاء دو نقطه در پایین سرین یعنی روایتست از بعضی ازیشان ما از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که عورت
دو عورتست پیش و پس و پس پوشیده شده است بدو سرین پس چون بپوشانیدی در حمام ذکر را و
دو خایه را پس بتحقیق پوشانیدی عورت را و امام گفت در روایتی دیگر که و اما پس پس بتحقیق
پوشانیده آنرا دو سرین و اما پیش پس بپوشان آنرا بدست خود در حمام بدانکه از این ظاهر میشود
خیال جماعتی کسی از اهل کوفه که مذکور شد در حدیث هشتم این باب بیست و هفتم اصل عن غیر واحد
عن ابی عبد الله علیه السلم قال النظر الی عورة من لیس بمسلم مثل نظرك الی عورة الحمار شرح ذکر این حدیث
در تحت عنوان این باب اشارتست باینکه من لیس بمسلم عبارتست از کسی که داخل حمام شود
مکشوف العورة و نظر دیگران بعورت او افتد بی قصد یعنی روایتست از جمعی از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که نگاه سوی عورت کسی که نیست مسلمان مثل نظر تست سوی عورت خر بیست و هشتم اصل
عن ابن ابی یعفور قال سألت ابا عبد الله علیه السلم یتجرّد الرجل عند صبّ الماء تری عورته او یصبّ علیه
الماء او یری هو عورة الناس قال کان ابی یکره ذلك من کل احد شرح تری در اول بصیغه
مضارع غایبه مجهول از باب منع است عورته مرفوع و نایب فاعل است و این جمله حالیه است او در اول
بفتح همزه و سکون واو و اوست فعل مضارع است بمعنی الحاق یصبّ یصبّ بیای نقطه و تشدید باء
یک نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از باب نصر منصوبست او در دوم بهمزه استفهام و واو عطف
برای سوال دیگر است یری در دوم بصیغه مضارع غایب معلوم از باب منع است یعنی روایتست
از عبد الله بن ابی یعفور گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که آیا برهنه میشود مرد در حمام
نزد ریختن آب بر خود بر حالی که دیده شود عورتش تا آنکه بریزد بر خود آب را آیا و می بیند او
عورت مردمان را امام گفت که بود پدرم که ناخوش میداشت آنرا که کفتی از هر کسی بیست و نهم اصل
عن رفاعه عن ابی عبد الله علیه السلم قال من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یدخل حلیلته الحمام

شرح فلا یدخل بصیغه نفی مضارع معلوم باب افعال یا غایب یا غایبه باب نصر است و بنا بر اول شاید که مراد از ادخال
ایجاد فرستادن برای استحمام و تحصیل حلال الذات باشد و نفی از آن مستلزم نفی از رخصت در دخول حلیله
در وقت ضرورت نباشد و موید اینست حدیث سی و یکم این باب و این بخلاف رخصت دخول
بقصد تماشاست موافق آنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث سیم باب نود و دوم ترك طاعتهن که باب
صد و پنجاه و هفتم است یعنی روایتست از رفاعه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود که هر که میگروید
بالله و روز بازپسین پس باید که داخل نکند منکوحه خود را در حمام سی ام اصل عن سماعة عن ابی عبد الله
علیه السلم قال من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یرسل حلیلته الی الحمام شرح این ظاهر است از شرح سابق
سی و یکم اصل عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلم اقرأ القرآن فی الحمام و انکح قال لا بأس شرح واو
در و انکح برای عطف نفی است و بتقدیر و انکح فی الحمام است پس سوال از جمع نیست یعنی روایتست از
علی بن یقطین گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را که آیا خوانم قرآن را در حمام و آیا جماع کنم در حمام امام
گفت که نیست بد روایی سی و دوم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلم اکان امیر المؤمنین صلوات
الله علیه ینهی عن قراءة القرآن فی الحمام قال لا انما نهی ان یقرأ الرجل و هو عریان فاما اذا کان علیه ازار فلا بأس
شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را که آیا بود امیر المؤمنین صلوات
الله علیه که نهی میکرد از خواندن قرآن در حمام گفت که نه جز این نیست که نهی کرد از اینکه خواند مرد بر حالی که
برهنه است پس اما چون باشد بر او لنگی پس نیست بد روایی سی و سیم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لا بأس للرجل ان یقرأ القرآن فی الحمام اذا کان یرید به وجه الله و لا یرید ینظر کیف صوته شرح ان بفتح
همزه و سکون نون بتقدیر بان با فی اول است ینظر بنون و ظاء با نقطه مجزوم است یا بیای نقطه بصیغه مضارع
غایب مجهول باب نصر بتقدیر ان ینظر است پس مرفوع و منصوب میتواند بود و ضمیر مستتر نایب فاعل راجع
به الرجل است یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست بد روایی برای مرد با آنکه
خواند قرآن را در حمام چون باشد که اراده کند بآن رضای خدا را و اراده نکند اینرا که نگاه کرده شود که
چه گونه است آواز او سی و چهارم اصل عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تضطجع فی الحمام
فانه یذهب شحم الکلیتین شرح روایتست از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام

کفت بعلونزین مکذا دبرای خواب شد در حمام چه بدرستی که آن بر طرف میکند پیه دو کرده را بیان
نظر ایجن شد در شرح حدیث نوزدهم این باب سی پنجم اصل عن عمر بن علی بن عمر بن یزید عن عمه
محمد بن عمر عن بعض من حدثه ان ابا جعفر علیه السلام کان یقول من کان یؤمن بالله والیوم الآخر
فلا یدخل الحمام الا بمئزر قال فدخل ذات یوم الحمام فتنور فلما ان اطبقت النورة على بدنه القى
المئزر فقال له مولى له بابی انت وامی انک لتوصینا بالمئزر ولزومه وقد القیته عن نفسک فقال اما
علمت ان النورة قد اطبقت العورة شرح ان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید اتصال
جواب لما بمدخول لما یعنی روایتست از عمر بن علی بن عمر بن یزید از عمش محمد بن عمر از بعضی که
خبر داد او را اینکه امام محمد باقر علیه السلام بود که میگفت هر که بود که میگروید بالله و روز بازپسین پس
باید که داخل نشود حمام را مگر با لنگی راوی گفت که پس امام داخل شد روزی حمام را
پس نوره بر خود مالید پس چون دید که احاطه کرد نوره بر بدنش انداخت لنگ را پس گفت امام را
پیروی که او را بود که فدای تو باد پدرم و مادرم بدرستی که تو هر آینه سفارش میکنی ما را با لنگ
و پیوسته بودن با آن و حال آنکه بتحقیق انداختی لنگ را از خود پس امام گفت که آیا ندانستی
که نوره بتحقیق احاطه کرد عورت را سی و ششم اصل عن محمد بن جعفر عن بعض رجاله عن ابی عبدالله علیه السلام قال
قال رسول الله صلى الله علیه و آله لا یدخل الرجل مع ابنه الحمام فینظر الى عورته وقال لیس للوالدین ان ینظرا
الى عورة الولد ولیس للولد ان ینظر الى عورة الوالد وقال لعن رسول الله صلى الله علیه و آله الناظر
والمنظور الیه فی الحمام بلا مئزر شرح صدر این حدیث بیان شد در شرح حدیث بیست و سیم این باب
یعنی روایتست از محمد بن جعفر از بعض شیوخ او از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلى الله علیه و آله اینکه جایز نیست که داخل شود مرد با پسرش حمام را پس نظر کند سوی عورت پسر و
امام گفت که جایز نیست برای پدر و مادر اینکه نظر کنند سوی عورت فرزند و جایز نیست برای
فرزند اینکه نظر کند سوی عورت پدر چه جای مادر و امام گفت که لعنت کرد رسول الله صلى الله علیه و آله
نگاه کننده را و نگاه کرده شده را سوی او در حمام بی لنگی را سی و هفتم اصل عن ابی بصیر قال
دخل ابو عبدالله علیه السلام الحمام فقال له صاحب الحمام اخلیه لک فقال لا حاجة لی فی ذلک المؤمن اخف من ذلک

شرح روایتست از ابو بصیر گفت که داخل شد امام جعفر صادق علیه السلام حمام را پس گفت او را حمامی که خلوت
کنم حمام را برای تو پس امام گفت که نیست حاجتی مرا در آن بیان اینکه مؤمن سبک روح تر است
از آن سی و هشتم اصل حدثنا محمد بن علی بن جعفر عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال من اخذ من الحمام خزفة
فحک بها جسده فاصابه البرص فلا یلومن الا نفسه ومن اغتسل من الماء الذی قد اغتسل فیه فاصابه الجذام
فلا یلومن الا نفسه شرح خبر داد ما را محمد بن علی بن جعفر از ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت که هر که فرا
گرفت از حمام سفالی را پس خارید با آن بدن خود را پس رسید او را مرض پیس باید که سرزنش نکند البته
مگر خود را و هر که غسل کرد از آبی که بتحقیق که غسل کرده شده در آن پس رسید او را خوره پس باید که
سرزنش نکند البته مگر خود را اصل قال محمد بن علی فقلت لابی الحسن علیه السلام ان اهل المدینة یقولون
ان فیه شفاء من العین فقال کذبوا یغتسل فیه الجنب من الحرام والزانی والناصب الذی هو شرهما وکل من
خلق الله ثم یکون فیه شفاء من العین انما شفاء العین قراءة الحمد والمعوذتین وآیة الکرسی و
البخور بالقسط والمر واللبان شرح من بمعنی لام است و چون من اینجا تا خوشی دارد مگر آنکه عین بمعنی
چشم زدن باشد و آن بعید است اینجا امام در کلام خود انما شفاء العین گفته است یغتسل ... تا ...
وکل مجرور بعطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار است و آن مذهب ... و غیر ایست ... در ...
و مقصود انکار اینست که تاثیر آن باعتبار برکت و شرف آن باشد چنانچه لفظ شفاء دلالت بر آن
میکند معوذتین بتشدید واو مکسوره عبارتست از سورة الفلق و سورة الناس بخور بضم با یک نقطه
و ضم خا با نقطه و را بی نقطه مصدر باب منع است قسط بضم قاف و سکون سین بی نقطه و طا
بی نقطه است صاحب قاموس گفته که عود هندی و عربی مدر نافع للکبد جدا والمغص والدود و
حمى الربع شربا والزکام والنزلات والوباء بخورا مر بضم میم و تشدید را بی نقطه است صاحب قاموس گفته
که دوائی معروف نافع للسعال ولسع العقارب وللدیدان ... لبان بضم لام و تخفیف با یک نقطه کندر است
یعنی گفت محمد بن علی که پس گفتم امام رضا علیه السلام را که بدرستی که اهل مدینه میگویند که بدرستی که در غسل
در آن شفائیست در چشم پس امام گفت که دروغ گفتند آیا غسل میکند در آن جنب از حرام و زنا کننده و
دشمن ائمه اهل البیت علیهم السلام که او بدتر آن دو و بدتر هر چه آفریده آن را الله تعالى است بعد از آن ... باشد

در ازدیاد شفایی در چشم جز این نیست که شفای چشم خداوند سورهٔ الحمد و سورهٔ قل اعوذ برب الفلق
و سورهٔ قل اعوذ برب الناس و آیة الکرسی و بخور بسط و مرو لبان است باب چهل و چهارم اصل
باب غسل الراس شرح این باب بیان شستن سر است در این باب هفت حدیث است اول اصل عن سفیان بن
السمط عن ابی عبدالله علیه السلام قال تقلیم الاظفار و الاخذ من الشارب و غسل الراس بالخطمی ینفی الفقر و یزید
فی الرزق شرح مضمونش گذشت در حدیث دهم باب قص الاظفار که باب سی و هشتم است دوم اصل
عن ابن بکیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال غسل الراس بالخطمی فی کل جمعة امان من البرص و الجنون شرح
این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث دهم باب التزین یوم الجمعة که باب صد و شصت و هفتم است یعنی
روایت است از عبدالله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شستن سر به خطمی در هر روز آدینه یا
در هر هفته باعث ایمنی است از برص و جنون سیم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال
امیر المومنین علیه السلام غسل الراس بالخطمی یذهب بالدرن و ینفی الاقذاء شرح درن بفتح دال بی نقطه و فتح
را بی نقطه است الاقذاء بفتح همزه و سکون قاف و ذال با نقطه و الف همزه جمع قذی بفتح قاف و ذال
و الف به معنای کدورت خاطر و خاری یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که شستن
سر به خطمی می برد چرکینی را و دفع میکند با معنای کدورت را چهارم اصل عن عبدالله بن سنان عن ابی عبد
الله علیه السلام قال من اخذ من شاربه و قلم اظفاره و غسل راسه بالخطمی یوم الجمعة کان کمن اعتق نسمة
شرح روایت است از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که گرفت از شارب خود و چید
ناخنهای خود را و شست سر خود را به خطمی در روز آدینه شد مانند کسی که آزاد کرد بنده را [illegible]
پنجم اصل عن اسمعیل بن عبد الخالق عن ابی عبدالله علیه السلام قال غسل الراس بالخطمی نشرة شرح نشره بیان شد
در شرح حدیث هشتم باب اللحیة و الشارب که باب سی و نهم است یعنی روایت است از اسمعیل بن عبد الخالق
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شستن سر به خطمی مانند افسون است برای دفع آفات ششم اصل
عن منصور بن بزرج قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول غسل الراس بالسدر یجلب الرزق جلبا شرح بزرج بضم
و فتح با یک نقطه و ضم زای با نقطه و سکون را بی نقطه و جیم معرب بزرگ لقب منصور بن یونس است
و غیر منصرف است جلب بفتح جیم و سکون لام مصدر به معنی جذب است یعنی روایت است از منصور بزرج که گفت شنیدم

از امام موسی

از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که شستن سر به سدر میکشد روزی را به جانب فاعلش کشیدنی عظیم هفتم اصل
عن محمد بن الحسین العلوی عن ابیه عن جده عن علی صلوات الله علیه قال لما امر الله عز و جل رسول الله صلی الله
علیه و آله باظهار الاسلام و ظهر الوحی رای قلة من المسلمین و کثرة من المشرکین فاهتم رسول الله صلی الله
علیه و آله هما شدیدا فبعث الله عز و جل الیه جبرئیل علیه السلام بسدر من سدرة المنتهی فغسل به راسه فجلا به همه
شرح ظهر بظا با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الوحی بفتح واو و سکون
حا بی نقطه و یا است به اشارت و مصدر به معنی اسم فاعل است و عبارت است از محکم قرآن باعتبار
اینکه بی حجاب است یعنی آن زود در ذهن شنونده حاصل میشود بخلاف متشابه که من وراء حجاب است چنانچه گفته
در سورهٔ شوری که ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب تا آخر و بیان شد در کتاب الحجة در شرح
حدیث اول باب الروح التی یسدد بها الائمة علیهم السلام که باب پنجاه و ششم است سدرة المنتهی مذکور است
در سورهٔ النجم و مذکور شد در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم فی ابطال الرویة که باب نهم است ضمیر
مستتر در غسل راجع به جبرئیل و راجع به رسول الله میتواند بود و بنا بر اول جلا بالجیم بصیغه ماضی غایب
معلوم باب نصر یعنی اذهب است و همه منصوب است و بنا بر دوم به معنی ذهب است و همه مرفوع است
یعنی روایت است از محمد بن حسین علوی که از پدرش از جدش از علی صلوات الله علیه گفت که وقتی که امر کرد
الله عز و جل رسول خود صلی الله علیه و آله را به اظهار دین اسلام و آشکارا شد محکم قرآن برای امر به اظهار
اسلام دید کمی را از جانب مسلمانان و بسیاری را از جانب مشرکان پس اندوهناک شد رسول الله
صلی الله علیه و آله اندوهی سخت پس فرستاد الله عز و جل سوی او جبرئیل علیه السلام را با سدری از درخت
سدرة المنتهی پس شست با آن سر خود را پس برد با آن اندوه او را باب چهل و پنجم اصل باب النورة
شرح این باب بیان نوره است در این باب پانزده حدیث است اول اصل عن سلیم الفراء قال قال
امیر المومنین علیه السلام النورة طهور شرح سلیم بضم سین و فتح لام فراء بفتح فا و تشدید را بی نقطه
و الف همزه از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است طهور بضم و فتح طا میتواند بود و اشارت است به آیه
سورهٔ بقره ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و سورهٔ توبه و الله یحب المطهرین یعنی روایت است از سلیم
پوستین دوز گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که نوره پاکیزه کننده است دوم اصل

عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال دخلت مع ابی عبد الله علیه السلام الحمام فقال یا عبد الرحمن اطل فقلت انما

اطلیت منذ ایام فقال اطل فانها طهور **شرح** اطل بتشدید طا مفتوحه و بنقطه و کسر لام بصیغه امر و حاصل

اللام باب افتعال است **یعنی** روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که داخل شدم با امام جعفر

صادق علیه السلام حمام را پس گفت که ای عبد الرحمن نوره بر خود بمال پس گفتم که جز این نیست که نوره بر خود

مالیدم از چند روزی پس امام گفت که نوره بمال چه بدرستی که نوره پاکیزه کننده است **سیم اصل**

عن محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین قال دخل ابو عبد الله علیه السلام الحمام و انا ارید ان اخرج منه فقال یا

محمد الا تطلی فقلت عهدی به منذ ایام فقال اما علمت انها طهور **شرح** روایتست از محمد بن عبد الله بن

علی بن الحسین گفت که داخل شد امام جعفر صادق علیه السلام حمام را بر حالی که من میخواستم که بیرون روم

از حمام پس گفت که ای محمد آیا نوره بر خود نمیمالی پس گفتم که رسیدن من با طلا از چند روزیست

پس امام گفت که آیا نمیدانستی اینرا که نوره پاکیزه کننده است **چهارم اصل** عن خلف بن حماد عمن رواه قال

بعث ابو عبد الله علیه السلام الی رجل من اصحابه فی حاجة فجاء و ابو عبد الله علیه السلام قد اطلی بالنورة فقال له ابو عبد الله علیه السلام

اطل فقال انما عهدی بالنورة منذ ثلث فقال ابو عبد الله علیه السلام ان النورة طهور **شرح** رواه بتشدید و

تخفیف واو میتواند بود و بنا بر اول ضمیر منصوب راجع بخلف است و بنا بر دوم راجع بحدیث **یعنی**

روایتست از خلف بن حماد از کسی که روایت کرد او را گفت که فرستاد امام جعفر صادق علیه السلام بسوی مردی از خود

از برای حاجتی پس آمد بر حالی که امام جعفر صادق علیه السلام بتحقیق بر خود مالیده بود نوره پس گفت

او را امام جعفر صادق علیه السلام که نوره بخود بمال پس گفت که جز این نیست که رسیدن من بنوره از سه

شبانه روز است پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که نوره پاکیزه کننده است **پنجم اصل**

عن ابراهیم بن عبد الحمید قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول القوا عنکم الشعر فانه نجس **شرح** القوا بهمزه

قاف و بصیغه امر و حاصل اللام باب افعال است نجس بفتح نون و کسر جیم یعنی ناپاکیزه است و این اشارت

بآیه سوره توبه و آیه سوره توبه که گذشت در شرح حدیث اول از باب ... بکون ... بعنی

ناپاک گشت **یعنی** روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت

که بیندازید شما موی بدن را چه بدرستی که آن پلید است **ششم اصل** عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر

قال کنت معه فی الحمام فی اوله [خلته] فرأیت ابا عبد الله علیه السلام یتنور فدنا منه ابو بصیر فسلم علیه فقال یا

ابا بصیر تنور فقال انما تنورت اول من امس و الیوم الثالث فقال اما علمت انها طهور فتنور **شرح**

قریب باین گذشت در حدیث نهم باب الحمام که باب چهل و سیم است و اینجا مذکور شد که رفتن

ابو بصیر نزد امام برای سؤالی بوده و از ظاهر میشود که این سلام داخل نیست در سه سلام که

ممنوع است و گذشت در کتاب العشرة در حدیث یازدهم باب التسلیم که باب هفتم است زیرا که آنها

در غیر وقت حاجتست تنور در اول بصیغه امر باب تفعل است و در دوم بصیغه ماضی است

بصیغه امر میتواند بود و بنا بر اول کلام راوی است و بنا بر دوم تتمه کلام امام است اول منصوب

و افعل التفضیل است یعنی پیشتر امس یعنی پریروز است و الیوم مبتداست و الثالث خبر مبتداست

یعنی روایتست از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر گفت که بودم با ابو بصیر عصاکشی میکردم او را پس داخل

کردم او را در حمام پس دیدیم امام جعفر علیه السلام را که نوره بخود میمالید پس نزدیک شد نسبت باو ابو بصیر

پس سلام کرد بر او پس امام گفت که ای ابو بصیر نوره بر خود بمال پس گفت که جز این نیست که نوره

بر خود مالیدم در پیشتر از دیروز و امروز سیم است پس امام گفت که آیا ندانستی که نوره پاکیزه

کننده است پس ابو بصیر نوره بر خود مالید **هفتم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال

امیر المؤمنین علیه السلام النورة نشرة و طهور للجسد **شرح** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام

گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که نوره مانند افسونیست برای دفع آفات و پاکیزه کننده است

برای بدن **هشتم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام احب للمؤمن

ان یطلی فی کل خمسة عشر یوما **شرح** احب بصیغه افعل التفضیل و بصیغه مضارع متکلم معلوم

باب افعال میتواند بود و بنا بر اول ان یطلی مبتدا یا خبر مبتداست و بنا بر دوم مفعول به است

خمسة عشر باعتبار حساب کردن مبدا و منتهاست پس فاصله سیزده روز خواهد بود بر ترتیب

آنچه گذشت در حدیث هفتم باب جز الشعر و حلقه که باب چهل و سیم است که در یکروز جمعه سر

میتراشید و در دیگری نوره میمالید **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام

کفت که کفت امیر المؤمنین علیه السلام محبوب تر است برای مؤمن اینکه نوره بر خود مالد در هر پانزده روز
مراد اینست که تاخیر ازان مکروهست نهم اصل عن الحسین بن احمد المنقری عن ابی عبد الله علیه السلام
قال السنة فی النورة فی کل خمسة عشر یوما فان اتت علیک عشرون یوما ولیس عندک فاستقرض
علی الله شرح منقری بکسر میم و سکون نون و فتح قاف و راء بی نقطه بد رطایفه ایست از بنی تمیم
یعنی روایتست از حسین بن احمد منقری از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که سنت در نوره در هر
پانزده روز است پس اکر آمد بر تو بیست روز بر حالی که نیست نزد تو خرج نوره پس قرض کیر بر الله
تعالی دهم اصل عن احمد بن ابی عبد الله رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال قیل له یزعم بعض الناس ان
النورة یوم الجمعة مکروهة قال لیس حیث ذهبت ای طهور اطهر من النورة یوم الجمعة شرح شاید که
الناس عبارت از ائمه علیهم السلام باشد مثل آنکه در سورهٔ نساء ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله
بل بشارت باشد بامثال روایتی که در فقیه در باب غسل یوم الجمعة تا آخر مذکور است که مروی است فی یوم الجمعة
تورث البرص ... ضمیر مستتر راجع بمصدر است ذهبت بصیغه مخاطبست یعنی روایتست از احمد بن
ابی عبد الله بالا برد سند حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام راوی کفت که کفته شد امام را که دعوی
میکنند مردمان که نوره در روز جمعه ناخوش است امام کفت که نیست آن دعوی درجائی که دعوی مراد ایشانست
که آن دعوی باعتبار وقت نا خوشی است و مطلق نیست بیان برای آنکه کدام پاکیزه کننده پاکیزه کننده‌تر است
از نوره در روز جمعه اشارتست باینکه پاکیزکی برای نماز جمعه مطلوبست یازدهم اصل عن السکونی عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یترک عانته فوق اربعین
یوما ولا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان تدع ذلک منها فوق عشرین یوما شرح روایتست از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که بوده که ایمان میکرویده باشد بالله و بروز
بازپسین پس باید که نکذارد موی پشت زهار خود را بالای چهل روز و حلال نمیشود برای زنی که ایمان کرده
بالله و بروز بازپسین اینکه وا کذارد موی پشت زهار را از و بالای بیست روز دوازدهم اصل عن عمار
الساباطی قال قال ابو عبد الله علیه السلام طلیة فی الصیف خیر من عشر فی الشتاء شرح طلیه بفتح طاء و سکون لام

و یاء دو نقطه

و یاء دو نقطه در پایین و تاء وحدت مصدر باب ضرب است یعنی روایتست از عمار ساباطی کفت که کفت امام
جعفر صادق علیه السلام که یکبار نوره مالیدن در تابستان بهتر است از ده نوره مالیدن در زمستان باعتبار
ثواب یا باعتبار راحت بدن سیزدهم اصل عن السیاری رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام من اراد الاطلاء بالنورة
فاخذ من النورة باصبعه فشمه وجعله علی طرف انفه وقال صلی الله علی سلیمان بن داود کما امرنا بالنورة لم
تحرقه النورة شرح اطلا بتشدید طاء مکسوره مصدر باب افتعالست کاف در کما برای تشبیه مجازیست
و بمعنی لام تعلیل است و ما مصدریه است و ضمیر مستتر در امر راجع بسلیمانست و امر اینجا بمعنی
ارشاد است و اشارتست بحکایت سلیمان و بلقیس و امر سلیمان بلقیس را بمالیدن نوره یعنی روایتست از محمد بن
سیار بالا برد سند حدیث را کفت که کفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که اراده کرد بر خود مالیدن
نوره را پس کیرد از نوره بانکشت خود پس بوی کرد آنرا و بکذاشت بر سر بینی خود و کفت که درود کناد الله
بر سلیمان بن داود چنانچه امر کرد ما را بنوره نسوزاند او را نوره چهاردهم اصل عن حذیفة بن منصور قال
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان رسول الله صلی الله علیه و آله یطلی العانة وما تحت الالیین فی کل جمعة
شرح یطلی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الیین بفتح همزه و سکون لام و فتح یاء
دو نقطه در پایین اول و سکون یاء دوم است ما تحت الالیین عبارتست از دبر چون مستورست
بالیین چنانچه کذشت در حدیث بیست و ششم از باب الحمام که باب چهل و سیم است و مراد از آن دو موضع
و میان آنهاست یعنی روایتست از حذیفه بن منصور کفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت
که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که نوره میمالید پشت زهار را و آنچه را که مستور هست بدو سرین
در هر هفته یک بار در روز آدینه پانزدهم اصل عن سدیر انه سمع علی بن الحسین صلی الله علیه و آله یقول
من قال اذا اطلی بالنورة اللهم طیب ما طهر منی وطهر ما طاب منی وابدلنی شعرا طاهرا لا یعصیک اللهم
انی تطهرت ابتغاء سنة المرسلین وابتغاء رضوانک ومغفرتک فحرم شعری وبشری علی النار وطهر خلقی
وطیب خلقی وزک عملی شرح طیب و طهر هر دو جا بصیغه امر باب تفعیل است طهر در اول بصیغه ماضی غایب معلوم باب
حسن و نصر است و در دوم و سیم بصیغه امر باب تفعیل است ابدلنی بصیغه امر باب افعالست لا یعصیک
بصیغه نفی باب ضرب است و نسبت عصیان بشعر بر سبیل مجاز است و مراد عصیان صاحب است

نظرت بصیغه ماضی متکلم باب تفعل است ابتغاء منصوب و مفعول له است رضوانک بکسر و ضم راء بیقظه آنست
خلق دراول بفتح خا و سکون لام است و در دوم بضم خا و سکون و ضم لام است زک بفتح زای با نقطه و
تشدید کاف مکسوره بصیغه امر معتل اللام واوی باب تفعیل است التزکیة نمو دادن چیزی را و مراد اینجا
چند برابر گردانیدن است **یعنی** روایتست از سید زین العابدین که او شنید از علی بن الحسین صلی الله علیه و آله میگفت که هرگاه
گفت چون بر خود مالید بنوره که خدا و ندا خوشبو کن اینچه را که پاکیزه شد از جمله بدن و پاکیزه کن آنچه را
که خوشبو شد از جمله بدن من مراد اینست که بعد از هر پاکیزه کردن عضوی من خوشبوئی آن باشد و بعد از هر خوشبوئی
آن پاکیزگی آن باشد تا آخر عمر من و بعوض بده مرا موی پاکیزه که عصیان نکند در تو خداوندا بد رستی که من
پاکیزه کردم برای طریقت رسولان و برای طلب خوشنودی تو و بجا آوردن تو بهیچ حال کن مرا و پوست مرا بر آتش
جهنم و پاکیزه کن از اندام مرا خوشبو کن خوی مرا و مضا عف کن عمل صالح مرا **اصل** واجعلنی ممن یلقاک علی
الحنیفیة السمحة ملة ابراهیم خلیلک و دین محمد صلی الله علیه و آله حبیبک و رسولک عاملا لشرایعک
تابعا لسنة نبیک صلی الله علیه و آله و تادبا لولیائک الذین غذوتهم بادبک و زرعت الحکمة فی صدورهم
وجعلتهم معادن لعلمک صلواتک علیهم **شرح** حنیفیه و سمحه بیان شد در کتاب النکاح در شرح حدیث
اول باب کراهیة الرهبانیة تا آخر که باب صد و پنجم است ملة مجرور و عطف بیانست عاملا حال فاعل یلقاک
متادبا بهمزه و دال بی نقطه و بای بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل است اولیا تو عبارتست از اوصیاء رسول
الله صلی الله علیه و آله که هر کدام ولی امر است بعد از دیگری بعد از دیگری غذوتهم بغین با نقطه و ذال با نقطه
بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب نصر است الغذو بفتح غین و سکون ذال خورانیدن و مراد اینجا
تربیت است **یعنی** و بگردان مرا از جمله آنکه بر میخیزد تو را بر طریقت خالص سهله که ملت ابراهیم دوست تو ست
و دین محمد صلی الله علیه و آله که محبوب تو و رسول تو ست بر حالی که عمل کننده باشد با احکام تو تابع شده طریقت
نبی تو صلی الله علیه و آله چسبنده باشد با آن نبی ادب آموخته باشد به نیکی ادب آموزی تو و ادب آموزی
رسول تو صلی الله علیه و آله و ادب آموزی اولیاء امر تو چون که تربیت کردی ایشان را با ادب تو و کاشتی تخم حکمت را
در سینهای ایشان که محل دلهای ایشانست و گردانیدی ایشان را معدنها برای علم کتاب تو و درودهای تو
بر ایشان باد **اصل** من قال ذلک للاطلاء اسرع من الادناس من الدنیا و من الذنوب و ابدله شعرا لا یعصی بخلق له

بکل

بکل شعرة من جسده ملکا یسبح له الی ان تقوم الساعة و ان تسبیحة من تسبیحهم تعدل الف تسبیحة من
تسبیح اهل الارض **شرح** من قال ذلک نکرار ابرار است بسبب فاصله بسیار و ان بکسر همزه و تشدید نون است
تعدل بصیغه مضارع غایبه مجهول باب ضرب است **یعنی** هر که گفت آن دعا را پاکیزه میکند الله از گناهان
در دنیا و عوض میدهد او را موی که گناه نمیکند و می آفرید الله سبحانه و تعالی بعدد هر موئی که در بدن او ست
فرشته را که تسبیح میکند برای او تا آنکه برپا شود ساعت قیامت و بدرستی که یک تسبیح از جمله تسبیح آن
فرشتگان برابر کرده میشود با هزار تسبیح از جمله تسبیح اهل زمین **باب چهل و ششم اصل باب الابط شرح**
ابط بکسر همزه و سکون و کسر بای یک نقطه و طای بی نقطه است **یعنی** این باب بیان چه نقلست در این باب هفت
حدیث **اول اصل** عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یطولن احدکم
شعر ابطه فان الشیطان یتخذه مخبا یستتر به **شرح** مثل این در شارب گذشت در حدیث دوم باب اللحیة
والشارب که باب صد و یازدهم است **دوم اصل** عن ابی کهمس قال قال ابو عبدالله علیه السلام نتف الابط یضعف المنکبین
وکان ابو عبدالله علیه السلام یطلی ابطه **شرح** یضعف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است المنکب
بفتح میم و سکون نون و کسر کاف و بای یک نقطه دوش یعنی فاصل مشترک میان بازو و شانه یطلی از باب
ضرب است **یعنی** روایتست از ابو کهمس گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که کندن موی زیر بغل ناتوان
میکند دو دوش را و بود امام جعفر صادق علیه السلام که نوره میمالید زیر بغل خود را **سیم اصل** عن حفص
بن البختری قال لنا با ابی عبدالله علیه السلام کان یطلی ابطه بالنورة فی الحمام **شرح** روایتست از حفص بن بختری بفتح
بای یک نقطه و سکون خای با نقطه و فتح تای دو نقطه در بالا و کسر رای بی نقطه و تشدید یا اینکه امام جعفر
صادق علیه السلام بود که میمالید زیر بغل خود را بنوره در حمام **چهارم اصل** عن سعدان قال کنت مع ابی بصیر فی
الحمام فرایت ابا عبدالله علیه السلام یطلی ابطه فاخبرت بذلک ابا بصیر فقال له جعلت فداک ایما افضل نتف
الابط او حلقه فقال یا ابا محمد ان نتف الابط یوهی او یضعف احلقه **شرح** یوهی و یضعف بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال است او از شک راویست احلقه بصیغه امر حاضر باب ضرب است **یعنی** روایتست از سعدان
بفتح سین بی نقطه و سکون عین بی نقطه گفت که بودم با ابو بصیر در حمام پس دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که
نوره میمالید زیر بغل خود را پس خبر دادم با آن ابو بصیر را پس گفت امام را که قربانت شوم کدام فاضلتر است

کندن موی بغل یا تراشیدن آن پس امام گفت که ای ابو محمد بدرستی که کندن موی بغل بغل را سست میکند
یا گفت که ضعیف میکند بتراش آنرا **پنجم اصل** عن عبد الله بن ابی یعفور قال کنا بالمدینة فلاحانی زرارة فی
نتف الابط وحلقه فقلت حلقه افضل وقال زرارة نتفه افضل فاستاذنا على ابی عبد الله علیه السلام فاذن لنا وهو فی
الحمام یطلی قد اطلی ابطیه فقلت لزرارة یکفیک قال لا لعله فعل هذا لما لا یجوز لی ان افعله فقال فیم انتما فقلت
لاحانی زرارة فی نتف الابط وحلقه فقلت حلقه افضل وقال نتفه افضل فقال اصبت السنة واخطاها زرارة
حلقه افضل من نتفه وطلیه افضل من حلقه ثم قال لنا اطلیا فقلنا فعلنا منذ ثلث فقال اعیدا فان الاطلاء طهور
شرح این بانک تفویری گذشت در کتاب الحج در حدیث ششم باب ما یجب لعقد الاحرام که باب هشتاد و هفتم است
لاحانی بحای بی نقطه والف ونون وقایه بصیغه ماضی معلوم باب مفاعلات الملاحاة نزاع یطلی بتشدید طاء
جمله حالیه است ابطیه مفعول یطلی است یکفیک بتقدیر استفهام است و مقصود اینست که چون طلی افضل از
حلق و نتف باشد حلق افضل از نتف خواهد بود و این مبنی بر اینست که زراره ترجیح میداده نتف را بنا
بر خیال اینکه افضل اعمال مشکلتر آنهاست چنانچه در بعضی روایات واقع شده و نتف مشکلتر از حلق
و طلی است لا یجوز بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بما است و ضمیر
افعله راجع بطلی است اصبت السنة واخطاها زرارة مبنی بر اینست که عبد الله حضور او را از امام شنیده
بوده و حکم او از روی علم بوده و زراره استنباط کرده و حکم او از روی ظن بوده و آن جایز نیست **یعنی** روایتست از
عبد الله بن ابی یعفور گفت که بودیم در مدینه پس نزاع کرد مرا زراره در کندن موی بغل و تراشیدن آن
پس گفتم که تراشیدن آن فاضلتر است و گفت زراره که کندن آن فاضلتر است پس طلب رخصت دخول
کردیم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس رخصت داد برای ما در حالی که او در حمام بود نوره میمالید بر حالی که
تحقیق که نوره بر خود مالیده بود بر بغل خود پس گفتم زراره را که آیا این کافی نیست ترا گفت که نه شاید که
امام کرده باشد این را برای عذری که جایز نکند آن عذر برای من اینرا که کنم آنرا پس امام گفت که
در چه چیز گفتگو میکنید شما پس گفتم که نزاع کرد مرا زراره در کندن موی بغل و تراشیدن آن پس گفتم که تراشیدن
آن فاضلتر است و زراره گفت که کندن آن فاضلتر است پس امام گفت که دریافتی سنت پیغمبر را و در نیافت آنرا
زراره تراشیدن آن فاضلتر است از کندن آن و مالیدن نوره مالیدن آن فاضلتر است از تراشیدن آن

بعد از آن

۱۳۶

بعد از آن گفت ما را که نوره بمالید بر خود پس گفتیم که کردیم بعد از این سه روز پس امام گفت که اعاده کنید
چه بدرستی که نوره بر خود مالیدن پاکیزه کننده است **ششم اصل** عن یونس بن یعقوب عن ابی عبد الله علیه السلام
کان یدخل الحمام فیطلی ابطیه وحده اذا احتاج الی ذلک وحده **شرح** روایتست از یونس بن یعقوب اینکه
امام جعفر صادق علیه السلام بود که داخل میشد حمام را پس نوره میمالید بر بغل خود تنها بتنهایی آن چون محتاج میشد
بنوره مالیدن آن بتنهایی آن **هفتم اصل** عن یونس بن یعقوب قال بلغنی ان ابا عبد الله علیه السلام ربما دخل
الحمام فیقعد یطلی ابطیه وحده **شرح** روایتست از یونس بن یعقوب گفت که رسید بمن اینکه امام جعفر
صادق علیه السلام بسا که داخل شده حمام را دانسته نوره میمالید بر بغل خود تنها بتنهایی آن **باب چهل و هفتم**
اصل باب الحناء بعد النورة شرح این باب بیان حنا مالیدن بر بدن بعد از نوره کشیدنهاست و در این باب
پنج حدیث است **اول اصل** عن الحسین بن موسى قال کان ابی موسى بن جعفر علیهما السلام اذا اراد دخول الحمام امر ان یوقد
علیه ثلاثا وکان لا یمکنه دخوله حتى یدخله السودان فیلقون له اللبود فاذا دخله فمرة قاعد ومرة قائم فخرج
یوما من الحمام فاستقبله رجل من آل الزبیر یقال له کنید وبیده اثر حناء فقال ما هذا الاثر بیدك **شرح**
یوقد بیاء و واو و قاف و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست ثلثا عبارتست از سه ساعت
که بعد از گرم کردن حمام در شب چنانچه متعارف است باشد و میتواند بود که عبارتست از سه شبانروز باشد السودان
بضم سین بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه جمع اسود غلامان و کنیزان سیاه فام فیلقون برای سببیت است و میتواند
بود که برای تعقیب باشد بنا بر آنکه حتی حرف ابتدا برای حکایت حال ماضیه و یدخل مرفوع باشد مثل مرض
فلان حتى لا یرجونه یلقون بصیغه معلوم معتل اللام یائی باب افعالست لبود بضم لام و تخفیف با مضموم و سکون
واو و دال بی نقطه جمع لبد بکسر لام و سکون با یکنقطه ولبده بکسر و ضم لام و فتح با است مرة مرفوع و حال منصوب
و ظرف زمانست قاعد مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو و همچنانست قائم و مقصود اینست
که بسیار زود بیرون نمی آمد از حمام چنانچه گاهی اندکی می نشست و گاهی اصلا نمی نشست کنید بضم کاف و
تخفیف نون مفتوحه و سکون یاء و دال بی نقطه در باب سیم از ابواب بیقطراست **یعنی** روایتست از حسین بن موسی گفت
که بود پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام که چون اراده میکرد دخول حمام را امر میکرد باینکه آتش افروخته شود
برای او بر حمام در سه شبانروز پس بود که از گرمی بسیار حمام ممکن نبود او را داخل شدن حمام تا آنکه داخل شوند

حمام را سیاهان بیان این آنکه ملا ساختند برای او پس چون بیرون آمد و داخل شد حمام را پس در
باری نشسته میبود و در باری ایستاده میبود تا بیرون آمدن پس بیرون آمد در روزی از حمام پس بر او آمد
مردی از اولاد زبیر بن عوام که گفته میشد او را کنید بر حالی که بدست امام بود اثر حنا پس گفت زبیری از روی
سرزنش گفت که چیست این اثر که بدست تست **اصل** فقال اثر حنا ویلك یا کثیر حدثنی ابی و کان اعلم اهل
زمانه عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من دخل الحمام فاطلی ثم اتبعه بالحنا من
قرنه الی قدمه کان امانا له من الجنون والجذام والبرص والاکلة الی مثله من النورة **شرح** ویلك منادی
مضاف است بحذف حرف ندا القرن بفتح قاف و سکون را و نقطه بلند ترا اجزای چیزی و شاخ و مراد اینجا
سر دوش است باعتبار اینکه بلند تر اجزای موضع نوره است یا باعتبار اینکه دو دوش در آدمی بر آمدگیهاست
مانند دو شاخ در حیوان و استعمال القرن در سر دوش باعتبار دیگر گذشت در کتاب الجنایز در حدیث هفتم
باب غسل المیت که باب هجدهم است الاکلة بکسر همزه و سکون کاف و بفتح همزه و کسر کاف خارش بدن و بفتح همزه
و کسر کاف فساد در عضو که باعث ریخته شدن آن شود مثل جذام **یعنی** پس امام گفت که اثر حنا است
ای بدا نکه وای کثیر خبر داد مرا پدرم و بود دانا ترین اهل زمان خود از پدرش از جدش گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که هر که داخل شد حمام را پس نوره بر خود مالید بعد از آن تابع کرد آنرا بحنا از سر دوش تا قدم
شد امین برای او از دیوانگی و خوره و لکه پیسی و خارش بدن تا مثل آن از نوره مالیدن **دوم اصل** عن الحکم بن
عتیبه قال رایت ابا جعفر علیه السلام و قد اخذ الحنا و جعله علی اظافیره فقال یا حکم ما تقول فی هذا فقلت ما
عسیت ان اقول فیه وانت تفعله وان عندنا یفعله الشبان ـ بالجنه **شرح** ما درا و ابن ای ...
و در دو جیره ... استفهام انکاری است عسیت بصیغه متکلم است شبان بضم شین با نقطه و تشدید با
جمع شاب است **یعنی** روایت است از حکم بن عتیبه گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلام را بر حالی که بتحقیق گرفته
حنا را و گذاشته آنرا بر ناخنهای خود پس گفت که ای حکم چه میگویی در این پس گفتم که چه میتوانم که گویم
در آن و حال آنکه میکنی تو آنرا و بتحقیق که در شهر ما میکنند آنرا جوانان پس امام گفت که ای حکم بدرستی که ناخنها
چون بر خورد آنها را نوره تغییر میدهد رنگ آنها را تا آنکه مانند میشود بناخنهای مردگان پس
تغییر ده رنگ آنها را بحنا **سیم اصل** عن بعض اصحابنا رفعه قال من اطلی فتدلك بالحنا من قرنه الی قدمه

نفی عنه

نفی عنه الفقر **یعنی** روایت است از بعض یاران ما نسبت داده حدیث را بامام که هر روایت است از او است گفت که هر که نوره بر خود
مالید پس بر خود مالید حنا را از سر دوش تا قدمش بر طرف کرده شد از او پریشانی **چهارم اصل** عن احمد بن
عبدوس بن ابراهیم قال رایت ابا جعفر علیه السلام وقد خرج من الحمام وهو من قرنه الی قدمه مثل الوردة من الحنا
شرح روایت است از احمد بن عبدوس بن ابراهیم گفت که دیدم امام محمد تقی علیه السلام را بر حالی که بتحقیق بیرون آمده
از حمام و او از سر دوش تا قدم او مثل گل بود بسبب حنا **پنجم اصل** عن الحسین بن موسی قال کان ابو الحسن علیه السلام مع رجل عند
قبر رسول الله صلی الله علیه و آله فنظر الیه وقد اخذ الحنا من یدیه فقال بعض اهل المدینة اما ترون الی هذا کیف
اخذ الحنا من یدیه فالتفت الیه فقال فیه ما تخبره ثم التفت الی فقال ان من اخذ الحنا بعد فراغه من اطلاء
النورة من قرنه الی قدمه امن من الادواء الثلثة الجنون والجذام والبرص **شرح** فنظر بنون و ظا با نقطه
و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع برجل است و میتواند بود که
بصیغه مجهول باشد و الیه نایب فاعل باشد و بنابر اول بمعنی منصوب و بتقدیر لبعض است یا الام از
قلم که بنابر آن شاید و بنابر دوم بمعنی مرفوع و فاعل قال است و بر هر تقدیر ضمیر الیه راجع بامام است اخذ
بضم و حا بی نقطه و ذال با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الحنا مرفوع و فاعل است
من برای تبعیض است و متعلق باخذ است و مفعول اخذ محذوف است بتقدیر موضع و مراد اینست
که حنا را گرفته بود ظاهر از جمله دو دست امام بر این قیاس است دو نظر شرح بود و جابجا با
و تا یک نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر بمعنی نگاه است و مراد اینست
که ظاهر شد ... و مصدر ... اطلاء بکسر ... مکسوره مصدر باب افتعال است
یعنی روایت است از حسین بن موسی گفت که بود امام موسی کاظم علیه السلام با مردی نزد قبر رسول الله صلی الله علیه و آله
پس آن مرد نظر کرد سوی امام بر حالی که بتحقیق جای خود را گرفته بود حنا از دو دست امام راوی گفت که
پس آن مرد گفت بعض اهل مدینه که آیا نگاه نمیکنید سوی این مرد که چه گونه جا گرفته حنا از دو دست او
پس امام التفات کرد سوی آن مرد پس گفت که در آنست چیزی که تو میدانی آنرا و چیزی که نمیدانی آنرا بعد از آن
امام التفات کرد سوی من پس گفت که بدرستی که شان اینست که هر جا گرفت حنا بعد از فارغ شدن او
از خود مالیدن نوره از سر دوش او تا پای او ایمن شد از سه آفت جنون و جذام و برص **باب پنجاه و هشتم**

اصل باب الطيب شرح طيب بكسر طاء بى نقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين وباء يك نقطه است يعنى اين باب بيان خوشبوئى است در اين باب هجده حديث است اول اصل عن احمد بن محمد بن ابى نصر عن ابى الحسن الرضا عليه السلم قال الطيب من اخلاق الانبياء شرح روايتست از احمد بن محمد بن ابى نصر از ابى الحسن امام رضا عليه السلم كفت كه بكار بردن خوشبوئى از جمله عادتهاى پيغمبرانست دويم اصل عن ابى اسامه عن ابى عبد الله عليه السلم قال العطر من سنن المرسلين شرح عطر بكسر عين بى نقطه وسكون طاء بى نقطه وراء بى نقطه بمعنى طيبست يعنى روايتست از ابو اسامه زيد شحام از امام جعفر صادق عليه السلم كفت كه خوشبوئى از جمله آداب رسولانست سيم اصل عن على بن رئاب قال كنت عند ابى عبد الله عليه السلم وانا مع ابو بصير فسمعت ابا عبد الله عليه السلم وهو يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الريح الطيبة تشد القلب وتزيد فى الجماع شرح طيبه بفتح طاء و تشديد ياء دو نقطه در پايين است تشد بشين با نقطه وتشديد دال بى نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعالست يعنى روايتست از على بن رئاب بكسر راء بى نقطه وتخفيف همزه كفت كه بودم نزد امام جعفر صادق عليه السلم ومن با ابو بصير بودم پس شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم در حالى كه او ميكفت كه كفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه بدرستى كه بوى خوش استوار ميكند دل را و زياد ميكند در قوت جماع چهارم اصل عن محمد بن خلاد عن ابى الحسن عليه السلم قال لا ينبغى للرجل ان يدع الطيب فى كل يوم فان لم يقدر عليه فيوم ويوم لا فان لم يقدر ففى كل جمعة ولا تدع شرح يوم ويوم لا بيان شده در شرح حديث اول باب الحمام كه باب چهل وسيم است يعنى روايتست از محمد از امام رضا عليه السلم كه سزاوار نيست براى مرد اينكه واكذارد خوشبوئى را در هر روز پس اكر توانا نشود بر آن پس روزى آرى وروزى نه پس اكر توانا نشود در هر روز آدينه يك بار در هر هفته و اهمال نكند پنجم اصل عن ابى بصير عن ابى عبد الله عليه السلم قال قال امير المؤمنين عليه السلم الطيب فى الشارب من اخلاق النبيين عليهم السلم وكرامة الكاتبين شرح الكرامة بفتح كاف وتخفيف راء بى نقطه مصدر باب حسن كرامى بودن ومراد اينجا باعث آنست يعنى روايتست از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلم كفت كه كفت امير المؤمنين عليه السلم كه خوشبوئى در شارب از جمله عادتهاى پيغمبرانست عليهم السلم وتعظيم دو فرشته كاتب اعمال است ششم اصل عن ابى بصير قال قال ابو عبد الله عليه السلم قال رسول الله صلى الله عليه وآله الطيب يشد القلب شرح اين كلام از شرح حديث سيم اين باب ظاهر است هفتم اصل على بن ابراهيم رفعه عن ابى عبد الله عليه السلم قال من تطيب اول النهار لم يزل عقله

معه الى الليل وقال ابو عبد الله عليه السلم صلوة متطيب افضل من سبعين صلوة بغير طيب شرح صلوة مضاف است متطيب بصيغه اسم فاعل باب تفعلست يعنى روايت كرده على بن ابراهيم بر حالى كه بالا برده سند حديث را از امام جعفر صادق عليه السلم كفت كه هر كه خوشبوئى كند اول روز پيوسته عقل او با اوست تا شب و راوى كفت كه كفت امام جعفر صادق عليه السلم كه نماز كسى كه خوشبوئى بكار برده باشد فاضلتر است از هفتاد نماز كه بى خوشبوئى باشد هشتم اصل عن العباس بن موسى قال سمعت ابى يقول عن طلحة ابن زيد عن ابى عبد الله عليه السلم قال اربع من اخلاق الانبياء صلى الله عليهم العطر والازواج والسواك شرح نزد يك باين كذشت در كتاب النكاح در حديث سيم باب ما اعطى بضم همزه وكسر طاء بى نقطه والف بصيغه ماضى غايب معلوم باب افعال صفت اربع است وخبر مبتداست الانبياء مرفوعست و فاعلست ومراد اينست كه حق تعالى بخصوص صاحب شريعت تعليم كرد آنها را باين شخصوص يعنى روايتست از طلحة بن زيد از امام جعفر صادق عليه السلم كفت كه سه خصلت كرد داده شد آنها را پيغمبران صلى الله عليهم خوشبوئى وزنان ومسواك نهم اصل عن السكونى عن ابى عبد الله عليه السلم قال سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول لحق على كل محتلم فى كل جمعة اخذ شاربه واظفاره ومس شىء من الطيب وكان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا كان يوم الجمعة ولم يكن عنده طيب دعا ببعض خمر نسائه فبلها بالماء ثم وضعها على وجهه شرح سكونى بفتح سين بى نقطه وتخفيف كاف ونون محتلم اسم فاعل است خمر بضم خاء با نقطه وتشديد ميم بى نقطه و با نقطه وزاء با نقطه ميتواند بود و اول بمعنى مهره فروش است ودويم بمعنى خز فروش است محتلم بحاء بى نقطه بصيغه اسم فاعل باب افتعال بمعنى بالغ رسيده است و در بعضى نسخ مسلم بسين بى نقطه از باب افعالست يوم منصوب ومرفوع ميتواند بود خمر بضم خاء با نقطه وضم ميم وراء بى نقطه جمع خمار بكسر خاء با نقطه است تانيث خمير فيها الثاتر است بابكه لازم كلام هرجا كه از جمله روپاكهاى اورا ميكرفت تا خاطر ديكران آزرده نشود يعنى روايتست از سكونى خراز كفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميكفت كه لازم است بر هر بالغى در هر روز جمعه يك بار در هر هفته كه فرو كيرد شارب خود وناخنهاى خود وبكار برد چيزى از خوشبوئى وبود رسول الله صلى الله عليه وآله كه چون ميبود روز جمعه ونميبود نزد او خوشبوئى مىطلبيد بعضى روپاكهاى زنان خود را پس تر ميكرد آنها را با آب بعد از آن ميكذاشت آنها را بر روى خود دهم اصل عن الحسن بن على عن ابى الحسن عليه السلم قال كان يعرف موضع سجود ابى عبد الله عليه السلم بطيب ريحه شرح روايتست از حسن بن على

از امام علی نقی یا امام رضا علیه السلام گفت کر بود که شناخته میشد جای عبادت امام جعفر صادق علیه السلام بخوشی
بوی اینجا **دوازدهم اصل** عن یاسر عن ابی الحسن علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال لی حبیبی جبرئیل تطیب
یوما و یوما لا و یوم الجمعة لا بد منه و لا متروک له **شرح** تطیب بصیغه امر باب تفعل است یوم الجمعة منصوب است
ضمیر منه و له راجع بتطیب است متروک بفتح میم و سکون تا دو نقطه در بالا و فتح را بی نقطه بصیغه اسم مکان باب
نصر است و عبارت است از ترک **یعنی** روایتست از یاسر از امام رضا علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که گفت مرا دوست من جبرئیل که خوشبویی کن خود را در روزی و در روزی نه و در روز جمعه نیست چاره
از خوشبویی و نیست راه ترک برای خوشبویی در روز جمعه **سیزدهم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیتطیب احدکم یوم الجمعة و لو من قارورة امرأته **شرح** القارورة بقاف و الف
و ضم را بی نقطه او شیشه که عطردان است **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که باید که خوشبو کند هر یک از شما در روز جمعه و هر چند که از عطردان زنش باشد
چهاردهم اصل عن یعقوب بن یزید رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال عثمان بن مظعون لرسول الله صلی الله علیه و آله
قد اردت ان ادع الطیب و اشیاء ذکرها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تدع الطیب فان الملائکة
تستنشق ریح الطیب من المؤمن فلا تدع الطیب فی کل جمعة **شرح** روایتست از یعقوب بن یزید بلا
سند حدیث را روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت عثمان بن مظعون بفتح میم و سکون
ظا با نقطه و ضم عین بی نقطه رسول الله صلی الله علیه و آله را که اراده کردم که وا گذارم خوشبویی را و چه
بدرستی که فرشتگان بو میکنند بوی خوشبویی را از مومن پس وا مگذار خوشبویی را در هر روز جمعه
پانزدهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال الطیب فی الشارب من اخلاق الانبیاء و کرامة الکاتبین
شرح این ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب **شانزدهم اصل** عن زکریا المؤمن رفعه قال ما انفقت فی الطیب
فلیس بسرف **شرح** زکریا ابن محمد ابو عبد الله المؤمن راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
است انفقت بصیغه مخاطب و متکلم میتواند بود السرف بفتح سین بی نقطه و فتح را بی نقطه مصدر
باب علم اسراف **یعنی** روایتست از زکریا مومن نسبت داد حدیث را با امام که روایت از او است گفت
که هر چه خرج کردی در خوشبویی پس نیست اسراف **هفدهم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال

رسول الله

۱۴۲

رسول الله صلی الله علیه و آله طیب النساء ما ظهر لونه و خفی ریحه و طیب الرجال ما ظهر ریحه و خفی لونه **یعنی** روایتست از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بهترین خوشبویی زنان چیزیست که آشکار باشد رنگ آن
و آهسته باشد بوی آن تا غیر شوهر او که معانقه ایشان میکند نشنود و بهترین خوشبوی مردان چیزیست که آشکار
باشد بوی آن و آهسته باشد رنگ آن **هیجدهم اصل** عن اسحق الطویل العطار عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی
الله علیه و آله ینفق فی الطیب اکثر مما ینفق فی الطعام **شرح** روایتست از اسحق طویل عطار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بود رسول الله صلی الله علیه و آله که خرج میکرد در خوشبویی بیشتر از آنچه خرج میکرد در خوراک **باب چهل و نهم اصل باب کراهة
رد الطیب** **شرح** این باب بیان تاخیر شمردن رد کردن هدیه خوشبوییست در این باب چهار حدیث **اول اصل**
عن [illegible] بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن الرجل یرد الطیب قال لا ینبغی له ان یرد الکرامة **شرح** روایتست از
سماعة بن مهران از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدیم امام را از مردی که رد میکرد خوشبویی را گفت که سزاوار
نیست برای او اینکه رد کند تعظیم را **دویم اصل** عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام
اتی بدهن و قد کان ادهن فادهن فقال انا لا نرد الطیب **شرح** اتی بصیغه مجهول باب افعال است با دهن برای تعدیه است
و مراد بدهن روغنیست که مذکور میشود در باب بیست و سیم ادهن هر دو جا بتشدید دال بی نقطه مفتوح بصیغه ماضی
غایب معلوم باب افتعال است **یعنی** روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داده شد
امیر المؤمنین علیه السلام روغن خوشبویی و حالی که تحقیق بود که روغن خوشبو بر خود مالیده بود پس روغن بر خود
مالید پس گفت که بدرستی که ما رد نمیکنیم خوشبویی را **سیم اصل** عن الحسن بن الجهم قال دخلت علی ابی
الحسن علیه السلام فاخرج الی مخزنة فیها مسک فقال خذ من هذا فاخذت منه شیئا فتمسحت به فقال اصلح و اجعل
فی لبتک منه فقال فاخذت منه قلیلا فجعلته فی لبتی فقال لی اصلح فاخذت منه ایضا فمکث فی یدی شیء اصلح
فقال اجعل فی لبتک ففعلت ثم قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لا یابی الکرامة الا الحمار قلت ما معنی ذلک قال
الطیب و الوسادة و عد اشیاء **شرح** فرق میاید در حدیث چهارم باب المسک که باب پنجاه و دویمست الی بتشدید
یا مفتوح است المخزنة بفتح میم و سکون خا با نقطه و فتح زای با نقطه و بوزن مسند و جمع چوبین که برای نگاه
داشتن چیزی عزیز است و آن در صندوق زرد لطیف که آشکار میشود شیاع بمعنی خبر گرفتن تمسحت
بصیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعل است اصلح دو جا بصاد بی نقطه و حا بی نقطه بصیغه امر باب افعال است

۱۹۰

الاصلاح برداشتن قدری که صالح باشد یا بمعنی که معتد به باشد لبتك بفتح لام وتشدید با یکنقطه مفتوحه
وکسر تا دو نقطه بالای سینه و کریبان کردن قال امیر المؤمنین تا آخر اشارتست بآنچه کذشت
در کتاب العشرة در حدیث اول باب اکرام الکریم که باب هفدهم است الوسادة بفتح واو وتخفیف سین بی نقطه
والف دال بی نقطه نهالی که در مجلس انداخته میشود برای نشستن عزیزی یعنی روایتست از حسن بن جهم
کفت که داخل شدم بر امام رضا علیه السلام پس بیرون آورد سوی من صندوقچه را که در ان بود مشک وکفت که
بکیر ازین مشک پس کرفتم از ان اندکی را پس بر خود مالیدم آنرا پس کفت که قدری صالح بردار و بکذار در
بالای سینه تو از ان راوی کفت که پس کرفتم از ان اندکی را پس کذاشتم آنرا در بالای سینه خود پس امام کفت
مرا که قدری صالح بردار پس بر کرفتم از ان اندکی را پس ماند در دست من چیزی معتد به پس امام کفت مرا
که بکذار در بالای سینه تو پس کردم بعد از ان امام کفت که کفت امیر المؤمنین علیه السلام که وا نمیزند تعظیم را اکرمی
راوی کفت که کفتم که چیست معنی آن تعظیم امام کفت که خوشبویی حق تعالی و امام شمرد چهار چیز را از اقسام تعظیم
چهارم اصل عن عیسی بن عبد الله عن ابیه عن جده عن علی صلوات الله علیه ان النبی صلی الله علیه و آله کان لا یرد
الطیب والحلو شرح روایتست از عیسی بن عبد الله از پدرش از جدش از علی صلوات الله علیه که پیغمبر صلی
الله علیه و آله بود که وا نمیزد خوشبویی و شیرینی را باب پنجاهم اصل باب انواع الطیب شرح این باب بیان اقسام
خوشبوییست در این باب یک حدیثست اصل عن عبد الغفار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الطیب
المسك والعنبر والزعفران والعود شرح روایتست از عبد الغفار کفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میکفت که عمده خوشبوییها مشک و عنبر و زعفران و عود است باب پنجاه و یکم اصل باب اصل الطیب شرح این
باب بیان رسیدن خوشبویی در زمین است در این باب چهار حدیثست اول اصل عن موسی بن بکر عن
ابی عبد الله علیه السلام قال لما اهبط آدم علیه السلام من الجنة علی الصفا وحوا علی المروة وقد کانت امتشطت بطیب
من طیب الجنة فلما صارت فی الارض قالت ما ارجو من المشط وانا مسخوط علیّ فحلت عقیصتها فانتشر
من مشطها التی کانت امتشطت بها فی الجنة فطارت به الریح فالقت اکثره بالهند فلذلك صار
العطر بالهند شرح اهبط بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعالست واو در وقد حالیه است
فلما صارت فی الارض تکرار مضمون سابقست یا جواب لمای اولست بنا بر مذهب بعضی که میکوید که

فادرجوا الملك

فادرجوا الجملیاست شرطیه مثل فلما نجاهم الی البر فمنهم مقتصد که کذشت در کتاب الجنائز در حدیث دویم باب نوزد
وسیم که بابیست عنوان مقدم بر باب الاطفال است کما سالت ابا عبد الله علیه السلام عن جنة آدم علیه السلام فقال جنة
من جنان الدنیا تطلع فیها الشمس والقمر ولو کانت من جنان الآخرة ما خرج منها ابدا و کذشت در کتاب الحج
در حدیث سیم باب علة الملائکة آدم در وقت هبوط از جنت و توجه سوی مکه مرور نموده کرده و آدم در صفا
وحوا در مروه واقع شدن چنانچه بیان میشود در شرح حدیث آخر این باب پس الف لام الارض برای عهد
خارجیست العقیصه بفتح عین بی نقطه و کسر قاف و سکون یای دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه کیسوی
بافته یعنی روایتست از موسی بن بکر از امام جعفر صادق علیه السلام که چون فرود آورده شد آدم علیه السلام از بهشت
بر صفا و حوا بر مروه بر حالی که بتحقیق بوده که شانه کرده بود کیسوی خود را بخوشبویی از جمله خوشبویی
بهشت پس وقتی که شد در ان زمین با خود کفت که چه امید دارم از شانه و من غضب کرده شده ام بر من
پس کشود کیسوی بافته خود را پس خوشبویی پراکنده شد از شانه کردن او که بود کیسوی خود را بان در
بهشت پس رسانید آن خوشبویی را باد پس انداخت اکثر آنرا در هند پس برای آنست که کردید اکثر خوشبویی
در هند دویم اصل عن احمد بن ابی عبد الله عن علی بن حسان مثله قال و فی حدیث آخر فحلت عقیصتها فارسل
الله علی ما کان فیها من ذلك الطیب ریحا فهبت به فی المشرق والمغرب فاصل الطیب من ذلك شرح روایتست
از احمد بن ابی عبد الله از علی بن حسان مثل حدیث سابق احمد کفت که در حدیث دیکر آمده است که پس حوا کشود
کیسوی بافته خود را پس فرستاد الله تعالی بر آنچه بود در ان کیسو از خوشبویی بادی را پس وزید در مشرق
و مغرب پس اصل خوشبوییها از انست سیم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن اصل الطیب
من ای شیء هو فقال ای شیء یقوله الناس قلت یزعمون ان آدم هبط من الجنة وعلی راسه اکلیل فقال
قد کان والله اشغل من ان یکون علی راسه اکلیل ثم قال ان حوا امتشطت فی الجنة بطیب من طیب الجنة قبل
ان یواقعها الخطیئة فلما هبطت الی الارض حلت عقیصتها فارسل الله تعالی علی ما کان فیها ریحا فذهبت به
فی المشرق والمغرب فاصل الطیب من ذلك شرح روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که پرسیدم امام را
از اصل خوشبوییها که از کدام چیزست آن پس امام کفت که کدام چیز میکویند آنرا مردمان کفتم که دعوی میکنند
که آدم فرود آمد از بهشت و بر سر او بود تاج مرصع پس امام کفت که بتحقیق آدم بود والله مشغول تر بدرد دل خود

اینکه باشد بر سر او تاج مرصع بعد از آن امام گفت که بدرستی که حوا گیسوی خود را شانه کرد در بهشت
بجوشبختی از جمله خوشبوی بهشت پیش از آنکه واقع شود بر او خطا پس وقتی که فرود آمد سوی آن زمین
کشود گیسوی بافته خود را پس فرستاد استوی بر آنچه بود در آن گیسوها دیرا که برد آن را در جانب مشرق و
جانب مغرب پس اصل خوشبوی از آنست چهارم اصل عن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان استوی لما اهبط
آدم من الجنة طفق یخصف من ورق الجنة فطار عنه لباسه الذی کان علیه من حلل الجنة فالتقط ورقة سترتها
بها عورته فلما اهبط عبقت رائحة تلک الورقة بالهند بالنبت فصار الطیب فی الارض من سبب تلک الورقة
التی عبقت بها رائحة الجنة فمن هناک الطیب بالهند شرح جمله لما اهبط تا آخر خبر انست و عاید ضمیر مستتر
در اهبط بصیغه معلوم باب افعال است و مراد با هباط اینجا امر بهبوط است طفق بطا بی نقطه و فا و
قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم از افعال مقاربه است و جواب لما است و ضمیر مستتر راجع با دم است
یخصف بخا با نقطه و صاد بی نقطه و فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الخصف بفتح خا
و سکون صاد گذاشتن چیزی بر موضع عیب برای پوشانیدن آن ملایم است یعنی بعض و مفعول
یخصف است یا حرف جر برای تبعیض است و مفعول محذوف است بتقدیر ورقة الورق بفتح واو و فتح را بی نقطه
جمع ورقه برگها فا در فطار برای تعقیب نیست بلکه برای بیان و تعلیل است الحلل بضم حا بی نقطه و فتح
لام اول جمع حله بضم حا و تشدید لام لباسهای بدن که نفیس است فالتقط عطف بر طفق است و فا برای
تعقیب است زیرا که التقاط بعد از اراده خصف و تحریک دست است و رقة سترتها عورته اشارتست بتفسیر
آیه سوره اعراف و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة باینکه ساتر عورت هر کدام یک برگ بوده از جمله برگهای
بهشت هبط بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است عبقت بعین بی نقطه و با یک نقطه و قاف بصیغه
ماضی غایب معلوم باب علم است العبق بفتح عین و فتح با پیوسته شدن بوی خوش حصر مفهوم از تقدیم
ظرف در من هناک منافات ندارد با حصر مفهوم از آنچه گذشت در حدیث اول این باب زیرا که هر دو حصر
اضافی است یعنی روایتست از ابراهیم بن ابی البلاد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله تعالی
وقتی که او را فرود آمدن از بهشت کرد آدم را صلی الله علیه و آله شروع کرد که چسبانید بعض برگهای بهشت را بسبب
اینکه پریده بود از او لباس او که بود بر او از جمله لباسهای عالیقدر بهشت پس بر چید برگی که پوشاند بآن

عورت خود را پس وقتی که فرود آمد پیوسته شد بوی این یک برگ در هند بگیاه پس گردید خوشبوی در زمین بسبب
آن یک برگ که پیوسته شد بود بآن بوی بهشت پس از اینجاست خوشبوی در هند اصل لان الورقة هبط
هبت علیها ریح الجنوب فادت رایحتها الی المغرب لانها احتملت رایحة الورقة فی الجو فلما رکدت الریح بالهند
عبق باشجارهم و نبتهم فکان اول بهیمة رتعت من ذلک الورق ظبی المسک فمن هناک صار المسک فی سرة
الظبی لانه جری رائحة النبت فی جسده و فی دمه حتی اجتمعت فی سرة الظبی شرح هبت بتشدید با و
یک نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است الجنوب بفتح جیم و تخفیف نون و ضم واو و سکون
واو و با یک نقطه بادی که از جانب دست کعبه گاهی آید که رو بمشرق اعتدال دارد مانند کعبه چه اگر از نقطه
وسط حقیقی کعبه خطی بنقطه مشرق اعتدال رود از در کعبه میگذرد که نزدیک رکن حجر اسود است و
گذشت در کتاب الحج در حدیث سیم باب اول اینکه آدم در وقت هبوط از جنت توجه او سوی کعبه بود
بوده و مشهور اینست که در سراندیب از جمله بلاد هند بوده و شاید که سراندیب در طرف هند و در جانب
جنوب سایر بلاد هند باشد پس چونکه باد جنوب وزد از آنجا سایر بلاد هند رسد مغرب بفتح میم و سکون
غین با نقطه و کسر را بی نقطه و با یک نقطه عبارتست از مواضعی که چون از هند بحجاز روند نا پیدا شود
و شاید که مدخول الی اینجا خارج باشد از حکم ما قبل الجو بفتح جیم و تشدید واو هوائی که در میان زمین و
آسمانست ضمیر مستتر در عبق راجع بجو است یعنی زیرا که آن یک برگ وزید بر آن باد جنوب پس رسانید
بهم جای بوی آن را تا جائی که زمین هند نا پیدا میشود از حجاز زیرا که باد جنوب برداشت بوی آن یک برگ
در هوای میان زمین و آسمان پس وقتی که ساکن شد باد در هند پیوسته شد آن هوا بدرختهای
اهل هند و گیاه ایشان پس بود اول ستوری که چرید از آن برگها آهوی مشک پس از اینجا گردید مشک
در ناف آن آهو زیرا که شان اینست که روان شد بوی آن گیاه در بدن آن و در خون آن تا آنکه فراهم
آمد آن بود در ناف آن آهو باب بخور دادن و دود دادن با اصل باب المسک شرح این باب بسیار مشکل است و این باب
هشت حدیث است اول اصل عن الوشاء قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول کانت لعلی بن الحسین صلوات الله علیهما
اشنانة رصاص معلقة فیها مسک فاذا اراد ان یخرج و لبس ثیابه تناولها و اخرج منها فتمسح به
شرح و شاء بار شد در شرح حدیث پنجم باب دوم اشنانه بکسر همزه و سکون شین با نقطه و کسر نون یک نقطه

ودال بی‌نقطه والف ونون وتا وحرف موحده مشکدانست ودر بعض نسخ میان با ودال یا دو نقطه در پایین
ساکنه هست رصاص بفتح را بی‌نقطه وتخفیف صاد بی‌نقطه اول وآخر ارزیز میان سرب وقلعی است و
مضاف الیه است **یعنی** روایتست از حسن بن علی نقاش که گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که
بود برای علی بن الحسین صلوات الله علیهما مشکدانی از سرب وقلعی که بخته در دیوار خانه در آن بود مشکی پس
چون اراده میکرد که بیرون رود میپوشید جامه‌های خود را میگرفت آن مشکدان را وبیرون می‌آورد از آن پس
بر خود میمالید مشک را **دویم اصل** عن ابی البختری عن ابی عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان
یتطیب بالمسک حتی یری وبیصه فی مفارقه **شرح** یری بصیغه مضارع غایب مجهول است وبیص بفتح
واو وکسر بای یکنقطه وسکون یا دو نقطه در پایین وصاد بی‌نقطه مصدر باب
ضرب درخشیدن برق ومراد اینجا اثر جرمیت المفارق بفتح میم وفا والف وکسر را بی‌نقطه وقاف جمع
مفرق بکسر میم وسکون فا وفتح را وشاید فای که آنست جدا کردن موهای از یکدیگر است **یعنی** روایتست
از ابو البختری که از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله بود که خوشبو میکرد خود را تا اثر دیده
میشد اثر مشک در شانه‌های او **سیم اصل** عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال کانت لرسول
الله صلی الله علیه وآله ممسکة اذا هو توضأ اخذها بیده وهی رطبة فکان اذا خرج عرفوا انه رسول الله
برائحته **شرح** الممسکة بفتح میم اول وفتح سین وبضم میم وضم سکین مشکدان **یعنی** روایتست از
عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود برای رسول الله صلی الله علیه وآله مشکدانی که او چون
وضو میساخت میگرفت آنرا بدست خود بر حالی که آن دست تر بود پس بود که چون از خانه بیرون می‌آمد
بآن مشکدان میشناختند که او رسول الله است بسبب بوی او وبجهت نکهت بوی او **چهارم اصل**
عن الحسن بن الجهم قال اخرج الیّ ابو الحسن علیه السلام مخزنة فیها مسک من عتیدة آبنوس فیها بیوت کلها مما
تخبؤها النساء **شرح** مخزنة بخا بانقطه وزای بانقطه اشاره شد در شرح حدیث سیم باب چهل ونهم که باب کراهة ونوزدهم
رد الطیب است من برای تبعیض است العتیدة بفتح عین بی‌نقطه وکسر تا دو نقطه در بالا وسکون یا
دو نقطه در پایین ودال بی‌نقطه بر وزن وآن صندوقچه ایست که چند خانه دارد برای حاضر داشتن انواع طیب
آبنوس بهمزه والف وفتح بای یکنقطه وتخفیف نون مضموم وسکون واو وسین بی‌نقطه مضاف الیه است

و آن چوبیست سیاه که در هند میباشد کلها بعنی کلها مما فیها است ما تخبؤها النساء عبارتست از انواع طیب زنان
یعنی روایتست از حسن بن جهم گفت که بیرون آورد بسوی من امام رضا علیه السلام صندوقچه را که در او مشک بود
از جمله بوی خوشها آبنوس در آن بود چند خانه که جمیع آنچه در آنها بود از جمله طیبی بود که بکار میبرند آنرا زنان
پنجم اصل عن ابی بکر بن عبد الله الاشعری قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المسک فقال انا لنتشممه **شرح** نتشممه
بفتح نون وضم شین بانقطه وتشدید میم بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب علم بوی کردنست **یعنی** روایتست
از ابو بکر بن عبد الله اشعری گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مشک پس امام گفت که بدرستی که
ما هر آینه بو میکنیم آنرا **ششم اصل** عن عبد الله بن الفضل النوفلی قال حدثنی ابی وهو ابیه عن عمه اسحق بن عبد الله
عن ابیه عبد الله بن الحارث قال کانت لعلی بن الحسین علیهما السلام قارورة مسک فی مسجده فاذا دخل الصلاة
اخذ منه فتمسح به **شرح** روایتست از عبد الله بن فضل نوفلی گفت که خبر داد مرا پدرم از پدر شاز عمش اسحق
ابن عبد الله از پدر شما عبد الله بن حارث گفت که بود برای علی بن الحسین ظرف مشکی در مسجد خانه او
پس چون داخل میشد برای نماز میگرفت از آن مشک پس بر خود میمالید بآن **هفتم اصل** عن بعض اصحابنا
عن ابی الحکم قال کان یری وبیص المسک فی مفرق رسول الله صلی الله علیه وآله **شرح** ایضاً ظاهرست
از شرح حدیث دویم این باب **هشتم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن المسک فی
الدهن ایصلح قال انی لاصنعه فی الدهن ولا بأس وروی انه لا بأس بصنع المسک فی الطعام **شرح**
الصنع بضم وفتح صاد بی‌نقطه وسکون نون وعین بی‌نقطه مصدر باب منع کردن چیزی از روی تدبیر **یعنی**
روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم اورا از مشک در روغن آیا خوب میشود
گفت که بدرستی که من هر آینه میکنم آنرا در روغن ونیست پروائی و روایت کرده شده اینکه شان این است
که نیست پروائی بکردن مشک در طعام **باب پنجاه وسیم اصل باب الغالیة شرح** الغالیة بغین بانقطه والف
وکسر لام وتخفیف یا دو نقطه در پایین روغنی که مشک در آن کنند وکافور در آن عنبر وکافور نیز داخل
میکنند وگذشت در شرح حدیث دوم باب چهل ونهم که دهن عبارت از غالیه است وگذشت در کتاب
الحج در حدیث نهم باب الجهر والمحرم بعد اغتسال من الطیب تا آخر که باب هفتاد ونهم است که وارد شده
بالدهن ما لم یکن غالیة او دهنا فیه مسک او عنبر ودر شرح آن ساخته شد که میشود نبود که او از مشک

تا وی را بسند یعنی این باب بیان غالیه است در این باب پنج حدیث است اول اصل عن اسحق بن عمار قال قلت
لابی عبدالله علیه السلام انی اعامل التجار فانهیا للناس کما تری ان یروا فی خصاصة فاتخذ الغالیة فقال یا اسحق
ان القلیل من الغالیة یجزی و کثیرها سواء من اخذ من الغالیة قلیلا دائما اجزاه ذلک قال اسحق وانا اشتری منها
فی السنة بعشرة دراهم فاکتفی بها ورجحها ثابت طول الدهر شرح یروا بضم یا مضارع و فتح را بی نقطه
بصیغه مضارع جمع مذکر غایب مجهول مهموز العین و معتل اللام باب افعال یعنی ینظر است و بیشتر اتهیا بفتح
یا و فتح را بصیغه معلوم باب تفعل بیان معنی یا شد یجزی بجیم و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب نیست یا بزای با نقطه و همزه از باب افعال است و بر هر تقدیر واو در و کثیرها بمعنی مع است
و کثیر منصوب است سوا بفتح سین و الف ممدوده منصوب و حال ضمیر مستتر در یجزی است یعنی روایت است
از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من معامله میکنم با بازرگانان پس خود را
مهیا میکنم برای مردمان برای تا خوش داشتن اینکه گمان کنند با من درویشی و بی‌نوایی را پس فرا میگیرم غالیه
را پس امام گفت که ای اسحق بدرستی کم اندک از غالیه روان میشود با بسیارش برابر که فرا گرفت از غالیه
اندکی دایما کفایت کرد او را آن اندک گفت اسحق که من میخرم از غالیه در یک سال بده درهم پس اکتفا میکنم
بآن و بوی آن پا برجا است در امتداد زمان زندگی دویم اصل عن معمر بن خلاد قال امرنی ابوالحسن الرضا علیه السلام
فعملت له دهنا فیه مسک و عنبر فامرنی ان اکتب فی قرطاس آیة الکرسی و ام الکتاب و المعوذتین و قوارع من
القرآن واجعله بین الغلاف و القارورة ففعلت ثم اتیته فتغلف به و انا انظر الیه شرح ام الکتاب عبارت است
از سوره فاتحه موافق آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث دویم باب قراءة القرآن که باب بیست و یکم است
معوذتین بتشدید واو مکسوره است القوارع بفتح قاف و تخفیف واو و کسر را بی نقطه و عین بی نقطه
جمع قارعه آیاتی که دفع میکند شر شیاطین انس و جن را مثل آیة سحر از سوره اعراف موافق آنچه گذشت
در کتاب الحجة در حدیث اول باب هشتادم که باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة است و در
کتاب فضل القرآن در حدیث بیست و یکم باب فضل القرآن که باب سیزدهم است و عطف قوارع از عطف
عام بر خاص است غلاف بکسر غین با نقطه و تخفیف لام است قاروره عبارت است از شیشه غالیه دان اتیته
بهمزه و الف از باب مفاعله است تغلف بغین با نقطه و فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است التغلف

در غلاف

در غلاف در آمدن و مراد اینجا مالیدن روغن بسیار بر خود است چنانچه گویا که آن روغن غلاف بدن شده
ابن اثیر در نهایه گفته که فی حدیث عایشة کنت اغلف لحیة رسول الله صلی الله علیه و آله بالغالیة ای الطخها
به و اکثر ما یقال غلی تغلف الرجل بالحنیة غلفا و غلفها تغلیفا و الغالیة ضرب مرکب من الطیب یعنی روایت است از
معمر بن خلاد گفت که امر کرد مرا ابوالحسن امام رضا علیه السلام پس ساختم برای او روغنی که در آن مشک و عنبر بود
پس امر کرد مرا باینکه بنویسم در کاغذ آیة الکرسی را و سوره فاتحه را و سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل
اعوذ برب الناس را و چند آیه دفع کننده شر شیطان از جمله قرآن را و گذارم آن کاغذ را در میان غلاف و
شیشه غالیه پس کردم سپس آوردم نزد او پس بسیار بر خود مالید تا بحالی که من نگاه میکردم سوی او
سیم اصل عن محمد بن جعفر بن محمد قال خرج علی بن الحسین علیهما السلام لیلة و علیه جبة خز و کساء خز
قد غلف لحیته بالغالیة فقالوا فی هذه الساعة فی هذه الهیئة فقال انی ارید ان اخطب الحور العین
الی الله عز و جل فی هذه اللیلة شرح قریب باین مر آید در حدیث آخر از باب یعنی روایت است از محمد بن جعفر بن
محمد گفت که بیرون آمد علی بن الحسین علیهما السلام در شبی برای نماز در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و بر او بود
جبه خز و ردای خز بر حالی که بتحقیق بسیار مالیده بود ریش خود را بغالیه پس اصحاب گفتند که آیا در این
ساعت در این هیئت میآیی پس امام گفت که بدرستی که من اراده دادم که خواستگاری کنم حور
عین را سوی الله عز و جل در این شب چهارم اصل عن محمد بن الولید الکرمانی قال قلت لابی جعفر الثانی علیه السلام
ما تقول فی المسک فقال ان ابی امر فعمل له مسک فی بان بسبع مائة درهم فکتب الیه الفضل بن سهل
یخبره ان الناس یعیبون ذلک فکتب علیه السلام الیه یا فضل اما علمت ان یوسف کان یلبس الدیباج مزرورا بالذهب
و یجلس علی کراسی الذهب فلم ینقص ذلک من حکمته شیئا قال ثم امر فعملت له غالیة باربعة آلاف درهم
شرح البان بیا بیک نقطه و الف و تخفیف نون درخت روغن داری که حاصل درخت آن روغن خوشبو است
فضل بن سهل وزیر و سپه سالار مامون بوده و او را ذو الریاستین میگفتند یخبره بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال است یعیبون بعین بی نقطه و یا دو نقطه در یا بی حرف با حفظ صیغه
مضارع غایب معلوم باب ضرب است مناسب این مثل یوسف بن یعقوب علیهما السلام گذشت در
حدیث پنجم باب لبس الحریر و الدیباج که باب یازدهم است و باز شد و حاصل اینست که اختلاط با زوجه

برای تقیه و حفظ دما و اموال صالحان کاهی واجب میشود در آن صورت کاهی ارتکاب بعض آنچه
حرام باشد بضرورت موافق حکمت میشود مثل آنچه یوسف علیه السلم کرده چه جای آنچه مباح یا مکروه باشد و
امام علیه السلم باین اشارت کرده که گفته که ولم ینقص ذلک من حکمته شیئا مزور را بزای منقوطه و دو رای
بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است که اسمی بفتح کاف و تشدید یا است ضمیر مستتر در قال راجع
بابی جعفر ثانی علیه السلم است و ضمیر مستتر در امر راجع بامام رضا علیه السلم است فعملت بصیغه غایبه مجهول باب
علم است و میتواند بود که ضمیر قال راجع براوی باشد و ضمیر امر راجع بابی جعفر ثانی علیه السلم باشد و باین
تقدیر عملت بصیغه غایبه مجهول و متکلم معلوم میتواند بود یعنی روایتست از محمد بن ولید کرمانی
گفت که گفتم امام محمد تقی علیه السلم را که چه میگوئی در مشک پس گفت که بدرستی که پدرم امر کرد پس ساخته شد
برای او مشکی در روغن بان به هفتصد درهم پس نوشت سوی او فضل بن سهل خبر میداد او را که مردمان
عیب میکنند آن عمل را پس نوشت امام علیه السلم سوی فضل که ای فضل آیا ندانستی که یوسف علیه السلم بود که میپوشید
دیبای زر کشیده که نقش کرده شده بود بطلا و مینشست بر کرسیهای طلا پس از نقص نکرد آن عمل از حکمت و مصلحت
اندیشی یوسف چیزی را امام محمد تقی علیه السلم گفت که بعد از آن امام رضا علیه السلم امر کرد پس ساخته شد برای
او غالیه بچهار هزار درهم پنجم اصل عن الحسن بن یزید عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان
علی بن الحسین علیهما السلم استقبله مولاه فی لیلة باردة و علیه جبة خز و مطرف خز و عمامة خز و هو
متغلف بالغالیة فقال له جعلت فداک فی مثل هذه الساعة علی هذه الهیئة الی این قال فقال الی
مسجد جدی رسول الله صلی الله علیه و آله اخطب الحور العین الی الله عز و جل شرح مطرف بیان شد در شرح حدیث
اول باب الخز که باب نهم است یعنی روایتست از حسن بن یزید از بعض یاران امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که بدرستی که علی بن الحسین علیهما السلم پیش آمد او را غلام آزاد کرده او در شبی سرد و بر امام بود جبه خزی و ردای
خزی و عمامه خزی و او بسیار بر خود مالیده بود غالیه پس گفت امام را که قربانت شوم در مثل این
ساعت بر این ساخت سوی کجا میروی راوی گفت که پس امام گفت که سوی مسجد جدم رسول الله صلی الله
علیه و آله خواستگاری میکنم حور بهشت را سوی الله عز و جل باب پنجاه و چهارم اصل باب الخلوق شرح
خلوق بفتح خا بانقطه و تخفیف لام مضمومه و سکون واو و قاف نوعیست از خوشبوئی که زعفران دارد

یعنی این

یعنی این باب بیان خلوق است در این باب شش حدیث است اول اصل عن زرارة قال سالت ابا جعفر علیه السلم
عن الخلوق آخذ منه قال لا باس و لا کن لا احب ان تدوم علیه شرح آخذ بهمزه و الف بصیغه متکلم معلوم
باب نصر بتقدیر استفهام است تدوم بدال بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است یعنی روایت
از زراره است گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از خلوق که آیا فرا گیرم از آن گفت که نیست پروائی و لیکن دوست
نمیدارم که مستمر باشی بر آن دویم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا باس ان تمس الخلوق
فی الحمام او تمسح به یدیک من الشقاق تداویه بها و لا احب ادمانه و قال لا باس ان یتخلق الرجل و لکن لا
یبیت متخلقا شرح الشقاق بضم شین بانقطه و تخفیف قاف اول و دویم ترکیدن پشت دست و مانند
آن تحلو بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت نیست پروائی اینکه مالی خلوق را در حمام یا مالی بآن دو دست خود را از
شقاق علاج کنی آنها را بخلوق و دوست نمیدارم مداومت خلوق را و امام گفت که نیست پروائی باینکه
خلوق بخود مالد مرد و لیکن شب بروز نیاورد خلوق مالیده سیم اصل عن عبد الله بن سنان قال لا
باس ان تمس الخلوق فی الحمام او تمسح به یدک تداوی به و لا احب ادمانه شرح ازین ظاهر است از شرح حدیث
سابق چهارم اصل عن محمد بن الفیض قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول انه لیعجبنی الخلوق شرح
روایتست از محمد بن فیض گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بدرستی که شان اینست
که هر آینه خوش می آید مرا خلوق پنجم اصل عن ابان عن رجل قد اثبته عن ابی عبد الله علیه السلم قال
لا باس ان یتخلق الرجل الغرات و لکن لا یبیت متخلقا شرح اثبته بثای سه نقطه و بای یک نقطه و تای دو
نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بابان است و ضمیر بارز راجع
برجل است و مراد اینست که ابان بخاطر داشت نام او را و گفت و من فراموش کردم یعنی روایتست
از ابان از مردی که بتحقیق یاد داشت او را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست پروائی اینکه خلوق بخود
مالد مرد برای زن خود و لیکن شب بروز نیاورد خلوق مالیده ششم اصل عن رجل عن ابی جعفر علیه السلم قال
لا باس ان یتخلق الرجل و لکن لا یبیت متخلقا شرح ازین ظاهر است از شرح حدیث سابق باب پنجاه و پنجم
اصل باب الحفوف شرح الحفوف بفتح حای بی نقطه و ضم فا با نقطه و سکون واو و فا بی نقطه آنچه در آتش گرم کرده

ودود آن خوشبو باشد یعنی این باب بیان بخور است در این باب پنج حدیث است اول اصل عن علی بن ابراهیم
الجعفری عن بعض اصحابه رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام یبقی ریح العود الذی فی البدن اربعین یوما
ویبقی ریح العود المطری عشرین یوما شرح الذی صفت ریح است المطری بطاء بی نقطه و را بی نقطه
والف مقلوبه از واو بصیغه اسم مفعول باب تفعیل آمیخته شده بعنبر یعنی روایت است از علی بن ابراهیم
که از اولاد جعفر طیار است از بعض یاران خود بر سند حدیث گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که باقی میماند بوی عود خالص که در بدن باشد در چهل روز از شب و باقی میماند بوی عود مخلوط
بعنبر که در بدن باشد در بیست روز از شب اشارت است باینکه فضیلت نماز متطیب که مذکور شد
در حدیث هفتم باب چهل و هشتم که باب الطیب است در این مدت حاصل است هر چند که تجدید
نشده باشد دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی للرجل ان یدخن ثیابه
اذا کان یقدر شرح یدخن بدال بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب
علم است و ثیاب اول ثیابه منصوب است و ثیاب دوم مرفوع است یعنی روایت است از عبد الله بن سنان از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سزاوار است مرد را که دود بخور دهد جامهای خود را چون
که توانا شود سوم اصل عن الحسن بن الجهم قال خرج الی ابو الحسن علیه السلام فوجدت منه رائحة التجمیر شرح
التجمیر بجیم و را بی نقطه مصدر باب تفعیل خوشبو کردن چیزی ببخور یعنی روایت است از حسن بن جهم
گفت که بیرون آمد بسوی من امام رضا علیه السلام پس یافتم از او بوی خوش بخور کردن چهارم اصل عن مرازم
قال دخلت مع ابی الحسن علیه السلام الحمام فلما خرج الی المسلخ دعا بمجمرة فتجمر به ثم قال جمروا
مرازما قال قلت من اراد ان یاخذ نصیبه یاخذ قال نعم شرح المجمرة بکسر میم و سکون جیم
و فتح میم دوم و را بی نقطه عود سوز جمروا بصیغه امر باب تفعیل است یعنی روایت است از مرازم
بضم میم و را بی نقطه و کسر زای با نقطه گفت که داخل شدم با امام موسی کاظم علیه السلام بسوی حمام پس
وقتی که بیرون آمد بسوی جامه کن طلب کرد عود سوز را پس خوشبو شد بآن بعد از آن گفت
که خوشبو کنید مرازم را مرازم گفت که گفتم که کسی که خواهد که فرا گیرد حصه خود را از عود [illegible]
بخور کند آیا فرا گیرد امام گفت آری پنجم اصل عن احمد بن ابی خلف مولی ابی الحسن علیه السلام و کان

اسراه

اشتراه واباه وامه واخاه فاعتقهم واستکتب احمد وجعله قهرمانه قال احمد کان نساء ابی الحسن علیه السلام
اذا تبخرن اخذن نواة من نوی الصیحانی ممسوحة من التمر منقاة التمر والقشارة فالقینها علی النار قبل
البخور فاذا دخنت النواة ادنی دخان رمین النواة وتبخرن من بعد وکن یقلن هو اعبق واطیب للبخور و
کن یامرن بذلک شرح استکتب بتا دو نقطه در بالا و با یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعال است
و ضمیر مستتر راجع بامام است الاستکتاب دادن طفل بمکتب برای اینکه خواننده و نویسنده شود احمد مفعول
و مفعول به است القهرمان بفتح قاف و سکون ها و فتح را بی نقطه سرکار زراعت و مانند آن صیحانی
بفتح صاد بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه و الف و نون و تشدید یا قسمی از خرمای
مدینه است ممسوحه بسین بی نقطه و حاء بی نقطه منصوب و صفت نواة است و من متعلق بممسوحه است
منقاة بنون و قاف و الف منصوب و صفت دیگر نواة است و مضاف القشارة بضم قاف و تخفیف شین
با نقطه و را بی نقطه آنچه ریخته شود در وقت تراشیدن پوست از چیزی و من در دوم بمعنی فی است و مرا
بعد مبنی بر ضم است اعبق بعین بی نقطه و با یک نقطه بصیغه افعل التفضیل از باب علم بیان شد در شرح
حدیث چهارم باب پنجاه و یکم که باب اصل الطیب است لام در للبخور برای تقویه است یعنی روایت است از
احمد بن ابی خلف غلام امام موسی کاظم علیه السلام و بود که خریده بود احمد او را و پدر او را و مادر او را و برادر او را
پس آزاد کرده بود ایشان را و خواننده و نویسنده کرده بود احمد را و کرده بود او را سرکار خود گفت احمد
که بودند زنان امام موسی کاظم علیه السلام که چون بخور میکردند برای خود میگرفتند استخوانی از استخوانهای
خرمای صیحانی که پاک کرده شده بود از خرما پاکیزه کرده شده از خرما و پوست بود پس میانداختند آن را بر
آتش پیش از بخور پس چون دود میکرد آن استخوان هر کمتر دودی بر میانداختند آن استخوان خرما را
بخور میکردند برای خود بعد از آن و بودند که میگفتند که آن بسیار خوشبو کننده تر و خوشبو کننده تر است
بخور را و بودند که امر میکردند دیگران را بآن باب پنجاه و ششم اصل باب الادهان شرح ادهان بکسر همزه
و تشدید دال بی نقطه مکسوره مصدر باب افتعال است یعنی این باب بیان روغن بر خود مالیدن است در این
باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه الدهن
یلین البشرة ویزید فی الدماغ ویسهل مجاری الماء ویذهب القشف ویسفر اللون شرح الدهن بفتح دال بی نقطه

وسکون هاء مصدر باب نصر روغن مالیدن و بضم دال اسم مصدر و روغن مالیدن از باب تفعیل یا باب افتعال است
دماغ بکسر دال است یسهل از باب تفعیل است یذهب از باب افعال است القشف بفتح قاف و فتح شین با نقطه
و قاف ناصافی پوست بدن تسیو بسین بی‌نقطه و فاء و راء بی‌نقطه از باب افعال است یعنی روایتست از
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که روغن مالیدن نرم میکند پوست
بدن را و زیاد میکند در مغز سر و هموار میکند راههای آب را در بدن و میبرد ناصافی پوست را و تابان
میکند رنگ را دوم اصل عن سفیان بن السمط عن ابی عبد الله علیه السلام قال الدهن یذهب بالسوء شرح یذهب از
باب منع است السوء بضم سین بی‌نقطه و سکون واو و همزه بر وزن ... آن یعنی روایتست از
سفیان بن السمط از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که روغن مالیدن میبرد بدحالی را سیم اصل عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الدهن یظهر الغناء شرح یظهر بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
الغناء بفتح غین با نقطه و الف ممدوده و بکسر غین بی الف مقصوره مصدر باب علم بی‌نیازی یعنی روایتست از
سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که روغن مالیدن اظهار میکند بی‌نیازی را مراد اینست که روغن
مالیدن هیچی از تنعم است در بلادی که آن متعارف است و آن در فقرا نمی‌باشد و اظهار بی‌نیازی مستحب است
چنانچه گذشت در بعض احادیث باب اول چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه الدهن یلین البشرة و یزید فی الدماغ القوة و یسهل مجاری الماء و هو یذهب بالقشف
و یحسن اللون شرح انتظام است از شرح حدیثها اول این باب پنجم اصل عن ابی حمزه عن ابی جعفر علیه السلام
قال الدهن باللیل یجری فی العروق و یروی البشرة و یبیض الوجه شرح یجری از باب افعال و ماضی جری است بلا
بود و یبیض از باب تفعیل است یعنی روایتست از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که روغن
مالیدن شب روان میکند روغن را در رگها و سیراب میکند پوست بدن را و سفید میکند رو را
ششم اصل عن ... الاسدی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اخذت الدهن علی راحتک فقل اللهم انی
اسئلک الزین و الزینة و المحبة و اعوذ بک من الشین و الشنآن و المقت ثم اجعله علی یافوخک ابدأ
بما بدأ الله به شرح دهن ... بضم دال است الراحه بحاء بی‌نقطه کف دست الزین بفتح زاء با نقطه و
وسکون یاء دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب آرایش دادن الزینه بکسر زای با نقطه وسکون یاء دو نقطه

والف وحاء بی‌نقطه

درپاین

در پایین و نون آرایش الشین بفتح شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب زشت
دادن الشنآن بفتح شین با نقطه و بتخفیف نون اول و الف و نون دوم مصدر باب علم بر افکنده
حال المقت بفتح میم و سکون قاف و تاء دو نقطه در بالا مصدر باب نصر دشمنی الیافوخ بیاء دو نقطه
در پایین و الف و ضم فاء و سکون واو و خاء با نقطه پیشگاه سر که در انست مغز سر ابدأ بما بدأ الله به
مبنی بر اینست که اول عضوی که در شکم مادر درست شد پیش سر است یا مراد اینست که
بسم الله الرحمن الرحیم بگو یعنی روایتست از ... از امام جعفر صادق گفت که چون گذاشتی
روغن را بر کف دست خویش بگو که خداوندا که بدرستی که من طلب میکنم از تو آرایش دادن را
و آرایش را و دوستی را و پناه میگیرم بتو از زشت کردن و بر افکنده حال بودن و دشمنی بعد از آن
بگذار آن روغن را بر کاسه سر خود ابتدا کن بانچه ابتدا کرده الله بآن هفتم اصل عن بشیر الدهان عن
ابی عبد الله علیه السلام قال من دهن مؤمنا کتب الله له بکل شعرة نورا یوم القیمة شرح دهن بصیغه ماضی
غایب معلوم باب نصر یا باب تفعیل است یعنی روایتست از بشیر روغن فروش از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که هر که روغن مالید مؤمنی را نوشته است الله برای او بهر موئی نوری را در روز قیامت باب پنجاه و هشتم
اصل باب کراهة ادمان الدهن شرح این باب بیان ناخوش شمردن پیوسته کردن روغن مالیدن است
در این باب سه حدیثست اول اصل عن ابی خدیجه عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یدهن الرجل کل یوم یری
الرجل شعثا ولا یری مترفا کانه امرأة شرح یری بصیغه مضارع غایب مجهول مهموز العین
و معتل اللام باب منع است الشعث بفتح شین با نقطه و کسر و سکون عین و ثاء سه نقطه غبار
آلود ظاهر اینست که واو در ولا یری از قلم کاتبان افتاده باشد المترف ... با نقطه و ... بصیغه
اسم فاعل باب تفعل درخشنده یعنی روایتست از ابی خدیجه سالم بن مکرم از امام جعفر صادق علیه السلام
که روغن بر خود نمی‌مالد مرد در هر روزی بیان اینکه دیده میشود مرد غبار آلود و دیده میشود درخشنده
چنانچه گویا که او زنیست مراد اینست که درخشندگی بد نیست برای مرد از غبار آلودگی اگرچه
آن نیز بد است دوم اصل عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام اخالط اهل الرویة من الناس
وقد اکتفی من الدهن بالیسیر فاتمسح به کل یوم قال ما احب لک ذلک فقلت یوم و یوم لا فقال

وما احب لك ذلك قلت يوم ويومين لا فقال الجمعة الى الجمعة يوم ويومين شرح المروة بضم ميم و
بی‌نقطه و سکون واو و همزه مصدر باب حسن ... یعنی رعایت آداب معاشرت چنانچه مذکور شد
در شرح عنوان این کتاب الكنى بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع
باهل است فاتح بصیغه معلوم باب تفعل بتقدیر استفهام است یوم و یوم لا بار شد در شرح حدیث
دويم باب الحمام که باب چهل و سیم است و ظاهر یومین بجا اینست که هر یوم هر دو مجرور منون باشد
بتقدیر فی و اعمال شرح بنابر بعض نسخ الجمعة الى الجمعة یوم و یومین عبارتست از اینست که در هر جمعه
روغن مالیده شود و در سه روز بعد از آن روغن مالیده نشود یا عکس یعنی از آدینه تا آدینه
یکبار یوم و یومین شود پس مدخول الى خارجست و یومین تقدیر یومین لا است یعنی روایتست از
اسحق بن عمار که گفتم امام جعفر صادق عليه السلام کم معاشرت میکنم اهل خود را از جمله مردمان حالی
که تحقیق اکتفا کرد از جمله روغن باینکه آیا پس بر خود مالم بروغن هر روزی امام گفت که دوست
نمیدارم برای تو آنرا پس گفتم که آیا در روزی و در روزی نه پس امام گفت که دوست نمیدارم برای تو آنرا
پس گفتم که آیا در روزی و در دو روز نه پس امام گفت که در روز آدینه تا دو روز آدینه در روزی و در دو روز
نه سیم اصل عن اسحق بن جرير قال قلت لابي عبد الله عليه السلام في كم ادهن قال في كل سبعة مرة فقلت
اذن يرى الناس بي خصاصة فلم ازل اماكسه فقال ففي كل شهر مرة ولم يزدني عليها شرح اذن بکسر همزه و
فتح ذال با نقطه و سکون نون نونست یری بصیغه غایب مضارع مجهول باب افعال یا معلوم باب
منع است الخصاصة بفتح خا با نقطه و دو صاد بی‌نقطه نیازمندی یعنی روایتست از اسحق
بن جرير گفت که گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را که در چند روز روغن بر خود مالم گفت که در هر هفت
یکبار پس گفتم در این هنگام گمان میکنند مردمان با من نیازمندی را پس پیوسته مکاس و تقاضا
میکردم او را پس امام گفت که پس در هر ماهی یکبار و زیاد نکرد مرا بر آن قاعده باب پنجاه و هشتم
اصل باب دهن البنفسج شرح بنفسج بفتح بای یک نقطه و فتح نون و سکون فا و فتح سین بی‌نقطه
و جیم معرب بنفشه است یعنی این باب بیان روغن بنفشه است در این باب یازده حدیث
اولا اصل عن هشام بن الحكم عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال البنفسج سيد ادهانكم شرح بنفسج ايضا

مضارع متکلم

البنفسج

عبارتست از روغن بنفشه موافق آنچه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث اول باب الارز که باب بیست و یکم است
یعنی روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که امام گفت که روغن بنفشه مهتر روغنهای
شما است ای اهل کوفه دويم اصل عن صالح بن عقبة عن ابيه قال اهديت الى ابي عبد الله عليه السلام بغلة فصرعت
الذي ارسلت بها معه فامته فدخلنا المدينة فاخبرنا ابو عبد الله عليه السلام بذلك فقال افلا اسعطتموه
بنفسجا فاسعط بالبنفسج فبرأ ثم قال يا عقبة ان البنفسج بارد في الصيف حار في الشتاء لين على شيعتنا
يابس على عدونا لو يعلم الناس ما في البنفسج قامت اوقيته بدينار شرح هديت بدال بی‌نقطه و یا
دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلم معلوم یا غایبه مجهول باب افعال است و بنابر اول بغلة منصوب
است و بنابر دويم مرفوع است صرعت بصاد بی‌نقطه و را بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه
معلوم باب منع است الذي مفعول اوست ارسلت بصیغه متکلم معلوم یا غایبه مجهول باب افعال
است بهمزه و تشدید میم بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است الام بفتح همزه و تشدید میم شکستگی
سر که تا پرده مغز سر برسد اسعطتموه بسین بی‌نقطه و عین بی‌نقطه و طا بی‌نقطه بصیغه ماضی
جمع مذکر مخاطب معلوم باب افعال است الاسعاط داخل کردن دوا در بینی کسی اسعط بصیغه ماضی
غایب مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بالذی است برا بیا یک نقطه و را بی‌نقطه و همزه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و منع است اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید
یا دو نقطه در پایین وزن چهل درهم است موافق آنچه گذشت در کتاب الزکوة در شرح حدیث
دويم باب العلة في وضع الزكوة على ما وضع که باب سیم است یعنی روایتست از صالح بن عقبه بضم
عین بی‌نقطه و سکون قاف و با یک نقطه از پدرش گفت که هدیه کردم سوی امام جعفر صادق عليه السلام
استری را پس انداخت کسی را که فرستادم با او پس شکسته سر کرد او را تا پرده دماغ پس داخل شدیم
مدینه را پس خبر داد ما را امام جعفر صادق عليه السلام را پس امام گفت که آیا پس در بینی او نکردید روغن
بنفشه را پس در بینی او کرده شد روغن بنفشه پس صحیح شد بعد از آن امام گفت که ای عقبه بتحقیق
که روغن بنفشه سرد است در تابستان گرم است در زمستان نرم است بر شیعه ما خشک است
بر دشمن ما اگر بدانند مردمان آنچه در روغن بنفشه است می‌ایستاد وقیمت میشد اوقیه آن بیک دینار طلا

سیم اصل عن یونس بن یعقوب قال قال ابو عبد الله علیه السلام ما یاتینا من ناحیتکم شیء احب الینا من البنفسج شرح
اینکه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث اول باب الارز که باب سیوم و نودم است و انجا الصق الارز و البنفسج بود
و تمام نیز ذاست یعنی روایتست از یونس بن یعقوب گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نمی آید نزد
ما از جانب شما اهل کوفه چیزی که محبوبتر باشد سوی ما از روغن بنفشه چهارم اصل عن اسمعیل بن ابی
اسامه بیاع الزطی عن ابی عبد الله علیه السلام قال مثل البنفسج فی الادهان مثلنا فی الناس شرح الزط بضم
زای با نقطه و تشدید طای بی نقطه معرب جت بفتح جیم و تخفیف تا دو نقطه در بالا دهقانان هند
مثل بفتح میم و فتح ثا سه نقطه است یعنی روایتست از اسمعیل بن ابی اسامه فروشنده غلام که برجت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حال روغن بنفشه در روغنها مثل حال ماست در مردمان مراد اینست که
آن اشرف روغنهاست پنجم اصل عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال فضل البنفسج علی الادهان
کفضل الاسلام علی الادیان نعم الدهن البنفسج لیذهب بالداء من الراس و العینین فادهنوا به شرح
ادهنوا بتشدید دال بی نقطه مفتوحه و کسر ها بصیغه امر از باب افتعال است یعنی روایتست از عبد الرحمن
بن کثیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رجحان روغن بنفشه بر روغنهای دیگر مانند رجحان کیش
اسلام است بر کیشهای دیگر خوب روغنی است روغن بنفشه هر آینه میبرد درد را از سر و چشم پس
روغن مالید بر خودتان ششم اصل عن عبد الرحمن بن کثیر قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل
علیه مهزم فقال لی ابو عبد الله علیه السلام ادع لنا الجاریة تجیئنا بدهن و کحل فدعوت بها فجاءت بقارورة
بنفسج و کان یوما شدید البرد فصب مهزم فی راحته منها ثم قال جعلت فداک هذا بنفسج و هذا البرد
الشدید فقال و ما باله یا مهزم فقال ان متطببینا بالکوفة یزعمون ان البنفسج بارد فقال هو بارد
فی الصیف لین حار فی الشتاء شرح روایتست از عبد الرحمن بن کثیر گفت که بودم نزد امام جعفر
صادق علیه السلام پس داخل شد بر او مهزم پس گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که طلب کن برای ما کنیز را
که آورد نزد ما روغنی را و سرمه را پس طلب کردم کنیز را پس آورد شیشه روغن بنفشه را و بود روزی
سخت سرما پس ریخت مهزم در کف دست خود از آن روغن بعد از آن گفت که قربانت شوم
این روغن بنفشه است و این هم روزهای سخت است پس امام گفت که و چیست حال روغن بنفشه

ای مهزم پس گفت که بدرستی که طبیبان ما در کوفه دعوی میکنند که روغن بنفشه سرد است پس امام
گفت که آن سرد است در تابستان نرم گرم است در زمستان هفتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله استعطوا بالبنفسج ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال لو یعلم الناس ما فی البنفسج لحسوه حسوا شرح استعطوا بسین بی نقطه و کسر عین بی نقطه و ضم طا
بی نقطه بصیغه امر از باب افتعال است لحسوه بفتح حا بی نقطه و فتح سین بی نقطه است لحسو بفتح حا
و سکون سین مصدر باب نصر آشامیدن یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که دوا داخل بینی خود کنید بروغن بنفشه چه بدرستی که رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت که اگر میدانستند مردمان فایده را که در روغن بنفشه است هر آینه می آشامیدند
آنرا آشامیدنی هشتم اصل عن محمد بن سوقه عن ابی عبد الله علیه السلام قال دهن البنفسج یرزن الدماغ شرح
یرزن برای بی نقطه و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است دماغ بکسر
دال است یعنی روایتست از محمد بن سوقه بضم سین بی نقطه و سکون واو و قاف از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که روغن بنفشه بر جا استوار میکند مغز سر را نهم اصل عن علی بن اسباط رفعه
قال دهن الحاجبین بالبنفسج یذهب بالصداع شرح دهن بفتح دال و سکون ها است صداع
بضم صاد است یعنی روایتست از علی بن اسباط بفتح همزه و سکون سین بی نقطه و با یک نقطه و طا
بی نقطه نسبت داده حدیث را بامامی که روایت از او است گفت روغن مالیدن دو ابرو بروغن بنفشه
میبرد درد سر را دهم اصل عن خالد بن نجیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال مثل البنفسج فی الادهان کمثل
شیعتنا فی الناس شرح روایتست از خالد بن نجیح بفتح نون و کسر جیم و سکون یا دو نقطه در پایین
و حا بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حال روغن بنفشه در میان روغنهای دیگر حال
شیعه ماست در میان مردمان یازدهم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه
اکسروا حر الحمی بالبنفسج شرح اکسروا بصیغه امر از باب ضرب است حر بفتح حا و تشدید را است یعنی روایت
از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بشکنید گرمی
تب را بروغن بنفشه باب پنجاه و نهم اصل باب الخیری شرح الخیری بکسر خا با نقطه و سکون یا دو نقطه

دو یا بین و کسر دال بی نقطه و تشدید کل یا بونه است در این باب دو حدیث است اول اصل عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام
قال ذکر البنفسج فزکاه ثم قال والخیری لطیف شرح مراد به بنفسج روغن بنفشه است و همچنین مراد بخیری
روغن بابونه است زکاه بزای با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است یعنی روایتست از
کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام یاد کرد روغن بنفشه را پس مدح کرد
او را بعد از آن گفت که روغن بابونه لطیف است دوم اصل عن الحسن بن الجهم قال رایت ابا الحسن علیه السلام
یدهن بالخیری فقال الا تدهن فقلت له این انت عن البنفسج وقد روی فیه عن ابی عبدالله علیه السلام قال
اکره ریحه واکره ان اقول له انما المنفی فیه عن ابی عبدالله علیه السلام فقال لا بأس شرح واو در وقد حالیه است
فیه نایب فاعل روی است و مقصود اینست که روایت فضیلت بسیار در روغن بنفشه رسیده از امام جعفر
صادق علیه السلام چنانچه گذشت در باب سابق تشار الیه ذلک مصدر اکره در اول است لما تکره لا هی تخفیف
میم است لا بأس نفی بأس در عدول از بنفسج است برای کسی که کراهت از بوی آن داشته باشد زیرا
که طبایع مختلف است و نظیر اینست آنچه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث سیم باب الجبن که باب
هشتاد و نهم است و بیان شد در شرح آن و آنچه گذشت در حدیث دوم باب هشتم و بیان شد
یعنی روایتست از حسن بن جهم گفت که دیدم امام رضا علیه السلام را که روغن بر خود میمالید بروغن بابونه
پس گفت مرا که روغن بر خود نمیمالی گفتم او را که کجایی تو از روغن بنفشه و حال آنکه بتحقیق روایت
کرده شده در آن از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که کراهت دارم بوی آن را و کراهت دارم که اظهار
کنم آن کراهت را بسبب آنچه رسیده بمن از امام جعفر علیه السلام پس امام گفت که نیست بر تو باکی در عدول
از روغن بنفشه باب هشتم باب دهن البان شرح بان بیا یکنقطه و الف و تخفیف نون درختی
که از دانه میوه آن روغن خوشبو حاصل میشود و آن روغن را نیز بان میگویند موافق احادیث این
باب و آنچه گذشت در حدیث چهارم باب الغالیه که باب پنجاه و سیم است یعنی این باب بیان روغن
بان است در این باب سه حدیث است اول اصل عن محمد بن الفیض قال ذکرت عند ابی عبدالله علیه السلام
الادهان فذکر البنفسج و فضله فقال نعم الدهن البنفسج ادهنوا به فان فضله علی الادهان کفضلنا علی
الناس ثم البان دهن ذکر نعم الدهن البان وانه لیحبی الخلوق شرح ذکرت بصیغه ماضی غایبه

اصل م

مجهولا

مجهول از باب تکلم معلوم باب نصر است و بنا بر اول الادهان مرفوع است و بنا بر دوم منصوب است ذکر در اول بصیغه
ماضی معلوم است و ضمیر مستتر راجع بامام است فضله بسکون ضاد با نقطه و تشدید یا و فتحش میتواند بود
فادهنوا فقال برای بیان است ادهنوا بتشدید دال بصیغه امر از باب افتعال است دهن مرفوع و منون است ذکر
در دوم بفتح ذال با نقطه و فتح کاف مرفوع و صفت دهن است و مراد اینست که در قوت جماع میافزاید
لیحبی از باب افعال است خلوق بفتح خا یا رسید در شرح عنوان باب الخلوق که باب پنجاه و چهارم است
یعنی روایتست از محمد بن فیض گفت که مذکور شد نزد امام جعفر صادق علیه السلام روغنها پس امام مذکور کرد
روغن بنفشه را و رجحان آن را با بزرگی که گفت که خوب روغنیست روغن بنفشه روغن بر خود بمالید آن
چه بزرگی که رجحان آن بر روغنهای دیگر مانند رجحان ماست بر سایر مردمان و روغن بان روغنیست
خوب روغنیست روغن بان و بدرستی که شان اینست که ... آید خوشبو آید مرا خلوق دوم اصل
عن ابن اذینه قال شکا رجل الی ابی عبدالله علیه السلام شقاقا فی یدیه و رجلیه فقال خذ قطنة فاجعل فیها
بانا وضعها فی سرتك فقال اسحق بن عمار جعلت فداك یجعل البان فی قطنة ویجعلها فی سرته فقال
اما انت یا اسحق فصب البان فی سرتك فانها کبیرة وقال ابن اذینه لقیت الرجل بعد ذلك فاخبرنی انه
فعله مرة واحدة فذهب عنه شرح شقاق بفتح شین بی نقطه و دو قاف است یعنی روایتست از ابن اذینه
گفت که شکایت کرد مردی بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از ترقید ... دستها و پایش پس امام
گفت او را که فرو گیر پنبه را پس بگردان در آن روغن بان را و بگذار آن را در ناف خود پس گفت اسحق بن عمار
که قربانت شوم آیا میگذارد روغن بان را در پنبه و میگذارد آن را در ناف خود پس امام گفت که اما تو
ای اسحق پس بریز روغن بان را در ناف خود زیرا که ناف تو بزرگ است و گفت ابن اذینه که برخوردم آن مرد را
بعد از آن پس خبر داد مرا اینکه او کرد آن را یکبار پس شقاق رفت از او سیم اصل عن محمد بن الفیض قال
قال ابو عبدالله علیه السلام نعم الدهن البان شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب نهم
باب دهن الزنبق شرح زنبق بفتح زای با نقطه و سکون نون و فتح با یکنقطه و قاف گلیست معروف و
آن سه قسم است کبود و زرد و سفید و آنچه سفید است خوشبوتر است و برگ آن باریکتر است
و صاحب قاموس گفته الزنبق کجعفر دهن الیاسمین و ورد یعنی این باب بیان روغن زنبق است

در این باب و حدیث است اول اصل عن السیاری رفعه قال قال النبی صلی الله علیه وآله انه لیس شیء اخیر للجسد من دهن الزنبق یعنی الرازقی شرح الرازقی براء بی‌نقطه و الف و کسر زای با نقطه و قاف و تشدید یا باریک و مراد اینجا زنبق سفید است یعنی روایتست از احمد بن محمد بن سیار بالا برده سند حدیث را گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله که بدرستی که شان اینست که نیست چیزی از روغنها بهتر برای بدن از روغن زنبق یعنی زنبق باریک که سفید است دویم اصل عن عیسی بن عبدالله عن علی بن جعفر قال کان ابو الحسن موسی علیه السلام یستعط بالشلیثا و بالزنبق السدید الحر خسفیه قال و کان الرضا علیه السلام ایضا یستعط به فقلت لعلی بن جعفر لم ذلک قال علی ذکرت ذلک لبعض المتطببین فذکر انه جید للجماع شرح یستعط بسین بی‌نقطه و عین بی‌نقطه و طای بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست شلیثا بفتح شین با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح لام و ثای سه نقطه و الف مقصوره بمعنی نیست مرکب از اجزای بسیار و حکایت کرده‌اند آن در بینی با آب شاهدانه و آب مرزنگوش نافع است برای درد سر و درد نیم سر و غیرهما علی بن عباس در کتاب کامل الصناعه گفته که صفة الشلیثا النافع من الصرع و السکتة تا قوله و یسعط منه للصداع و الشقیقة و اللقوة و الفالج و یسمی الاهلیلج الدهنیة اخلاط تو خذ مسک خالص جید درهمین الی ان قال غیر مثقوب عشرة دراهم تا قوله و یسعط منه بقدر الحاجة بماء الشاهسفرم و ماء المرزنجوش و در بعض نسخ کالشلیثا بفتح شین با نقطه و کسر لام و سکون یا دو نقطه در پایین و ثای سه نقطه و الف مقصوره است السدید بفتح سین بی‌نقطه و کسر دال اول مستقیم و مراد اینجا میانه است الحر بفتح حای بی‌نقطه و تشدید رای بی‌نقطه گرم و آن مجرور و مضاف الیه است ضمیر به راجع بزنبق است خسفیه بفتح خای با نقطه و سکون سین بی‌نقطه و فتح فا و سکون یای دو نقطه در پایین و ضمیر راجع بامام بصیغه تثنیه است و منصوب و مفعول فیه است بالجر و بتقدیر حرف جر و اعمالش است بنا بر بعض لغات الخسف سوراخ درجای که چشمه از آن بیرون آید و مراد اینجا دو سوراخ بینی است باعتبار اینکه آب از آنها بیرون می‌آید ضمیر به راجع بقدر مشترک میان شلیثا و زنبق یا راجع بکل واحد است ضمیر قال دویم راجع بعلی و راجع بعیسی میتواند بود یعنی روایتست از عیسی بن عبدالله از علی بن جعفر گفت که بود ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام که دوا در بینی خود میکرد بشلیثا و بروغن زنبق که گرمی آن میانه بود در دو سوراخ بینی خود علی گفت که

ویود امام رضا علیه السلام که دوا در بینی خود میکرد بآن پس گفتم علی بن جعفر را که چراست آن گفت علی که مذکور کردم آن را برای بعض طبیبان پس مذکور کرد که آن خوبست برای جماع باب بیست و دویم اصل باب بیست و دویم اصل باب دهن الجلجلان شرح جل بفتح حای بی‌نقطه و تشدید لام است یعنی این باب بیان روغن کنجد است در این باب و حدیث است اول اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان اذا اشتکی راسه استعط بدهن الجلجلان و هو السمسم شرح اشتکی بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست راسه منصوب و مفعول بهاست جلجلان بضم دو جیم و سکون لام اول و سمسم بکسر دو سین بی‌نقطه و سکون میم اول کنجد است یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله بود که چون درد ناک میبافت سر خود را دوا در بینی خود میکرد بروغن جلجلان و آن کنجد است دویم اصل عن سعدة بن الیسع بن قیس الباهلی عن ابی عبدالله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وآله کان یحب ان یستعط بدهن السمسم شرح مسعده بفتح میم و سکون سین بی‌نقطه و فتح عین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه است الیسع بفتح یا دو نقطه در پایین و فتح سین بی‌نقطه و عین بی‌نقطه است قیس بفتح قاف و سکون یای دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه است باهلی بیای یک نقطه و الف و کسر ها و تخفیف لام قبیله ایست یعنی روایتست از مسعدة بن الیسع بن قیس باهلی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه وآله بود که دوست میداشت که دوا در بینی خود کند بروغن کنجد باب بیست و سیم اصل باب الریاحین شرح این باب بیان ریحانهاست در این باب پنج حدیث است اول اصل عمن رفعه قال قال النبی صلی الله علیه وآله اذا اتی احدکم بریحان فلیشمه و لیضعه علی عینیه فانه من الجنة و اذا اتی احدکم به فلا یرده شرح اتی در دو جا بصیغه مجهول باب ضرب است فلیشمه بسکون لام و تشدید میم از باب علم و نصر است یعنی روایتست از کسی که نسبت داد حدیث را بامامی که روایت از اوست گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله که چون داده شود یکی از شما ریحانی پس باید که بو کند او را و باید که گذارد آن را بر چشم خود چه بدرستی که آن از بهشت است و چون داده شود یکی از شما ریحانی پس باید که واپس ندهد آن را دویم اصل عن عبدالله بن سنان قال قال ابو عبدالله علیه السلام الریحان واحد و عشرون نوعا سیدها الآس شرح الآس بهمزه و الف و سین بی‌نقطه درختی معروف یعنی محمد بن یحیی بالا برده سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ریحان بیست و یک قسم است مهتر آنها مورد است چهارم اصل عن یونس بن یعقوب قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام و فی یده مخضبة فیها ریحان

اذا اتی احدکم بالریحان فلیشمه ولیضعه علی عینیه فانه من ... [illegible] ... شرح ... [illegible]

شرح المخضبة بفتح میم و سکون خا با نقطه و فتح ضاد با نقطه و با یک نقطه و تا تانیث صیغه اسم مکان برای
کثرت سبزه داری ماخوذ است از خضب بکسر با و فتح خا و سکون ضاد بمعنی سبزه صاحب قاموس گفته که وخضب
الشجر یخضب کسمع وعنی خضوبا واخضوضب اخضر طلعه واسم تلک الخضرة الخضب و گفته که المخضب الجدید
من النبات میط الخضرة یعنی روایتست از یونس بن یعقوب گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام و در
دست او بود سبزه داری که در آن بود ریحان پنجم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال دخلت علی ابی الحسن صاحب
العسکر علیه السلام فجاء صبی من صبیانه فناوله وردة فقبلها ووضعها علی عینیه ثم ناولنیها ثم قال یا ابا هاشم من
تناول وردة او ریحانة فقبلها ووضعها علی عینیه ثم صلی علی محمد والائمة کتب الله له من الحسنات
مثل رمل عالج ومحا عنه من السیئات مثل ذلک شرح عسکر بفتح عین بی نقطه و سکون سین بی نقطه و فتح کاف
و را بی نقطه اسم سامره است عالج بعین بی نقطه و الف و کسر لام و جیم ریگستانیست یعنی روایتست از
ابو هاشم که از اولاد جعفر طیار است گفت که داخل شدم بر امام علی نقی ساکن سامره پس آمد کودکی از کودکان او
پس داد امام را گلی پس بوسید آنرا و گذاشت آنرا بر دو چشم خود بعد از آن داد بمن آنرا بعد از آن گفت که ای
ابو هاشم هر که گرفت گلی یا ریحانی را پس بوسید آنرا و گذاشت آنرا بر دو چشم خود بعد از آن درود کرد
بر محمد و اوصیای او بنویسد خدای تعالی برای او از حسنات بعدد ریگ عالج و محو کرد از او گناهان بعدد آن ریگ
باب بیست و چهارم اصل باب سعة المنزل شرح سعة بفتح و کسر سین سعه و عین بی نقطه مصدر بمعنی الف
[illegible] است یعنی این باب بیان گشادگی منزل است در این باب هشت حدیث اول اصل عن هشام بن
الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال من السعادة سعة المنزل شرح روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که از جمله رفاهیت است گشادگی منزل بقدر لایق حال دوم اصل عن معمر بن خلاد قال ان ابا الحسن علیه السلام
اشتری دارا وامر مولی له ان یتحول الیها وقال ان منزلک ضیق فقال قد احدث هذه الدار ابی فقال ابو الحسن علیه السلام
ان کان ابوک احمق ینبغی ان تکون مثله شرح ان کان بتقدیر استفهام انکاریست یعنی روایتست از
معمر بن خلاد گفت که بدرستی که امام رضا علیه السلام خرید سرایی و امر کرد [illegible] منتقل شود بآن سرا
و گفت بدرستی که منزل تو تنگ است پس آن [illegible] گفت که بدرستی که احداث کرد این سرا را پدرم پس گفت امام
رضا علیه السلام که آیا اگر باشد پدر تو احمق سزاوار میبود که تو باشی مثل او سیم اصل عن مطرف مولی معن عن

ابی عبد الله علیه

عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلثة للمؤمن فیها راحة دار واسعة تواری عورته وسوء حاله من الناس وامرأة صالحة
تعینه علی امر الدنیا والآخرة وابنة او اخت یخرجها من منزله اما بموت او بتزویج شرح مضمون این گذشت در
کتاب النکاح در حدیث ششم باب من وفق له الزوجة الصالحة که باب هفتم است مطرف بضم میم و سکون
طا بی نقطه و فتح را بی نقطه و فا است معن بفتح میم و سکون عین بی نقطه است یعنی روایتست از مطرف
بن معن از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سه چیز برای مؤمن در آنست رفاهیت اول سرای گشاده که بپوشاند
بوشاند عورت او را و تنگدستی او را از مردمان و دوم زن صالحه که مدد کند او را در کار دنیا و کار آخرت و سیم
دختری یا خواهری که آن مؤمن بیرون کند او را از منزل خود یا بردن یا بشوهر دادن اشارتست باین که
در کتاب النکاح در حدیث دوم باب ما یستحب من تزویج النساء عند بلوغهن تا آخر که باب بیست و دوم است
که دختران رسیده مانند میوه رسیده اند بسیار ماندن ایشان در خانه باعث تباه شدن ایشانست
چهارم اصل عن بشیر قال سمعنا ابا الحسن علیه السلام یقول العیش السعة فی المنازل والفضل فی الخدم شرح خدم بفتح
خا با نقطه و فتح دال بی نقطه جمع خادم است یعنی روایتست از بشیر گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام
میگفت که از جمله رفاهیت گشادگیست در منزلها و زیادتیست در خادمان باعتبار خوبی و خوش لباسی
پنجم اصل عن غیر واحد عن ابی الحسن علیه السلام سئل عن فضل عیش الدنیا قال سعة المنزل وکثرة المحبین شرح
روایتست از جمعی که امام موسی کاظم علیه السلام پرسیده شد از جهان رفاهیت در دنیا که کدام است گفت که
گشادگی منزل و بسیاری دوستان که آیند و روند ششم اصل عن علی بن ابی المغیرة عن ابی جعفر علیه السلام قال
من شقاء العیش ضیق المنزل الشقاء بفتح شین با نقطه و قاف و الف ممدوده و مقصوره بمعنی شرح روایت
از علی بن ابی المغیرة از امام محمد باقر علیه السلام گفت که از جمله بدبختی تنگی منزلست هفتم اصل عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سعادة المرء المسلم المسکن الواسع شرح روایتست
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که از جمله رفاهیت مرد مسلمانست
منزل گشاده هشتم اصل وبهذا الاسناد قال شکا رجل من الانصار الی رسول الله صلی الله علیه وآله ان الدور قد
اکتنفته فقال النبی صلی الله علیه وآله ارفع صوتک ما استطعت وسل الله ان یوسع علیک شرح ادور بفتح
همزه و تشدید الدور بضم دال بی نقطه و را بی نقطه جمع دار سراها اکتنفته بنون و فا بصیغه

ماضی غایبه معلوم باب افتعلت الاکتناف فرو گرفتن و مراد اینست که از تنگی جا اگر با جماع شده که راههای همسایگان
از اطراف فصل بیدن او شده ما مصدریه است و مصدر یا بتقدیر ظرف زمانست یا مفعول مطلق برای نوعست
و بما بر داولار بر بسیاری تکرار دعاست نحو یه بسیار بلند کردن آواز و مؤید اینست آنچه گذشت در کتاب
الحج در حدیث یازدهم باب حج الانبیاء علیهم السلام که باب هشتم است و این منافات ندارد با آنکه در موضعی که شنیدن
دیگران نیز مطلوب باشد مثل اذان و خطبه و تلبیه آواز را بسیار بلند باید کرد یعنی و باین سند حدیث
سابق امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شکایت کرد مردی از انصار بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه سرکهای
همسایگان بتحقیق فرو گرفته اند او را پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که برآور آواز خود را چندانکه وسعت تو
داشته باشی و طلب کن از الله تعالی که گشاده کند بر تو باب شصت و پنجم اصل باب تزویق البیوت شرح
التزویق بزای با نقطه و واو و قاف نقش کردن خانه یعنی این باب بیان نقش کردن خانهاست و در این
باب چهارده حدیث است اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اتانی جبرئیل
وقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام وینهی عن تزویق البیوت قال ابو بصیر فقلت ما تزویق البیوت فقال
تصاویر التماثیل شرح یقرئک بقاف و را بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است السلام
منصوب و مفعول دوم است بنو از باب علم است التصاویر بصاد بی نقطه جمع تصویر صورتها التماثیل بثاء سه
نقطه جمع تمثال بکسر تاء دو نقطه در بالا و سکون میم صورتهای جانداران خواه سایه داشته باشد مثل ایشان
چنانچه مذکور است در آیه سوره انبیا ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون و خواه نداشته باشد پس اضافه
در تصاویر التماثیل از قبیل اضافه عام بخاص است مطرزی در مغرب گفته والتمثال ما تصنعه وتصوره مشبها
بخلق الله من ذوات الروح والصورة عام ویشهد لهذا ما ذکر فی الاصل انه صلی و علیه ثوب فیه تماثیل وکره له
قال واذا قطع رؤوسها فلیست بتماثیل وفی مستقصی الجوزقانی عن عائشة قالت قدم رسول الله صلی الله علیه و آله
وقد سترت سهوة لی بنمط فیه تماثیل فلما رآه هتکه الحدیث ومن ظن ان الصورة المنع عنها ما لا یختص
دون مکان مصنوعا او مستقرشا فی ثوب او جدار فهذا الحدیث یکذب ظنه وقوله علیه السلام لا تدخل الملائکة بیتا
فیه تماثیل او تصاویر کانه شک من الراوی واما قولهم ویکره التصاویر والتماثیل فالعطف للبیان واما
تماثیل الشجر فمجاز ان صح یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله

که آمد نزد من جبرئیل و گفت که ای محمد بدرستی که صاحب تو میخواند ترا سلام و نهی میکند از تزویق خانها گفت ابو بصیر
که پس گفتم که چیست معنی تزویق خانها پس امام گفت که نقشهای صورتهای جانوران دوم اصل عن محمد بن مروان عن ابی
عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان جبرئیل اتانی فقال انا معشر الملائکة لا ندخل بیتا فیه کلب ولا تمثال
جسد ولا اناء یبال فیه شرح مضمون این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب الصلوة فی الکعبة تا آخر که باب
پنجاه و هشتم است معشر بفتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح شین با نقطه و را بی نقطه منصوب با ختصاص و یا
بعطف بیان است و مراد ملائکه وارد آن برای برکت است و ایشان غیر کاتبان اعمال اند تمثال مثل ستار است جسد بفتح
جیم و فتح سین بی نقطه و دال بی نقطه عبارت است از تن بی روح مثل آیه سوره طه عجلا جسدا و میتواند بود که جسد
بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل باشد التجسید نمودن جسمی در سطحی برنگی و بر تقدیر صفت تمثال است یعنی
روایت است از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که جبرئیل آمد
نزد من پس گفت که بدرستی که ما گروه فرشتگان داخل نمیشویم خانه را که در آن است سگی و نه صورت جانوری
که تن بی روح باشد و نه ظرفی که بول کرده میشود در آن سیم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان
جبرئیل علیه السلام قال انا لا ندخل بیتا فیه صورة ولا کلب یعنی صورة انسان ولا بیتا فیه تماثیل شرح یعنی صورة انسان
کلام امام است که در میان کلام جبرئیل درآمده یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بدرستی که ما داخل نمیشویم خانه را که در آن باشد صورتی و نه سگی یعنی میخواهد صورت آدمی را و نه خانه را که
در آن است پیکرهای جانوران چهارم اصل عن جراح عن ابی عبدالله علیه السلام قال من مثل تمثالا کلف یوم القیمة ان ینفخ
فیه الروح شرح مثل بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل یا باب نصر است کلف بصیغه ماضی غایب مجهول
باب تفعیل است و این از قبیل مجاز است و مراد اینست که عذاب کرده میشود بر ساختن آن بسبب عدم
استطاعت نفخ روح در آن ینفخ بنون و فاء و خاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است یعنی
روایت است از جراح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که ساخت صورت سایه داری را تکلیف کرده میشود در روز
قیامت باینکه بدمد در آن روح را پنجم اصل عن المثنی عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان علیا صلوات الله علیه
کره الصور فی البیوت شرح روایت است از مثنی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که علی صلوات الله علیه
ناخوش داشت صورت را در خانها شاید که مراد صورت انسان باشد موافق حدیث سیم این باب ششم اصل

عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الوسادة والبساط یکون فیه التماثیل فقال لا بأس به یکون فی البیت قلت
التماثیل فقال کل شیء یوطأ فلا بأس به شرح روایت است از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از
نهالی و فرش خانه که میباشد در آن صورتهای جانوران پس امام گفت که نیست پروایی به آن میباشد در خانه گفتم
از روی تعجب که صورتهای جانوران است پس گفت که هر چیزی که پا بر آن گذاشته میشود نیست پروایی به آن هفتم اصل
عن ابی العباس عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل یعملون له ما یشاء من محاریب وتماثیل فقال والله ما هی
تماثیل الرجال والنساء ولکنها الشجر وشبهه شرح این ظاهر است از آنچه در شرح حدیث سیم باب الفرش که پیش
گذشته است هشتم اصل عن زرارة بن اعین عن ابی جعفر علیه السلام قال لا بأس بان یکون التماثیل فی البیوت اذا غیرت
رؤوسها منها وترک ما سوی ذلک شرح روایت است از زرارة بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نیست پروایی
باینکه باشد صورتهای جانوران در خانها چون تغییر داده شود سرهای آنها از آنها و گذاشته شود ما سوای
آنچه مذکور شد مراد تراشیدن جای گردن و صورت دیوار و مانند آنست نهم اصل عن علی بن جعفر عن
ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الدار والحجرة فیها التماثیل أیصلی فیها فقال لا تصل فیها وفیها شیء یستقبلک الا ان
لا تجد بدا فتقطع رؤوسها والا فلا تصل فیها شرح یصلی بصیغه مجهول از باب تفعیل است تقطع بفا و طاء بی نقطه
و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب منع یا از باب تفعیل مرفوع و خبر بمعنی امر است و میتواند بود که
منصوب بعطف بر لا تجد باشد والا فلا تصل فیها مبالغه است در وجوب قطع رؤس اگر میسر شود زیرا که
در صورتیکه چاره باشد ترک نماز فریضه جایز نیست و ایضا در صورتیکه پرده بر روی آن کشیدن
میسر باشد و کچ یعنی بلند مقوی آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث بیست و سیم و بیست پنجم
باب الصلوة فی الکعبة تا آخر یعنی روایت است از علی بن جعفر از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از
سرا و حجره که در آنست صورتهای جانوران آیا نماز گذارده میشود در آن پس امام گفت که نماز مگذار در آن در حالی
که در آن چیزی باشد که برابر تو باشد مگر آنکه نیابی چاره را پس ببری سرهای آنها را بتراشیدن موضع گردن
مثلا و اگر نبری پس مگذار نماز در آن دهم اصل عن الحسین بن المنذر قال قال ابو عبد الله علیه السلام ثلثة معذبون یوم
القیمة رجل کذب فی رؤیاه یکلف ان یعقد بین شعیرتین ولیس بعاقد بینهما ورجل صور تماثیل یکلف ان ینفخ
فیها ولیس بنافخ شرح کذب بالمعجمه است یکلف دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول از باب تفعیل

استیفا

156

استیفا و بیان سابق است و از قبیل مجاز است چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب یعقد بعین بی نقطه
و قاف و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یعنی روایت است از حسین بن منذر گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که سه کس عذاب کرده میشوند در روز قیامت اول مردی که دروغ گفت در خوابی که
دیده بیان این آنکه تکلیف کرده میشود باینکه گره کند میان دو جو و نیست گره کننده در میان آنها دویم
مردی که نقش کرد صورتهای جانوران را بیان این آنکه تکلیف کرده میشود باینکه بدمد روح را در آنها و نیست
دمنده روح سیم اینجا متروک است و آن گوش انداختن کسی است بسخنی که صاحبانش نخواهند که گوش
اندازد بآن و عذاب او ریختن سرب گداخته در گوش اوست تا بر دو حدیث کتاب خصال ابن بابویه در باب الثلثة
یازدهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام بعثنی رسول الله صلی الله علیه وآله
فی هدم القبور وکسر الصور شرح فی برای تعلیل است الهدم بفتح ها و سکون دال بی نقطه مصدر باب
ضرب خراب کردن بنا و این مبنی بر اینست که اهل جاهلیت قبور را خوب بنا میکرده اند [illegible]
میکنند یا مبنی بر اینست که قبور را بسیار بلند میکرده اند و در صدر اسلام نهی از زیارت قبور
شده اگر چه منسوخ شده و جواز زیارت قبور گذشت در کتاب الجنایز در احادیث باب زیارة القبور
که باب هشتاد و پنجم است یعنی روایت است از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین علیه السلام که فرستاد مرا رسول الله صلی الله علیه وآله برای فرود آوردن قبرها و شکستن صورتهای
جانوران دوازدهم اصل عن عمرو بن خالد عن ابی جعفر علیه السلام قال قال جبرئیل یا رسول الله انا لا ندخل بیتا فیه صورة
انسان ولا بیتا یبال فیه ولا بیتا فیه کلب شرح این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث بیست و نهم باب الصلوة
فی الکعبة تا آخر یعنی روایت است از عمرو بن خالد از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت جبرئیل که ای رسول الله بدرستی که
ما داخل نمیشویم خانه را که در آنست صورت مردی و نه خانه را که بول کرده میشود در آن و نه خانه که در آنست
سگی سیزدهم اصل عن عبد الله بن یحیی الکندی عن ابیه وکان صاحب مطهرة امیر المؤمنین علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله قال جبرئیل انا لا ندخل بیتا فیه تمثال لا یوطأ الحدیث مختصر شرح المطهرة بکسر و فتح
میم و سکون طاء بی نقطه و فتح ها و را بی نقطه ظرف آبی که برای وضو ساختن و مانند آنست و از
از پوست که برای آب مسافر است یعنی روایت است از عبد الله بن یحیی کندی بکسر کاف و سکون نون

وداﻝ بی‌نقطه از بد شدن بود مطروح دار امیر المؤمنین علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت
جبرئیل که بدرستی که بدرستی که ما داخل نمیشویم خانه را که در آن است صورت جانوری که با آن کرده شده
میشود این حدیث مختصر است از حدیثی طویل چهارم اصل علی السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
علیه السلام الی المدینة فقال لا تدع صورة الا محوتها ولا قبرا الا سویته ولا کلبا الا قتلته شرح روایت است از
سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که فرستاد مرا رسول الله صلی الله علیه و آله سوی
مدینه پس گفت که وا مگذار صورتی را مگر آنکه محو کنی آن را و نه قبری را مگر آنکه برابر کنی آن را با زمین و نه سگی را
مگر آنکه بکشی آن را شاید که این فرستادن در وقتی باشد که اول هجرت از مکه سوی قبا و از قبا سوی مدینه چنانچه
مذکور است در کتاب الروضة در حدیث اسلام علی علیه السلام والله اعلم باب شصت و ششم اصل باب تشیید البناء
شرح التشیید بشین با نقطه و دو یا دو نقطه در پایین مصدر باب تفعیل بلند کردن بنا بکسر با یکنقطه و تخفیف
نون و الف و مد و همزه مصدر باب بمعنی اسم مفعول است از باب ضرب و عبارت است از دیوار خانه و مانند آن یعنی این باب
بیان بلند ساختن بنا است در این باب هفت حدیث است اول اصل عن زیاد بن عمرو الجعفی عمن حدثه
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل وکل ملکا بالبناء یقول لمن رفع سقفا فوق ثمانیة اذرع این ترید یا
فاسق شرح روایت است از زیاد بن عمرو جعفی بضم جیم و سکون عین بی‌نقطه و فا از کسی که خبر داد او را از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز و جل موکل کرد فرشته را به بنا آن فرشته میگوید کسی را که بلند کرد سقف
را بالای هشت ذراع که کجا اراده داری ای فاسق دویم اصل عن هشام بن الحکم وغیره عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا کان سمک البیت فوق سبعة اذرع او قال ثمانیة اذرع فکان ما فوق السبع او الثمان محتضرا و قال
بعضهم مسکونا شرح السمک بفتح سین بی‌نقطه و سکون میم ارتفاع او قال باعتبار تعدد راویست یعنی
واو در او الثمان و مقصود اینست که فوق سبع کاهی محتضر است و فوق ثمان البته محتضر است المحتضر بحای بی‌نقطه
و ضاد با نقطه و را بی‌نقطه بصیغه اسم مکان یا اسم مفعول باب افتعال محل حضور جنی که از دیده غایبند مثل
جنیان و مسکون نیز بهمین معنی است یعنی روایت است از هشام ابن الحکم و غیر او از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که چون باشد بلندی خانه بالای هفت ذراع یا امام گفت که هشت ذراع پس شده آنچه بالای هفت و هشت است
محل حضور جنیان و گفت بعضی آن راویان که شده مسکون سیم اصل عن ابان بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام

قال اشکا الیه

قال شکا الیه رجل عبث اهل الارض باهل بیته وبعیاله فقال کم سقف بیتک فقال عشرة اذرع فقال اذرع ثمانیة
اذرع ثم اکتب آیة الکرسی فیما بین الثمانیة الی العشرة کما تدور فان کل بیت سمکه اکثر من ثمانیة اذرع فهو محتضر
یحضره الجن یکون فیه مسکنه شرح العبث بفتح عین بی‌نقطه و با یکنقطه و ثا سه نقطه مصدر باب علم
کاویدن و بازی کردن اهل الارض عبارت است از جنیان که در خانه‌های مردم میباشند اذرع در اول
بفتح همزه و ضم را جمع ذراع است اذرع در دویم بصیغه امر باب منع است کما تدور ما مصدریه و دال
بی‌نقطه و واو و را بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بآیة الکرسی است
و مراد آنست که چنان بنویسی که مدور شود مانند نقش خاتم که نگینش مدور باشد یا مراد اینست که
چنان بنویسی که در چهار جانب خانه باشد یا بتزیین فقرات یا بتکرار بعبارت تکلم یفید بحروف و کلمات یعنی
روایت است از ابان بفتح همزه و فتح با یکنقطه ابن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شکایت کرد سوی امام
مردی از کاویدن جنیان زمین با اهل بیت او و بعیال او پس امام گفت چند ذراع است سقف خانه تو
پس گفت که ده ذراع است پس امام گفت که بپیما هشت ذراع را بعد از آن بنویس آیة الکرسی را در میان هشت ذراع
تا ده ذراع چنانچه دوری شود چه بدرستی که هر خانه که ارتفاع آن بیشتر از هشت ذراع باشد پس آن
محل حضور است بوسیله حاضر شدن جن بیان اینکه میباشد در آن زیاده مسکن جن چهارم اصل
عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا سمک البیت اذا رفع ثمانیة اذرع کان مسکونا فاذا زاد علی ثمانیة
فلیکتب علی راس الثمانیة آیة الکرسی شرح روایت است از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
در ارتفاع خانه که چون بلند کرده شود هشت ذراع مسکن جن میباشد کاهی پس چون زیاد شود بر هشت
ذراع پس باید که نوشته شود بر سر هشت ذراع آیة الکرسی و الا البته مسکون میشود پنجم اصل عن حمران
قال اشتکی رجل الی ابی جعفر علیه السلام وقال اخرجتنا الجن عن منازلنا فقال اجعلوا سقوف بیوتکم سبعة اذرع
واجعلوا الحمام فی اکناف الدار قال الرجل ففعلنا ذلک فما رأینا شیئا نکرهه بعد ذلک شرح روایت
از حمران بضم حای بی‌نقطه گفت که شکایت کرد مردی سوی امام محمد باقر علیه السلام و گفت که بیرون کردند ما را جن
از منزلهای ما پس امام گفت که بگردانید سقفهای خانه‌های شما را هفت ذراع و بگردانید کبوتر را در اطراف
سرا گفت آن مرد که پس کردیم آن را پس ندیدیم چیزی را که نخواهیم آن را بعد از آن ششم اصل عن محمد بن مسلم قال

ابو عبد الله علیه السلام ارفع بیتک سبعة اذرع فما کان فوق ذلک سکنته الشیاطین ان الشیاطین لیست
فی السماء ولا فی الارض وانما تسکن الهواء شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که بنا کن خانه خود را هفت ذراع چه آنچه باشد بعد از آن جای گیر میشود آن را شیاطین بدرستی که شیاطین
نیستند در آسمان ونه در سطح زمین وجز این نیست که ساکن میباشند هوای خانها را اگر حایل نباشد
هفتم اصل عن محمد بن اسمعیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان البیت فوق ثمانیة اذرع فاکتب فی اعلاه آیة الکرسی
شرح روایتست از محمد بن اسمعیل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باشد خانه بالای هشت ذراع پس
بنویس در بالای آن آیة الکرسی را باب شصت وهفتم اصل باب تجصیص السطوح شرح تجصیص بجا بی نقطه وجیم
و را بی نقطه مصدر باب تفعیل است یعنی این باب بیان حصار دار کردن بامهاست درین باب شش حدیث
اول اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله ان یبات علی سطح غیر محجر
شرح روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از اینکه شب
خواب کرده شود بر بامی که بی حصار باشد دویم اصل عن سهل بن الیسع عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله من بات علی سطح غیر محجر فاصابه شیء فلا یلومن الا نفسه شرح روایتست از سهل بن
الیسع از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که شب خوابید بر بامی بی حصار پس
برخورد او را چیزی پس باید که سرزنش نکند البته مگر خود را سیم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام
انه کره ان یبیت الرجل علی سطح لیست علیه حجرة والرجل والمرأة فی ذلک سواء شرح الحجره بضم حا بی نقطه وسکون فیه
جیم و را بی نقطه حصار یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او ناخوش داشت اینرا
که شب خوابیده شود بر بامی که نباشد برای آن حصاری ومرد وزن در آن برابرند چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن
ابی عبد الله علیه السلام انه کره البیتوتة للرجل علی سطح وحده وعلی سطح لیست علیه حجرة والرجل والمرأة فیه بمنزلة
شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه ناخوش داشت شب خوابیدن را برای مرد بر امام
بامی تنها یا او با بر بامی که نباشد بر آن حصاری ومرد وزن در آن برابرند پنجم اصل عن محمد بن ابی حمزة
وغیره عن ابی عبد الله علیه السلام فی السطح یبات علیه غیر محجر قال یجزیه ان یکون مقدار ارتفاع الحائط ذراعین
شرح روایتست از محمد بن ابی حمزه وغیر او از امام جعفر صادق علیه السلام در بامی که خواب کرده میشود بنابر حالی که

غیر

غیر محوط است بحصاری امام گفت که کافیست خواب کننده را در آن اینکه باشد مقدار ارتفاع حصار آن دو
ذراع ششم اصل عن حفص بن القسم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن السطح ینام علیه بغیر حجرة فقال نهی رسول الله
صلی الله علیه وآله عن ذلک فقلت انه عن ثلثة حیطان فقال لا الا اربعة قلت کم طول الحائط قال اقصره ذراع وشبر
شرح روایتست از حفص بن قاسم حفص بحا بی نقطه وسکون فا ودو نقطه در پایین وصاد بی نقطه ابن قاسم گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از بامی که خواب کرده میشود بر آن بی حصار امام گفت که نهی کرد رسول الله صلی
الله علیه وآله از این پس پرسیدم امام را از سه دیوار پس امام گفت که نه خوب نیست مگر چهار دیوار گفتم که
چند است بلندی دیوار گفت که کوتاه تر آن یک ذراع ویک وجب است باب شصت وهشتم اصل باب نوادر شرح
این باب بیان احادیث متفرقه است درین باب پانزده حدیث اول اصل عنه عن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من مرة العیش النقلة من دار الی دار واکل خبز الشراء شرح نقله بضم نون وسکون قاف واشکال گذشت
در کتاب المعیشه در حدیث اول باب فضل شراء الحنطة والطعام که باب شصت وششم است که شراء الحنطة
محق ودر حدیث سیم که شراء الخبز فقر یعنی روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که از جمله تلخیهای زندگانیست انتقال از سرای بسوی سرای بسبب نداشتن سرا وخوردن نان بی سبیل
خریدن از بازار دویم اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال من کسب مالا من غیر حله سلط الله علیه
البناء والماء والطین شرح روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که کسب کرد مالی را
از غیر راه حلال بودن آن مسلط کرد الله تعالی بر او بنا نهادن را وآب وگل را مراد اینست که عمارات هرزه
میکند غالبا سیم اصل عن حسین بن عثمان قال رأیت ابا الحسن علیه السلام وقد بنی بمنی بناء ثم هدمه
شرح روایتست از حسین بن عثمان گفت که دیدم ابا الحسن امام موسی کاظم علیه السلام را که بتحقیق بنا نهاد در منی
بنائی را برای ماندن چند روز بعد از آن خراب کرد آن را در وقت رفتن تا کسی دعوی مالکیت نکند
چهارم اصل عن داود الرقی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل وان من شیء الا یسبح بحمده
ولکن لا تفقهون تسبیحهم قال تنقض الجدر تسبیحها شرح التنقض بنون وقاف وضاد با نقطه صیغه
مصدر باب تفعل است شکسته شدن وبنا فشانده شدن بعضی بسوی دادن وماننده آن ویرهم تقدیر دلالت
دارد براینکه دیوارها در رفتن تنحیه وتدبیر کاملست که فاعل بعنوان کن فیکون است پس برعلاوه نقض

وقبایست داراثلا لازم آید که موصوف بکمال و مستحق حمد باشد الجدید بضم جیم و ضم دال بی‌نقطه و را بی‌نقطه جمع جدار
دیوارها و آن مجرور و صفت البیت است یعنی روایتست از داود رقی بفتح را بی‌نقطه و تشدید قاف از امام جعفر صادق علیه السلام
که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سوره بنی اسرائیل که نیست هیچ چیزی مگر آنکه تنزیه میکند با سبحان الله
ولیکن نمی‌فهمید تسبیح ایشانرا امام گفت که شکسته شدن دیوارها تسبیح آنهاست پنجم اصل عن اسحق بن
عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام اکنسوا افنیتکم ولا تشبهوا بالیهود شرح اکنسوا بنون و سین بی‌نقطه صیغه امر
باب ضرب است الافنیه بفتح همزه و سکون فا و کسر نون و تخفیف یا و نون نقطه در پایین جمع فنا بکسر فا
و تخفیف نون و الف ممدوده فضاهای بیرون درهای سراها لا تشبهوا بشین با نقطه و با یک نقطه صیغه
نهی باب تفعیل است یعنی روایتست از اسحق بن عمار که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بروبید فضاهای درهای
سراهای شماها را و مانند مشوید بجهودان در نا رفتن کی بیرون درهای سراها ششم اصل عن علی بن اسباط
عن عمه یعقوب بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تؤووا التراب خلف الباب فانه ماوی الشیاطین
شرح لا تؤووا بضم تا و نقطه در بالا و سکون همزه و ضم واو عین الفعل و سکون واو جمع صیغه نهی و که
مخاطب مهموز الفا معتل العین واوی و معتل اللام یائی باب افعال است لا ایوا جا دادن یعنی روایتست
از علی بن اسباط از عمش یعقوب بن سالم بلا واسطه سند حدیث که گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که جا مدهید خاک را
در پشت درها چه بدرستی که آن مسکن شیاطین است هفتم اصل عن احمد بن ابی عبد الله عن ابیه عن صفوان بن
یحیی عن ابی جمیله عن حمید الصیرفی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل بناء لیس بکفاف فهو وبال علی صاحبه یوم القیمة
شرح الکفاف بفتح کاف و تخفیف فا اول آنچه باز دارد از طلب نمودن از مردمان مراد قدر ضروری است یعنی
روایتست از احمد بن ابی عبد الله پدرش از صفوان بن یحیی از ابو جمیله از حمید صیرفی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که هر بنایی که نیست ضروری پس آن وبالست بر صاحبش در روز قیامت هشتم اصل عنه عن بعض اصحابه
رفعه الی ابی جعفر علیه السلام قال کنس البیت ینفی الفقر شرح روایتست از احمد از بعضی یاران خود بلا واسطه سند
حدیث تا بسوی امام محمد باقر علیه السلام گفت که جاروب کردن خانه برطرف میکند پریشانی را نهم اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یدخل بیتا مظلما الا بمصباح شرح
نهی صیغه مجهول و معلوم با بمعنی میتواند بود و بنابر اول یدخل بصیغه معلوم باب نصر است و بیتا مظلما

مفعولیست

مفعولیست و بنابر دوم یدخل بصیغه مجهولست و بیت مظلم مرفوع است موافق بعض نسخ و بنابر اولا
حدیث ششم باب آینده یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرده شد رسول الله صلی الله
علیه و آله از اینکه درون خانه تاریک رود مگر با چراغی دهم اصل عن ابراهیم بن الخطاب رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام
قال شکت اسافل الحیطان الی الله عز و جل من ثقل اعالیها فاوحی الیها حمل بعضک بعضا شرح شکت
بشین با نقطه و تخفیف کاف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است بعضک بفتح و کسر کاف و مفعول به بود و اول یعنی
بدانست که هر اسافل دیوارها باعلیها شکایت کرده و علیها مجاب شده و این کلام از قبیل استعاره تمثیلیست و شاید که
مقصود بیان این باشد که مقتضای حکمت بالغه اینست که اجزای دیوار پیوستگی داشته باشد و هر یک از آن تحمل ثقل
مانع وجود تواند شد بسبب اینکه دیگری تحمل ثقل آنست تا آنکه منتهی شود بسطح زمین که بزرگست و تا بتحمل ثقلی داده
یعنی روایتست از ابراهیم بن خطاب بی‌نسبت داد حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شکایت کرد
پایه یا بیخهای دیوارها بسوی خدای عز و جل از سنگینی بالاهای آنها پس وحی کرد الله عز و جل بسوی اعلاهای آنها که بر
میدارد بعض تو بعض دیگر را مراد اینست که هر رکن بجهه ضعف یا بی دیوار اگرچه ثقل بالا را متحمل شده لیکن
ثقل آنرا نیز دیگری متحمل شده تا زمین اول که اساس دیوار است و کار آن آسانترست از سایرها چه ثقل آنرا
زمین پایین خفت متحمل شده یازدهم اصل عن یحیی بن عبد الله عن جده قال قال امیر المؤمنین علیه السلام قال
رسول الله صلی الله علیه و آله بیت الشیاطین من بیوتکم بیت العنکبوت شرح روایتست از یحیی بن عبد الله از جدش که گفت
که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که خانه شیاطین از جمله خانهای شما خانه عنکبوت است
دوازدهم اصل عن جابر قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن اغلاق الابواب و ایکاء الاوانی و اطفاء السراج فقال
اغلق بابک فان الشیطان لا یفتح بابا و اطف السراج من الفویسقة و هی الفارة لا تحرق بیتک و اوک الاناء و ...
ان الشیطان لا یکشف غطاء ... شرح اغلاق بغین با نقطه و قاف مصدر باب افعال است ایکاء بیای دو نقطه
در پایین منقلبه از واو و الف ممدوده مصدر باب افعال است اطفاء بطا بی‌نقطه و فا و الف ممدوده و ...
مصدر باب افعال است لا یفتح بابا بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و مراد اینست که شیطان در بسته
نمیگشاید یا مراد اینست که شیطان در صورتیکه در بسته باشد در برای زشتی بر روی کسی نمیگشاید بوسوسه
اطف بهمزه قطع مبنی بر قلب آن زیادات ... و تضمین معنی احتراز است ...

لاحرق ومجا بنقطه وراء بنقطه وقاف بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب افعال الجزم بجواب لها است وضمیر مستتر
راجع بفویسقه است واین مبنی بر اینست که موش گاهی دنبال فتیله چراغ را میگیرد و میبرد بجانب سوراخ خود
وآن باعث سوختن خانه میشود **یعنی** روایتست از سماعه گفت که پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام از
بند کردن درها و بستن سرظرفهای آب خوری و خاموش کردن چراغ در وقت خوابیدن پس گفت ببندید
درت را چه بدرستی که شیطان نمیگشاید دری را و خاموش کن چراغ را از فاسقه و آن موشست
تا نسوزد خانه ترا و ببندید سرظرف آب را و روایت کرده شده اینکه شیطان مباشر نمیکند ظرف آب
مخمر را ... که بسته نشده باشد **سیزدهم اصل** ابو علی الاشعری رفعه قال
قال الرضا علیه السلام اسراج السراج قبل ان تغیب الشمس ینفی الفقر **شرح** روایت کرد ابو علی اشعری بالا برد سند
حدیث را گفت که گفت امام رضا علیه السلام که روشن کردن چراغ پیش از غروب آفتاب برطرف میکند فقر را
چهاردهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان النبی صلی الله علیه و آله اذا خرج فی الصیف من البیت خرج
یوم الخمیس واذا اراد ان یدخل فی الشتاء من البرد دخل یوم الجمعة وروی ایضا کان دخوله وخروجه لیلة الجمعة
شرح قریب بروایت اخیره گذشت در کتاب الصلوة در حدیث سیم از باب فضل یوم الجمعة ولیلته که باب شصت و ششم
است و این دو روایت منافی یکدیگر نیست زیرا که میتواند بود که اول دخول در اول آخر روز پنجشنبه باشد و اول خروج
در اول آخر روز جمعه باشد پس شب اول خروج شب مقدم بر جمعه باشد و شب اول دخول شب بعد از جمعه باشد
و مراد بلیلة الجمعة قدر مشترک میان شب مقدم بر جمعه و شب بعد از جمعه باشد و احتمال دارد که اختلاف
این دو روایت باعتبار اول زمان رسالت و اواخر زمان رسالت باشد خواه بعنوان نسخ و خواه بعنوان رعایت
مصلحت وقت خود والله اعلم **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود نبی صلی الله علیه و آله که
چون بیرون می آمد در تابستان از خانه بیرون می آمد در روز پنجشنبه و چون میخواست که داخل خانه شود
در زمستان بسبب سرما داخل میشد در روز جمعه و روایت کرده شده نیز که بود داخل شدن و بیرون آمدن
او در شب جمعه **پانزدهم اصل** روی ابو هاشم الجعفری عن ابی الحسن الثالث علیه السلام قال ان لله عز وجل من ارضه بقاعا تسمی
المرحومات احب ان یدعی فیها فیجیب وان لله عز وجل ... سلط علیه بقعة منها فانفقه فیها **شرح** البقاع بکسر باء
یکنقطه و قاف و عین بی نقطه جمع بقعه بضم باء و سکون قاف بمعنی قطعه زمینهایی که امتیاز از دیگر دارد حبب بجا بنقطه

وتشدید یاء یکنقطه بصیغه نفی ماضی غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع به الله تعالی است یدعی بصیغه مضارع
مجهول باب افتعال است فیجیب بجیم و یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال منصوب است
یعنی روایت کرد ابو هاشم که از اولاد جعفر طیار است از امام علی نقی علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز وجل گردانیده
از جمله زمین خود چند بقعه را که نامیده میشود رحم کرده شدها مثل مساجد و دوست داشت که دعا کرده شود
در آنها پس اجابت دعا کند و بدرستی که الله عز وجل کرده است چند بقعه از جمله زمین خود چند بقعه را
که نامیده میشود انتقام کشنده ها پس چون کسب کند مرد مالی را از غیر راه حلال بودن آن مسلط میکند
بر او بقعه را از آنها پس خرج میکند آن مال را در آن بقعه بعمارت هرزه **باب شصت و نهم اصل باب**
کراهة ان یبیت الانسان وحده والخصال المنهی عنها لعلة تخوف منها شرح این باب بیان ناخوش شمردن
اینست که در شب خواب کند آدمی به تنهایی خود و بیان خصلتهایی که نهی کرده شده از آنها برای آفتی که ترسیده شده است
از آن و در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن ابن القداح عن میسر قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام فقال یا میسر من
یرقد معک باللیل قلت ما معی احد قال لا تفعل فان اجرأ ما یکون الشیاطین علی الانسان اذا کان وحده
شرح یرقد براء بی نقطه و قاف و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است از رقود بضم راء و ضم قاف
خواب شب فان بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه حرفست اجرأ بجیم وراء بی نقطه و همزه بصیغه افعل التفضیل است
ما مصدریه است و مصدر ظرف زمانست بکون از افعال ناقصه است و اسناد جرأت بکون از قبیل اسناد مجازی
است و مراد اسناد جرأت بکان است ... و ظرف خبر ان است و جمله
اذا کان وحده است و گذشت در کتاب العقل حدیث دوازدهم از باب اول که یا هشام الصبر علی الوحدة علامة قوة
العقل فمن عقل عن الله اعتزل اهل الدنیا **یعنی** روایتست از میسر بیاع زطی از پدرش گفت که فرود آمدم
بر امام محمد باقر علیه السلام پس گفت کدامی میخوابد که خواب میکند با تو در شب آیا با تست کسی گفتم که نه امام گفت که پس
خواب بسر تنهایی خود بدرستی که جرأت دارتر بودن شیطان بر آدمی در وقتیست که باشد تنها خوابیده **دوم اصل**
عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال من تخلی علی قبر او بال قائما او بال فی ماء قائم او مشی فی حذاء واحد او شرب
قائما او خلا فی بیت وحده او بات علی غمر فاصابه شیء من الشیطان لم یدعه الا ان یشاء الله واسرع ما یکون
الشیطان الی الانسان وهو علی بعض هذه الحالات **شرح** تخلی بخاء بانقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل لام

واوی یای باب تفعل است القضا وداخل بیت الخلاء شدن ومراد اینجا بول کردن یا غایط کردن است قائما مجرور وصفت ماء داد
ومراد بآن یعنی روانست شربة الماء ایستاده بغیر روز بقرینه آنچه گذشت در کتاب الاشربة در بعض احادیث
باب شرب الماء من قیام اینجا آخر که باب چهارم است در تنخع وبات بول واست وظاهر او بعض ووجهت وما مرا فیه
ظاهر شرح سیکنیم الفوز بفتح عین با نقطه وفتح میم وراء بی نقطه مصدر باب علم چرکین شدن از خوردن گوشت و
مانند آن مردد من الشیطان تبعیضیه یا ابتدائیه است ان بفتح همزه وسکون نون مصدریه است و مصدر
تاویل ظرف زمانست واو در وهو حالیه است وحال قایم مقام خبر مبتدا است مثل اخطب ما یکون الامیر قائما
یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که بول یا غایط کرد در قبری یا بول کرد ایستاده یا بول کرد
در آبی که ایستاده است یا رفتار کرد در یک کفش یا آشامید ایستاده یا در خلوت شد در خانه بتنهایی او یا
خوابید بر حرکینی دست پس برخورد او را از جن شیطان که نگذاشت او را مگر وقتی که خواهد الله تعالی و
شتاب تر بودن شیطان سوی آدمی بر حالیست که آدمی بر بعض این حالاتست اصل فان رسول الله صلی الله
علیه وآله خرج فی سریة فاتی وادی مجنة فنادی اصحابه الا لیاخذ کل رجل منکم بید صاحبه ولا یدخلن رجل
وحده ولا یمضین رجل وحده قال فتقدم رجل وحده فانتهی الیه وقد صرع فاخبر بذلک رسول الله صلی الله علیه
وآله فاخذ بابهامه فغمزها ثم قال بسم الله اخرج خبیث انا رسول الله قال فقام شرح فاء در فان [illegible]
بالاست پس شاید که در نقل حدیث اقتصاری باشد زیرا که آنچه مذکور میشود بیان حرمت تنهایی در
مظنه جن است السریة بفتح سین بی نقطه و کسر راء بی نقطه وتشدید یاء دو نقطه در پایین طائفه از لشکر
بزرگ که جدا شده باشند برای کاری مجنة بفتح میم وفتح جیم وتشدید نون بصیغه اسم مکان برای
کثرتست یعنی موضعی که جن در آن بسیار است واینجا علم موضعی است که در آنجا جن بسیار است [illegible]
الیه است الا بفتح همزه وتخفیف لام است لیاخذ بکسر لام بصیغه امر غایب مجزوم است یا بفتح لام مرفوع است
یعنی امر است ولا یمضین بصیغه مضارع غایب معلوم با نون تاکید نهی است فانتهی بصیغه ماضی غایب مجهول
باب انفعال است الیه نایب فاعل است واو حالیه است صرع بصاد بی نقطه وراء بی نقطه وعین بی نقطه بصیغه
ماضی غایب مجهول باب منع است اخذ بصیغه ماضی غایب مجهول یا باب انفعال است فغمزها بغین با نقطه وزای
با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم امر است خبیث بفتح خا با نقطه وکسر باء یک نقطه وسکون یاء دو نقطه

حوالی

چیزی

در اینجا وثانی اثر فطرتی بتقدیر حرف نداست ومعنی جزء ضم است ومبارزتست از شیطان جنی یعنی چه بد رسمی که رسول الله صلی الله علیه وآله
مردی را تنها دید در طایفه از لشکر پس آمد بیره مجنه پس نگاه کرد در راستی آنکه آگاه باشید باید که گیرد هر مردی از
شما دست یار خود را وباید که داخل در نشود البته مردی بتنهایی او ونمیرود مردی بتنهایی او ومراد اینست که نرود
بی گرفتن دست یار خود برای احتراز از تقدم یکی بر دیگری چون موجب تنها رفتن است امام گفت که پس پیش
افتاد سوی آن دره مردی بتنهایی او پس رسیده شد سوی او بر حالی که بتحقیق صرع او افتاده بود پس خبر داده شد
بآن رسول الله پس گرفت شست او را پس فشرد آنرا بعد از آن گفت که بنام خدا بیرون رو ای
ناپاک من رسول الله ام امام گفت که پس آن مرد برخاست سیم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال ان
الشیطان اشد ما یهم بالانسان حین یکون وحده خالیا لا اری ان یرقد وحده شرح یهم بتشدید میم
بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است لا اری بصیغه نفی مضارع متکلم معلوم باب منع استیناف بیانی
سابق است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بد رستی که شیطان سخت تر قصد او
بآدمی در وقتیست که آدمی تنها شد بتنهایی او وبیان آن بود که صلاح نمی بینم اینکه آدمی شب خوابد بتنهایی او
چهارم اصل عن سماعة بن مهران قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یبیت فی بیت وحده فقال انی لاکره ذلک
وان اضطر الی ذلک فلا باس ولکن یکثر ذکر الله فی منامه ما استطاع شرح روایتست از سماعة بن مهران گفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که شب میخوابد در خانه بتنهایی او پس امام گفت که بد رستی که من
هر آینه ناخوش میدارم آنرا واگر محتاج شود سوی آن پس نیست پروایی ولیک میکند ذکر الله تعالی را از جهت نگاه
خود چند انکه وسعت در وقت دارد پنجم اصل عن طلحة بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام انه کره ان ینام فی بیت
لیس علیه باب ولا ستر شرح ضمیر انه وضمیر مستتر در کره راجع بامام است کره بصیغه معلوم باب علم وباب تفعیل
میتواند بود ینام بنون بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است [illegible] فاعل است ضمیر
ضمیر مستتر راجع بامام فاعل است یعنی روایتست از طلحة ابن زید از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه
او ناخوش داشت اینکه خوابیده شود در خانه که نیست برای آن دری یا پرده ششم اصل وباسناده قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله کره ان یدخل بیتا مظلما الا بسراج شرح قریب باین گذشت در حدیث هشتم باب سابق یعنی
امام جعفر صادق گفت که بدرستی که رسول الله ناخوش داشت اینکه داخل شود خانه تاریک را مگر بچراغ

مجهول امام

هفتم اصل عن ابن القداح عن ابيه ميمون عن ابي جعفر عليه السلام انه قال لمحمد بن سليمان اين نزلت قال في مكان كذا وكذا
قال معك احد قال لا قال لا تكن وحدك تحول عنه باسرع فان الشيطان اجرا ما يكون على الانسان اذا كان
وحده شرح در نسخه فان بفا است و بفا مناسب تر مينمايد زيرا كه مخاطب در اين جز منها طيبه باشد آنچه
وما آنچه هست شرح ميكنيم يعني روايتست از عبد الله بن ميمون قداح از پدرش ميمون از امام جعفر صادق از
محمد باقر عليه السلام اينكه امام گفت محمد بن سليمان را كه كجا فرود آمدي گفت در مكاني كه چنين و چنين است امام
گفت كه با تست كسي گفت كه نه امام گفت كه مباش بتنهائي تو انتقال كن از آنجا اي ميمون چه بدين سبب كه
شيطان جرات ناك تر بودن او بر آدمي در وقتيست كه باشد به تنهائي او و بيان اين شد در شرح حديث
اول اين باب هشتم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام انه قال لا تشرب وانت قائم ولا تبل في ماء نقيع ولا
تطف بقبر ولا تخل في بيت وحدك ولا تمش بنعل واحد فان الشيطان اسرع ما يكون الى العبد اذا كان على بعض
هذه الاحوال وقال انه ما اصاب احدا شيء على هذه الحال فكاد ان يفارقه الا ان يشاء الله عز وجل شرح
النقيع بفتح نون و كسر قاف و سكون يا دو نقطه با يين و عين بي نقطه آب ايستاده لا تطف بطا
بي نقطه و يا دو نقطه در پايين و فا بصيغه نفي معتل العين يائي از باب تفعيل است التطيف بسيار گرديدن
بر دور چيزي مانند كعبه صاحب قاموس گفته طيف تطييفا و طوف اكثر الطواف و اين اشارتست
باينكه در مشاهد مشرفه دعا پيش رو و پايين پا و پشت سر و بالاي سر واقع ميشود و آن يك
گرد بدن بشود و قصوري ندارد يعني روايتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلام يا امام جعفر
صادق عليهما السلام اينكه او گفت كه مياشام بر حالي كه تو ايستاده باشي بتفصيلي كه گذشت در شرح حديث
دوم اين باب و بول مكن در آب ايستاده و بسيار طواف مكن بقبري و در خلوت مباش در خانه
تنهائي تو بتفصيلي كه گذشت در شرح حديث اول اين باب و رفتار مكن با يك كفش چه بدرستي
كه شيطان شتابناك تر بودن او بسوي بنده در وقتيست كه باشد آن بنده بر بعض اين حالها و امام
گفت كه بدرستي كه شان اينست كه نيست اينكه برخورده باشد كسي را چيزي بر اين حال پس نزديك شده
باشد اينكه مفارقت كند او را مگر در وقتي كه خواهد الله عز وجل نهم اصل عن حماد بن عثمان الحلبي عن ابي عبد الله
عليه السلام قال ان الشيطان اشد ما يهم بالانسان اذا كان وحده فلا تبيتن وحدك ولا تسافرن وحدك

شرح اين گذشت در شرح حديث سيم اين باب و در بعض نسخ اين تتمه هست كه فلا تبيتن وحدك
ولا تسافرن وحدك يعني پس مخواب البته بتنهائي تو و سفر مكن البته بتنهائي تو دوم اصل عن ابراهيم بن
عبد الحميد عن ابي الحسن موسى عليه السلام قال ثلثة يتخوف منها الجنون التغوط بين القبور والمشي في خف
واحد والرجل ينام وحده وهذه الاشياء انما كرهت لهذه العلة وليست هي بحرام شرح روايتست
از ابراهيم بن عبد الحميد از ابو الحسن امام موسى كاظم عليه السلام گفت كه سه علت كه ترسيده ميشود بسبب آنها
ديوانگي اول غايط كردن ميان قبرها و دوم رفتار با يك كفش و سيم عمل مردي كه ميخوابد به تنهائي او
و اين چيزها جز اين نيست كه ناخوش شمرده شده براي سبب و نيست آنها حرام اصل هذا آخر
كتاب الزي والتجمل والمروة ويتلوه كتاب الدواجن والحمد لله رب العالمين شرح اين از الحاقات كاتبان نسخ است
يعني اين آخر كتاب زي و تجمل و مروت است و لاحق ميشود آنرا كتاب الدواجن و سيأتي ان شاء الله
كه صاحب كل الخيار دو كس و هو جزاست ٥ قد فرغ من املاء شرحه

هذا الكتاب من الصافي في شرح الكافي والشارح خليل بن
الغازي القزويني عفا الله عنه و عن والديه و عن
اسرته في يوم الخميس السابع من شهر جمادى الآخرة
من شهور سنة ثمان وتسعين والفه هجرية
حامدا مصليا مسلما

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی مامور شد بنوشتن شرح کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی کلینی رضی الله تعالی عنهم بزبان فارسی واز جمله شرح سی وسه یا سی وچهار کتاب که جزو کافی است بانجام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعاء وکتاب فضل القرآن وکتاب العشرة وکتاب الطهارة وکتاب الحیض وکتاب الجنائز وکتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب الصیام وکتاب الحج وکتاب الجهاد وکتاب المعیشة وکتاب النکاح وکتاب العقیقة وکتاب الطلاق وکتاب العتق والتدبیر والمکاتبة وکتاب الصید وکتاب الذبایح وکتاب الاطعمه وکتاب الاشربة وکتاب الزی والتجمل والمروة شروع نمود بعون الله تعالی بتاریخ دوشنبه یازدهم شهر جمادی الآخره سال هزار وهفتاد وهشت هجری در شرح کتاب بیست وششم اصل کتاب الدواجن شرح الدواجن بفتح دال بی نقطه وتخفیف واو والف ونون وکسر جیم جمع داجن جانوری است که آدمی نگاه میدارد آنها را یعنی این کتاب مشتمل بر احادیث متعلق بحیوانات در رنگ کننده با آدمیت در این کتاب سیزده باب است اول باب ارتباط الدابة والمرکوب دوم باب نوادر فی الدواب سیم باب آلات الدواب چهارم باب اتخاذ الابل پنجم باب الغنم ششم باب ستر المواشی هفتم باب الحمام هشتم باب ارسال الطیر نهم باب الدیک دهم باب الورشان یازدهم باب الفاختة والصلصل دوازدهم باب الکلاب سیزدهم باب التحریش بین البهایم باب اول الاصل باب ارتباط الدابة والمرکوب شرح ارتباط برای بی نقطه وبای یک نقطه وطای بی نقطه مصدر باب افتعال است دابه بدال بی نقطه وتشدید با یک نقطه عبارت است از اسب ومرکوب اعم از اسب واستر وخر وامثال آنها است یعنی این باب بیان بستن اسب واستر برای سواری است در این باب ده حدیث است اول الاصل عن ابن طیفور المتطبب قال سألنی ابو الحسن علیه السلام ای شیء ترکب قلت حمارا قال بکم ابتعته قلت بثلثة عشر دینارا فقال ان هذا هو السرف ان تشتری حمارا بثلثة عشر دینارا وتدع برذونا قلت یا سیدی ان مؤنة البرذون اکثر من مؤنة الحمار قال فقال ان الذی

والکتابة

یمون الحمار وهو یمون البرذون اما علمت انه من ارتبط دابة متوقعا به امرنا ویغیظ به عدونا وهو منسوب الینا ادر الله رزقه وشرح صدره وبلغه امله وکان عونا علی حوائجه شرح طیفور بفتح طای بی نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین وضم فا وسکون واو ورای بی نقطه است متطبب بطای بی نقطه ودو یای یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل مبالغه طبیب است ای بفتح همزه وتشدید یاء منصوب ومضاف است السرف بفتح سین بی نقطه وفتح رای بی نقطه وفا هرزه خرج کردن بفتح همزه وسکون نون مصدر مجهول است ومصدر بدل یا عطف بیان هذا است البرذون بکسر بای یک نقطه وسکون رای بی نقطه وفتح ذال بانقطه وسکون واو ونون یابو مؤنة بفتح میم وضم همزه وسکون واو ونون خاست یمون بسکون واو بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر الحمار منصوب است متوقعا بقاف وعین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل حال ضمیر مستتر در ارتبط است ضمیر به هر دو جا راجع بارتبط است امرنا منصوب ومفعول متوقعا است یغیظ بغین بانقطه ویای دو نقطه در پایین وظای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل یا باب افعال مرفوع است عدونا منصوب است واین جمله حالیه معطوف بر متوقعا است باعتبار تاویل جمله بمفرد یا بکسر و مراد فیما قبل است عطف در وهو منسوب الینا ضمیر هو راجع بمن است منسوب الینا بنون وسین بی نقطه وبای یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب ضرب عبارت است از کسی که در عبادات شروع اعمال خود پیروی احکام اهل البیت علیهم السلام کند موافق آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب دعائم الاسلام که باب سیزدهم است که اما لو ان رجلا قام لیله وصام نهاره وتصدق بجمیع ماله وحج جمیع دهره ولم یعرف ولایة ولی الله فیوالیه ویکون جمیع اعماله بدلالته الیه ما کان له علی الله حق فی ثوابه ولا کان من اهل الایمان ادر بدال بی نقطه وتشدید رای بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است شرح بشین بانقطه ورای بی نقطه وحای بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب فعل است منه است بلغه بیای یک نقطه وغین با نقطه از باب تفعیل است ضمیر مستتر در کان راجع بمصدر ارتبط است عونا بفتح عین بی نقطه وسکون واو مصدر یعنی اسم فاعل است حوائج جمع حاجه بفتح حای بی نقطه وکسر همزه وجیم است یعنی روایت است از ابن طیفور حاذق در علم طب گفت که پرسید مرا امام موسی کاظم علیه السلام که کدام چیز را سوار میشوی گفتم که خر را گفت بچند خریدی آن را گفتم بسیزده دینار طلا پس امام گفت که بدرستی که این هر آینه آنست هرزه خرجی اینکه

خریدی که چون ضعیف را بیست و ده دینار بهای او بکاری بیری و اگر گفتم که ای مهتر من بلند دستی که خرج یابی بیشتر از خرج خود او گفت که پسر امام گفت که اگر نفقه بسیار هم چون را او نفقه میدهد یا بردی انما اینقی این را که مثال اینست که هر که بسط سیلی بر حالی که منتظر باشد با آن کار رها او آزرده و خشمناک کند با آن دشمن را او عمل بالحکام ما کند بسیار میکند الله تعالی روزی او را و گشاده میکند سینه او را بانیمعنی که فهم و حفظ او را زیاد میکند و میرساند او را بآرزوی او و میشود آن سبب مددکاری بر حاجتها او در رسول شدن و بازگردن و مانند آنها دوم اصل حدثنی جل من اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال تسعة اعشار الرزق مع صاحب الدابة شرح جمع بیان حدیث و آنچه گذشت در کتاب المعیشة در حدیث سیم باب فضل التجارة تا آخر حدیث آخر آن کتاب که نه عشر رزق در تجارت مکن است باینکه مراد برزقها تجارت رزق غیر محتسب باشد که مذکور است در اثناء آیه سوره طلاق و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و در اینجا گذشت رزق محتسب باشد که در کسب و صنعت میباشد یا باینکه مراد برزقها کثیر باقی مانده از نه عشر تجارة باشد و در اینجا گذشت کل رزق باشد و بنابر هر تقدیر اکثر تجارة و دابه راجع کند جمع بین الخطین کرده در بیان قبیله خود با میان اهل شهر خود یعنی خبر داد مرا مردی که از یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نه عشر روزی با صاحب اسپ است سیم اصل عن سلیمان الجعفری عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته یقول اهدی امیر المؤمنین علیه السلام الی رسول الله صلی الله علیه و آله اربعة افراس من الیمن فقال سمها لی فقال هی الوان مختلفة قال افیها وضح فقال نعم فیها اشقر به وضح قال فامسکه علی شرح سمها بکسر سین بنقطه و سکون میم بصیغه امر معتل الفاء و اوی باب ضرب است الوسم نشان داد در چیزی یا بفتح سین و تشدید میم مکسوره بصیغه امر باب تفعیل است التسمیه نام بردن فیها همزه مقدر استفهام است وضح اول بفتح واو و کسر و فتح ضاد بنقطه و حاء بی نقطه سفیدی بود و بنابر اول بصیغه صفت مشبهه است و بنابر دوم بصیغه امر مصدر باب ضرب است و دوم بفتح ضاد است یعنی سفیدی بیشانی یا دست یا پای ستور که مخالف رنگ سائر بدنش باشد الاشقر بفتح همزه و سکون شین بانقطه و فتح قاف و راء بی نقطه ستور سرخ علی بتشدید یاء مفتوحه است یعنی برای من یعنی روایت است از سلیمان که او راوی حدیث نظیر است از امام

معنی

موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام گفت که شنیدم از او میگفت که هدیه آورد امیر المؤمنین علیه السلام بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله چهار اسپ را از یمن پس گفت او را که نشان ده آنها را برای من پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت آنها رنگهای گوناگون است پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که آیا هست در آنها اسپی که سفیدی در پیشانی یا در دست و پای داشته باشد پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت که آری در آنها است اسپی سرخ که با آنست سفیدی گفت که پس نگاه دار آنرا برای من اصل قال و فیها الکمیتان اوضحان فقال اعطهما ابنیک قال و الرابع ادهم بهیم قال بعه و استخلف به نفقة لعیالک انما یمن الخیل فی ذوات الاوضاح شرح الکمیت بضم کاف و فتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه در بالا کمیت یعنی سرخ تیره الادهم بفتح همزه و سکون دال بی نقطه و فتح هاء سیاه البهیم بفتح باء یک نقطه و کسر هاء و سکون یاء دو نقطه در پایین بی نشان یعنی یکرنگ استخلف بخاء با نقطه و فاء بصیغه امر باب استفعال است ضمیر به راجع بادهم است یمن بضم یاء دو نقطه در پایین و سکون میم است یعنی امیر المؤمنین علیه السلام گفت که در آنهاست دو اسپ کمیت که نشان سفیدی دارند پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که بده آن دو را بدو پسرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که و اسپ چهارم سیاه بی نشانست الحمد رسول الله صلی الله علیه و آله که بفروش آنرا و جانشین کن بهای آن نفقه را برای عیال تو جز این نیست که مبارکی اسپان در اسپانیست که صاحبان نشانهای سفیدی باشند اصل و قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول کرهنا البهیم من الدواب کلها الا الحمار و البغل و کرهت شیة الاوضاح فی الحمار و البغل الا الاوضح و کرهت القرح فی البغل الا ان تکون غرة سائلة و لا اشتهیها علی حال شرح کرهنا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر باب علم است دواب بجا جیم دابه یعنی اعم از اسپ است کرهت در هر دو جا بصیغه متکلم باب علم است شیة بکسر شین بانقطه و سکون یاء یک نقطه است الاوضح بفتح همزه و سکون لام و فتح واو و تخفیف نون مائل بلعهاست که آنرا سیر و نیم سیر میگویند القرح بضم قاف و سکون راء بی نقطه و حاء بی نقطه جمع قرحه سفیدیها پیشانیها کم که حکیت یا اعم از کوچک و بزرگ و بنابر اول استثنا منقطع است و بر دوم متصلست بغل در سیم جمع بغل است ضمیر راجع به بغل است

وتذکیر ضمیر قسم جایز است نظیر تحل ستور الغرة بضم غین با نقطه وتشدید را بینقطه سفیدی پیشانی
ستور که بزرگتر باشد از درم وکوچک صاحب قاموس گفته که والقرحة بالضم فی وجه الفرس دون الغرة
یعنی وراوی گفت که وشنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام میگفت که نحو خوش داشتیم مر کرنک
را از جمله ستوران بهمه کو اینها مگر خر واستران وناخوش داشتیم مانند نشانهای سفیدی را در خر
واستر مایل بود بزرنگ وناخوش داشتیم سفیدیهای کوچک که در پیشانی اینها را در استرها مگر اینکه با
آن استرها سفیدی بزرگ در پیشانی که روان شده باشد بجانب بینی ومیل ندارم آنها را از استر
برو حالکی باشد هر چند بزرگ وروان باشد چهارم اصل عن علی بن رئاب قال قال ابو عبد الله
علیه السلام اشتر دابة فان منفعتها لک ورزقها علی الله عز وجل شرح دابه اینجا بمعنی اسبست وبمعنی ستور
میتواند بود یعنی روایتست از علی بن رئاب بکسر را بینقطه وتخفیف همزه والف وبا بیکنقطه گفت که
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که خریداری کن اسبی را چه بدرستی که بهره آن برای تو است وروزی آن
بر الله عز وجل است پنجم اصل عن داود الرقی قال قال ابو عبد الله علیه السلام من اشتری دابة کان له ظهرها وعلی الله
رزقها شرح روایتست از داود رقی بفتح را بینقطه وتشدید قاف گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که هر که خرید اسبی را شد برای او پشت آن وبر الله تعالی است روزی آن ششم اصل عن یونس بن یعقوب
قال قال ابو عبد الله علیه السلام اتخذ حاملا حملک فان رزقه علی الله قال فاتخذت حمارا وکنت انا و
یوسف اخی اذا انت السنة حسبنا نفقاتنا فنعلم مقدارها فحسبنا بعد شراء الحمار نفقاتنا فاذا هی
کما کانت فی کل عام لم تزد شیئا شرح یحمل بحای بینقطه مجزوم ومرفوع میتواند بود حسبنا بحای بینقطه
وسین بینقطه وبا بیکنقطه بصیغه ماضی متکلم مع الغیر است ... شیئا قائم مقام مفعول مطلق است
یعنی روایتست از یونس بن یعقوب گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که فرا گیر خری را تا بردارد
متاع ترا چه بدرستی که روزی آن بر الله تعالی است یونس گفت که پس فرا گرفتم خری را وبودم وبرادرم
یوسف برادرم که چون ... بآخر میرسید سال حساب میکردیم خرجها را پس میدانستیم مقدار
آنها را پس حساب کردیم بعد از خریدن خر خرجهای ما را پس ناگاه آنها چنان بود که می‌شد
در هر سالی زیاده نشده بود اصلا هفتم اصل عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سعادة

المومن

المؤمن دابة یرکبها فی حوائجه ویقضی علیها حقوق اخوانه شرح روایتست از محمد بن مروان از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که از جمله نیکبختی مؤمن اسبیست که سوار شود آنرا در حاجتهای خود وبجا آورد
بر آن حقهای برادران مؤمن خود را در دین وولاید هشتم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله من سعادة الرجل المسلم المرکب الهنی شرح الهنی بفتح ها وکسر نون
وسکون یا دو نقطه در پایین خوش رفتار یعنی روایتست از سکونی بفتح سین بینقطه از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که از نیکبختی مرد مسلمانست مرکبی که خوش رفتار باشد
نهم اصل عن زیاد القندی عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله علیه السلام اتخذوا الدابة
فانها زین وتقضی علیها الحوائج ورزقها علی الله جل ذکره قال وحدثنی به عمار بن المبارک وزاد فیه
وتلقی علیها اخوانک وروی انه قال عجب لصاحب الدابة کیف تفوته الحاجة شرح روایتست
از زیاد قندی بفتح قاف وسکون نون ودال بینقطه از عبد الله بن سنان بکسر سین بینقطه ودو نون
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که فرا گیرید اسب را چه بدرستی که آن آرایشست وبرآورده
میشود بر آن حاجتها وروزی آن بر الله جل ذکره است زیاد گفت خبر داد مرا باین حدیث عمار بن
مبارک وافزود در آن اینکه وبر میخوری بر آن برادران مؤمن خود را در دین وولاید وروایت
کرده شده اینکه امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عجیبست برای صاحب اسب که چگونه فوت
میشود از او حاجت دهم اصل عن علی بن ابی المغیرة عن ابی جعفر علیه السلام قال من شقاء العیش
المرکب السوء شرح شقا بفتح شین با نقطه وقاف والف ممدوده یا مقصوره است عیش بفتح
عین بینقطه وسکون یا دو نقطه در پایین وشین با نقطه است سوء بضم سین بینقطه وسکون
واو وهمزه است یعنی روایتست از علی بن ابی المغیرة بضم میم وکسر غین با نقطه از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که از جمله سختی زندگانیست مرکب بد خواه باعتبار رفتار وخواه باعتبار صورت وخواه باعتبار
غیر آنها باب دویم اصل باب نوادر الدواب شرح این بابیست مشتمل بر احادیث متفرقه در بیان
ستورانست در این باب هجده حدیثست اول اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال
للدابة علی صاحبها ستة حقوق لا یحملها فوق طاقتها ولا یتخذ ظهورها مجالس یتحدث علیها

ويبدا بعلفها اذا نزل ولا يشتمها ولا يضرب في وجهها فانها تسبح ويعرض عليها الماء اذا مر به شرح لا يحملها

بجاء بنقطه از باب تفعیل است وآن ونظایر این در شرح مرفوع ومنصوب ومجزوم میتواند بود وبنابر اول

استینافی باشد وبنابر ثانی وبتقدیر ان ناصبه میتواند بود وبنابر دوم بتقدیر لا است بحذف بجاء

بنقطه ودال بنقطه وثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل حال ضمیر مستتر در

یحدث است العلف بفتح عین وفتح لام وفاحش آن سنتر وبسکون لام مصدر باب ضرب

خورانیدن خوراک بستور واول اینجا مناسب تر است ولا یشتمها بشین با نقطه وتاء دو نقطه

در بالا وتخفیف میم بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر وضرب است ودر بعضی نسخ ولا یسمها

بکسر سین بی نقطه وتخفیف میم از معتل الفاء واوی باب ضرب است الوسم بفتح واو وسکون

سین داغ کردن حیوان برای نشان واین مناسب احادیث باب سمت المواشی است مکرر

انکه مراد داغ کردن در رو باشد موافق حدیث چهارم این باب تسبح بسین بی نقطه وباء یک نقطه

وحاء بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعیل است التسبیح تنزیه الله تعالی از نقص

وقبیح ومراد اینست که آثار قدرت وتدبیر الله تعالی در روی حیوانات ظاهر تر است از سایر اعضا

وجهت دواب در رویهای آنها است موافق الخبر می آید در حدیث نهم این باب بر رو ایه در وقت

زدن کسی بر رویش سبحان الله میگوید از روی تعجب از جرات آن کس بر بیحرمتی ومخالفت نهی الهی موافق

آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب ادنی ما یجزی من التسبیح که باب بیست و

ششم است که الا تری قالة الرجل اذا عجب من الشيء قال سبحان الله یعرض از باب ضرب است یعنی

روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که برای ستور است بر صاحبش شش

حق این آنکه بار میکند آن را بالای توانائی آن وفرا نمیگیرد پشت آن را مجلسی بر حال که گفتگو

کند با مصاحبان بر سر آن واشد امیکند بتحصیل علف آن چون در منزل خود در آید ودشنام

نمیدهد آن را ونمیزند آن را در روی آن چه بدرستی که آن سبحان الله میگوید در آن وقت از روی

تعجب از جرات صاحبش بر الله تعالی وعرض میکند بر آن آب را چون گذرد بر آب دوم اصل

عن سليمان بن خالد قال سمعنا اظن عن ابي عبد الله عليه السلام قال روى ابوذر رضي الله عنه يسقي حمارا

بالربذة

بالربذة فقال بعض الناس اما لك يا اباذر من يكفيك سقي الحمار فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله

يقول ما من دابة الا وهي تسأل الله كل صباح اللهم ارزقني مليكا صالحا يشبعني من العلف ويرويني

من الماء ولا يكلفني فوق طاقتي فانا احب ان اسقيه بنفسي شرح فيما اظن مقول قال است آن

ونظر خبر مبتدا است ومفعول قال روی تا آخر است مبتدا است روی براء بی نقطه وهمزه بصیغه ماضی

غایب مجهول از باب منع است یسقی از باب ضرب است ربذه بفتح راء بی نقطه وفتح باء یک نقطه وذال

با نقطه دهیست بین الحرمین میان بدر وصفراء که مدفن ابوذر است ودر اینجا میبود بحکم عثمان الزام

اما بفتح همزه وتخفیف میم است یشبعنی بر وزن یرضی از باب افعال است فانا در فانا برای تفریع است

واین اشارتست باینکه این دعا راجع میشود بفرزین بر صاحبی که چنین باشد یعنی روایتست

از سلیمان بن خالد گفت در انچه گمان دارم آن را از امام جعفر صادق علیه السلام انچنت که امام گفت که دیده

شد ابوذر رضی الله عنه که آب میداد خری را در ربذه پس گفت او را بعض مردمان که آیا نیست ترا

ای ابوذر کسی که کفایت کند ترا آب دادن خر پس ابوذر گفت که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وآله

میگفت که نیست هیچ ستوری مگر بر حالی که آن دعا میکند الله تعالی در هر صبح که خداوندا روزی

کن مرا صاحبی صالح که سیر کند مرا از علف وسیراب کند مرا از آب وکار نفرماید مرا بالای توانائی من

پس من دوست میدارم که آب دهم آن را بخودی خودم سیم اصل عن طرخان النخاس قال مررت

بابي عبد الله عليه السلام وقد نزل الحيرة فقال لي ما علاجك قلت نخاس فقال اصب لي بغلة

فضحاء قلت جعلت فداك وما الفضحاء قال دهماء بيضاء الوجه بيضاء البطن بيضاء الاتحاج بيضاء

الجحفلة قال فقلت والله ما رايت مثل هذه الصفة فرجعت من عنده فساعة دخلت الخندق اذا

غلام قد اشتمل على بغلة على هذه الصفة فسالت الغلام لمن هذه البغلة فقال لمولاي فقلت

يبيعها فقال لا ادري فتبعته حتى اتيت مولاه فاشتريتها منه واتيته بها فقال هذه الصفة التي

اردتها قلت جعلت فداك ادع الله لي فقال اكثر الله مالك وولدك قال فصرت اكثر اهل الكوفة مالا

وولدا شرح طرخان بفتح طاء بی نقطه وسکون راء بی نقطه وخاء با نقطه والف ونون غیر منصرف است

النخاس بفتح نون وتشدید خاء با نقطه وسین بی نقطه فروشنده ستوران وکنیز وغلام حیرة

بکسر حاء بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وراء بی‌نقطه شوهری بوده نزدیک کرده اصبیتم بضم وکسر صاد
بی‌نقطه وسکون باء یک نقطه بصیغه متکلم العین باب افعال است الاصابه برخوردن مراد اینجا
مخصوص متلفظ به برخوردن است فضحها بفتح فاء وسکون ضاد با نقطه وحاء بی‌نقطه والف ممدوده
مونث افضح است یعنی سفید غیر شدید الافحج بفتح همزه وسکون فاء وحاء بی‌نقطه والف وجیم جمع
فحج بفتح فاء وفتح حاء یعنی بغل ورات در اطراف اندرون الجحفله بفتح جیم وسکون حاء بی‌نقطه
وفتح فاء وتخفیف لام دهن ستور وحال آن ساعة منصوب ومضاف بجمله است خندق حیره
باز از ستوران بوده اذا برای مفاجاه است اشرفت بین بانقطه وفاء والف بصیغه ماضی غایب
معلوم باب افعال است لا اشغا بودن درکنار خندق وماننده آن اکثر الله مالک وولدک منافات
ندارد بالجمله گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث چهارم باب الکفاف که باب شصت و
چهارم است زیرا که احوال مردمان مختلف می‌باشد بعضی توانگر بودن بهتر است و بعضی را کفاف بهتر باشد و
برای بعضی کثرت مال بهتر باشد یعنی روایتست از طرخان ستور فروش گفت که گذشتم بامام جعفر
صادق علیه السلام بر حالی که بتحقیق فرود آمده بود در حیره پس گفت مرا که چیست کار تو گفتم که من
ستور فروشم پس گفت که بخر برای من استری فضحاء گفتم که قربانت شوم چیست معنی فضحا
گفت که سیاه سفید شکم سفید بغل‌ها وبازوها سفید دهن راوی گفت که پس گفتم که بخدا قسم که
ندیدم مثل این صفت را پس برگشتم از نزد او پس در ساعتی که داخل شدم خندق را پس ناگاه
غلامی بتحقیق در کنار خندق آمد با استری بر صفت پس پرسیدم غلام را که از کیست این استر
پس گفت از صاحب من است پس گفتم که آیا می‌فروشد آن را پس گفت که نمیدانم پس از پی رفتم او را
تا که آمدم نزد صاحب او پس خریدم آن را ازو وآوردم نزد امام آن را پس گفت که این صفتیست که
خواستم آن را گفتم که قربانت شوم دعا کن الله را برای من پس گفت که بسیار کند الله مال ترا
وفرزندان ترا راوی گفت که گردیدم بیشتر اهل کوفه باعتبار مال وفرزند چهارم اصل عن محمد بن مسلم
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تضربوا الدواب علی وجوهها فانها
تسبح بحمد الله قال وفی حدیث آخر لا تسموها فی وجوهها شرح لا تسموها بکسر سین بی‌نقطه و

وتخفیف میم مضمومه ماخوذ است از وسم که بیان شد در شرح حدیث اول این باب یعنی روایتست از محمد بن
مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که مزنید ستوران را بر
رویهای آنها چه بدرستی که آنها تسبیح الله میگویند بحمد الله تعالی بر حال صفت ها نیز
باینمعنی که تعجب از حرکات زننده ستور میکنند وراضی بقضا وقدر الهی نیز میشوند توضیح نظر این
شد در حدیث اول این باب راوی گفت که ودر حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام اینست که
داغ مکنید در رویهای آنها تا آخر پنجم اصل عن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله اذا عثرت الدابة تحت الرجل فقال لها تعست تقول تعس اعصانا للرب
شرح عثرت بعین بی‌نقطه وثاء سه نقطه وراء بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر
وضرب وعلم وحسن است العثار بکسر عین بسر در آمدن تعست بتاء دو نقطه در بالا وعین بی‌نقطه
وسین بی‌نقطه بصیغه ماضی مخاطبه معلوم باب منع وعلم نفرین است یعنی روایتست از وهب
بضم واو بی‌نقطه وسکون هاء بی‌نقطه وسکون سین بی‌نقطه وتاء دو نقطه در بالا از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون بسر در آید ستور در پایین مرد پس گوید
آن را که فنا شوی میگوید که فنا شود عصیان کننده تر من وتو برای صاحب کل الاختیار ششم اصل
عن علی بن ابراهیم الجعفری رفعه قال سأل الصادق علیه السلام متی اضرب دابتی تحتی قال اذا لم تمش تحتک
کمشیها الی مذودها وروایة النبی صلی الله علیه وآله قال اضربوها علی النفار ولا تضربوها علی
العثار شرح المذود بکسر میم وسکون ذال با نقطه وفتح واو ودال بی‌نقطه آخور بعلف ستور
نفار بفتح نون وفاء والف وراء بی‌نقطه است ودر روایت ابن بابویه در فقیه در کتاب الحج در
باب حق الدابة علی صاحبها بجای بجای وروینا آخر چنین است وروایة قال اضربوها علی النفار
ولا تضربوها علی العثار فانها تری ما لا ترون وجه اینروش ممکنست که مراد بنفار نفاری باشد
که وجه آن معلوم باشد مثل اینکه در شب باشد واحتمال دیدن دشمن باشد ولیکن کلام از قبیل
آنچه گذشت در کتاب الزی والتجمل والمروة در حدیث اول باب کراهة ادمان الدهن که باب
پنجاه وهفتم است باشد که لا یدهن الرجل کل یوم یری الرجل شعثا ولا یری منه الا کانه املة

وبیار شد یعنی روایتست از علی بن ابراهیم که از اولاد جعفر طیارست بالا برد سند حدیث را گفت که
پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام که چه وقت زنم ستور خود را در بابین من امام علیه السلام
گفت چون نزود در بابین تو مانند رفتن آن ستور آخور خود و روایت کرده شد اینکه پیغمبر صلی الله علیه
وآله گفت که بزنید ستوران را بر رم کردن و مزنید آنها را بر سر در آمدن با عتبار اینکه اول
علامت قوت و دویم علامت ضعف است هفتم اصل عن عمرو بن جمیع عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تتوکوا علی الدواب ولا تتخذوا ظهورها مجالس
لا تتوکوا بفتح تاء دو نقطه در بالا وفتح واو و تشدید کاف مفتوحه بصیغه نهی جمع مذکر مخاطب
معلوم معتل الفاء واوی ومهموز اللام باب تفعل است که همزه آن باعلال افتاده است و
جایز است ابقاء همزه چنانچه در بعض نسخ است شرح روایتست از عمرو بن جمیع بضم جیم
وفتح میم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که تکیه مکنید
بر ستوران و فرا مگیرید پشتهای آنها را نشیمنها گفتگو هشتم اصل عن ابی حمزة قال کان
علی بن الحسین علیه السلام یقول ما بهمت البهائم فلم تبهم عن اربع معرفتها بالرب ومعرفتها
بالموت ومعرفتها بالانثی من الذکر ومعرفتها بالمرعی الخصب شرح ما شرطیه و برای عموم
بهمت بباء یک نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب تفعیل است التبهیم جدا کردن حیوان از
تمییز البهائم بفتح باء یک نقطه وکسر همزه جمع بهیمه بفتح باء ستوران باعتبار اینکه تمیز ندارند فلم
تبهم بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیل جزای شرطست الخصب بکسر خاء بانقطه وسکون
صاد بی نقطه و باء یک نقطه زمینی که گیاه در موافق طبع ستوران باشد و زمین بسیار گیاه
و در اینجا مناسبت یعنی روایتست از ابو حمزه گفت که بود امام زین العابدین علیه السلام میگفت
که هر چیزی که جدا کرده شده باشد از آن ستوران پس جدا کرده نشده اند از چهار
معرفت اول معرفت آنها بصاحب کل اختیار خود و دویم معرفت آنها بمرگ و سیم معرفت آنها بماده
از نر و چهارم معرفت آنها بچراگاه مناسب حال هر کدام آنها نهم اصل عن السکونی عن
ابی عبد الله علیه السلام قال لکل شیء حرمة وحرمة البهائم فی وجوهها شرح روایتست از سکونی از امام

جعفر صادق

جعفر صادق علیه السلام گفت که برای هر چیزی عزتیست و عزت ستوران در رویهای آنهاست مراد اینست
که چیزی بر روی آنها نباید زد دهم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال مهما ابهم علی البهائم
من شیء فلا یبهم علیها اربع خصال معرفة ان لها خالقا ومعرفة طلب الرزق ومعرفة الذکر من الانثی
ومخافة الموت شرح مهما بفتح میم وسکون ها اسم است ومتضمن معنی شرطست و مرفوعست محلا
و مبتداست ابهم بباء یک نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال خبر مبتداست الابهام پنهان کردن
و آن ضد تصریح است من برای بیان مهماست فلا یبهم بصیغه غایب یا غایبه مجهول باب افعال
مرفوع و مجزوم میتواند بود یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر چه مخفی شد
بر ستوران که چیزی باشد پس مخفی نخواهد شد بر آنها چهار خصلت اول شناخت اینکه آنها راست
آفریدگاری و دویم شناخت راه طلب روزی که رفتن بچراگاه مناسبست و سیم شناخت نر از
ماده و چهارم ترس مردن یازدهم اصل عن مسمع بن عبد الملک عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله اضربوها علی النفار ولا تضربوها علی العثار شرح این ظاهر است از شرح حدیث ششم
این باب دوازدهم اصل عن یعقوب بن جعفر قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول علی کل منخر من الدواب
شیطان فاذا اراد احدکم ان یلجمها فلیسم الله عز وجل شرح المنخر بفتح میم وسکون نون وفتح وکسر خاء
بانقطه و راء بی نقطه سوراخ بینی یلجمها بصیغه معلوم باب افعالست یعنی روایتست از یعقوب بن
جعفر گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که بر هر سوراخ بینی از ستوران شیطانیست
پس چون اراده کند یکی از شما لجام کند آنها را پس باید که نام برد الله عز وجل را سیزدهم اصل
عن ابی عبیدة عن احدهما علیهما السلام قال اذا دابة استصعبت علی صاحبها من لجام ونفار فلیقرأ
فی اذنها او علیها افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه یرجعون
شرح نزدیک باین گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث بیست و یکم باب فضل القرآن که
باب سیزدهم است در نسخ نفار بفتح نون و فا و راء بی نقطه است بمعنی رم کردن و آن مناسب این
مقام نیست و ظاهر اینست که بقاف باشد بمعنی زدن یا بمعنی کندن و بر هر تقدیر عبارت باشد از
نعلبندی باعتبار اینکه مشتمل است بر زدن میخ نعل و تراشیدن سم او علیها بمعنی بر اینست

که کاهی بغیر نیت خواندن در گوش یعنی روایتست از ابو بصیر از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که گفت
که هرگاه ستوری که سرکشی کند بر صاحبش از لجام و نعلبندی و مثل اینها باید که خواند در گوش آن یا بر آن
از سوره آل عمران که آیا غیر دین الله را که اسلام است میخواهند و حال آنکه برای او مطیع و منقاد شد
هر که در آسمانها و زمین است خواهی نخواهی یا بمعنی که هیچکس از مشیت و اراده و قضا و قدر و اذن او
سر نمی پیچد و بیان این گذشت در کتاب التوحید در حدیث دویم باب فی انه لایکون شیء فی الارض
ولا فی السماء الا بسبعة که باب بیست و یکم است و سوی او بر گردانیده میشوند برای حساب و جزای
عمل چهاردهم اصل عن هشام بن سالم قال قال ابو عبد الله علیه السلام ان من الحق ان یتقی الراکب الماشی فی الطریق
شرح للمؤمن بفتح حاء بی نقطه و تشدید قاف بکار آمدنست و در بعض نسخ بجای آن الجنة بفتح جیم و سکون واو
و راء بی نقطه است و اول در صورتیست که راه تنگ باشد و ممر دیگر نباشد سوای آنچه پیاده در آن است
و دویم در صورتیست که راه فراخ باشد و متعدد باشد الطریق منصوبست بفعل محذوف بتقدیر ارید
یا اطلب مثل غیر آنکه دریابد که بتقدیر نطلب غیر آنکه است یعنی روایتست از هشام بن سالم گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که از جمله حقست اینکه گوید سوار پیاده را که میخواهم راه را
پانزدهم اصل وباسناده قال خرج امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله وهو راکب فمشوا معه فقال الکم
حاجة قالوا لا ولکنا نحب ان نمشی معک فقال لهم انصرفوا فان مشی الماشی مع الراکب مفسدة للراکب
ومذلة للماشی شرح ضمیر مشوا راجع است بشیعه که غیر غلام و اینگونه است مفسده و مذله بصیغه
اسم مکان برای کثرت است یعنی وبسند حدیث سابق گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بیرون آمد
امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله بر حالی که او سوار بود پس شیعه پیاده رفتند با او پس گفت که آیا
شما راست کاری با من گفتند که نه ولیکن ما دوست میداریم که پیاده رویم با تو پس گفت ایشان را که
برگردید چه بدرستی که رفتن پیاده با سوار محل فساد بسیار است برای سوار و محل خواری بسیار است
برای پیاده شانزدهم اصل عن ابراهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
اذا رکب الرجل الدابة فسمی ردفه ملک یحفظه حتی ینزل واذا رکب ولم یسم ردفه شیطان فیقول له
تغن فان قال لا احسن قال له تمن فلا یزال یتمنی حتی ینزل وقال من قال اذا رکب الدابة بسم الله

لاحول

لاحول ولا قوة الا بالله الحمد لله الذی هدانا لهذا الامر سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین
حفظت له نفسه ودابته حتی ینزل شرح ردفه براء بی نقطه و دال بی نقطه و فا بصیغه ماضی غایب
معلوم باب علم و نصر است تغن بفتح غین با نقطه و تشدید نون مفتوحه بصیغه امر معتل اللام
باب تفعیل است التغنی غزل گفتن و معشوق را مدح کردن و سرود کردن و همه اینجا مناسبست احسن
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال است تمن بفتح میم و تشدید نون مفتوحه بصیغه امر معتل
اللام باب تفعیل است التمنی آرزو کردن و حدیث نفس گفتن بکسی و هر دو اینجا مناسبست و اول مثل
اینکه کسی که غزل خوب نتواند گفت در فکر آن شود و با خود گوید که کاش میتوانستم گفتن رکبانا بسم
علم است الامر منصوبست بفعل محذوف بتقدیر توفقنا الامر تتمه آیه در سوره اعراف اینست که وما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ونودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم
تعملون یعنی روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله که چون سوار شد مرد بر ستور و یاد کند نام خدا را ردیف شد او را فرشته که نگاه میدارد او را
تا آنکه فرود آید و چون سوار شد و نام نبرد الله را ردیف شد او را شیطانی پس میگوید او را که شعر
عاشقانه بخوان پس اگر مرد گوید که خوب نمیتوانم شیطان میگوید او را که آرزو کن آنچه را میتوانی
پس پیوسته آرزوی خام میکند تا آنکه فرود آید و رسول الله صلی الله علیه وآله گفت که هر که گفت
چون سوار شد بر ستور اکمال مجموع بسم الله نیست که هیچ عزم کردن از کاری و نه قوت عزم کسی
بر کاری مگر بمدد الله که همه سپاس الله راست آنکه راه نمود ما را برای این و نبودیم برای اینکه
راه یابیم اگر نه بود اینکه راه نمود ما را الله هر آینه بتحقیق آوردند رسولان صاحب کمال اختیار ما کار
آمدنی را و اهل بهشت ندا کرده شدند که این بهشت بمیراث داده شدید با آن بسبب آنچه بودید
در دار دنیا که میکردید و آیت سوره زخرف که ای منزه آنکه فرمان کرد برای ما اینرا و نبودیم برای آن
بر فرمان در آورندگان محفوظ شد برای او خودش و ستورش تا آنکه فرود آید هفدهم اصل علی بن
ابراهیم وغیره رفعه قال خرج عبد الصمد بن علی ومعه جماعة فبصر بابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام
مقبلا راکبا بغلا فقال لمن معه مکانکم حتی اضحککم من موسی بن جعفر فلما دنا منه قال له

یا هذه الدابة التی لا یدرك علیها الثأر و لا تصلح عند النزال فقال له ابو الحسن علیه السلام تطأطأت عن سمو
الخیل و تجاوزت قموء العیر و خیر الامور اوساطها فافحم عبد الصمد فما احار جوابا شرح عبد الصمد
بن علی بن عبد الله بن العباس بن عبد المطلب از ارکان دولت عباسیه بوده تهزؤا بضم است مکانکم
منصوب باغراست بتقدیر الزموا و مانند آن لا یدرك بصیغه نفی مجهول باب افعال است الثأر
بفتح ثاء سه نقطه و سکون همزه و راء بینقطه کشنده خویش کسی و خون خواهی و خون ریخته بناحق
لا تصلح بصیغه غایبه باب منع و حسن است النزال بکسر نون و زاء با نقطه مصدر باب مفاعله
تطأطأت بدو طاء بینقطه و دو همزه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعلل است سمو بضم سین
بینقطه و ضم میم و تشدید واو است خیل بفتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
جمع فرس بغیر لفظش است قموء بضم قاف و ضم میم و سکون واو و همزه است که گاهی منقلب میشود
بواو و عیر بفتح عین بینقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بینقطه است لو نفله و حار
بینقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است یعنی روایت کرده علی بن ابراهیم و غیر او
هر کدام بالا برده سند خود چنین که گفت که از خانه خود بیرون آمد عبد الصمد بن علی و با او بودند جماعتی
پس دید و برخورد به ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام در حالی که رو بروی آمد سوار بود استری را پس عبد
الصمد گفت جمعی را که با او بودند نگاه دارید جای خود را تا خندانم شما را از موسی بن جعفر پس
وقتی که نزدیک شد امام با او گفت امام را که چیست این ستوری که در یافته نمیشود بر آن
دشمن خون و حرب نمیشود نزد محاربه پس گفت او را ابو الحسن علیه السلام پست شدی از رفعت اسبان
و تجاوز کردی پستی خر را و بهترین چیزها وسطهای آنهاست پس ملزم شد عبد الصمد پس جواب نداد
هیچ جوابی چهارم اصل عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین صلوات الله
علیه قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یرتدف ثلثة علی دابة فان احدهم ملعون شرح لا یرتدف
براء بینقطه و دال بینقطه و فاء بصیغه نفی یا نهی غایب معلوم باب افتعال است احدهم عبارتست از کسی
بعد از سوار شدن دو کس سوار شود خواه در پیش و خواه در میان و خواه در پس اگر یکی از آن
دو کس غاصب و واجب النزول باشد یعنی روایتست از علی بن اسباط بفتح همزه و سکون سین بینقطه

وبا

و باء یکنقطه و طاء بینقطه از عمش یعقوب بن سالم که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
است نسبت داده حدیث را با مامی که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که ردیف یکدیگر نمیشوند سه کس بر یک ستور چه بدرستی که یکی از ایشان ملعونست
باب سیم اصل باب آلات الدواب شرح این باب بیان اسباب ستورانست در این باب شش حدیث است
اول اصل عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال السرج مرکب ملعون للنساء
شرح ملعون مرفوع و صفت مرکب و ملعون بودن سرج باعتبار سوار شدن است یعنی روایتست از محمد بن
ابی عمیر از بعض یاران خود از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زین جای سواری ملعونست برای زنان
دویم اصل عن سماعة قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن جلود السباع فقال ارکبوها و لا تلبسوا شیئا
منها تصلون فیه شرح سباع بکسر سین بینقطه و تخفیف باء یکنقطه و الف و عین بینقطه است
ارکبوها از باب علم است و امر برای اباحتست و لا تلبسوا از باب علم است و نهی برای تحریم است
تصلون جمله حالیه است ضمیر فیه راجع بشیء است یعنی روایتست از سماعه بفتح سین بینقطه
و تخفیف میم و عین بینقطه گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از پوستهای درندگان مثل
پوست پلنگ پس امام گفت که سوار شوید آنها را و مپوشید چیزی از آنها در حالی که نماز گذارید
در آن سیم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن السرج و اللجام فیه
الفضة ایرکب به فقال ان کان مموها لا یقدر علی نزعه فلا بأس و الا فلا یرکب به شرح
یرکب بهمزه و جاء بصیغه مضارع مجهول از باب علم است باء در به برای آلتست و ضمیر راجع بهر یک از سرج
و لجام است باعتبار هر یکی آن که آهنخامه است المموه بمیم و واو و هاء بصیغه اسم مفعول باب
تفعیل است اندود کرده شده بآب نقره یا آب طلا ماخوذ است از ماء بمعنی آب زیرا که اصلش موه بفتح
میم و فتح هاء و واو و هاء بوده لا یقدر بصیغه نفی مضارع غایب معلوم مجهول باب ضرب و ظرف
نایب فاعل است ضمیر نزعه راجع است بما که مفهوم است از مموه یعنی روایتست از علی بن جعفر
از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زین و لجام که در آنست نقره آیا سواری
کرده میشود بر آن زین و لجام امام گفت که اگر بوده باشد در آهنخامه آن زین و لجام اندود کرده

شده باشد بترقی که توانایی نمیشود بر جدا کردن آن آب لغزه پس نیست بر ولی آن سواری و اگر جهان باشد
پس سواری کرده نمیشود با آن زین و لجام چهارم اصل عن خالد بن سدير قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام
يقول قال النبي صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام اياك ان تركب ميثرة حمراء فانها ميثرة ابليس شرح
الميثرة بكسر ميم وسكون يا دو نقطه در پايين منقلبه از واو وفتح ثا سه نقطه و را بی‌نقطه جامه که
بالای پالان تحت زین پوشند و تاج پوشند و عبا چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث بیست و هفتم
باب اللباس التي تكره الصلوة فيه وما لا تكره که باب ششم است و در کتاب الزي والتجمل والمروة در
حدیث ششم باب لبس الحرير والديباج که باب یازدهم است و مراد اینجا زین پوشی است که ابریشم
محض است بقرینه حدیث آینده ابن اثیر در نهایه گفته که فيه انه نهى عن ميثرة الارجوان الميثرة
بالكسر مفعلة من الوثارة يقال وثر وثارة فهو وثير اي وطي لين واصلها موثرة فقلبت الواو ياء لكسرة الميم
وهي من مراكب العجم تعمل من حرير او ديباج يعنی روایت است از خالد بفتح خا بی‌نقطه و تخفیف لام
ابن سدیر بفتح سین بی‌نقطه و کسر دال بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه گفت که
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را که دور دار از اینکه
خود را و بپرهیز از آنکه سوار شوی زین پوشی را که سرخ است چه بدرستی که آن زین پوش ابلیس است
پنجم اصل عن ابراهيم بن ... المدايني عن ابي عبد الله عليه السلام ان علي بن الحسين عليهما السلام كان
يركب على قطيفة حمراء شرح روایت است از ابراهیم بن ... مداینی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه
علی بن الحسین علیه السلام بود که سوار میشد بر قطیفه سرخ که ابریشم محض نبود ششم اصل عن مسمع عن
ابي عبد الله عليه السلام قال كانت برة ناقة رسول الله صلى الله عليه وآله من فضة شرح البرة بضم با یک نقطه
و تخفیف را بی‌نقطه و تا دو نقطه که بجای واو و لام الفعل محذوف است حلقه بینی شتر یعنی روایت است
از مسمع بکسر میم و سکون سین بی‌نقطه و فتح میم دویم و عین بی‌نقطه ابن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بود حلقه بینی ناقه رسول الله صلی الله علیه وآله از نقره باب چهارم اصل باب اتخاذ الابل شرح
این باب بیان فواید گرفتن شتران در این باب یازده حدیث است اول اصل عن عبد الله بن سنان
عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان علي بن الحسين عليه السلام كان ليبتاع الراحلة بمائة دينار يكرم

بها نفسه صلوات الله عليه وعلى آبائه وابنائه شرح الراحلة بحا بی‌نقطه و الف و کسر حا بی‌نقطه و
تخفیف لام شتری که برای سواری است ماخوذ است از رحل بفتح را و سکون حا بمعنی زین شتر
یکرم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب افعال است یعنی روایت است از عبد الله بن سنان
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که علی بن الحسین علیه السلام بود که هر آینه میخرید راحله را
بصد دینار طلا گرامی میداشت با آن خود شتر را صلوات الله علیه وعلی آبائه وابنائه دوم اصل عن صفوان
الجمال قال قال ابو عبد الله عليه السلام لو يعلم الناس كنه حملان الله على الضعيف ما غالوا ببهيمة شرح صفوان
جمال شتر بکرایه میداد در راه مکه و متعارف است که بکرایه دهندگان شتر راکبان را تکلیف فرود
آمدن و پیاده رفتن در بعضی راه میکنند برای ضعف شتران و امام این کلام را برای نفی از آن
تکلیف گفته الکنه بضم کاف و تشدید نون و سکون و ها منتهای چیزی الحملان بضم حا بی‌نقطه و سکون میم مصدر
باب ضرب برداشتن بار و مراد اینجا بر طرف کردن سنگینی و آزار رسانیدن بار است ضعیف
اینجا عبارت است از شتر لاغر که در راه مکه است موافق سوره حج وعلى كل ضامر ياتين من كل فج
عميق ما نافیه است غالوا بغین با نقطه و الف و فتح لام بصیغه ماضی غایب معلوم معتل اللام
واوی باب مفاعله است المغالاة قرار دادن صاحب چیزی بها معتد به برای آن چیز و مراد
اینجا عزیز داشتن شتر و تکلیف پیاده شدن راکب آن است تا مبادا که شتر تلف شود و قیمتش
نقصان صاحبش شود و مراد بر بهیمه اینجا شتر راه مکه است موافق آنچه می آید در حدیث چهارم
این باب مقصود امثال این حدیث بیان مبالغه حملان است ولیکن منافاتی ندارد با وجوب
رعایت شتران نظیر لو تكاشفتم لما تدافنتم یعنی روایت است از صفوان شتردار گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که اگر میدانستند مردمان قدر برداشتن الله تعالی ثقل بارها برای
شتر ضعیف در راه مکه قدر و قیمت معتد به قرار نمیدادند برای شتری که در زیر حاجی باشد در زیر
بار داشت سیم اصل عن ... بن ابراهيم عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
ان على ذروة كل بعير شيطان فامتهنوها لانفسكم وذللوها واذكروا اسم الله فانما يحمل الله شرح
الذروة بضم و کسر ذال با نقطه و سکون را بی‌نقطه بالای چیزی امتهنوها بود بصیغه امر

باب افتعال است وضمیر منصوب راجع بقدر است الامتهان بکار فرمودن چیزی ومراد اینجا بار نهادن
بر پشت شتر است ذللوها بذال ودولام بصیغه امر از باب تفعیل است التذلیل فرمان برداری کردن ومراد
اینجا عدم مضایقه در گذاشتن بار سنگین بر پشت شتر لایق آن بار است واین اشارتست باینکه
سبکبار کردن آن شتر در راه مکه مثلا باعث طغیان شتر وانداختن بار و راکبست فادرقا مابرای
بیانست یحل بحا بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب واشارتست بآنچه مذکور شد در شرح حدیث
سابق برای بیان اینکه مغالاة بهیمه نباید کرد یعنی روایتست از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که بر پشت هر شتری شیطانیست
پس کار فرمایید بپشت شتر را بآنجا خود تان وفرمان بردار کنید بپشت شتر را ومذکور کنید نام الله را
در وقت بار سنگین گذاشتن بر آن چه جز این نیست که بار برمیدارد الله تعالی چهارم اصل
عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلم قال لو یعلم الحاج ماله من الحملان ما غالی احد ببعیره شرح بیان
حالات ومقالات شد در شرح حدیث دوم این باب یعنی روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق ع
گفت که اگر میدانستی حاجی که چیست برای او از حمله بار برداشتن الله تعالی قرار بهای مصعب نمیداد کسی
برای شتری در راه مکه پنجم اصل عن عبد الله بن ابی یعفور قال خرجت الی ابی عبد الله علیه السلم وانا امشی
عرض ناقتی فقال ما لک لا ترکب فقلت ضعفت ناقتی فاردت ان اخفف عنها فقال رجلک الله ارکب فان
الله یحمل عن الضعیف والقوی شرح یحمل بیان شده در شرح حدیث سیم این باب یعنی روایتست
از عبد الله بن ابی یعفور گفت که گذشتم بر امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که من پیاده میرفتم در پهلوی
ناقه خود در راه مکه پس امام گفت که چیست ترا که سوار نمیشوی پس گفتم که سست شده ناقه من
پس خواستم که سبک کنم بار را از او پس امام گفت که رحمت کناد ترا سوار شو چه بدرستی که الله
برمیدارد از شتر سست وشتر توانا در راه مکه ششم اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم قال
نهی رسول الله صلی الله علیه وآله ان یتخطی القطار قیل یا رسول الله ولم قال لانه لیس من قطار الا
وما بین البعیر الی البعیر شیطان شرح یتخطی بخاء بانقطه وطاء بی نقطه والف منقلبه از واو بصیغه
مضارع غایب مجهول باب تفعل است التخطی گذشتن از جای بگام نهادن القطار بفتح قاف وتخفیف طاء
بنقطه

١٧٣ بنقطه وراء بی نقطه شتران از پی یکدیگر وان مرفوع ونایب فاعل است یعنی روایتست از کسی که مذکور
کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از اینکه بگام گذشته
شود از میان قطار شتر گفته شد که ای رسول الله وچرا گفت نیست هیچ قطاری مگر بر حالی که در
میان شتر تا شتر شیطانیست مراد اینست که در آن گذشتن بیم ضرر است هفتم اصل عن الحسین بن
عمر بن یزید عن ابیه قال اشتریت ابلا وانا بالمدینة مقیم فاعجبتنی اعجابا شدیدا فدخلت علی ابی
الحسن الاول علیه السلم فذکرتها له فقال ما لک وللابل اما علمت انها کثیرة المصائب قال فمن اعجابی بها
اکریتها وبعثت بها مع غلمان لی الی الکوفة قال فسقطت کلها فدخلت علیه فاخبرته فقال فلیحذر الذین
یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم شرح کثیرة المصائب یعنی اینست که آفت
بسیار میرسد و مذمت داشتن ابل گذشت در کتاب المعیشة در حدیث ششم باب فضل الزراعه که بآب
مدونیست ومعلوم است ومن در نحن برای سببیت است اکریتها براء بی نقطه ویاء دو نقطه در پایین
بصیغه ماضی متکلم معلوم باب افعال است سقطت بسین بی نقطه وقاف وطاء بی نقطه بصیغه ماضی
غایبه معلوم باب نصر است کلها مرفوع وتاکید ضمیر مستتر در سقطت است یعنی روایتست از حسین بن عمر بن
یزید از پدرش گفت که خریدم شتران را بر حالی که من در مدینه مقیم بودم پس خوش آمد آنها مرا خوش
آمدنی سخت پس داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلم پس یاد کردم آنها را برای او پس امام گفت که
چه کار است ترا و شتران را با یکدیگر آیا ندانستی که آنها بسیار آفاتند راوی گفت که پس از خوشحال شدن من
با آنها بعضی امام را نشنیدم وبکرایه دادم آنها را وفرستادم آنها را با غلامان که مرا بودند بسوی کوفه
راوی گفت که پس امام گفت از سوره نور که پس باید احتراز کنند جمعی که عدول میکنند از امر رسول الله صلی
الله علیه وآله از اینکه برخورد ایشان را امتحانی در دنیا بنقص در اموال والنفس ویا عذابی دردناک
در آخرت اشارتست باینکه وحی بود حکم رسول او در صلی الله علیه هشتم اصل عن صفوان الجمال
قال قال ابو عبد الله علیه السلم یا صفوان اشتر لی جملا وخذه اشوه فانه اطول شیء اعمارا فاشتریت له جملا
بثمانین درهما فاتیته به وفی حدیث آخر قال اشتر لی السود القبح فانها اطول شیء اعمارا شرح الاشوه
بفتح همزه وسکون شین بانقطه وفتح واو وهاء به شکل ترشیح هرد وجا عبارت از شتر است سود بضم

سین بی‌نقطه و سکون واو و دال بی‌نقطه جمع اسود است قباح بکسر قاف و تخفیف با یکنقطه و الف و حاء
بی‌نقطه جمع قبیح است یعنی روایتست از صفوان جمال که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ای صفوان
خریداری کن برای من شتری نر را و فرا گیر آنرا بدشکل‌تر چه بدرستی که آن درازتر شترانست باعتبار عمرها پس
خریدیم برای او شتری نر را بهشتاد درهم پس آوردیم نزد او آنرا و در حدیثی دیگر از صفوان اینست که امام علیه السلام
گفت که خریداری کن برای من سیاهان بدشکلها را چه بدرستی که آنها درازتر شترانست باعتبار عمرها
نهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابیه میمون قال خرجنا مع ابی جعفر علیه السلام الی ارض
بطیبة و معه عمرو بن دینار و اناس من اصحابه فاقمنا بطیبة ما شاء الله و رکب ابو جعفر علیه السلام علی جمل
صعب فقال له عمرو بن دینار ما اصعب بعیرک فقال او ما علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان علی
ذروة کل بعیر شیطانا فامتهنوها و ذللوها و اذکروا اسم الله علیها فانما یحمل الله ثم دخل مکة و دخلنا معه
بغیر احرام شرح ضمیر قال راجع بسوی امام محمد باقر علیه السلام و میمونست الطیبه بکسر طاء بی‌نقطه و سکون یاء دو والحجاز
نقطه در پایین و باء یکنقطه بیرون حرم مکه عمرو بن دینار تابعی که یکی از فقهاست ضمیر اصحابه راجع بامام
و راجع بعمرو میتواند بود و اناس بضم همزه و تخفیف نون و سین بی‌نقطه است رکب از باب علم است الصعب
بفتح صاد بی‌نقطه و سکون عین بی‌نقطه و باء یکنقطه شتر ناهموار و آنست ضد ذلول است ما اصعب فعل
تعجب است بعیر منصوب است همزه در او ما علمت برای استفهام توبیخی است و واو برای عطف بر مقدر
و مراد تجهیل المخاطب در اظهر و اظهر بعد از تجهیل و در غیر آنست و استشهاد باعتبار امر در فامتهنوها و
ذللوها است که بیان شد در شرح حدیث سیم از باب بغیر احرام اشارتست باینکه عمری نرسیده
بود که شرط وجوب یا استحباب احلال احرام باشد که گذشت در کتاب الحج در حدیث یازدهم باب من جاوز
میقات ارضه بغیر احرام او دخل مکة بغیر احرام که باب هفتاد و ششم است و در بعض احادیث باب المتمتع تعرض
له الحاجة خارج من مکة بعد احلاله که باب صد و چهل و هشتم است یعنی روایتست از عبد الله بن میمون
قداح از امام جعفر صادق علیه السلام و او از پدر خویش میمون که گفت که از مکه بیرون رفتیم با امام محمد باقر علیه السلام
سوی زمینی نزدیک بیرون حرم بود با او بود عمرو بن دینار و جمعی از یاران او پس درنگ کردیم در بیرون حرم
چندانکه خواست الله و سوار شد امام محمد باقر علیه السلام بر شتری ناهموار پس گفت او را عمرو بن دینار از

روی طعن که چه ناهموار است شتر تو پس امام گفت که آیا نمیدانستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت
بدرستی که بر بالای هر شتری شیطانیست پس کار فرمایید آنرا و فرمان بردار کنید آنرا و یاد کنید نام الله را
بر آن چه جز این نیست که بار بر میدارد الله تعالی بعد از آن امام داخل شد مکه را و داخل شدیم با او بی احرام
للحرم دهم اصل عن ابی یعفور عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول ایاکم و الابل فانها اقل الابل اعمارا شرح
روایتست از عبد الله بن ابی یعفور از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که شنیدم از امام میگفت که دور دارید از یکدیگر
خود او شتران سرخ موی را چه بدرستی که آنها کوتاه‌ترین شترانست باعتبار عمرها یازدهم اصل عن عبد الله بن سنان
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عز و جل اختار من کل شیء شیئا اختار من الابل الناقة و من الغنم
الضائنة شرح ضائنه در شتر میان بز و میش است ضائنه بضاد با نقطه و الف و کسر همزه و نون میش ماده
یعنی روایتست از عبد الله بن سنان که گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که
الله عز و جل گزین کرد از هر چیزی چیزی را گزین کرد از شتران شتر ماده را و از گوسفندان میش ماده را
باب پنجم اصل باب الغنم شرح این باب بیان گوسفندانست در این باب نه حدیثست اول اصل عن اسحق
بن جعفر قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا بنی اتخذ الغنم و لا تتخذ الابل شرح روایتست از اسحق
بن جعفر که گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای پسرک من فرا گیر گوسفند را خواه بز و خواه
میش و فرا مگیر شتر را دوم اصل عن عمر بن ابان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله نعم المال الشاة شرح روایتست از عمر بن ابان از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که خوب مالیست گوسفند سیم اصل عن عبد الله بن سنان عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله نظفوا مرابضها و امسحوا رعامها شرح
نظفوا بنون و ظاء با نقطه و فاء بصیغه امر از باب تفعیلست المرابض بفتح میم و راء بی‌نقطه و کسر
باء یکنقطه و ضاد با نقطه جمع مربض بفتح میم و کسر باء خوابگاههای گوسفندانست الرعام بضم راء
بی‌نقطه و عین بی‌نقطه آب بینی گوسفندانست و آنچه که روان شده باشد یعنی روایتست
از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که پاکیزه کنید
خوابگاههای گوسفندانرا و بر طرف کنید آب بینی گوسفندانرا چهارم اصل و بهذا الاسناد

عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اتخذ اهل بيت شاة اتاهم الله برزقها وزاد في ارزاقهم وارتحل عنهم
الفقر مرحلة فان اتخذوا شاتين اتاهم الله بارزاقهما وزاد في ارزاقهم وارتحل عنهم الفقر مرحلتين
وان اتخذوا ثلاثا اتاهم الله بارزاقهم وارتحل عنهم الفقر راسا شرح اتاهم از باب ضرب
است بلای تعدیه است اتاهم الله بارزاقهم مشتمل بر اقتصار است بنابر ظهور مراد که اتاهم الله
بارزاقها وزاد في ارزاقهم يعني وباين سند حديث سابق روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام که گفت
که چون فرا گرفتند و نگاه داشتند خانواده گوسفندی را داد الله ایشان را روزی آن گوسفند و زیاد
کرد در روزیهای آن خانواده و کوچ کرد از ایشان نیازمندی یک کوچ و اگر نگاه داشتند
دو گوسفند را داد ایشان را الله روزیهای آن دو و زیاد کرد در روزیهای آن خانواده و کوچ کرد
از ایشان نیازمندی دو کوچ و اگر نگاه داشتند سه گوسفند را داد الله ایشان را روزیهای
ایشان و کوچ کرد از ایشان نیازمندی بالکلیه پنجم اصل عن محمد بن عجلان قال سمعت
ابا جعفر عليه السلام يقول ما من اهل بيت يكون عندهم شاة لبون الا قدسوا كل يوم مرتين
قلت وكيف يقال لهم قال يقال لهم بوركتم بوركتم شرح لبون بفتح لام وتخفيف با يک نقطه
مرفوع وصفت شاة است قدسوا بقاف ودال بی نقطه وسين بی نقطه بصيغه مجهول باب
تفعيل است التقديس تطهير ومراد اينجا بی عيب شمردنست بوركتم جمله خبريه دعائيه ميتواند
بود دو بار باعتبار اينست که گوسفند در هر روز نزد شب دو بار دوشيده ميشود روايتست
از محمد بن عجلان بفتح عين وسکون جيم گفت که شنيدم از امام محمد باقر عليه السلام ميگفت که نيست
هيچ خانواده که باشد نزد ايشان گوسفندی شيرداری مگر آنکه بی عيب شمرده شدند در هر
روزی دو بار گفتم و چگونه گفته ميشود ايشان را امام گفت که گفته ميشود ايشان را برکت
داده شديد برکت داده شديد ششم اصل عن محمد بن مارد قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام
يقول ما من مؤمن يكون في منزله عنز حلوب الا قدس اهل ذلك المنزل وبورك عليهم فان كانت
اثنتين قدسوا وبورك عليهم في كل يوم مرتين قال فقال بعض اصحابنا وكيف يقدسون قال
يقف عليهم ملك في كل صباح فيقول لهم قدستم وبورك عليكم وطبتم وطاب ادامكم قال قلت

وما معنى قدستم قال طهرتم شرح العنز بفتح عين بی نقطه وسکون نون وزا با نقطه ماده بز حلوب
بفتح حا بی نقطه وتخفيف لام مضموم وسکون واو وبا يک نقطه فعول بمعنى مفعولست يعنی دوشيده
شده وآن در گوسفند و در شير شتر مستعمل ميشود وبنابر اول مرفوع وصفت عنز است وبنابر
دوم مجرور ومضاف اليه است قدس بصيغه مجهول باب تفعيل است منافاة نيست ميان وحدت
تقديس اينجا و تعدد در حديث سابق زيرا که ميتواند بود که تقديس و برکت تبريک راجح شود
بد و تقديس با نگاه داشتن عنز افضل از نگاه داشتن ضانيه باشد واحتمال دارد
ما سبق ظاهر حديث يازدهم باب سابق نيست ادام بکسر همزه وتخفيف دال بی نقطه است
يعني روايتست از محمد بن مارد بميم و را بی نقطه ودال بی نقطه گفت که شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام
ميگفت که نيست هيچ مؤمنی که باشد در منزل او ماده بزی که دوشيده شده باشد مگر آنکه تقديس
کرده شدند اهل آن منزل و برکت کرده شد بر ايشان پس اگر باشد دو ماده بز تقديس کرده شدند
و برکت کرده بر ايشان در هر روز دو بار راوی گفت که پس گفت بعض ياران ما که چگونه تقديس کرده
ميشوند امام گفت که می ايستد بر سر ايشان فرشته در هر صبحی پس ميگويد ايشان را که تقديس کرده
شديد و برکت کرده شديد شما و پاکيزه شديد و پاکيزه شد نانخورش شما راوی گفت که گفتم
و چيست معنی تقديس کرده شديد گفت که پاک کرده شديد از عيب هفتم اصل عن جابر عن
ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعمته ما يمنعك ان تتخذي في بيتك بركة
قالت يا رسول الله ما البركة قال شاة تحلب فانه من كان في داره شاة تحلب او نعجة او بقرة
تحلب فبركات كلهن شرح داشتن غنم و بقر گذشت در کتاب المعيشة در حديث ششم باب
فضل الزراعة که صد و بيست و چهارم است يعني روايتست از جابر از امام محمد باقر عليه السلام
گفت که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله عمه خود صفيه را که چه مانع ميشود ترا از اينکه نگاه
داری در خانه تو برکتی را گفت که ای رسول الله چيست برکت گفت که گوسفندی که دوشيده شود
چه بدرستی که شان اينست که هر که باشد در سرای او ميشی که دوشيده شود يا ماده بزی
يا ماده گاوی که دوشيده شود پس برکتهاست همگی آنها برای او هشتم اصل عن ابي الجارود

عن ابی جعفر علیه السلام قال دخل رسول الله صلی الله علیه وآله علی ام سلمة فقال لها ما لی لا اری فی بیتک البرکة
قالت بلی والحمد لله ان البرکة لفی بیتی فقال ان الله عز وجل انزل ثلث برکات الماء والنار والشاة
شرح الماء بحذف ونظایرش منصوب مرفوع سیتلد بعد والنار اشارتست بامثال آیت سوره واقعه
نحن جعلناها تذکرة ومتاعا للمقوین بسبب هر خانه که در آن نان و مانند آن بجهته نشود کثرت
یعنی روایتست از ابو الجارود بجیم وراء بی نقطه ودال بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که داخل
شد رسول الله صلی الله علیه وآله بر ام سلمه پس گفت او را که چیست مرا که نمی بینم در خانه تو برکت را
گفت که بلی هست و سپاس الله راست بدرستی که برکت هر آینه در خانه منست پس رسول صلی الله علیه
وآله گفت که بدرستی که الله عز وجل فرو فرستاد بقضا و قدر خود سه برکت را آنها آب و آتش و گوسفند
نهم اصل عن سلیمان الجعفری رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال من اهل بیت تروح علیهم ثلثون
شاة الا لم تزل الملائکة تحرسهم حتی تصبحوا شرح تروح براء بی نقطه وواو وحاء بی نقطه
بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است الرواح بفتح راء برگشتن سوی منزل در آخر روز والا
بکسر همزه وتشدید لام است تحرسهم بحاء بی نقطه وراء بی نقطه وسین بی نقطه بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب نصر است یعنی روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است بالا برد سند
حدیث را سوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست هیچ خانواده که در آخر روز وارد شود بر ایشان
سی گوسفند مگر آنکه همیشه پاسبانی میکنند ایشان را فرشتگان تا آنکه صبح کنند باب ششم
اصل باب سمة المواشی شرح السمة بکسر سین بی نقطه وتخفیف میم مصدر معتل الفاء واوی
باب ضرب نشان کردن بداغ المواشی جمع ماشیه شتران و گوسفندان و مانند آنها از چرندگان
یعنی این باب بیان داغ کردن چرندگانست در این باب دو حدیث است اول اصل عن یونس بن
یعقوب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام اسم الغنم فی وجوهها فقال سمها فی آذانها شرح اسم بفتح
همزه وسکون سین بی نقطه وتخفیف میم مضموم بصیغه مضارع متکلم معلوم معتل الفاء واوی
باب ضرب بتقدیر استفهام است سمها بکسر سین وسکون میم بصیغه امر است آذانها بهمزه و
الف است یعنی روایتست از یونس بن یعقوب گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا داغ کنم

گوسفندانرا

گوسفندان را در رویهای آنها گفت داغ کن آنها را در گوشهای آنها دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن سمة المواشی فقال لا بأس بها الا فی الوجوه شرح روایتست از عبد الله بن سنان
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از داغ کردن چرندگان گفت نیست پروایی با آن مگر در رویهای
آنها باب هفتم اصل باب الحمام شرح حمام بفتح حاء بی نقطه وتخفیف میم جمع حمامه است و در مثل این جمع تذکیر
وتانیث جایز است یعنی این باب بیان کبوترانست در این باب نوزده حدیث است اول اصل عن معاویة
بن وهب قال الحمام من طیور الانبیاء شرح روایتست از معاویة بن وهب بفتح واو وسکون وفتح هاء
وباء یک نقطه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت کبوتران از جمله مرغان
پیغمبرانند دوم اصل عن عبد الاعلی مولی آل سام قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان اول حمام
کان بمکة حمام کان لاسمعیل علیه السلام شرح روایتست از عبد الاعلی ملازم آل سام گفت که شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت بدرستی که اول کبوترانی که بودند در مکه کبوترانیست که بودند برای اسمعیل علیه السلام
سیم اصل عن حفص بن البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان اصل حمام الحرم بقیة حمام کانت
لاسمعیل بن ابراهیم صلی الله علیهما اتخذها کان یأنس بها وقال ابو عبد الله علیه السلام یستحب ان یتخذ
الطیر المقصوص تأنس به مخافة الهوام شرح حفص بفتح حاء بی نقطه وسکون فاء وصاد بی نقطه است
بختری بفتح باء یک نقطه وسکون خاء با نقطه وفتح تاء دو نقطه در بالا وکسر راء بی نقطه وتشدید یاء
است البقیة بفتح باء یک نقطه وکسر قاف وتشدید یاء دو نقطه در پایین باقی مانده ومراد اینجا عبارتست
از مرغانی که پرواز نکنند بسبب بریدن پر یا مانند آن یأنس بهمزه ونون وسین بی نقطه بصیغه
مضارع مخاطب معلوم باب نصر وحسن وکرم است یستحب بصیغه مضارع غایب مجهول باب استفعال
است یتخذ بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است طیر بفتح طاء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در
پایین جمع طایر است واینجا عبارتست از کبوتران المقصوص بقاف ودو صاد بی نقطه پر بریده تأنس
بصیغه مخاطبست مخافة مصدر میمی ومنصوب ومفعول له است الهوام بفتح هاء وتشدید میم است جمع هامه بتشدید
میم اندوه رسانندگان وجانورانی که در خانه ها بهم میرسند مثل عقرب یعنی روایتست از حفص بن
بختری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که اصل کبوتران حرم مکه بر بریدگان کبوترانیست

که بود برای اسمعیل بن ابراهیم صلی الله علیهما فرا گرفته بود آنها را بود که انس میگرفت با آنها وگفت امام جعفر
صادق علیه السلم که مستحبست اینکه فرا گیرید کبوتران را در خانه که انس گیری با آنها از ترس آزار رسانیدن جن
چهارم اصل عن ابی خدیجة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول هذه الحمام حمام الحرم هی من نسل حمام
اسمعیل بن ابراهیم التی کانت له شرح روایتست از ابو خدیجه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت که این کبوتران که کبوتران حرمند آنها از نسل کبوتران اسمعیل بن ابراهیم اند که بودند برای او
پنجم اصل عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله علیه السلم قال لیس من بیت فیه حمام الا لم یصب اهل ذلک البیت
آفة من الجن ان سفهاء الجن یعبثون فی البیت فیعبثون بالحمام ویدعون الانسان شرح یعبثون
بعین بی نقطه وبا یک نقطه وثا سه نقطه از باب علم است العبث بفتح عین وفتح با بازی کردن یدعون
بفتح دال بی نقطه وضم عین بی نقطه است یعنی روایتست از ابو خدیجه از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که نیست هیچ خانه که در آنست کبوتران مگر آنکه برخورد اهل آن خانه را از آفتی از جانب جن
بیان این آنکه بدرستی که سفیهان جن بهرزه میکاوند در خانه پس بهرزه میکاوند با کبوتران و
وامیگذارند آدمیرا ششم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال اشتکی رجل الی النبی صلی الله
علیه وآله الوحشة فامره ان یتخذ فی بیته زوج حمام شرح روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که شکایت کرد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله تنهائی ودلگیری را امر کرد
او را باینکه فرا گیرد در خانه خود جفتی از کبوتران را هفتم اصل عن زید الشحام قال ذکرت الحمام عند
ابی عبد الله علیه السلم فقال اتخذوها فی منازلکم فانها محبوبة لحقتها دعوة نوح صلی الله علیه وهی آنس
شئ فی البیوت شرح ذکرت بصیغه مجهول غایبه ومعلوم متکلم از باب نصر میتواند بود محبوبة بحا بی نقطه
ودو با یک نقطه است لحقتها بحا بی نقطه وقاف بصیغه ماضی غایبه معلوم از باب علم است ودر بعض
نسخ بصیغه غایبه است وبرهر تقدیر استینافی بیانی محبوبه است ومراد اینست که نوح علیه السلم
در وقت خروج از کشتی دعا کرد برای کبوتران که محبوب خلایق باشند چون حسنی با ایشان نموده
وبجای آورده بودند آنس بهمزه والف افعل التفضیل است یعنی روایتست از زید شحام گفت که
مذکور شد کبوتران نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت که فرا گیرید آنها را در منزلهای شما .

چه بدستی

چه بدستی که آنها خوشترین آنچیزهاست این آنکه لاحق شد آنها را دعای نوح صلی الله علیه وآنها
انس گیرنده ترچیزند در خانها هشتم اصل عن ابی سلمة قال ابو عبد الله علیه السلم الحمام طیر
من طیور الانبیاء علیهم السلم التی کانوا یمسکون فی بیوتهم ولیس من بیت فیه حمام الا لا
یصیب اهل ذلک البیت آفة من الجن ان سفهاء الجن یعبثون فی البیت فیعبثون فی الحمام
ویدعون الناس قال ورایت فی بیت ابی عبد الله علیه السلم حماما لابنه اسمعیل علیهما السلم شرح
روایتست از ابو سلمه بفتح سین بی نقطه وتخفیف لام مفتوحه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که کبوتران مرغانند از جمله مرغان پیغمبران علیهم السلم که بودند که نگاه میداشتند در خانهای
خود ونیست هیچ خانه که در آنست کبوتران مگر آنکه برنخورد اهل آن خانه را آفتی از جانب
جن بیان این آنکه بدرستی که سفیهان جن بهرزه میکاوند با کبوتران وامیگذارند مردمانرا
راوی گفت که ودیدم در خانه امام جعفر صادق علیه السلم کبوتران را برای پسرش اسمعیل علیهما السلم
نهم اصل عن یعقوب بن جعفر قال قال ابو الحسن الاول علیه السلم ونظر الی حمام فی بیته اما من
انسان ینقض بها الانفس الله بها من دخل البیت من عزمة اهل الارض شرح ونظر جمله حالیة است
بتقدیر قد اما من تا آخر مفعول قال است انتقاض بنون وقاف وضاد بانقطه مصدر باب انفعال
بمعنی شکانده شدنست چنانچه در کبوتران بسبب کا ... میباشد ودر نسخ بی تا، وحدتست
وظاهر اینست که تا، وحدت از قلم کاتبان افتاده باشد بقرینه ارجاع دو ضمیر مؤنث بآن وما
موافق ظاهر شرح میکنیم ینقض بصیغه مضارع غایب یا غایبه معلوم باب افتعالست وضمیر
مستتر راجع بحمام است نفر بنون وفا، وراء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است
العزمه بفتح عین بی نقطه وفتح زای با نقطه وتخفیف میم جمع عازم بکسر زای جماعتی از جن
وانس که بجد قصد آزار مردم میکنند یعنی روایتست از یعقوب بن جعفر گفت که گفت امام
موسی کاظم علیه السلم در حالی که نگاه کرد بسوی کبوترانی که در خانه او که نیست هیچ شکانده شدنی
که کبوتران شکانده شوند با آن مگر آنکه دور میکند الله بآن شکانده شدن کسیرا که داخل
خانه را از جمله قصد بد کنند کان را اهل زمین دهم اصل عن داود بن فرقد قال کنت جالسا

فی بیت ابی عبدالله علیه السلام فنظرت الحمام راعبی یقرقر طویلا فنظر الی ابو عبدالله علیه السلم فقال یا داود
اتدری ما یقول هذا الطیر قلت لا والله جعلت فداک قال یدعو علی قتلة الحسین صلوات الله علیه و آله
فاتخذها فی منازلکم شرح راعبی برا بی‌نقطه و کسر عین بی‌نقطه و با یکنقطه موضعیست که در ان
نوعی از کبوتران بسیار میباشند یقرقر بدو قاف و دو را بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب فعلل است القرقره خواندن کبوتر یعنی روایتست از داود بن فرقد بفتح فا و سکون را
بی‌نقطه و فتح قاف و دال بی‌نقطه گفت که بودم نشسته در خانه امام جعفر صادق علیه السلام پس نظر کردم
سوی کبوتران از راعبی که میخواندند در زمانی دراز پس نگاه کرد سوی من امام جعفر صادق علیه السلام
پس گفت که ای داود آیا میدانی که چه میگوید این مرغان گفتم که نه خدا قسم قربانت شوم
گفت که نفرین میکنند بر قاتلان امام حسین صلوات الله علیه و آله پس فرا گیرید در منزلهای شما
آنها را یازدهم اصل عن یحیی الازرق قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان حفیف اجنحة الحمام
لیطرد الشیاطین شرح ازرق بفتح همزه و سکون زای با نقطه و فتح را بی‌نقطه و قاف حفیف
بفتح حای بی‌نقطه و کسر فا و سکون یای دو نقطه در پایین و فا دوم مصدر باب نصر آواز حرکت چیزی
لیطرد بفتح لام و طای بی‌نقطه و را بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و حرکت
بکسر لام منصوبست و در بعض نسخ لیطیر بطای بی‌نقطه و یای دو نقطه در پایین و رای بی‌نقطه از
باب تفعیل یعنی یا باب ضرب است یعنی روایتست از یحیی کبود چشم گفت که شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که آواز بالهای کبوتران هر آینه دفع میکند شیاطین را
دوازدهم اصل عن سهل بن زیاد قال رفعه قال قال ابو عبدالله علیه السلم ان الله یدفع بالحمام هدة البلد
شرح الهدة بفتح ها و تشدید دال بی‌نقطه شکستن یعنی روایتست از سهل بن زیاد بالا برد سند
حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که الله دفع میکند بکبوتران شکست شهر را
سیزدهم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلم قال اتخذوا الحمام الراعبیة فی بیوتکم فانها تلعن
قتلة الحسین بن علی علیهما السلم و لعن الله قاتله شرح لعن بصیغه ماضی مجهول باب منع جمله انشائیه
است برای نفرین یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که فرا گیرید کبوتر راعبی

راعبیه را در خانهای شما چه بدرستی که ایشان لعن میکنند قاتلان امام حسین بن علی را علیهما السلام و لعن
قاتلش چهاردهم اصل عن محمد بن ابی حمزة عن عثمان بن اصبهانی قال استهدانی اسمعیل بن ابی
عبدالله علیه السلم فاهدیت له طیرا راعبیا فدخل ابو عبدالله علیه السلم فقال اجعلوا هذا الطیر الراعبی مع
فی البیت یونسنی قال وقال عثمن دخلت علی ابی عبدالله علیه السلم و بین یدیه حمام یفت لهن خبزا
شرح اصبهانی بکسر همزه و سکون صاد بی‌نقطه و فتح با یکنقطه است طیر جمع طایر است و
عبارتست از حمام و در ان تذکیر و تانیث جایز است یفت بفا و تشدید تای دو نقطه در بالا
بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است یعنی روایتست از محمد بن ابی حمزه از عثمان بن
اصبهانی گفت که طلب هدیه کرد از من اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام پس هدیه کردم برای
او کبوتران راعبی را پس داخل سرا شد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت که بگردانید این
کبوتران را با من در خانه که انس دهند مرا محمد گفت که و گفت عثمان که داخل شدم بر امام
جعفر صادق علیه السلام در حالی که در پیش او بودند کبوترانی که ریزه میکرد برای ایشان نان را
پانزدهم اصل عن عبدالکریم بن صالح قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فرایت علی فراشه
ثلث حمامات خضر قد ذرقن علی الفراش فقلت جعلت فداک هؤلاء الحمام تقذر الفراش
فقال لا انه یستحب ان یسکن فی البیت شرح فراش بکسر فا و را بی‌نقطه و شین با نقطه عبارتست
از بساط که در زمین خانه گسترده میشود مثل قالی و غیره خضر بخای با نقطه و سکون ضاد با نقطه
و را بی‌نقطه جمع اخضر است ذرقن بذال با نقطه و را بی‌نقطه و قاف بصیغه ماضی جمع مؤنث
غایبه معلوم باب نصر و ضرب است تقذر بتا و قاف و ذال با نقطه و را بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه
معلوم باب نصر و علم است یسکن بصیغه مجهول یا معلوم افعال است یعنی روایتست از عبدالکریم بن
صالح گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس دیدم بر بساط او سه کبوتر سبز را
که بتحقیق سرگین انداخته بودند پس گفتم قربانت شوم این کبوتران ناپاک میکنند بساط را
پس گفت که نه بدرستی که شان این است که مستحبست که نگاه داشته شود در خانه شانزدهم اصل
عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلم قال کان فی منزل رسول الله صلی الله علیه و آله زوج حمام احمر

شرح امر مجرور بفتحه و مرفوع بضمه است یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که بود در منزل رسول الله صلی الله علیه و آله جفتی از کبوتران سرخ حدیث دوم اصل عن یحیی الازرق قال
قال ابو عبد الله علیه السلام احتفر امیر المؤمنین صلوات الله علیه بئرا فرموا فیها فاخبر بذلک فجاء
حتی وقف علیها فقال لتکفنّ او لاسکننّها الحمام ثم قال ابو عبد الله علیه السلام انّ حفیف اجنحتها
یطرد الشیاطین شرح احتفر بحاء بی نقطه و فا و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب
افتعال است رموا براء بی نقطه و تخفیف میم مفتوحه بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم معتل
اللام باب ضرب است و ضمیر راجع بشیاطین است و مراد اینست که آوازها از آن چاه بیرون می آمد
که دلالت میکرد بر اینکه در آن چاه چیزها انداخته میشده باشد اخبر بصیغه ماضی مجهول
باب افعال است لتکفنّ بفتح لام و تشدید فاء مضمومه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه جمع
مذکر مخاطب معلوم باب نصر است لاسکننّها بفتح لام بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال مؤکد
بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است یعنی روایتست از یحیی کبود چشم گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که کند امیر المؤمنین صلوات الله علیه چاهی و انداختند شیاطین چیزها انداختند در آن
پس خبر داده شد بآن امیر المؤمنین علیه السلام پس آمد تا آنکه ایستاد بر سر آن چاه پس گفت شیاطین را
که هر آینه باز ایستید البته از انداختن چیزی در چاه یا هر آینه ساکن میکنم البته
کبوتران را بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که آواز حرکت بالهای کبوتران
دفع میکند شیاطین را حدیث سیم اصل عن بعض اصحابنا قال ذکر الحمام عند ابی عبد الله علیه السلام فقال
له رجل انّه بلغنی انّ عمر رای حماما یطیر و رجل تحته یعدو فقال عمر شیطان یعدو تحته شیطان
فقال ابو عبد الله علیه السلام ما کان اسمعیل عندکم فقال صدّیق فقال انّه بقیّة حمام الحرم من
حمام اسمعیل علیه السلام شرح یعدو بعین بی نقطه و دال بی نقطه و واو بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر است ما استفهامیه است الصدّیق بکسر صاد بی نقطه و تشدید دال بی نقطه مکسوره
مبالغه صادق و بغایت راستگو است یعنی روایتست از بعض یاران ما گفت که مذکور شد کبوتران
نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را مردی از مخالفان که بدرستی که شان اینست که رسید

عن ابی

بمن آنکه عمر دید کبوترانی را که سیر بلند از سر دیواری تا سر دیواری مثلا و مردی در پایین آنها میدوید پس
گفت عمر که شیطانیست که میدود در پایین او شیطانی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چه
بود اسمعیل باعتقاد شما پس گفت که صدیق بود پس امام گفت که بدرستی که باقیمانده کبوتران حرم
از نسل کبوتران اسمعیل است مراد اینست که اگر کبوتران شیطان باشند پس شیطان میبود اسمعیل
آنها را نگاه نمیداشت حدیث دوم اصل عن ابن ابی نصر قال سأل رجل الرضا علیه السلام عن الزوج من الحمام یفرخ
عنده ایزوّج الکبیر امّه و ابنته قال لا بأس بما کان من البهایم شرح یفرخ بفاء و راء بی نقطه و خاء
با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است یعنی روایتست از احمد بن
ابی نصر گفت که پرسید مردی امام رضا علیه السلام را از جفتی از جمله کبوتران که بچه میکنند نزد او
جفت میکنند مرغ مادرش را و دخترش را امام گفت که نیست باکی بر آنچه صادر شد از حیوانات
غیر آدمی باب ششم اصل باب ارسال الطیر شرح این باب بیان فرستادن مرغان نامه آور است
در این باب چهار حدیث است اول اصل عن محمد بن عذافر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الطیر
یرسل الی البلد البعید الذی لم یره قط هدایة فقال یا ابن عذافر هو یاتی منزل صاحبه من ثلثین فرسخا
علی معرفته و حسّه و اذا زادت علی ثلثین فرسخا جاءت الحلد اربابها بارزاقها شرح عذافر
بضم عین بی نقطه و تخفیف ذال با نقطه و کسر فاء و راء بی نقطه است الحسّ بفتح حاء بی نقطه و فتح سین
بی نقطه و با یک نقطه زادت یعنی بغایت از جانب بعید و مراد این اشارتست باینکه نامه آوری
مخصوص بعضی انواع کبوترانست که قوت ادراک و قوت بال دارند و چنان طلب میشوند که از
سی فرسخ شهر خود را می بینند و متوجه آن میشوند ضمیر زادت راجع بمسافت است که مفهوم
از سابق ضمیر جاءت و اربابها و ارزاقها راجع بطیر است که جمع طایر است و تذکیر و تانیث در آن
جایز است و باء در بارزاقها برای سببیت است و مراد اینست که اگر نصیبی از روزیها آنها
در جاها صاحبان آنها مانده می آید و اگر بریده شده نمی آید چون موقعی نظر ندارند آنها
اتفاقیست یا آنکه میتواند بود که این حد باعتبار کبوتران نامه آور آن مکان یا آن زمان باشد
پس اگر کبوترانی زیاد از سی فرسخ دانسته آیند منافات با این ندارد یعنی روایتست از محمد بن

علاو گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرغان که فرستاده میشوند از شهرهای دور

کفتند که آن شهرها هر کز پس می آید بشهر خود پس امام گفت که ای پسر علا فرا آن مرغ آید بجهت اصاحبش از

از سوی فرخ بخط مستقیم با برشناختن دو زادگی آن و چون مسافت زیاد شد بر سوی فرخ

بخط مستقیم کاهی می آید سوی صاحبان آنها بوسیله روزیهای آنها دوم اصل عن سهل بن زیاد

رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام ما الحمام ثلثین فرخا فالهدایة وما کان اکثر من ذلک فالاکل شرح

ما موصوله و مبتداست و خبرش محذوف تقدیراتست به و این جمله خبر مبتدای اولست و مراد

اینست که راهنمائی است آن کبوتر را باعث آمدن و آمدن بشن و اتفاقی نیست ما در دوم

غیر موصوله و عبارت از کبوتر است اکثر بتقدیر علی الکثرتست فالاکل بتقدیر فالاکل الحر است

الاکل بضم همزه و سکون و ضم کاف روزی و بفتح همزه و سکون کاف خوردن و مراد مناسب

شرح روایتست از سهل بن زیاد بالابود سند مرفوعا گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که

هر کبوتری که آمد از سر سی فرخ یعنی سواره خود الله تعالی آنرا آورد شده و هر کبوتر که باشد بر مسافت زیاد

از سر سی فرخ و آید بسی خود را آن کبوتر آورده شد سیم اصل عن اسحق بن عمار قال قلت

لابی عبد الله علیه السلام الطیر یجی من المکان البعید فقال انه یجی الحرز قه شرح روایتست از

اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مرغ نامه آور می آید از جای دور گفت

که جز این نیست که می آید بسوی روزی خود چهارم اصل عن حریز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت

الحمام یرسلون من المواضع البعیدة فیاتین و یرسلن من المکان البعید فلا یاتین فقال اذا انقطع

اکله فلا یاتی شرح روایتست از حریز از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم کبوتران کاه فرستاده

میشوند از جاهای دور پس امام می آیند و کاهی فرستاده میشوند از جای نزدیک پس نمی آیند پس

امام گفت که چون بریده شده باشد روزی آن از خانه صاحبش پس نمی آید باب نهم اصل باب

الدیك شرح دیك بکسر دال بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین است

در این باب شش حدیثست این باب بیان خروس است

اول اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله

دیك افرق ابیض یحرس دویرة اهله و سبع دویرات حوله شرح روایتست از جابر از امام محمد باقر علیهم

جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله که آواز خروس بجای اذان آنست و سکون

زدن آن بدو بال خود رکوع آنست و سجود آنست باب دهم اصل باب الورشان شرح الورشان بفتح واو

و تخفیف را مفتوحه و شین با نقطه و الف و نون مرغی که بشکل کبوتر است و کوچکتر از کبوتر است مانند

فاخته و فرق اینست که فاخته طوق دارد و آن ندارد و آنرا کبوتر کوهی گویند و بکسر واو و سکون را

جمع است یعنی این باب بیان کبوتر کوهیست در این باب سه حدیثست اول اصل عن ابی بکر

الحضرمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اتخذ فی بیته طیرا فلیتخذ ورشانا فانه اکثر شیء ذکرا لله

عز و جل و اکثر تسبیحا و هو طیر یحبنا اهل البیت شرح روایتست از ابی بکر حضرمی بفتح حا بی نقطه و سکون

ضاد با نقطه و فتح را بی نقطه و تخفیف میم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که فرا گیرد در خانه خود

مرغی پس باید که فرا گیرد ورشان را چه بدرستی که آن بیشتر چیزیست باعتبار ذکر برای الله عز و جل

و بیشتر است باعتبار تسبیح و آن مرغیست که دوست میدارد ما خانواده رسول را صلی الله علیهم

دوم اصل عن عثمن بن الاصبهانی قال استهدی الی اسمعیل ابن ابی عبد الله علیه السلام طیرا من طیور

العراق فاهدیت له ورشانا فدخل ابو عبد الله علیه السلام فراه فقال الا ان الورشان یقول بورکتم بورکتم فامسکوه

شرح روایتست از عثمن بن اصبهانی گفت که طلب هدیه کرد از من اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام

مرغی را از مرغان عراق پس هدیه بردم برای او ورشانی را پس داخل شد امام جعفر صادق علیه السلام پس دید

آنرا پس گفت که بدرستی که ورشان میگوید که برکت داده شوید برکت داده شوید پس نگاه دارید

آنرا در خانهای خود سیم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام انه نهی ابنه اسمعیل عن اتخاذ

الفاختة و قال ان کنت لابد متخذا فاتخذ ورشانا فانه کثیر الذکر لله عز و جل شرح فاخته بفا و کسر

خا و تا و دو نقطه در بالا طوق دار است و آن و ورشان دو نوع از یک جنس است و در این کلام دو

احتمال است اول اینکه مراد اتخاذ ورشان بدل فاخته باشد دوم اینکه مراد اتخاذ ورشان با فاخته باشد

برای جبر نقصان آن یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او نهی کرد پسرش اسمعیل

را از فرا گرفتن فاخته و گفت که اگر باشی ناچار فرا گیرنده این جنس پس فرا گیر ورشانی را چه بدرستی

که آن بسیار ذکر است برای الله عز و جل باب یازدهم اصل باب الفاختة والصلصل شرح صلصل

بضم و صاد بی‌نقطه و سکون لام اول و تخفیف لام دویم نوعی از فاخته است یعنی این باب بیان فاخته و
ملصل است در این باب سه حدیث اول اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کانت فی دار ابی جعفر
علیه السلام فاخته فسمعها یوما و هی تصیح فقال لهم اتدرون ما تقول هذه الفاخته فقالوا لا قال تقول
فقدتکم فقدتکم ثم قال لننفقدنها قبل ان تفقدنا ثم امر بها فذبحت شرح النفقد بفتح فا و سکون
کاف و دال بی‌نقطه مصدر باب ضرب بنا یاب دیدن چیزی را یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بود در سرای امام محمد باقر علیه السلام پس شنید از آن در روزی در حالی که آواز میکرد پس گفت
اهل سرا را که آیا میدانید که چه میگوید این فاخته گفتند نه گفت که میگوید که نا یاب ببینم شما را
نا یاب ببینم شما را بعد از آن امام گفت که هر آینه نا یاب میبینیم البته آنرا پیش از آنکه نا یاب ببیند ما را
بعد از آن امر کرد بآن فاخته پس ذبح کرده شد دویم اصل عن عثمن بن الاصبهانی قال اهدیت الی اسمعیل
بن ابی عبد الله علیه السلام صلصلا فدخل ابو عبد الله علیه السلام فلما رآه قال هذا الطیر المشوم اخرجوه
فانه یقول فقدتکم فافقدوه قبل ان یفقدکم شرح الطیر صفت هذا و خبر مبتدا میتواند بود المشوم
بفتح میم و سکون شین بانقطه و ضم همزه و سکون واو و گاهی نقل حرکه همزه بماقبل میشود و همزه
ساقط میشود نامبارک یعنی روایتست از عثمان بن اصبهانی گفت که هدیه کردم برای اسمعیل پسر
امام جعفر صادق علیه السلام صلصلی را پس داخل شد امام جعفر صادق علیه السلام پس وقتی که دید آنرا گفت که این
مرغ نامبارکست بیرون کنید آنرا چه بدرستی که آن میگوید که نا یاب ببینم شما را پس نا یاب ببینید
آنرا پیش از آنکه نا یاب ببیند شما را در این سرا سیم اصل عن ابی بصیر قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام
فقال العیا بالحمد اذهب بنا الی اسمعیل نعوده و کان شاکیا فقمنا و دخلنا علی اسمعیل فاذا فاخته له فی
قفص تصیح فقال له ابو عبد الله علیه السلام یا بنی ما یدعوک الی امساک هذه الفاخته او ما علمت انها
مشومة او ما تدری ما تقول قال اسمعیل لا قال انما تدعو علی اربابها تقول فقدتکم فقدتکم فاخرجوها
شرح روایتست از ابو بصیر گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت مرا که ای ابو محمد با ما
سوی اسمعیل بر حالی که بیمار پرسی کنیم او را و بود بیمار پس برخواستیم و داخل شدیم بر اسمعیل پس ناگاه
در نزد او فاخته بود در قفسی آواز میکرد پس گفت اسمعیل را امام جعفر صادق علیه السلام که ای پسرک من چه چیز

مجلد

میخوانند ترا سوی نگاه داشتن این فاخته آیا ندانستی که آن نامبارکست آیا نیز ندانستی که چه میگوید
گفت اسمعیل که نه امام گفت که جز این نیست که نفرین میکند بر صاحبانش میگوید که نا یاب ببینم
شما را نا یاب ببینم شما را پس بیرون کنید آنرا باب بیست و دویم و اصل باب الکلاب شرح
این باب بیان سگانست در این باب دوازده حدیثست اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال یکره ان یکون فی دار الرجل المسلم الکلب شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که مکروه و ناخوش است اینکه باشد در سرای مرد مسلمان سگ دویم اصل عن زرارة عن ابی عبد
الله علیه السلام قال ما من احد یتخذ کلبا الا نقص فی کل یوم من عمل صاحبه قیراط شرح صاحبه از قبیل وضع
ظاهر در موضع مضمر است زیرا که این جمله حالیه است بتقدیر قد و از قبیل مستغنی عنه است پس
عاید سوی احد نخواهد صاحب قاموس گفته که القیراط و القراط بکسرهما مختلف و زنه بحسب البلاد
فبمکة ربع سدس دینار و بالعراق نصف عشره و گاهی در غیر آن مستعمل میشود چنانکه گذشت در
کتاب الجنایز در حدیث چهارم و پنجم باب ثواب من مشی مع جنازة که باب چهل و سیم است که فی القیراط
مثل جبل احد یعنی روایتست از زرارة از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست هیچ کسی که فرا گیرد
سگی را مگر بر حالی که بتحقیق ناقص شده در هر روزی از عمل آن کس که صاحب سگ است قیراطی
سیم اصل عن سماعة قال سألته عن الکلب یمسک فی الدار قال لا شرح روایتست از سماعه که راوی امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از سگی که آیا نگاه داشته
میشود در سرا گفت که نه چهارم اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه
لا خیر فی الکلاب الا کلب صید او کلب ماشیة شرح کلب منصوب بنجو میتواند بود یعنی روایتست
از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که نیست خوبی در سگان مگر
سگ شکاری که مشروع باشد و سگ گله پنجم اصل عن جراح المداینی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا
تمسک کلب الصید فی الدار الا ان یکون بینک و بینه باب شرح لا تمسک بصیغه نهی بصیغه نفی مضارع
مخاطب یا بصیغه امر میتواند بود یعنی روایتست از جراح مداینی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نگاه مدار
سگ شکار را در سرا مگر وقتی که باشد میان تو و میان آن دری که بسته باشد ششم اصل

اصل عن سماعة قال سألته عن كلب الصيد يمسك في الدار قال اذا كان يغلق دونه الباب فلا بأس
شرح روایتست از سماعه گفت که پرسیدم امام را از سگ شکاری که آیا نگاه داشته میشود در سرا گفت که
چون باشد که بسته شود پیش آن در که مانع آمدن نزد اهل سرا شود ، پس نیست بروا باکی هفتم اصل
عن زرارة عن احدهما علیهما السلام قال الکلب الاسود البهیم من الجن شرح مناسب این گذشت در کتاب
الصید در حدیث بیستم باب اول یعنی روایتست از زرارة از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
گفت که سگ سیاه یک رنگ از جمله جن است مراد اینست که بدخو و غافل گراست هشتم اصل
عن ابی حمزة الثمالی قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلام فیما بین مکة والمدینة اذا التفت عن یساره فاذا
کلب اسود بهیم فقال ما لک قبحک الله ما اشد مسارعتک فاذا هو شبه الطائر فقلت ما هذا
جعلت فداک فقال هذا عثم برید الجن مات هشام الساعة فهو یطیر ینعاه فی کل بلدة شرح
ثمالی بضم ثاء سه نقطه و تخفیف میم منسوب بثماله که طائفه است اذ در اذا التفت بذال مکسوره با نقطه
ساکنین است و در بعضی نسخ اذ بفتح ذال و اثبات الف در خط است و بنابران برای مفاجاة آمده است
عن اسم است یعنی جانب و بتقدیر الی منزل است و حذف حرف جر اینجا شایعست برای کراهیت
اجتماع صورت دو حرف جر ما برای استفهام تعجبیست قبحک الله بقاف و باء یک نقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب تفعیل برای تعجبیست مثل قاتله الله در مقامی که فعل بسیار عجیب از کسی سر زده باشد
ما اشد بشین با نقطه و تشدید دال بی نقطه مفتوحه صیغه تعجبیست مسارعتک منصوبست
شبه بکسر شین با نقطه و سکون باء یک نقطه مرفوع و مضافست عثم بفتح عین بی نقطه و فتح تاء
دو نقطه در بالا و تخفیف میم است و در اصل شیر بچه است و اینجا اسم است و در نسخ بثاء سه نقطه است
و آن تصحیفست برید بفتح باء یک نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه
پیک یعنی خبر رسان هشام بن عبد الملک از خلفاء بنی امیه است و موت در ششم ربیع الآخر سال
صد و بیست و پنج هجری شده الساعة منصوبست ینعاه بنون و عین بی نقطه و الف منقلبه از یا
بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع بمرجع هو است و ضمیر بارز
راجع بهشام است یعنی روایتست از ابو حمزه ثمالی گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام در راهی

که میان که

182

که میان مکه و مدینه است وقتی که رو آورد بسوی جانب چپ خود پس ناگاه سگ سیاه یکرنگ حاضر دید پس
امام گفت سگ را که چیست ترا زشت کناد ترا الله چه سخت است بشتاب رفتن تو پس ناگاه آن سگ
مانند مرغ بود پس گفتم که چیست این فدای تو بادت شوم پس گفت این عثم نام دارد پیک جنیانست که
در شهرها میباشند هشام در این ساعت بمرد و میپرد و خبر مرگ هشام میدهد در هر شهری برای
جنیان نهم اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الکلاب من
ضعفة الجن فاذا اکل احدکم الطعام وشیء منها بین یدیه فلیطعمه او لیطرده فان لها انفس سوء
شرح من برای تبعیضست ضعفة بفتح ضاد با نقطه و فتح عین بی نقطه و فتح فاء جمع ضعیف است
سوء بفتح سین و سکون واو و همزه مجرور و مضاف الیه است یعنی روایتست از مسمع از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که سگان از جمله ضعیفان جن اند پس چون
خورد یکی از شما طعام را بر حالی که چیزی از جمله سگان در پیش او باشد پس باید که بخوراند آن را
یا براند که دفع کند آن را چه بدرستی که آنها راست نفسهای بدی دهم اصل عن سالم بن ابی
سلمة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن الکلاب فقال کل اسود بهیم وکل احمر بهیم وکل ابیض بهیم
فذلک خلق من الکلاب من الجن وما کان ابلق فهو مسخ من الجن والانس شرح خلق بصیغه
ماضی غایب مجهول باب نصر است من در اول برای تبعیض است و در دوم برای ابتدا است و ظرف
متعلق بخلق است مسخ بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است و من در سیم برای ابتدا است
و ظرف متعلق بمسخ است و مراد اینست که بدی آن اکثر است یعنی روایتست از سالم بن ابی سلمه
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از سگان پس گفت که هر سیاه یکرنگ و هر
سفید یکرنگ پس آن آفریده شده از جمله سگان از جن و آنچه باشد دو رنگ پس آن مخلوق
شده است از جن و انس یازدهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وآله
رخص لاهل القاصیة فی کلب یتخذونه شرح القاصیة بقاف و الف و کسر صاد بی نقطه و یاء دو نقطه
در پایین زمین دور است از آبادانی یا کنار آبادانی یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه وآله رخصت داد برای صحرا نشینان و مانند ایشان در سگی که فرا گیرند آن را

دوازدهم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الكلب السلوقي قال اذا مسسته
فاغسل يدك شرح نزديك باين گذشت در كتاب الطهاره در حديث دوم باب الكلب يصيب الثوب
او الجسد از باب سوم نهم است سلوق بفتح سين بى نقطه و تخفيف لام مضمومه و سكون واو و قاف
منسوب است بموضعى كه اصل سگ شكارى از آنجاست و گذشت در كتاب الصيد در حديث ...
باب ... يعنى روايتست از محمد ابن مسلم گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام از سگ تازى گفت
كه چون دست رسانى آن را بشوى دست خود را مشهور ميان فقها اينست كه اگر دست خشك باشد
شستن آن بعنوان استحباب است و اگر تر باشد بعنوان وجوبست باب سى و يكم اصل باب التحريش
بين البهايم شرح التحريش بحاى بى نقطه و راء بى نقطه و شين با نقطه مصدر باب تفعيل شورانيدن
يعنى اين باب بيان شورانيدن ميان ستوران است در اين باب دو حديث اول اصل
عن ابى العباس عن ابى عبد الله عليه السلام قال سألته عن التحريش بين البهايم فقال كله يكره الا الكلب مكروه
شرح روايتست از ابو العباس فضل بن عبد الملك از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه پرسيدم امام
را از شورانيدن ميان ستوران پس امام گفت كه همه آن مكروه است مگر شورانيدن سگ
براى شكار دوم اصل عن سماعة قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن التحريش بين البهايم فقال
اكره ذلك الا الكلاب شرح اين ظاهر است از شرح حديث سابق اصل تم كتاب الدواجن بحمد
الله و حسن توفيقه و صلى الله على سيدنا محمد و آله و يتلوه كتاب الوصايا و السلام على من اتبع الهدى
شرح اين از الحاقات كاتبانست يعنى تمام شد كتاب دواجن بحمد الله تعالى و حسن توفيق او و درود خدا
تعالى بر مهتر ما محمد و آل او و لاحق ميشود آن را كتاب وصايا و سلام بر كسى كه تابع شد
راه نما را فرغ الشارح خليل ابن الغازى القزوينى عفا الله عنه و عن والديه و عن اساتذته من املاء
شرح هذا الكتاب من الصافي في شرح الكافي في يوم الخميس الثامن والعشرين من شهر جمادى الآخرة سنة
ثلث و سبعين و الف هجرية في قزوين المحروسة حامدا مصليا مسلما

هزاران درود و هزاران سلام ...